امراض صفوی
۸۷،۲،۱۴

ترغیب الجهاد فی قمع اهل الرفض والفساد در رد شیعه

اللهم صل علی محمد وآل محمد لعنت الله علی الجوامع الجمعین

فصل ایام الرابیع

حمل ماه اول بهار چهار پنجم قدم روز دوازده ساعت شب دوازده ساعت ثور ماه دویم بهار سه پنجم قدم روز سیزده ساعت شب یازده ساعت جوزا ماه سیم بهار دو پنجم قدم روز چهارده ساعت شب ده ساعت

فصل الصیف

سرطان ماه اول تموز یک پنجم قدم روز پانزده ساعت شب نه ساعت اسد ماه دویم تموز دو پنجم قدم روز چهارده ساعت شب ده ساعت سنبله ماه سیم تموز سه پنجم قدم روز سیزده ساعت شب یازده ساعت

فصل الخریف

میزان ماه اول خریف چهار پنجم قدم روز

[illegible]

هذا کتاب ترغیب الجهاد فی قمع اهل الرفض والفساد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس بدیع الاساس که روش جهان و دارس افلاک شهسواران میدان ادراک از بلوغ کران او بعجز و قصور معترف اند و قوت محکم نیاس لو امعان قوی ... و افحاح حجب اشتباه و التباس از درک کنه آن بحیرت و فتور متصف حمدی که بجو کرم بیکران او حمدی که شکر نعمت ... دو جهان او حمدی که در فضا عرصه ذرات کاینات چندانکه ... حمدی که لمعان فیض او بر کرسی قدر بر مسند مقاصد خوشگواران بود ... از غایت لطف و کرم این خاکساران ... ازجمله نوع بنی آدم بخلعت فاخره اتقلیبعن جناب رفعت مآب حضرت باری خوش تمم مکارم اخلاق کرم فرمود و بکمیل ... هدایه طریقه انیقه ... الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق وصلوات نامیات و تحیات مسکیه النفحات بر روح پر فتوح ... موجبات ... و خلاصه و سلالهٔ کاینات محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و بر آل و شیع و اتباع و اصحاب و احباب و ... احکام ترغیب ... بیان مهام طریقه اند شهسواران میدان جهاد و قامعان عروق ضلال و فساد و ... الحیوة سیف و سنان ... چون ... حیات قابل انفکاک و انفصالات شده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما بعد بگوید فقیر حقیر امیدوار رحمت مغفرت باری ... قندهاری که چون درانوقت وارد ولایت ... گردیدم کرچه شیران معرکه اجاد و رزم پهلوانان میدان جهاد و غزا بوده اسود غابها الآجام معرکه الوغی ... المستراح ماداموا ... الاسلاح ... الاشباح ... علی المعاقب للغزاء بالعداوه والقوارع شیراه ... ایشان ... میدان جنگ ... جنگ و جهاد کو ... و بار شان ... جسم و جان ... ازبهر شان سلاح خون ... روز دوین رد نقض اعداء دین حق ... خورده ... که روافض ... سلاح

۱۲۰۲

دو غیرت صحابه ... روز ... در غارت روافض ... علی الصباح ... جز فصور و ... انجرمجاهدین روافض ... بشرطا انکه ... باشد و بر و در سنت و صلاح کافی است ... نقض بعد ... کو ... قوت ... در ضیاع ... شیران با طایفه ... روافض ... شده کفار و فجار ... بعض جهال که از عقاید اهل سنت و جماعت که طریقه انیقه ایشان طریقه اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ... و مرتبه ... گاهی ... برعقاید فاسده فرقه شنیعه شیعه ... اندوفقی بسبب کثرت آنها را در حق اصحاب کرام ... فرقه رفضی را در دایره اسلام ... و در زمره مسلمانان می شمارند ... و اغلبی ... و صنایع شیران ... و اللیالی کران اثار ... فقیر ... بر بیکو ... که این طایفه شنیعه ... مفصلا ... بفارسی ... در قید کتابت آورده منتظم نماید ... کتابها ... باشد و ... فقیر ... المامور معذور ... انفعال ... آیات قرآنی و ... از ان ... در قید کتابت ... امید از اخوان صفا آن است که هر چه درین رساله عیب بینند از روی کرم اغماض فرمایند ... استعمال ... بالا نوشته شده ... که ... عذر من ... قد ... نادان ... المقصود بعون الملک المعبود این رساله را بر ... فصل مرتب ساختم فصل اول در بیان فضایل و شمایل اصحاب کرام آنسرور علیه و علیهم الصلوة و السلام فصل دویم در بیان عقاید فاسده این طایفه شنیعه فصل سیم در بیان دلایل بر کفر این طایفه و وجوب قتال و جهاد این طایفه و در استحلال استرقاق و اموال این طایفه و درین رساله هرجا شیعه یا روافض ذکر خواهد شد امامیه خواهد بود زیراکه درین زمان ... از فرق روافض در عراق عرب و عجم و خراسان که فقیر خود دیده و با علما و ... هندوستان و سایر بلاد ... دیگر فرق را هیچ وجودیت ... و درین رساله هر چه بحث واقع شود ازین طایفه خواهد بود در بیان فضایل و شمایل اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین از آیات قرآنی که در مدح و فضیلت این بزرگواران نازل شده بتفصیل با تفسیر ... که فضیلت برای این بزرگواران در هر دو جهان ثابت است ...

بجای نجار آنکه جمعی جاهلان زعم کرده‌اند که اسلام ایشان در مدت حیوة آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بود و بعد از رحلت آن سرور ایشان مرتد شدند و بکفر
از دنیا رفتند نعوذ بالله من ذلک الاعتقاد الفاسد ذکر کرده شد و منها قوله تعالی وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا مخاطب این خطاب اصالة اصحاب آن سرور علیه وعلیهم السلام میباشند یعنی گردانیدیم شما را امت مختار افضل
و اعدل جمیع امم تا ادای شهادت کنید بر امم سابقه که منکر تبلیغ خواهند شد و با انبیا خود مخاصمه خواهند نمود انبیا علیهم السلام این امت را بر تبلیغ
خود بشهادت می‌طلبند و این امت مرحومه شهادت بر تبلیغ انبیا از روی قرآن و اخبار افضل الانبیاء علیه وعلیهم الصلوة والسلام میدهند و آنهم شهود
علیهم جرح مینمایند سید عالم صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم بذات شریف خود تعدیل این امت مرحومه را خواهند نمود و نظر باید کرد که حق سبحانه تعالی چه
فضیلت و شرافت بر این بزرگواران کرامت فرموده بعدالت و افضلیت بر جمیع امم متصف نموده و در هر دو جهان بر این بزرگواران
علیهم الرضوان چه منقبت عظمی اثبات فرموده که در دار دنیا شهادت بودن آنها داده و در دار آخرت شهادت بعدالت و قبول
شهادت آنها داده و منها قوله تعالی كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ
مخاطب باین نیز جماعه اصحاب میباشند اصالة یعنی هستید شما بهتر امتی از جمیع امم و موصوفید باین صفت که آمرون بالمعروف و ناهون
عن المنکر میباشند مضمون این آیه آنست که حق سبحانه تعالی شهادت میدهد بر این بزرگواران که بهترین جمیع امم‌اند و امرون بالمعروف
و ناهون عن المنکر میباشند لیکن امری که باستصواب چنین جماعت که افضلیت و خیریت آنها بشهادت حضرت حق سبحانه تعالی ثابت شده
باشد البته صواب آن خواهد بود و هر چیز که مامور آنها باشد معروف خواهد بود و هر چیزی که منهی آنها باشد منکر خواهد بود و این خیریت
البته خیریت دارین است زیرا که خیریت دنیا بحکم شریعت غرا از حیز اعتبار ساقط است بلکه شر محض است و محمودیت عاقبت و حسن خاتمه
لازم است پس شهادت بر خیریت این بزرگواران شهادت بر حسن خاتمه ایشان رضوان الله علیهم میباشد و منها قوله تعالی
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ثَوَابًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ

فی

یعنی کسانی که هجرت کرده‌اند از وطن مالوف بیرون کرده شده‌اند از دیار و سرای خود و مقاتله کرده‌اند با کفار و بعضی بدرجه شهادت
فایز گشته‌اند هر آینه محو میکنم سیئات ایشان را و هر آینه البته در می‌آورم ایشان را در جنتها که روان باشد در زیر درختان آن جویها
و دایم خواهند بود در آن تا ابد الاباد و این مغفرت و دخول جنت ضیافت و کرامت است از جناب حق سبحانه تعالی برای ایشان علیهم
الرضوان و در این آیه کریمه نیز برای این بزرگواران سعادت دارین بطریق قطع و یقین ثابت شده چه اعزاز و جلال و اکرام است از
جناب حق سبحانه که در حق این بزرگواران ارزانی فرموده شده است کور باد چشمی که همچنین تشریف و تکریم و امتیاز را که در تیقن و
معلومیت مثل آفتاب در نصف النهار گردیده و بمرتبه ظهور و محسوس رسیده و او نمی‌بیند و انکار مینماید الشمس شمس
ان لم یرها الضریر العسل عسل ان لم یطعمه المرور و منها قوله تعالی وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ
الَّذِينَ آوَوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ حق سبحانه تعالی در این آیه کریمه
مهاجرین و انصار را بایمان حقیقی و قطعی مطابق نفس الامر موصوف فرموده و ایمان این بزرگواران را ایمان حق ذکر نموده و همچنین ایمان که عالم الغیب
والشهادة شهادة بر حقیقت آن دهند قابل این باشد که خللی بآن هرگز بالفعل و حالا و مالا بآن راه یابد بلا [illegible] ایمان حسب مراد از وجوه
فعل تغیر پذیر نگردد و امکان نقصان و زوال بساحت عظمت او بهیچ وجه من الوجوه متوهم نمیشود و در جزا و ثواب مهاجرت و مجاهده
و نصرت و نصرت این بزرگواران مغفرت ذنوب و رزق کریم مرغوب را وعده فرموده رزق کریم که مطلق ذکر نموده مراد از آن
جنت است خصوصا که بعد از مغفرت ذکر شده باشد زیرا که دخول جنت ثمره مغفرت است حسن خاتمه این بزرگواران قطعا و یقینا از این آیه کریمه
بدرجه قابل ثبوت رسیده و بتحقیق پیوسته و منها قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ
مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ
عَظِيمٌ حق سبحانه تعالی بآن عظمت و کبریا و بآن عز و علا و بآن جلالت در شان این بزرگواران چگونه تعظیم و تکریم فرموده

و بطلبون هیچ گونه کون شمه [illegible] ایشان را ستوده و بچه درجات عالیه و مراتب رفیعه این بزرگواران ترقی داده و فوز در هر دو جهان و بشارت ترحم خود و رضوان
و دخول جنان و خلود در آن و نعیم دوام علیهم الرضوان این آیه کریمه نیز صریح و محکم است در حسن خاتمه و در سعادت دارین در حق این بزرگواران
و منها قوله تعالی وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ
رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ
شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا بر مومن موقن واجب است که بدیده بصیرت موافق قوانین لغت در این کلام
معجز نظام بامعان نظر و فکر صایب انور طاقت بشر نظر کند و در نظم ظاهر بلاغت شعار و معنی باهر کثیر آثار و حقایق مبانی و دقایق معانی و
و اشارات خفیه و نکات سریه کما ینبغی و یحق و یلیق بالمطالب و یبتغی حوض نماید و در بحار افکار و لجج اسرار غوص فرماید درر فراید مطالب و غرر
فواید مکاسب را بدست آورده زیور و پیرایه مخدرات عقاید ایمانی و مستورات توحید ایقانی نماید تا از مومنان کامل بغایت کمال و از
مومنان قاصر بنهایت نقصان شمرده نشود و بطلان فساد عقیده این طایفه بر دل او روشن و مبرهن گردد که حق سبحانه تعالی میفرماید
که کسانی که همراه سید المرسلین صلی الله علیه وعلی آله وسلم و بشرف صحبت آن جناب علیه وآله الصلوة والسلام مشرف شده‌اند بسبب این
صحبت و برکت این معیت غلاظ و شداد اند بر کفار که دشمنان دین اند و مهربان اند بر یکدیگر که معاون ایمان و یقین اند و همین است
مضمون الحب لله والبغض فی الله که در صحیح بخاری الحب فی الله والبغض فی الله من الایمان فرموده این معامله این بزرگواران بود با مخلوق و معامله ایشان
با خالق تعالی چنان بود که علی الدوام والاستمرار در رکوع بوده‌اند و در سجود و خضوع بوده‌اند لحظه از عبادت معبود تعالی تکاسل و تهاون را بر خود جایز
نمیدانستند و در این رکوع و سجود غیر از سمعه و ریا پیوسته مخلصانه طالبان فضل و رضوانند و آثار این رکوع و سجود در رویهای
مبارک ایشان ظاهر و هویدا است و بیان این حال و اثبات آن نه تنها در قران است بلکه در توریه و انجیل نیز همین بیان و همین تمثیل است
که قبل از وجود ایشان عالم الغیب والشهادة بانبیاء سابق غائب و نفسا [illegible] ایشان را در کتابها منزله وحی فرموده بود که اثر سجود در روی آنها از نعیم

الیهم

و بصیرت را مشاهده مینماید که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات آورده که چون ارواح برکت قرب الهی صاف گشته انوار معرفت
بر اشباح ظاهر گردد [illegible] در لیس الکواهیة جهت که تا چه صفت رنگ و درخشش بیان [illegible] و بدان که همت صفت و مدح این بزرگواران
حق سبحانه تعالی در فرقان مجید و توریه و انجیل نمود بیان فرموده که عقول اولو الالباب در تیه تحیر و بیدای تفکر فرو میمانند که این چه اوضاع
و چه ارتفاع است که برای این بزرگواران علیهم الرضوان بثبوت پیوسته و چه مراتب و منازل است که در کتب سماویه این بزرگواران
بآن ترقی داده بعد که پای اوهام از ادراک این مقام لنگ است و دست تمنای افهام از دریافتن این مرام کوتاه بای بای لنگ است
مقصود نمی‌رسد دست ما کوتاه و خرما بر نخیل اولا معامله آنها را با مخلوق و ثانیا با خالق بیان فرموده که اعمال و امتثال شریعت است
و ثالثا اخلاق آنها را بیان نموده که سلوک طریقت و اکمال اعمال شریعت است و رابعا قبول آنها در جناب حق سبحانه تعالی بیان فرموده که آثار
قبول آن نور جبهه است که در وجه آن بزرگواران مبین است یا مراد از وجه تمام بدن است و سیما عبارت از اخلاق حمیده و شمایل پسندیده
که ابدان شریفه ایشان علیهم الرضوان بآن متصف بوده‌اند بعد از آن همین امور اربعه را در حق ایشان تاکید فرموده که همین حال و شان ایشان علیهم
الرضوان قبل از وجود آنها در کتب سابقه مبین و مبرهن بود بعد از آن تقویت دین مبین را که بسعی جمیل ایشان بر سبیل تدریج بکمال
گرایش یافته و بنهایت رسیده اعلام فرموده بعد از اثبات امتثال شریعت و سلوک طریقت بر وجه کمال و ترقی آنها بغایتهای درجات
این هر دو حال وعده نموده بآنها مغفرت و اجر عظیم را که عبارت از جنت است که در کلام الله تعالی و نیز از اتباع قلیل و متاع الغرور فرموده جنت است که در
او اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا آمده است که بر عظمت و حسن و کرامت را برای ملک جنت ثابت فرموده و منها قوله تعالی
لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ حق سبحانه تعالی در حق یک هزار و چهار صد تن صحابه که در سفر
حدیبیه همراه آن سرور بوده‌اند رضوان خود را مقرر فرموده و ایشان را علیهم الرضوان برضوان خود مشرف فرموده‌اند و رضوان من الله اکبر
و کسی که عالم الغیب والشهادة که ماضی و مستقبل و حال و مال همه معلوم و مشاهد اوست از آنها راضی شود برضوان خود مشرف
سازد البته حسن خاتمه و خیریت عاقبت در حق آنها مقرر و ثبت است و منها قوله تعالی يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ

النبي والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم دربن آیهٔ کریمه حق سبحانه تعالی کسانرا که با ایمان
معیت و مصاحبت اهل آنسرور علیه السلام والصلوة داشتند از خواری و رسوائی و شرمنده که روز قیامت همگی ایمن فرموده اند
و بشارت بنور پیش ایدیهم و ایمانهم داده معلوم هر دانا و نادان خواهد بود که کسانرا که حق سبحانه تعالی از خواری و رسوائی روز قیامت
ایمن فرماید و بنور پیش ایدیهم و ایمانهم دران روز که علامهٔ مقربان آنجناب است تحقیق بشارت دهد سوء خاتمه در حق ایشان که نهایت
رسوائی و عاقبت شرمنده گی است چگونه متصور میگردد و کلام ایزد متعال چگونه برامر محال که تناقض صریح است اشتمال یابد
که ایمنی از رسوائی هم در حق این بزرگوران ثابت شود و نفی و اثبات جمع شود و منها قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل
الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى دراین
آیهٔ کریمه حق سبحانه تعالی تفاوت فرموده درمابین دو طایفه صحابه رضی الله تعالی عنهم که یک طایفه منفقین قبل از فتح مکه و مقاتلین قبل الفتح
که در حال فقر و عسرت ایثار انفاق کردند و جهد در مجاهدهٔ اعداء دین بجا آوردند و طایفه دیگر منفقین و مقاتلین بعد الفتح است و طایفه
دیگر منفقین و مقاتلین بعد الفتح است و طایفه اولی را اعظم درجه اثبات فرموده و ایشانرا فضیلت داده و با وجود تفاوت همه را موعود بوعده
حسنی فرموده و حسنی که مطلق ذکر شود عبارت از دار الخلد که جنت است میباشد که دنبالهٔ احباب حق سبحانه تعالی هر که نجس و کرامت
و عظمت مدح نفرموده بلکه تقلبت و غرور موصوف نموده بنابران همه اصحاب مهاجرین و انصار و غیر از ایشان اهل جنت میباشند
بلکه هم آیات که در این رساله ایراد یافته دلالت بران دارد که همه اهل جنت اند زیرا که تمامی ان عام میباشند و بر سبیل عموم نزول یافته
امام مسلمین امام ربانی شیخ صمدانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس الله سره العزیز در بعض مکاتبات خود آورده که اصحاب همه اهل جنت اند و
استدلال باین آیهٔ کریمه گرفته و در صواعق محرقه آورده که قال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال الله تعالی وکلا وعد الله
الحسنى وقال الله تعالی ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون فثبت ان جميعهم من اهل الجنة وانه لا يدخل احد منهم النار
لانهم المخاطبون بالآية الاولى التي اثبت لكل منهم الحسنى وهي الجنة والقول بالتعميم هو الذي صرح به الجمهور ابن حجر مكي رحمه الله كما ازاء نقیم

[illegible]

علیه

علما و محدثین عالم است و نقل فقهاء متاخرین است در صواعق محرقه آورده که صحابه کرام همه قطعا و یقینا از اهل جنت میباشند از ابن حزم نقل میکند و عبارت
او را در کتاب خود نوشته و گفته که و استدلال گرفته بقول حق سبحانه تعالی وکلا وعد الله الحسنى و تقریر استدلال سبق یافته حاجت باعاده نیست
و نیز استدلال گرفته بقول حق سبحانه تعالی ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون لا يسمعون
حسيسها وهم في ما اشتهت انفسهم خالدون یعنی کسانی که مقرر شده در علم ما یا در لوح محفوظ ما یا در دار دنیا برای ایشان حسنی
یعنی وعده جنت یا کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله از روی اخلاص یعنی بدون نفاق بزبان آنها جاری شده باشد ایشان از آتش
دوزخ دور خواهند بود و آنچه دلخواه ایشان باشد از لذات و نعمات دران خالدین و دایمی خواهند بود اگرچه مورد این آیه چنانچه در تفاسیر
مذکور است خاص میباشد در حق حضرت عیسی و ملایک علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام نزول یافته لیکن لفظ آن عام است و عبرت عموم لفظ است
کما تقرر في الاصول بخصوص مورد و دلیل این بزرگواران از دوزخ دور مانند و در جنت جاوید اند و منها قوله تعالی والذين هاجروا
في سبيل الله ثم قتلوا او ماتوا ليرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خير الرازقين ليدخلنهم مدخلا
يرضونه وان الله لعليم حليم یعنی کسانی که هجرت کردند از اوطان خود در راه خدا یعنی برای رضای خدا جل و علا شانه و برای خدمت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه آمدند و بعد از ان در جهاد کفار بدرجه شهادت مشرف شدند یا بر فراش
مردند هر آینه حق سبحانه تعالی ایشانرا رزق حسن کرامت میفرماید و بدرستیکه حق سبحانه تعالی بهترین رزق دهنده کان است و هر آینه
داخل میکند حق سبحانه تعالی همه را در موضعی و مسکنی که همه باشد رضای بسکنان ان راضی و خوشنود باشند و بدرستی که حق سبحانه
علیم است باعمال و مراتب همه و ثواب و جزاء هر یکی بقدر عمل و اخلاص او و حلیم است بکمال اعداء مومنان و عقاب
و جزاء هر یکی بقدر عمل و طغیان او و حلیم است که استعجال نمیفرماید در عقوبت اعداء و اگر لفظ مدخلا مصدر باشد توهم تکرار در این
کریمه دفع میشود که ایشان دخول دخولی خواهد بود که بطریق تعظیم و اکرام باشد ملایک باستقبال ایشان قدم نهاده و ایشان بعزت تمام
در بهشت عنبر سرشت در می آیند و منها قوله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم

باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز
العظيم یعنی کسانی که سبقت گرفته اند پیش قدم شدند بسوی اسلام و پیش از همه در دایره اسلام داخل شدند و بسعادت عظمای اسلام مشرف
گشته اند بعضی گفته اند که مهاجرین اولین آنانند که نماز بهر دو قبله خوانده باشند و بعضی گفته اند که آنانند که در بیعة الرضوان
حاضر بوده اند از مهاجرین و انصار و بهجرت و نصرت متصف گشته اند و کسانیکه متابعت نموده اند مهاجرین و انصار را و طریق
ایشانرا نموده اند در احسان از تابعین و تبع تابعین و سایر اهل اسلام الی یوم القیام خدا تعالی از ایشان خوشنود و راضی است که اعمال
و اخلاق ایشان بر وفق فرمان اوست و بزیور اخلاص قرین و برهان ایقان مبرهن میباشند و ایشان از جناب خدا تعالی خوشنود و راضی
میباشند که توفیق استقامت را در دار دنیا و نعمات ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر ببال احد را در دار عقبی برای ایشان کرامت
فرموده است و مهیا ساخته برای ایشان جنات را و این رضوان و اعداد جنان در حق ایشان علیهم الرحمة والرضوان فوزیست عظیم و خطی است
و منها قوله تعالی للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا
وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من
من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم
خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و
لاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم
حق سبحانه تعالی در بیان مصارف غنایم این آیهٔ کریمه را نازل فرموده و این سه طایفه را مصرف غنایم تعیین نموده اول طایفه
مهاجرین است که موصوفند بهجرت از اوطان و بابتغاء فضل و رضوان و نصرت خدا تعالی و رسول او تعالی بمال و جان و
متصف نموده ایشانرا بصدق مطلق در اقوال و اعمال و اعتقاد و دوم طایفه انصار است که موصوفند به تبویه دار و ایمان
یعنی مهیا کردن مساکن برای مهاجرین و محبت مهاجرین و با ایثار بر خود با وجود فقر و حاجتمندی و حکم نموده بانکه ایشان مفلح شدند

سیوم تابعون ایشانکه بعد از قرن اول بوجود آمده اند و شروط فرموده استحقاق ایشان را در غنایم باین صفت که محبین طایفتین باشند و در دعای
باشند طالب مغفرت خود و ایشان باشند و طالب نجات از کینه و بغض ایشان پس معلوم شد که کسی که بغض طایفتین دارد از حصه
غنایم محروم است و موجب محروم بودن از غنایم کفار بجز از کفر چیزی دیگر نمیباشد بنابراین بغض مهاجرین و انصار کفر است
هر که این بغض دارد کافر است منقول است از ثمرهٔ شجرهٔ رسالت و زبدهٔ نتایج فتوت و ولایت انکه زین عصمت او
از جمیع ارجاس کمال پرداز است یعنی اسمعیل طاهر امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه وعن آبائه الکرام روزی یکی در مجلس جناب ایشان بدرآمد و در
شکوه از خلفاء ثلاثه شروع نموده که منصب خلافت حق خاندان عظیم الشان شما بود و ایشان غصب نمودند و نظر باستحقاق
شما نکردند و حرمت خاندان شما را نگاه نداشتند ایشان علیه الرحمة والرضوان در جواب آن شخص این آیهٔ کریمه را تلاوت نموده
و فرموده که حضرت حق جل و علا شانه مومنان را منحصر در سه طایفه فرموده مهاجرین و انصار و محبین این اخیار ابرار و تو که از مهاجر
و انصار نیستی اگر از محبان ایشان علیهم الرحمة والرضوان هم نباشی و شکایه از ایشان نمایی پس از طایفه سیوم هم خارج شدی
و خروج تو از این سه طایفه خروج است از دایرهٔ اسلام و فرموده که جد بزرگوار من علی کرم الله وجهه ایشانرا از خود فاضلتر دانسته
و با ایشان بیعت کرده و ایشانرا فرمان برداری نموده مرا چگونه میرسد که ایشانرا طعن کنم و چگونه جد بزرگوار خود را تخطیه
نمایم و بخطا منسوب کنم هرگاه جد من این سه نفر را از خود فاضلتر داند من هم فاضلتر میدانم از محمد حنیفه رضی الله عنه روایت است که
از والد بزرگوار خود پرسیدم که فاضلترین امت و محبوب ترین ایشان در نزد حضرت رسالت پناه کیست گفت ابوبکر گفت بعد از وی کیست
گفت عمر گفت بعد از وی تو خواهی بود گفت هستم من مگر یکی از مومنان محمد حنیفه میفرماید چونکه والد بزرگوار من فضلیت ابوبکر و عمر رضی
الله عنهما را بیان فرمود ترسیدم که بعد از ایشان عثمان رضی الله عنه را ذکر خواهد فرمود و بر خاطر من این معنی گران می افتد بنا بر ان گفتم که بعد
از ان تو خواهی بود ایشان در جواب تواضع نمود و فضیلت را برای ذات شریف خود قرار نداد و بنظر انصاف و حکمت از عصبیت
نگاه باید کرد که انصاف این بزرگواران از جناب حق سبحانه تعالی باین صفات عظام و این فضایل کرام چگونه با سوء خاتمه متصور

الاجتماع باشد بلکه سوء خاتمه موجب استحقاق جمیع قبایح و ثمره رذایل هیچ قبیح و شر نیست که در شهادات حق سبحانه تعالی بر صدق
و فلاح و تقوی و صلاح این بزرگواران نیست پس بنا بر زعم این طایفه سفیهه شقیه می باید که کلام معجز نظام حضرت ملک علام
هم مثبت مجامع مدایح و خیرات و هم مثبت مجامع قبایح و سیئات در حق این بزرگواران علیهم الرضوان باشد حاشا و کلا
که چنین کلام بلاغت شعار و نظام فصاحت آثار بر همچنین امر محال که تناقض صریح و لکاذب لصحیح است اشتمال داشته باشد
که اعراب جهال و سکنه بوادی و جبال را از چنین امر ننگ و عار می آید پس عقیده فاسده این طایفه شقیه مفضی بنقض کلام
ایزد متعال جل شانه و تحوی و مستلزم خلل در بلاغت و فصاحت کلام معجز نظام میشود که موجب سبب دیگر است برای کفران
طایفه و منها قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و
جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم
هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول علیکم شهیدا و تکونوا شهداء علی الناس واعتصموا
بالله هو مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر هر چند ترجمه این ایه کریمه بتطویل می انجامد و لیکن برای کثرت نفع مسلمانان لازم است
که ترجمه آن بتفصیل نوشته شود حق سبحانه تعالی خطاب میفرماید باصحاب انسرور علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات که ای مومنان رکوع و سجود
کنید یعنی نماز را دایم بر وجهی که تعلیم صاحب شریعت است صلی الله علیه و سلم ادا نمائید و بجا ارید و عبادت کنید پروردگار
خود را و بافعال خیرات و حسنات مشغول باشید موافق شریعت مطهره زادها الله تعالی عزة و کرامة و جهاد کنید با کفار و اعداء دین مبین
محض لله تعالی و اعلاء کلمه اسلام حق سبحانه تعالی برگزیده است شما را از میان جمیع امم و بصحبت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم شما را
مشرف نموده از حرج در کار دین شما را معاف نموده لازم گردیده ملت و طریقه جناب حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و حق سبحانه تعالی در کتب سابقه شما را مسلمین نامیده و برای شما فضایل ثابت فرموده که ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل
و در قرآن شریف نیز شما را مسلمانان نامیده تا ضمیر هو راجع با براهیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یعنی ابراهیم شما را

ادنی

در وقت خود مسلمین نامیده بود و در قرآن شریف شما را نیز مسلمین نامیده و من ذریتنا امة مسلمة لک و این تقریر اسلام و شهادات حق سبحانه تعالی
بر اسلام شما و شهادت حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بر اسلام شما قبل از وجود شما از برای تحدید شماست که در روز
قیامت شاهد شوید بر امم سابقه و خاتم النبیین که اشرف انبیاست علیه الصلوة والتسلیمات بر تحدید شما شاهد خواهد شد و کیفیت
این شهادات سابقا ذکر یافته مضمون این ایه موافق مضامین ایات سابقه دلیلی واضح و حجتی لایح است بر حسن خاتمه این بزرگواران
علیهم الرحمة والرضوان و برهانی قاطع و بیانی ساطع است بر عزت و کرامت این بزرگواران در نشاتین بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که این
ایات کریمه که در مناقب و فضایل اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم نزول یافته کسی که او را فی الجمله فطانت و معرفت اسالیب کلام داشته
باشد و مفاهیم متانت آیین این ایات کریمه را بادنی التفات ملاحظه نماید معلوم او قطعا و یقینا خواهد شد که این بزر
گواران از حصص مرتبه محبت رب العالمین جل شانه بواسطه متابعت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحابه اجمعین باوج محبوبیت ترقی
نموده اند و مصداق مضمون بلاغت مشحون قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم گشته اند و بشهادت
عالم الغیب والشهادة هیچکس از سوء خاتمه ایمن نشده و همگی بحسن خاتمه از دار دنیا رحلت نموده اند مع الترتیب بتفصیل از برای توضیح
مقصود مضامین ایات سابقه را واحدا بعد واحد دلیل برای مطلب خواهم نمود این بزرگواران رضی الله عنهم امت وسطی
مختار امم فرموده و در روز قیامت شهدا بر امم سابقه فرموده و رسول را شهید برایشان گردانیده صلوات الله علیه و علیهم و خیر امت
و امرون بالمعروف و ناهون عن المنکر یاد کرده و بر تقدیر ارتداد او کلا و اکثر باید شرافتی باشند و دخول جنات و تکفیر سیئات
را بر وجه تاکید در صیغه لاکفرن و لادخلن وعده نموده و انها را مومنان حقا ذکر فرموده و درجات و مغفرت و رزق کریم برای انها وعده
نموده و بر اعظم درجه و فوز مطلق موصوف فرموده و مبشر برحمت و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم و برای این بزرگواران حب الله
و ابتغاء فضل از الله و دوام رکوع و سجود و قبول طاعات و تقویه ارکان دین متین بنحوی که کفار را بغیظ آورده اثبات نموده و ذکر فضایل
و شمایل ایشان را در توریه و انجیل اثبات فرموده و مغفرت و اجر عظیم وعده نموده و بطریق تحقیق در روز بیعت تحت الشجره

رضا و خوشنودی خود از این بزرگواران ثابت فرموده و سید عالم را با جمیع مومنین در روز قیامت از خزی که عبارت از اهانت و حقارت است
ایمن فرموده و اولین و اخرین این بزرگواران را وعده حسنی که عبارت از جنت است نموده و رزق حسن که نعماء عظمی و لذات جنت های
بهشت است و دخول بر وجه اکرام تام و احترام مالا کلام را که استقبال ملائکه و تحیات سلام است در حق این بزرگواران وعده
فرموده و جمیع مهاجرین و انصار و تابعین ایشان را باحسان فرموده که رضی از انها راضی و انها از وی راضی و اعداد جنات موصوفه اعتقاد
عظیمه مبشر فرموده و بصدق و فلاح همگان را متصف نموده و تبتغون وجهه و ابتغاء الوجه حق سبحانه تعالی ایشان را اسمی فرموده و همگی را باحسنی جنات
خلد از میان خلود دوام متصف فرموده و رسول را شهید بر عدالت انها و انها را شهداء علی الناس خوانده از این ایات
بینات بنظر حقیر فقیر واضح است که حق مطابق نفس الامر باشد معلوم میشود که اصحاب انسرور صلوات الله و سلامه علیه و علیهم همگی اهل جنت شده
و بهشتی اند و این ایات بینات دلایل قطعیه و براهین یقینیه میباشد برای مطلب که هیچ شبهه و اشتباه را در آن راه
نیست چنانچه حضرت امام ربانی قدس الله سره در مکتوبات و نیز در رساله رد روافض باین مطلب تصریح کرده است و ابن
حجر مکی در صواعق محرقه نیز اصحاب بیعت اصحاب جنت و اهل بهشت گفته و باین ایات استدلال نموده و بقول ابن [illegible] تا مانده ایم
ذات ان نیز همگی را اهل جنت گفته و این ایات را دلایل قایم برای مطلب نموده پس هر گاه ایشان مبشر بان جنت شده خصوصا خلفا
ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و توقیر ایشان نامیده شده و در تمام رضای ایشان علیهم الرضوان میکوشیده و احادیث
که لفظا اگر چه اخبار احاد است لیکن معنی متواتر است بسیار در شان این بزرگواران وارد شده که محبان حق سبحانه تعالی و محبوبان
او بوده اند تا دام الحیوة طریقه محمدیه را صلوات الله علیه علی صاحبها قدما قدما اثرا اثرا پیموده اند و قدر سر موی تجاوز از این
طریقه انیقه از این ذوات شریفه منقول نشده و این ایات کریمه عام اند همگی اصحاب را اگر بعضی [illegible] اصحاب
و ارکان مجلس با اکثر نشسته اند یا برای غرض جزئی بصحبت شریف مشرف گشته اند از عموم این مناقب و فضایل و شمایل که
در این ایات بینات برای اصحاب رضی الله تعالی عنهم ثابت بیرون نمیکنند و صاحب صواعق محرقه رحمه الله علیه فرموده و القول

بالتعمیم

بالتعمیم هو الذی صرح به الجمهور یعنی مراد در این ایات جمیع اصحاب اند اگر چه صحبت یک ساعت باشد و فیض بلا انها علی الدوام انسرور علیه و علی
اله الصلوة والسلام نیست و این تعمیم را خصم که روافض باشند نیز قایل است و علماء ماوراء النهر رحمهم الله تعالی میفرمایند که احادیث بسیار
در حق اصحاب خصوصا خلفاء ثلثه وارد شده و جمیع افعال و اقوال انحضرت صلی الله علیه و علی اله و سلم بمقتضای کریمه و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بموجب وحی است شیعه که مخالف مذهب ایشان میکنند مخالف وحی است و مخالفت وحی کفر است
دلت شرعی چرا توجه باین ایات سابقه نمی نمایند و مخالفت وحی که ثلاثه را موجب کفر نموده اند و توجه بایه [illegible] نموده اند و موجب
کفر شیعه مخالفت این وحی را فرموده و شیعه در جواب علماء ماوراء النهر باین ایه کریمه استدلال بر کفر خلفاء ثلثه میکنند و از عموم
ایات سابقه و از مناقب که با خبار صاحب شریعت ثابت شده ایشان را و اکثر اصحاب را بیرون میکنند و غصب
خلافت از مفترض الطاعه همه را بیرون مینمایند پس عذر روافض در عموم این ایات اصحاب بغیر از تخصیص خلفاء
ثلثه و سایر اصحاب رضی الله تعالی عنهم باسیات و دلایل موجبه کفر بر زعم فاسد انها در عموم ایات و اخبار چیزی دیگر
نیست یعنی عموم ایات و اخبار برای همه صحابه مسلم دارند ابتداء وقت النزول یا دوام حیوة النبی صلی الله علیه و علی اله و سلم
و بعد از وفات موجبات کفر از انها صادر یافته از عموم ایات تخصیص یافتند و بیرون شدند لیکن اولا همان اسباب
کفر را که انها بزعم خود تقریر نموده اند باید کرد بعد از آن رفع آن اسباب ثانیا باید کرده شود تا ایات و اخبار بر عموم
باقی بمانند و مناقب و فضایل این بزرگواران بر ثبوت خود در حق انها مانده باشد و کفر روافض از انکار مضمون هر یکی
از این ایات و اخبار متواتره المعنی ظاهر و هویدا گردد اسباب کفر که بزعم فاسد انها در میان انها شهرت دارد
و بر این قطعیه است چهار است اول غصب خلافت از مفترض الطاعه که امیر المومنین علی کرم الله وجهه باشد
دوم تخلف انها از جیش اسامه که سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه سیوم
اخراج مروان که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه طیبه اخراج فرموده و بعد از رحلت او صلی الله علیه و علی آله و سلم

از وارد شد عثمان رضی الله تعالی عنه در وقت خلافت خود تخلف بعد از او علیه و علی آله الصلوة نمود در مدینه طیبه در آمده چهارم
مقدمه طلب قرطاس است که در مرض موت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده و صحابه که در آن مجمع
حاضر بودند اختلاف کردند بعضی گفتند بیارید قرطاس را بعضی گفتند حاجت بقرطاس نیست حسبنا کتاب الله قال الله تعالی
الیوم اکملت لکم دینکم چونکه اختلاف بسیار شد و اصوات مرتفع گشت فرمود صلی الله علیه و علی آله و سلم قوموا عنی
و این منع قرطاس که از اهل آن طایفه ما ائمی امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه تخلف است از امر رسول صلی الله علیه و سلم
و بنابر آنکه جمیع افعال و اقوال آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم منسوب بوحی میباشند بدلیل آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی تخلف از قول و فعل آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم تخلف از وحی است و بزعم شما تخلف وحی کفر است که بایں آیه کریمه
بر کفر طایفه شیعه استدلال کرده بودند و این دلیل بعینه بر کفر شما که اهل سنت میباشند قایم است چونکه این فقیر در اول کتاب
التزام کرده بوده که کتاب مشتمل بر عشر فصل خواهد بود اول در فضایل اصحاب رضی الله تعالی عنهم دویم در بیان عقاید فاسده
این طایفه و این مبحث از قبیل بیان عقاید فاسده بود تعلق بفصل ثانی دارد و در اینجا بواسطه مناسبت مبحث فضایل ثبت
و تفصیل این مبحث و دفع شبهه واهیه اینها محول بفصل دویم است اما همین قدر در اینجا ضروریست که گفته شود که آیه ایات
که سابقا ذکر یافته بطریق قطع و یقین دال است بر حسن خاتمه این بزرگواران علیهم الرضوان و بر عظمت و جلالت ایشان رضی
الله تعالی عنهم در دارین و بر بودن همه اینها اهل جنت و آنچه در کتب علم کلام مذکور است که شهادت بهشت را بر غیر
عشره مبشره و فاطمه و حسنین رضی الله تعالی عنهم نباید داد بلکه جایز نیست مراد آنست که بر شخص معین شهادت نباید داد
که از اهل بهشت است و اینجا شهادت بر بهشتی بودن جماعت اصحاب است زیرا که جایز است که کسی شهادت بدهد که مومنان بهشتیاند
و شهادت بر شخص معین از مومنان جایز نیست اگر گفته شود پس فرق در میان اصحاب و سایر مومنان نماند میگوییم که فرق هست
که شهادت چنانچه بر شخص معین از مومنان جایز نیست بر جماعت معین از اینها هم جایز نیست بخلاف اصحاب که بر جماعت معین

ازاینها

از اینها مثل جماعت مهاجرین و جماعت انصار و جماعت من بعدهم جایز است و این که اسباب ارتداد بود خاتمه را که شما بیان نموده اید
احادیث احاد و غیر معلوم الصحة میباشند و احتمال دارد که بطریق اجتهاد فرموده باشند و غیر از اینها احتمالات بسیار است که در فصل دویم
ایراد خواهد یافت چگونه معارضه و مقاومه اینها را با این قطعیات متصور میشود و چگونه با وجود این قطعیات حمل این اسباب
را بر ظاهر حمل نماید بر تقدیر صحت اینها اول باید در صحت اینها بحث شود بعد از تسلیم صحت در مقدمه قرطاس گفته میشود که
البته امر ایتونی بطریق مشورت باشد و الا ترک مامور به از آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم چگونه متصور شود با وجود آنکه حق تعالی فرموده
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر یک حکم از احکام
تبلیغ نکرده باشی با وجود این تهدید ترک تبلیغ حکمی از احکام از جناب ایشان امر محال است و تخلف از جیش
اسامه رضی الله تعالی عنه جایز است که مقید بجواز شریف سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم باشد یا مقید بعدم ضرورت
باشد در تخلف بعض اصحاب ضرورت بود که مدینه طیبه خالی میماند و خوف آن بود که اعدای دین بر سر مدینه طیبه بیایند
باشد و بسیار از اقوال و افعال آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام از وحی نبوده بلکه از اجتهاد بوده و از این جهت بعضی از آنها
و اقوال او علیه السلام موجب عتاب شده مثل ما کان لنبی ان یکون له اسری الآیه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک
و امثال ذالک فی القران کثیر قال القاضی معنی قوله سبحانه و ما ینطق عن الهوی و ما یصدر نطقه بالقران عن الهوی و اخراج
نیز جایز است که بطریق اجتهاد باشد و مقید بوقت باشد و اگر وحی بود البته اصحاب رضی الله تعالی عنهم حاضر بودند مانع میشدند و معطل
نمی نمودند که بر جمیع مقدمه که موجب مخالفت وحی باشد اقدام نمیباید و اگر منع از اصحاب اینها رضی الله تعالی عنهم صادر میشد لتوفر الدواعی
در هر سه مقدمه تخلف مفترض الطاعه است و در این طول داده ان شاء الله تعالی در فصل دویم حل نموده خواهد شد چونکه از آیات در فضایل اصحاب رضی الله تعالی عنهم
بطریق تنصیص و تصریح و توضیح وارد شده بود فراغ آمد و اگر نه آیات لا تعد و لا تحصی در بیان فضایل و شمایل این بزرگواران علیهم
الرضوان نازل شده سوره مبارکه انا فتحنا از اول تا آخر در مناقب ایشان علیهم الرضوان و سوره آل عمران چند موضع در مناقب

ایشان است و غیر آن در سوره دیگر هر طالب علمی که ادنی فطنت و سلوک اسالیب و اسالیب کلام داشته باشند بمطالعه آیات
قرآنی و بینات فرقانی چندین مناقب و فضایل برای این بزرگواران علیهم الرضوان استنباط خواهد نمود که احصاء آن
خواهد بود الحال احادیث صحیحه از صحاح سته که در مناقب و شمایل این بزرگواران وارد شده درین رساله وارد خواهد شد منها
ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم متفق علیه
این حدیث شریف اگرچه بحسب لفظ از احاد است لیکن بحسب معنی متواتر است معنی حدیث شریف چنین است که سید عالم صلی الله
علیه و علی آله و سلم میفرماید که بهترین امت من اهل قرن من است یعنی کسانی که در زمانه جلوه من است و در اسلام به صحبت من مشرف
شده اند بعد از اهل این قرن بهترین امت آنانند که بصحبت اصحاب من مشرف شده اند که آنها را تابعین می نامند و در بعض روایات
خیریت قرن ثالث هم وارد شده که آنها را تبع تابعین می نامند حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل این سه قرن
شهادت داده اند که عدول اند و صالح اند و مطیع اند غبار عصیان و بدعت بر ذیل عصمت اینها بهیچ وجه تطرق نخواهد بود و هرگز آلوده بمخالفت
مخالف طریقه انیقه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم دامن گیر این بزرگواران از هیچ امر نخواهد بود و بنا بر زعم روافض قرن اول
همه مرتد میباشند و همین آخرین ابتداء کافر میباشند که هر قرن بر زعم ایشان غاصب امامت از مفترض الطاعه میباشند
و یا راضی بغصب میباشند پس آنکه صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم اینها را خیر امتی فرموده اند بر زعم فاسد اینها باید شر امت
باشند مذهب روافض نیست مگر محاربه با صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم فاذنوا بحرب من الله و رسوله و منها ما قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تمس النار مسلما رانی او رای من رانی رواه الترمذی میفرماید سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم که مس نخواهد کرد آتش دوزخ بعض و اهل نخواهد شد در دوزخ مسلمانی که مرا دیده یا دیده کسی که مرا
دیده در این حدیث شریف صحابه و تابعین را رضی الله تعالی عنهم بشارت بنجات از دوزخ داده و این بشارت بشارت است
بدخول جنت اذ لا منزلة بین المنزلتین و منها ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله الله فی اصحابی الله

الله فی اصحابی

الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من
آذاهم فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی که بترسید از خدا و بترسید از خدا جل و علا شانه
در حق اصحاب و یاران من یعنی آنها را بار بکشید بعدی و بار بکشید ایشان را جز بتعظیم و توقیر و باید که ادا کنید حق صحبت
ایشان را با من و مگیرید ایشان را هدف و نشانه بعد از رحلت من از دار دنیا که بیندازید بجانب ایشان تیرهای
دشنام و عیوب و لعن و طعن را زیرا که ایشان بواسطه صحبت من بهترین نفوس تحلیه یافته اند و از رذایل و رذایل
تخلیه پس ذوات شریفه ایشان بواسطه این صحبت منبع خیرات و معدن مبرات گردیده و از اهلیت شرور رذیله بریء
پس کسی که دوست میدارد ایشان را بدوستی من دوست میدارد ایشان را و کسی که دشمن میدارد ایشان را بدشمنی من
دشمن میدارد ایشان را یعنی محبت ایشان مستلزم محبت من است و بغض ایشان سبب بغض من متصور نیست
انفکاک در میان این دو محبت و این دو بغض بلکه هر یکی مستلزم دیگر است و در میان آنها ملازمه کلیه است و هر که
ایذا نمود ایشان را یعنی رنجانید ایشان را پس بتحقیق ایذا داده و رنجانیده مرا و هر کس که رنجانید مرا پس بتحقیق رنجانیده خدا را تعالی و کسی
رنجانیده خدا را تعالی نزدیک است که بگیرد او را خدای تعالی جل و علا شانه بعقوبت دنیا و آخرت و برسوائی روز محشر در محضر
عامه بشر و درین حدیث شریف تامل باید کرد تا معلوم شود که درجه اصحاب آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم کدام حد ترقی دارد که در چند
حدیث شریف صیغه تحذیر آورده و تخویف و تحذیر مکرر فرموده از طعن ایشان علیهم الرضوان و محبت و دوستی ایشان را
و بغض و دشمنی ایشان را بدوستی و دشمنی خود مربوط فرموده با جد ایذا او بجانب حضرت خداوند عالم جل و علا شانه رسانیده و عاقبت
آنرا عقاب دارین فرموده وای بر حال کسی که بغض و دشمنی این بزرگواران را معتقد خود گردانیده و تکفیر این بزرگواران نموده
همه و طعن و لعن این بزرگواران را ورد زبان خود ساخته و آنرا باعتقاد فاسد خود در ثواب فاضلتر از تسبیح و تهلیل میدانند بلکه
مسقط فرایض میدانند مثل کسی لعن این بزرگواران را در عوض نماز فرض بگوید و در عوض صلاة فرض میخواند و قایم مقام صلوة میگردد

دای دیر آزار دیگر بر جای آنکسی که با وجود اطلاع بر این مذهب که طایفه روافض دارد وقبایح این عقاید دانسته باختیار ورغبت با ایشان مجالست ومصاحبت مینماید وباوجود این طایفه را در زمره مسلمانان میشمرند وهرگز اندیشه قمع وقلع انها در خاطر او خطور نمیکند وحمیت اسلام باعث او نمیگردد که عمر خود را صرف جهاد اینطایفه اهل فساد واهل عناد نماید وشب وروز بقدر وسع در پی تدبیر قطع دابر انها باشد ومنها ما روی ابن عمر رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه قال احفظونی فی اصحابی فمن حفظنی فی اصحابی کان علیه من الله حافظ ومن لم یحفظنی فی اصحابی تخلی الله عنه ومن تخلی الله عنه یوشک ان یأخذه میفرماید وخطاب میکند بامت خود که نگاه دارید حرمت مرا وعزت مرا وعظمت مرا در حرمت وعزت وعظمت اصحاب من یعنی هرگاه حرمت ایشان را علیهم الرضوان بجا آورید وحق حرمت ایشان را ادا نمودید حرمت من بجا آورده باشید وحق حرمت مرا ملاحظه باشید وحرمت من بدون حرمت ایشان نفع نمیدارد بلکه در حقیقت اهانت است زیرا که حقیقت محبت وعزت محبوب آن است که متجاوز بمحبوبان ومنسوبان محبوب گردیده باشد باید که محب ومنسوب محبوب را بهر نسبتی که باشد وبهر وجه که باشد سوای نسبت بغض وعداوت که آن در حقیقت قطع نسبت است محبوب داشته باشد ودوستان دوست را دوست داشته باشد آیه کریمه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله دلیل قاطع بر این معنی است که حق سبحانه وتعالی محبت خود را بمتابعت محبوب خود ربط فرموده ومتابعت محبوب خود را سبب محبوبیت تابعان محبوب خود ساخته فرموده پس کسی که حرمت مرا در حرمت اصحاب من رعایت نموده بجا آورد از جانب خدای تعالی جل وعلا شانه حافظ برای وی مقرر خواهد شد الی ابد الاباد که وی را از جمیع عقوبات و خزایا محفوظ دارد وهر که حرمت من در حرمت اصحاب من نگاه ندارد ورعایت ننماید بلکه تنها گذارد

اهمت

بحرمت من کفایت نماید حق سبحانه وتعالی او را بخود واگذارد وحافظی از جانب او تعالی برای او مقرر نخواهد شد وهر که بخود واگذاشته شد البته گرفتار عقوبت ابدی خواهد شد ومنها ما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد من اصحابی یموت بارض الا بعث قائدا ونورا لهم یوم القیمه رواه الترمذی سید عالم صلی الله علیه وسلم میفرماید که هیچ یکی از اصحاب من نخواهد مرد در زمینی از زمینها مگر مبعوث خواهد شد با این صفت که قاید وپیشرو خواهد بود سایر امت مرا بسوی محشر ونور وروشنی خواهد بود مر آنها را در روز قیامت واین حدیث شریف نیز بشارت بر حسن خاتمه جمیع اصحاب ثابت وصریح است ومنها ما روی عن انس رضی الله تعالی عنه انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه سید عالم صلی الله علیه واله وسلم میفرماید که چونکه حق سبحانه وتعالی اراده خیر در حق کسی داشته باشد محبت اصحاب من رضی الله تعالی عنهم در دل او قرار میدهد واو دوست این بزرگواران میگرداند ومنها ما روی عن جابر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اختار اصحابی علی العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی من اصحابی اربعة ابابکر وعمر وعثمان وعلیا فجعلهم خیر اصحابی وفی اصحابی کلهم خیر واختار امتی علی سایر الامم میفرماید سید عالم صلی الله علیه واله وسلم که حق تعالی عز شانه برگزیده وفضیلت داده اصحاب مرا بر جمیع عالمیان سوای انبیاء ورسل وبرگزیده برای من از جمیع اصحاب چهار نفر ابوبکر وعمر وعثمان وعلی را رضی الله تعالی عنهم این چهار نفر فضیلت داد بر جمیع اصحاب رضوان الله تعالی علیهم ودر اصحاب من همه خیر است اگرچه برتری بر یکی از اینها کرده است ونیز امت مرا بر جمیع امم برگزیده ومنها ما روی عن انس رضی الله تعالی عنه ان لارجو لامتی فی حبهم ابی بکر وعمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله یعنی امید دارم از خدای تعالی بسبب محبت ودوستی ابوبکر وعمر برای امت خود آنقدر که امید دارم بسبب قول لا اله الا الله از این تسویه معلوم میشود میان توحید ومحبت اصحاب ودلیل برای آن است که کلمه لا اله الا الله بدون انضمام محمد رسول الله

نافع نیست پس محبت اصحاب آن سرور صلی الله علیه واله وسلم مثل ایمان برسالت آن سرور است صلی الله علیه وسلم پس معلوم شد که توحید وتبلیغ با هم جمع نمیشود تا محبت اصحاب رضوان الله تعالی علیهم نباشد ومحمد رسول الله صادق نمی آید تا محبت اصحاب رضوان الله تعالی علیهم نباشد زیرا که هر کس که محمد را صلی الله علیه وسلم رسول داند واعتقاد کند که او صلی الله علیه وسلم رسول خدا است محبت ایشان علیه وعلی اله الصلوة والسلام بروی واجب میشود واز لوازم این محبت محبت دوستان ویاران ایشان است صلی الله علیه واله وسلم پس تا محبت اصحاب رضی الله تعالی عنهم نباشد ایمان بتبلیغ حاصل نمیشود وبواسطه این محبت توحید وتبلیغ هر دو تمام وکامل میگردد ومحبت این بزرگواران اشارت بمحبت جمیع اصحاب است علی قدر التفاوت فی الدرجات وآیات واحادیث در فضایل ومناقب اصحاب رضوان الله تعالی عنهم بسیار است از حد احصا بیرون است ولیکن این رساله را بطریق استعجال واختصار بنا نموده ام ومقصود اصلی در این رساله اثبات کفر ووجوب قتال وجهاد واستحلال استرقاق واموال روافض بود در بیان فضایل اصحاب رضی الله تعالی عنهم بهمین قدر از آیات واحادیث اکتفا نموده شد کسی که ادنی بصارت دارد واز همین آیات بینات واحادیث شریفه علو درجات این بزرگواران معلوم خواهد نمود ومحتاج بزیاده از این نخواهد شد که القلیل انموذج الکثیر مشت نمونه خروار است فصل دوم در بیان عقاید فاسده اینطایفه شنیعه است از جمله عقاید فاسده انها که موجب کفر واضلال شده این است که امیر المومنین علی را رضی الله عنه مفترض الطاعة میدانند بنابر آنکه خلیفه برحق بعد از سید عالم صلی الله علیه وسلم بلا واسطه ایشانند علیه الرحمة والرضوان وخلیفه را حکم منوب میدهند پس جمیع منازل ومراتب که برای منوب ثابت باشد برای نایب نیز ثابت باید باشد منوب که سید عالم است صلی الله علیه واله وسلم مفترض الطاعة است پس ایشان علیه الرحمة والرضوان نیز مفترض الطاعة است ومعنی مفترض الطاعة باصطلاح اینطایفه این آن است که از طاعت وفرمان برداری او

هیچکس

هیچکس از امت سر نه پیچد وهمگی محکوم باشد وامر ونهی او بدون تامل نافذ باشد وهیچکس را جز اطاعت او چاره نباشد واجتهاد هیچکس در مقابل حکم او اعتبار نداشته باشد وحکم وحال او حکم وحال آن سرور است صلی الله علیه وسلم وانکار از استحقاق خلافت او را بواسطه حکم انکار از نبوت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة میدهند پس هر که بجز وی بعد از آن سرور صلی الله علیه وسلم خلیفه شده غصب کرده منصب امیر المومنین علی را رضی الله تعالی عنه ومنکر خلافت او شده پس بزعم فاسده اینطایفه خلیفه غاصب کافر است وهر که بخلافت او رضا داده وهر که با این خلیفه بیعت کرده نیز کافر است وهر که این بیعت را امر مستحسن میدانند وحق میشمرد وببطلان آن قایل نباشد نیز کافر است پس خلفاء ثلثه علیهم الرضوان والرحمة با تابعین وبیعت کننده گان انها بلکه همه دوستان وراضیان بامامت او الی یوم القیام بزعم اینطایفه کافرند از اینجاست که از اصحاب بجز از علی وحسنین ومقداد بن اسود وسلمان فارسی را رضی الله تعالی عنهم مسلمان نمیدانند چنانکه در کتب معتبره آنها مذکور است ودر عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنه اختلاف دارند بعضی بکفر او حکم کرده اند وبعضی مسلمان میدانند ودر اثبات خلافت ایشان علیه الرحمة والرضوان شبهات ومتمسکات در کتاب خود بسیار ذکر نموده اند وعمده آنها بزعم انها سه دلیل است کریمه انما ولیکم الله ورسوله الایه وحدیث منزلة وحدیث غدیر خم همین هر سه شبهه را درین رساله تقریر نموده ودر دفع آنها میکوشم بنحوی که هر زکی وغبی بداند که استدلال باین شبهه محض وهم است حقیقت ندارد ووجه استدلال انها بآیه کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بزعم ایشان این است که حق جل وعلا شانه ورسوله وتعالی کسانی که ایمان آورده اند وبر پا میدارند نماز را ومیدهند زکوة را در حالی که رکوع کننده گان باشند آنست که میگویند که ولی در این مقام یا بمعنی محب ویا ناصر ویا اولی بالتصرف والتدبیر

في امور الناس خواهد بود و معناء دیگر ندارد چونکه باتفاق مفسرین این آیه در حق امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه نازل شده
پس بعد از رسول خدا جل و علا شانه و صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ولی خواهد بود و واجب و لازم است
که ولی در این آیه بمعناء اولی بالتصرف باشد و بمعناء محب و ناصر نباشد چرا که ولی بمعناء محب و ناصر حصر نیست در علی رضی الله عنه
بلکه مؤمنان همگی محبین و ناصرین یکدیگر اند بدلیل قوله تعالی والمؤمنین بعضهم اولیاء بعض یعنی مؤمنان
همگی بعضی آنها محبان و ناصران بعضی دیگر از آنهاست و نه حصر است در موصوفین باین صفات که در این آیه کریمه ذکر
شده پس چاره نیست از اینکه مراد از ولی اولی بالتصرف باشد چنانکه گفته میشود که فلان ولی صغیر است یعنی
اولی بالتصرف است در نفس صغیر و مال صغیر و چون که موصوف باین صفات غیر از امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه کسی نبوده چنانچه
روایت شده که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در نماز ایستاده بود در حالت رکوع سایلی از وی سوال کرد انگشتری را
از انگشت خود نزع فرموده بسایل داد و این آیه شریفه در شان این جناب علیه الرحمة والرضوان نازل شد پس اولی بالتصرف
بعد از آن سرور صلی الله علیه و سلم آن جناب علیه الرحمة والرضوان و معنا اولی بالتصرف فی امور الناس کافة حاصل نمیشود
مگر در خلیفه و نایب آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام پس معلوم شد که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه خلیفه بر حق است
بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و دیگری نیست ما جماعة اهل سنت زادهم الله عظمة و عزة و کرامة در جواب
این استدلال میگوییم که ولی در این آیه کریمه بمعناء اولی بالتصرف نیست بلکه بمعنای محب و ناصر است
و بر این مطلب پنج دلیل داریم اول آنکه قبل از این آیه کریمه نهی از محبت و نصرت یهود و نصاری واقع شده
و هو قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض
و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی ای کسانیکه ایمان
آورده اید مگیرید یهود و نصاری را دوستان و ناصران خود بعضی آنها دوست و ناصر بعضی دیگر است

دیگر که

و هر که از شما با آنها دوستی کند پس بدرستی که آنکس در حقیقت از آنهاست در زمرهٔ ایشان شمرده میشود و حشر او با آنها
خواهد بود که سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده که المرء مع من احب یعنی حشر هر کس همراه محبوب خود خواهد بود و بعد از این آیه مدح
کسی که محبت بخدا جل و علی شانه و برسول او تعالی و بجماعة مؤمنین ورزیده باشد واقع شده و هو قوله تعالی و من
یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی کسی محبت و ناصر خود خدا جل و علا شانه
و رسول او تعالی و مؤمنان را گرفته باشد و بر آنها اعتماد کند بواسطه این دوستی حزب الله میشود و عاقبت حزب الله غلبه و ظفر
بر خصم است پس هرگاه ولایت در ما قبل و ما بعد این آیه کریمه بمعنای محبت و نصرت است در این آیه نیز بمعناء محبت و نصرت باید باشد
تا هر سه آیه باهم مناسب باشند و باهم متصل شوند دلیل دویم آنکه کلمه انما از برای حصر وضع شده غیر از موصوفین باین
صفات را ولی نگیرید یعنی غیر از اینها برای شما باید ولی نباشد و ولایت غیر از شما منفی باید باشد و نفی آنچیزی که در آن
تردد و نزاع واقع شده باشد معقول است و نفی آن چیزی که هرگز بخیال و وهم هیچکس خطور نکرده باشد البته
غیر معقول چنانکه زید مشهور بجود و سخاوت باشد و مردم عمرو را درین صفت با او شریک میدانند یا موصوف
باین صفت عمرو را میدانند نه زید یا متردد باشند در اینکه موصوف باین صفت زید است یا عمرو و یقین میدانند که یکی
از این دو نفر موصوف باین صفت میباشند در اینجا احتیاج بنفی این صفت از عمرو میباشد و این صفت را منحصر در زید باید کرد
که در نفس الامر او زید ثابت است و عمرو در نفس الامر باین صفت موصوف نیست و بگوید انما الجواد و السخی زید
یعنی جود و سخاوت حصر است در زید تنها و بعمرو نکرده پس در این آیه شریفه نیز حصر برای نفی امری باشد که مردم در آن
امر متردد باشند و در وقت نزول این آیه کریمه تردد در خلافت خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم نبوده که حصر در این آیه کریمه
دفع این توهم را کرده باشد و حصر خلافت را در حق علی کرم الله وجهه نموده باشد و خلافت را از خلفاء ثلثه نفی فرموده باشد
بلکه بنا بر اقتضای بشریت بعضی از اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین حق دوستی و محبت بجناب حضرت امیر المؤمنین

علی کرم الله وجهه بر وجهی که میباید و مینشاید نداشته باشند و مردم در این محبت تردد داشته اگر مراد از والذین امنوا
جناب علی کرم الله وجهه باشد حصر از برای دفع این تردد باشد یعنی محبت شما حصر برای این سه باشد که خدا و رسول او تعالی و علی کرم الله
وجهه است و این حصر در حق جناب علی کرم الله وجهه حقیقی نباشد بلکه اضافی باشد یا محبت اصحاب در محبت خدا جل و علا شانه
و محبت رسول صلی الله علیه و سلم داخل است و ذکر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تخصیص بعد تعمیم است یا از برای مبالغه و اهتمام
بشان حضرت علی باشد پس لازم می آید از این حصر که بدیگر از اصحاب رضی الله عنهم دوستی کرده نشود چونکه حق سبحانه و تعالی
نهی فرموده در دوستی و یاری یهود و نصاری پس حصر فرمود دوستی و یاری را در دوستی و یاری خدا جل و علا شانه و رسول او تعالی
صلی الله علیه و سلم و مؤمنان موصوف بصفات مذکور در آیه کریمه و بعد از این مدح فرمود این دوستی و یاری را و فرمود
که این دوستی و یاری موجب غلبه و ظفر است بر دشمنان دین و از اینجا معلوم شد که مراد از والذین امنوا تنها امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه نیست بلکه مراد هر مؤمن است که موصوف باین صفات باشد و باین تقدیر که ولی بمعناء
ناصر و محب شود آیه اولی و ثانی و ثالثه باهمدیگر مربوط میگردد و مناسبت حاصل میکند و بر تقدیری که ولی بمعناء
اولی بالتصرف شود آیتهاء مذکوره از همدیگر قطع میشود و مناسبت برطرف میشود و دلیل سیم آنکه ولی اگر بمعناء
اولی بالتصرف شود لازم می آید که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فی وقت نزول آیه امام باشد و متصرف در امور دنیا
و دین باشد در حال حیوة آنسرور صلی الله علیه و سلم و در مذهب روافض امامت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بعد از
رحلت سید عالم است صلی الله علیه و سلم دلیل چهارم آنکه اگر مراد از والذین امنوا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه باشد
و ولی بمعناء اولی بالتصرف باشد پس معناء آیه کریمه چنین میشود که اولی بالتصرف در امور دنیا و دین مسلمانان خدا جل
علا شانه و رسول او تعالی صلی الله علیه و سلم و علی کرم الله وجهه است و ولی در حق هر سه بیک لفظ ذکر شده پس مراد از ولی
یا معنی حقیقی ولی باشد که فی الحال هر سه اولی بالتصرف باشد و این معنی در حق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه درست نمیشود

زیراکه این

زیرا که این جناب علیه الرحمة والرضوان فی المآل بعد الرحلة بزعم روافض هم اولی بالتصرف است و اگر مراد از ولی معناء
مجازی باشد که فی المآل هر سه اولی بالتصرف است در حق خدا جل و علا شانه و رسول او تعالی صلی الله علیه و سلم درست نمیشود
زیرا که هر دو فی الحال اولی بالتصرف اند الا فی المآل و اگر در حق خدا جل و علا شانه و رسول او تعالی فی الحال مراد باشد
و در حق علی کرم الله وجهه فی المآل مراد باشد جمع در مابین حقیقة و مجاز لازم می آید و این جمع در نزد جمیع علما جایز نیست
پس لازم می آید که مراد از ولی محب و یاور باشد که در حق هر سه فی الحال است دلیل پنجم آنست که ذکر در این آیه کریمه بصفت
صیغه جمع ذکر شده پس چگونه مراد از و تنها امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه می شود بلکه مراد از آن هر مؤمن که موصوف باین صفات
است باید باشد و نزول آیه کریمه که در شان آن جناب علیه الرحمة والرضوان منافی این معنی نیست جایز است که مورد خاص باشد
و مفهوم عام اعتبار بعموم مفهوم است نه خصوص مورد را چنانچه خطابات قرآن شریف و احادیث شریفه بسیار از این قبیل است
و انحصار این صفات در امیر المؤمنین بر تقدیری است که واو در وهم راکعون حالیه و عاطفه نباشد و مراد از رکوع معناء
شرعی باشد که رکن صلوه است جایز است که واو عاطفه باشد یعنی دوست و یار شما آن نماز گذاران باشد که نماز
ایشان رکوع داشته باشد نه چون یهود و نصاری که نماز ایشان رکوع ندارد و جایز است که مراد از رکوع خضوع باشد
یعنی صدقه میدهند با خضوع و فروتنی نه بطریق تکبر و تجبر و استعلا و منت بر فقیر که بکریمه لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی عمل نموده باشند دلیل دویم روافض حدیث منزلت است که آن قول سید عالم است صلی الله علیه و سلم
در حین خروج بغزوه تبوک مر علی را رضی الله تعالی عنه که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی فرمود
سید عالم صلی الله علیه و سلم مر علی را رضی الله تعالی عنه که تو نسبت بمن بمنزلهٔ هارونی از موسی وجه استدلال روافض
باین حدیث این است که منزلت درین حدیث مضاف بهارون شده و قاعده در اضافه آن است که چون فردی معین
از افراد مضاف سابقا ذکر نشده باشد تا اضافت اشارت بدان فرد معین کرده شود باید مضاف شامل

جمیع افراد خود را پس مضمون حدیث شریف آنست که جمیع مراتب و منازل هارون علیه السلام که از موسی بود برای علی کرم الله وجهه ثابت
است سوای نبوت و استثنای نبوت نیز دلیل عموم است و یکی از منازل هارون علیه السلام این بود که اگر بعد از موسی
علی نبینا علیه الصلوة والسلام زنده میماند خلیفه می‌بود مر ایشان را علی نبینا علیهم الصلوة والسلام و متصرف در امور عامه و مفترض
الطاعة زیرا که خلافت که برای ایشان در حیوة موسی علی نبینا علیهما الصلوة والسلام در حین رفتن موسی علی نبینا علیه
الصلوة والسلام بطور ثابت بقول موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین
یعنی فرمود موسی برادر خود هارون را علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام که خلیفه من باشی در قوم من و بصلاح و مصلحت راه
رو و بروش یکی مفسدان را با وجود مرتبه نبوت مناسب و لایق نیست که زوال یابد بعد وفات حضرت موسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام زیرا که عزل موجب نقص و نفرت است که لایق بمنصب نبوت نیست و چونکه مرتبه نبوت
در حق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منتفی بوده پس تصرف او بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه وسلم البته بطریق خلافت
خواهد بود پس معلوم شد که ایشان رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه وسلم خلیفه است و جواب این استدلال
آن است که این حدیث متواتر قطعی نیست بلکه خبر واحد است ظنی و دلیل ظنی بمذهب روافض در مسئله امامت معتبر
نیست زیرا که مسئلهٔ امامت را روافض از عقاید اسلامیه میدانند پس دلایل این مسئله البته قطعیه یقینیه میباید باشند
و دیگر میگوئیم که اضافه لعلم لغیر لسبعونیا ... لازم نیست که افاده عموم کند بلکه افاده اطلاق میکند در صورتیکه اشیاء
بمعهود معین نباشد چنانچه کسی بگوید که جاءنی غلام زید اگر غلام معهود سابقا ذکر یافته باشد همان غلام مراد خواهد بود
و اگر سابقا هیچ غلامی ذکر نیافته باشد غلام مطلق یعنی یک غلام از غلامها مراد خواهد بود و مفهوم ازین کلام غلامی از
غلامهای زید میشود چنانچه این معنی در نزد هر عزیز ذکی ظاهر و هویداست پس مراد از منزله هارون یکمنزله از منازل هارون میباشد
و جایز است که آن منزله خلافت هارون باشد در حین حیوة موسی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام در وقت توجه ایشان

... اگر خلیفه باشند که در مرض وفات مأمور بامامت نماز که اعظم ارکان دین است مأمور گردید ... و از ... پس از رجوع غزوه تبوک نیابة نماند و اگر باقی میماند نیابة ... در مرض وفات مأمور بامامت ...

بطور و مثل این منزله را سید عالم صلی الله علیه وسلم در حین توجه بغزوهٔ تبوک برای امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مقرر فرموده
و ایشان را علیه الرحمة والرضوان بر مدینه طیبه بخلافت مشرف ساخت و انچه از کتب تواریخ و احادیث صحاح معلوم میشود همین
معنی است که چون سید عالم صلی الله علیه وسلم ایشان را علیه الرحمة والرضوان بخلافت مدینه مقرر فرمود این معنی بر خاطر
مبارک ایشان علیه الرحمة والرضوان گران افتاد خود را که از شمار خوالف باشند قبیح دانست و در قصه لا یستوی القاعدون
من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم داخل شدن ترا عار شمرده و بخدمت سید عالم
صلی الله علیه وسلم عرض کرد که مرا در خوالف متخلف میفرمائی ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام از برای تسلی قلب
ایشان علیه الرحمة والرضوان فرمود که تو راضی نیستی که تو نسبت بمن بمنزله هارون باشی از موسی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام
که در حین توجه بسوی طور خلیفه خود نموده من نیز ترا در حین توجه باین غزوه خلیفه خود نمودم بعد از آن ایشان علیه الرحمة والرضوان
بتخلف از آنسرور راضی گردید و چگونه منازل عموم فایده میکند که یکی از منازل هارون علیه السلام اخوت فی النسب بود
دلیل آن در حق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منتفی است و بخروج این منزله حدیث شریف عام مخصوص البعض میشود و دلیل آن
ظنی است در نزد روافض در مسئلهٔ امامت اعتبار ندارد و اگر عموم مسلم شود منزله هارون علیه السلام تصرف بطریق
نیابة نبود چنانچه مقتضای امامت است بلکه ایشان علیه السلام نبی بوده تصرف ایشان علیه السلام بسبب نبوة بوده و انچه
موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام فرموده که اخلفنی فی قومی از برای مبالغه و تاکید است در قیام بامر قوم و بر تقدیر
تسلیم در حدیث شریف دلالة نیست بر بقای خلافت هارون بعد از موت موسی علی نبینا علیهما الصلوة والسلام و عدم
بقای خلافت هارون علیه السلام بعد از موت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام عزل و نقصان نیست برای هارون علیه السلام
بلکه کمال است که قبل ازین تصرفات بر وجه نیابت بوده و بعد از موت بطریق نبوة بالاستقلال خواهد بود پس تصرف
هارون علیه السلام اگر باقی میماند بعد از موت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة باعتبار نبوة می‌بود و علی رضی الله تعالی عنه

چون نبوة نبود تصرفات باقی نماند و بر تقدیر تسلیم همه مقدمات که ایشان در استدلال خود تقریر نموده اند در حدیث شریف دلالت نیست
بر نفی خلافت خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و نیز دلالت نیست بر اینکه خلافت علی رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت سید عالم صلی الله
علیه وسلم بدون واسطه باشد بلکه مدلول حدیث شریف ثبوت خلافت است برای علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و بعد از خلفاء
ثلثه مشرف گردید بخلافت پس مدلول حدیث شریف بوقوع انجامید و دلیل سیوم مر روافض را بر خلافت امیر المؤمنین علی
رضی الله تعالی عنه حدیث غدیر خم است که موضعی است در میان مکه و مدینه در حوالی جحفه که میقات حج است بیان این حدیث
آنست که چون که سید عالم صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع رجوع فرمود بسوی مدینه این موضع را مخیم خیام جنود عاقبت
محمود خود فرمود بعد از آن اصحاب رضوان الله تعالی علیهم جمع نمود و فرمود الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی بعد از آن
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی فرمود آنسرور
که آیا نیستم من دوستر و نزدیکتر بشما از خود شما اصحاب رضی الله تعالی عنهم عرض نمودند که ذات شریف شما بما دوستر از ما است
و نزدیکتر پس فرمود آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم هر که من مولاء اویم پس علی مولاء اوست خداوندا دوست دار هر که علی را
دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و یاری مکن هر که علی را یاری نکند وجه استدلال
روافض باین حدیث آنست که آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم علی رضی الله عنه را مولای هر که آنسرور مولای اوست فرموده
و مولی پنج معنی دارد معتق و معتق و محبوب و ناصر و اولی بالتصرف و معنای اول و ثانی البته در اینجا مراد نیست و معنای
ثالث و رابع نیز باید مراد نباشد زیرا که اجتماع مردم برای اعلام محبت و نصرة علی رضی الله تعالی عنه معنی ندارد که این معنی در حق
جمیع مؤمنین ثابت است مخصوص بعلی رضی الله تعالی عنه نیست از کریمه والمؤمنون بعضهم اولیاء بعض و انما المؤمنون
اخوة بحد شهرت رسیده که مؤمنان همگی دوستان و یاری دهندگان یکدیگر میباشند پس معلوم است که مراد از مولی در حدیث شریف
اولی بالتصرف است و اولی بالتصرف نمیباشد مگر خلیفه آنسرور صلی الله علیه وسلم و مولی در کلام عرب بمعنای اولی مستعمل میشود

قال الله تعالی

قال الله تعالی و مأویکم النار هی مولیکم و بئس المصیر ای اولی بکم و قال النبی صلی الله علیه وسلم ایما امرأة نکحت بغیر اذن
مولاها ای الاولی بها والمالک لتدبیر امرها و ما جماعه اهل سنت در جواب میگوئیم که این حدیث را بسیاری از ثقات محدثین
چون ابو داود سجستانی و ابی حاتم رازی و غیرهما غیر صحیح فرموده اند و طعن در صحت آن کرده اند لهذا صاحب بخاری
و مسلم در صحیحین خود نیاورده اند و بر تقدیر صحت متواتر قطعی نیست بلکه خبر احاد است ظنی که در نزد روافض در مسئله امامت
اعتبار ندارد و با وجود این که در مقابله اجماع که بر خلافت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه وقوع یافته چگونه اعتبار
داشته باشد که اجماع دلیل قطعی است یقینی و مقدمه اولی را که در حدیث الست اولی بکم من انفسکم که روافض آنرا
دلیل برین که مراد از مولی اولی بالتصرف است نموده بهر اکثری از راویان این حدیث که حکم بصحت آن نموده اند نیاورده اند
و آخر حدیث که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه دلیل صریح است بر اینکه مراد از مولی ناصر و محبوب است نه اولی بالتصرف
و مجرد احتمال معنای ناصر و محبوب دلیل را از قطعیت و یقینی بودن بیرون میکند از صلاحیت استدلال در باب امامت
ساقط میگرداند و انچه گفته بودند که نصرت و محبت از کریمه والمؤمنون بعضهم اولیاء بعض معلوم است حاجت باجتماع
و اعلام نبوده میگوئیم که جایز است که از برای تاکید باشد و از برای رفع تخصیص که در اکثر عمومات شرعیه واقع میشود
باشد و از برای تنبیه بر زیادت شرافت ایشان علیه الرحمة والرضوان باشد که موالات ایشان را با موالات خود مقرون
فرموده و بر تقدیر تسلیم که مولی بمعنای اولی باشد از کجا معلوم شد که اولی بالتصرف باشد چرا جایز نیست که اولی بمحبت
و اختصاص و قرابت باشد کما فی قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی یعنی محبوبترین و مخصوص
ترین و نزدیکترین بابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تابعان اوست و این نبی که محمد و علی آله الصلوة والسلام است
چنانچه شاگردان میگویند که نحن اولی باستاذنا و تابعان سلطان میگویند که نحن اولی بسلطاننا و مراد ندارند باین اولویت
بالتصرف و التدبیر را بلکه اولویة در قرب و اختصاص و محبت را مراد دارند چنانچه معلوم و معروف اهل لسانست

پس چگونه دلیل بر امامت و خلافت ایشان علیه الرحمة والرضوان میشود و بر تقدیر صحت حدیث و تسلیم همه مقدمات ممنوعه
اگر حدیث دلالت بر امامت کند فی المآل خواهد کرد نه بر امامت بی واسطه بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه وسلم و اگر دلالت
بر امامت فی الحال کند باید در حین حیوة آنسرور صلی الله علیه وسلم متصرف و مدبر در امور ناسی باشد و اگر فی الحال نباشد بلکه
فی المآل بی واسطه از کجا معلوم میشود و نفی امامت خلفاء ثلثه از کجا معلوم میشود و بر تقدیر صحت این حدیث و دلالت او بر امامت
علی رضی الله عنه بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه وسلم بی واسطه مانع چه بود که علی رضی الله عنه حجت نگرفت باین حدیث در وقت
که مهاجرین و انصار رضی الله عنهم مخاصمه داشتند در خلافت مهاجرین میفرمودند این امر بجماعت مهاجرین تعلق دارد
که اقوام و اقربای نسبی آنسرور صلی الله علیه وسلم میباشیم و انصار میفرمودند که بجماعت انصار تعلق دارد که اصحاب این وطن
و املاک و اراضی میباشند و شما را ما در اینجا توطن و مسکن دادیم میخواهید عزت که در ملک و وطن و اراضی ما است بدخیل
باشد امارت را از میان ما شما بگیرید و عباده بن صامت رضی الله تعالی عنه خود را مهیا ساخته بود که بیعت انصار رضی الله عنهم
بر دست او واقع شود چون مخاصمه بطول انجامید بعضی انصار گفتند که مصالحه و محاکمه باید کرد در این نحو که منا امیر و منکم
امیر ما جماعه انصار امیر علاحده داشته باشیم و جماعه مهاجرین امیر علیحده داشته باشند مهاجرین رضا ندادند صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه احتجاج باین حدیث شریف گرفت که الائمة من قریش یعنی امامان همه باشند باید از قریش باشند بعد از
احتجاج ابی بکر رضی الله عنه باین حدیث شریف همه انقیاد نموده انصار از دعوی امامت باز ایستادند و امامت مهاجرین
تسلیم نمودند اگر این حدیث غدیر خم صحیح بودی و دال بر خلافت بی واسطه علی رضی الله تعالی عنه بودی بایستی یکی از
مهاجرین و انصار و یا خود علی و دوستان او رضی الله تعالی عنهم باین حدیث بر خلافت ایشان علیه الرحمة والرضوان
احتجاج میگرفت و نیز در وقت که عباس و علی رضی الله عنهما از نزد آن سرور صلی الله علیه وسلم در مرض موت آن علیه
وعلی آله الصلوة والسلام بیرون آمدند عباس خطاب بعلی رضی الله تعالی عنهما کرد که علامات موت اولاد عبد المطلب من میدانم

وامروز

وامروز همان علامات را در چهره مبارک سید عالم صلی الله علیه وسلم معاینه دیدم ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام
رحلت خواهند نمود صلاح اینست که از آنسرور صلی الله علیه وسلم سوال امامت کنیم که بر ای یکی از ما یان مقرر فرمایند و اگر نه
دیگری را امام خواهد شد و ما و تو تابع خواهیم بود و ایشان در جواب نمودند که اگر سوال کنیم و منع فرمایند هرگز بعد از
رحلت ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام بما اهل بیت این امر نخواهد رسید و اگر مبهم باشد شاید نوبت بما اهل بیت
برسد در اینوقت چرا علی رضی الله تعالی عنه در جواب عباس رضی الله عنه نفرمودند که من متعین میباشم برای خلافت بحدیث
غدیر خم حاجت بسوال نیست و این قصه در صحیح بخاری بطریق تفصیل و تطویل مذکور است فقیر بوجه اقتصار آورده ام
و چرا در وقت خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه احتجاج نگرفت و چرا در وقت شوری احتجاج نگرفت و چرا
سید عالم صلی الله وعلی آله وسلم در روز غدیر خم صریح نفرمود که هذا هو الخلیفة من بعدی تا جای نزاع نماندی و زعم آنها
که امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بنا بر تقیه احتجاج باین حدیث و حدیث منزله نکرده زعم باطل است جای که عباده بن
صامت نترسد و انصار نترسند و دعوی امامت کنند اسد الله الغالب چگونه بترسد و تقیه کند چرا در وقت
حرب صفین با معاویه رضی الله تعالی عنه و حرب جمل با عائشه و زبیر و طلحه رضی الله تعالی عنهم تقیه نکرد با وجود شوکت
و دولت و کثرت عساکر خصوم و اگر از خصومت میترسید از اظهار خود و ابراز دلایل چه ترس بود اظهار
میفرمود اگر کسی عمل میکرد و اگر نمیکرد و ترحم بر امت آنسرور صلی الله علیه وسلم بر ایشان واجب بود که نمیگذاشتند
که همه مرتد شوند و غصب خلافت کنند چنانچه زعم این طایفه شقیه است امام رازی رحمة الله علیه میفرماید که روافض
امیر المؤمنین علی را رضی الله تعالی عنه از نمله سلیمان علی نبینا وعلیه وعلی آله الصلوة والسلام ادنی و انقص و بر حمتر میدانند
که نمله بر جنود سلیمان علیه السلام ترحم نمود که بقتل جماعه نمله بزه کار نشوند و محل ملامت نگردند فرمود یا ایها النمل
ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون و ایشان علیه الرحمة والرضوان بر اصحاب آنسرور

علی آله علیهم الصلوة هیچ ترحم نفرمود و اعلام نکرد که خلافت حق من است بمن تسلیم نمایید که بغصب خلافت همه
مرتد میشوید و بتقیه اطاعت خلفاء ثلثه را قلاده رقبه مبارکه خود نمود و ام کلثوم دختر خود را که از بطن زهراء
بتول داشت با امیر المؤمنین عمر بتقیه تزویج نمود با وجود ارتداد عمر رضی الله عنه بزعم ایشان و با عدم جواز نکاح در شریعت
مطهره بین المسلم والکافر و بزناء دودمان و خاندان عظیم الشان سید عالم صلی الله علیه وسلم بر سبیل دوام باعث
تقیه رضا داد و این عار و منقصت را در خاندان عظیم الشان خود رضوان الله تعالی علیهم بتقیه روا داشت حیرت
که با وجود کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و با وجود عقیده عصمت اهل بیت که روافض
دارند چگونه این منقصت را باهل بیت رضی الله تعالی عنهم منسوب میدارند و چرا از این بو ترحم باشند و چگونه
عصمت اهل بیت که معتقد آنها است بنسبت این منقصت برهم میزنند و منتقض مینمایند و چرا امام حسین رضی الله عنه
با وجود قلت رفقا در کوفه که عبد الله بن زیاد با او محاربه فرموده بود تقیه نکرد و بتقیه بیعت یزید را قبول نکرد
و خود را و اهل بیت و رفقاء خود را بقتل و شهادت دادند و تقیه نکردند اگر بیعت یزید را قبول میکرد
و تقیه میکرد برای او هیچ واقعه روی نمیداد جرات و شجاعت خود را کار فرمود چه معنی دارد که امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
هم چنین جبن و بی جرأت باشند که مجرد اظهار حق خود را نتوانند کرد و بتقیه دختر خود را بر زعم آنها بمرتد بدهد
نعوذ بالله منها حاشا و کلا مفاسد این دو اصل یعنی افتراض طاعت و وجوب تقیه از شمار و احصا بیرون است
لعنهم الله تعالی و اعاذنا من شرهم و ضررهم و از عقاید فاسده آنها وجوب تقیه است تا بحدی که بعض علماء روافض
کریمه ان اکرمکم عند الله اتقاکم را تفسیر کردند باین نحو که بزرگترین و معززترین در نزد حضرت حق سبحانه و تعالی
کسی است که تقیه و خوف او از مخالف مذهب خود بیشتر باشد تا بحدی که اگر لوذ نه لغو موافق باشد و بمخالف
تقیه در مذهب آنها واجب است و بنا بر این اعتقاد امیر المؤمنین علی را بلکه جمیع اهل بیت مستوجب جبن و بیجرأتی

دچنین

و چنین قبایح و نقایص مینمایند چنانچه بر سبیل تفصیل بعد مذکور خواهند شد و با وجود نسبت این قبایح و
نقایص بجناب ایشان و اهل بیت ایشان علیه و علیهم الرحمة والرضوان خود را محبان آن جناب و اهل بیت رضی الله تعالی
عنهم میدانند بالله العظیم که در حقیقت دشمن ترین اهل بیت اینانند که اذیال طهارت و عصمت آنها از غبار ارجاس
و ادناس امور ناشایسته بالکل منزه و مبراست این طایفه از الحبذیه نقایص و عیوب ملوث میکردانند خذلهم الله سبحانه و اخزاهم
خلاصه جواب از استدلالهای این طایفه آنست که عمده ادله ایشان همین سه دلیل است و جواب آنها مذکور شد
و ادله دیگر هم در کتب مطوله مذکور است همه آنها مفتریات و اکاذیب است که از خود اختراع و ابتداع نموده اند
که لایق آن نیست که ذکر کرده شود و بجواب آنها شغل نموده شود که تضییع عمر است بلکه حق اینست که در باب
خلافت از سید عالم صلی الله علیه وسلم هیچ نص وارد نشده چنانچه از امیر المؤمنین بطریق تواتر روایت شده و جمع کثیر
مثل بزار و امام احمد رحمهما الله و غیرهما چنانچه ذهبی رحمة الله تعالی گفته است میفرمایند که امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه
گفته شد که استخلف علینا یعنی معین کن خلیفه را برای ما که بعد از رحلت تو خلیفه باشد قال لا ولکن اترککم کما ترککم
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی میگذاریم شما را بی خلیفه چنانچه سید عالم صلی الله علیه وسلم شما را بی خلیفه گذاشت
و نیز روایت شده باین لفظ که امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرمود که خلیفه نگرفت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم
تا خلیفه گیرم من برای شما و بزار رحمة الله تعالی روایت کرده از امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه که میفرمود یا جماعت
اصحاب در مرض موت سید عالم صلی الله علیه وسلم بسی گفتیم ایشانرا علیه وعلی آله الصلوة والسلام یا رسول الله
برای ما معین کن خلیفه را که بعد از رحلت شما مدبر امور ما باشد ایشان علیه وعلی آله الصلوة در جواب فرمودند
که معین نمیکنم خلیفه را ولیکن اگر خدا جل و علا شانه در جماعت شما خیر میدانسته باشد والی و خلیفه میکرداند بر شما
بهتر شما را بس فرمود علی رضی الله تعالی عنه که خدا جل و علا شانه در جماعت ما خیر دانست و خیر دید پس بهتر ما را بر ما خلیفه

دوالي كردانيده كه ابوبكر رضي الله تعالى عنه باشد و نيز جمع كثير از محدثين چون دار قطني و ابن عيا كرد و ذهبي و غير ايشان
رحمهم الله تعالى روايت ميكنند كه چون امير المومنين علي رضي الله عنه در بصره تشريف آورد ابن الكوا و قيس بن عباد
رحمهم الله بخدمت ايشان عرض كردند كه يا امير المومنين خبر ده ما را از اين امر كه ميخواهي مستولي شوي بر آن بعضي
امامت مومنان و محاربات عظيمه بوقوع آمده و خواهد آمد اين عهديست از رسول الله صلى الله عليه وسلم بتو كرده
فرموده و با مر و فرمايش ايشان عليه وعلى آله الصلوة والسلام كار ميكني يا امريست كه خود مقصد آن شدي براي
خود خبر ده ما را كه تو معتمد عليه ميباشي و امين و مامون تو هم كذب و افترا در شان شريف شما امر محال است
ايشان عليه الرحمه والرضوان در جواب فرمودند كه هيچ عهدي و وصيتي از رسول صلى الله عليه وسلم
نشده و اگر در نزد من عهد و وصيتي از سيد عالم صلى الله عليه وسلم بودي در امر امامت هرگز نميگذاشتم ابا بكر
و عمر را رضي الله تعالى عنهما كه بر منبر سيد عالم صلى الله عليه وسلم بالا روند و محاربه و مقاتله مينمودم اگرچه نمي‌يافتم
از سلاح و اسباب مگر همين چادر كه بر شانه من است وليكن حقيقت حال اينست كه آنسرور صلى الله عليه وسلم
مقتول نشده و موت مفاجات نكرده بلكه مريض شد مرضي ممتد مدتي در مرض خود مكث يافت مؤذن
مي‌آمد از نماز اعلام مي‌نمود ايشان عليه وعلى آله الصلوة والسلام ميديدند مرا و من حاضر بودم با وجود آن امر
ميفرمود ابوبكر را رضي الله تعالى عنه كه امامت كند باز مؤذن مي‌آمد و اعلام ميكرد بنماز من را ميديدند و من
حاضر بودم با وجود آن امر ميفرمود ابوبكر را كه امامت كند بعضي از ازواج مطهرات ميخواستند كه امر امامت را
از ابي بكر رضي الله تعالى عنه كردانيده باشند عتاب فرمود كه آن تو صواحب يوسف شما صواحب يوسف
عليه الصلوة والسلام ميباشيد كار شما كيد و مكر است امر كنيد ابوبكر را كه امامت كند چون ايشان عليه وعلى آله
الصلوة والسلام رحلت فرمود ما جماعت اصحاب اختيار كرديم براي دنياي خود آنكه آنسرور عليه وعلى آله الصلوة والسلام

اختيار

اختيار كرده بود براي دين ما يعني نماز كه اعظم شعاير اسلام و قوام دين است پس بيعت كرديم باجماع ابوبكر را
رضي الله تعالى عنه و مختلف نشد دو نفر از ما بر امامت و خلافت ايشان بلكه همه متفق شدند بر امامت
و خلافت او رضي الله تعالى عنه پس ادا نمودم حق ابي بكر را رضي الله تعالى عنه و بجا آوردم طاعت و فرمان برداري او را
و غزا كردم در جنود او و بودم بهيئتي كه ميگرفتم آنچه او ميداد و غزا ميكردم چونكه ميفرمود كه غزا كن و در پيش او
بامر او حد زدم مستوجبان حد را بتازيانه خود حاصل آنكه از فرمان او قدمي تجاوز نه بر خود جايز نداشتيم
و با امر او تا توانستم كار كردم و نافرماني او هرگز نكردم و چون كه ايشان عليه الرحمه والرضوان رحلت نمود
از دنيا خليفه نمود بر ما عمر را رضي الله تعالى عنه متفق شدند جميع اصحاب بر خلافت او هيچكس از اصحاب تخلف
ننمود و همه برضا و رغبت بيعت كردند با او پس ادا كردم حق او را و طاعت و فرمان برداري چنانچه ميشايست
و ميبايست بجا آوردم و گرفتم آنچه او داد و غزا كردم در جنود او و غزا كردم چونكه بغزا فرمود و در پيش او بامر او
حد زدم مستوجبان حد را بتازيانه خود و چون كه ايشان عليه الرحمه والرضوان رحلت نمود از دنيا بخاطر
من گذشت قرابت من با آنسرور صلى الله عليه وسلم و منزلت من و فضيلت من و در نفس خود مقرر داشتم كه امر خلافت
در اين وقت از من تجاوز بديگري نخواهد كرد وليكن امير المومنين عمر رضي الله عنه ترسيد از اينكه خليفه كه بعد از وي
قايم مقام وي شود هيچ عمل نخواهد كرد مگر كه در قبر از وي بازخواست خواهد شد پس خود را بيرون كرد از اختيار
خليفه و پسر خود را با وجود آنكه بزهد و تقوي و علم و ورع و متابعت سنت و رعايت مستحبات و اخلاق و عادات
آنسرور صلى الله عليه وعلى آله وسلم در ميان اصحاب شهرت تام داشته نيز از ميانه بيرون كرد اگر شايسته بنفسانيت وي
بودي پسر خود را ولي عهد خود مينمود و امر خلافت را مفوض بشش نفر نمود من يكي از آنها بودم در اين وقت نيز گمان
بردم كه اين جماعت خلافت را از من بديگري تجاوز نخواهند داد و من را خليفه خواهند فرمود بعد از آنكه اينجا غلط با هم

نشستيم عبد الرحمن بن عوف رضي الله تعالى عنه فرمود كه من خواهش خلافت ندارم اگر شما جماعت همه بر خلافت من
اتفاق نماييد من قبول نخواهم نمود و عهد و ميثاق گرفت از پنج نفر باقي كه هر كرا من از پنج نفر بيعت كنم شما بيعت كنيد
و بخلافت قبول كنيد و اطاعت كنيد و عصيان نورزيد همه قبول نموديم چونكه عبد الرحمن بن عوف رضي الله تعالى عنه از ما
عهد و ميثاق گرفت بيعت بعثمان رضي الله تعالى عنه كرد و ايشان را عليه الرحمه والرضوان خليفه نمود چون كه
عهد كرده بودم نقض عهد ننمودم من هم با ايشان عليه الرحمه والرضوان بيعت كردم و خلافت او را قبول كردم و ادا كردم
حق او را و اطاعت او را چنانچه ميشايست بجا آوردم گرفتم آنچه داد بمن و غزا كردم در جنود و غزا كردم چونكه
غزا فرمود و در پيش او بفرمان او مستوجبان حد را حد زدم بتازيانه خود و چونكه رسيد با ايشان عليه الرحمه والرضوان
آنچه رسيد و رحلت نمود از اين عالم فاني ديدم كه آن خليفه بواسطه تقدم در نماز خلافت با نها رسيده بود از دنيا
رحلت نمودند و آنكه بواسطه ميثاق كه از من گرفته شده بود خلافت بوي رسيده بود نيز شهيد شده از دنيا رحلت
نمود بيعت كردند با من اهل حرمين و اهل مصرين يعني كوفه و بصره ناچار بيعت آنها را قبول نمودم و امر خلافت و امامت را
قبول نموده بر خود قرار دادم پس پيش آمد در امر خلافت كسي كه نبود قرابت او مثل قرابت من و نه علم او بود مثل علم من
و نه سابقه و منزله او در نزد آنسرور صلى الله عليه وسلم بود مثل سابقه و منزله من در نزد او صلى الله عليه وسلم و من سزاوارتر
بودم بامر خلافت و امامت از او لهذا اگر همت سستيه بقدر وسع و طاقت با او محاربه كرده و ميكنم و ملا علي قاري رحمه الله در شرح
فقه اكبر در مقدمه شوري كه عبد الرحمن بيعت با عثمان رضي الله عنهما نمود چنين گفته كه اول عبد الرحمن دست امير المومنين علي را
گرفت كه بيعت ميكنيم با تو بشرطي كه متابعت كني كتاب خدا را جل و علا شانه و سنت مصطفى را صلى الله عليه وسلم و سنت
شيخين را رضي الله تعالى عنهما حضرت امير المومنين علي رضي الله تعالى عنه بنا بر راي خود كه عدم جواز تقليد مجتهد است مر مجتهد
ديگر را اگرچه انزا از خود اعلم و اورع و ازهد داند جواب داد كه متابعت كتاب خدا جل و علا شانه و سنت مصطفى صلى الله عليه وسلم را

بالراس والعين

بالراس والعين قبول دارم و در سنت شيخين رضي الله تعالى عنهما اگر راي و اجتهاد من موافق آنها بود عمل ميكنم و اگر اجتهاد
و راي من مخالف آنها بود عمل براي آنها نميكنم بلكه عمل باجتهاد و راي خود ميكنم هم رجال و نحن رجال بعد از آن عبد الرحمن
رضي الله عنه اين سخن را با امير المومنين علي رضي الله تعالى عنه مكرر عرض نمود ايشان عليه الرحمه والرضوان جواب بنحو سابق فرمود
بعد از آن دست عثمان را رضي الله تعالى عنه گرفت و گفت بيعت ميكنم بتو بشرط متابعت كتاب خدا جل و علا شانه و سنت مصطفى
صلى الله عليه وسلم و سنت شيخين رضي الله تعالى عنهما ايشان عليه الرحمه والرضوان بنا بر راي خود كه جواز تقليد مجتهد است مر مجتهد
ديگر را كه از خود اعلم و اورع و ازهد داند جواب داد كه متابعت هر سه را بالراس والعين قبول دارم لهذا بيعت و خلافت
با ايشان عليه الرحمه والرضوان قرار يافت و محدثين بسيار همه سابق از حضرت امير المومنين روايت كرده اند كه از حضرت آنسرور صلى الله
عليه وسلم تعيين خليفه نشده و در اين باب هيچ نص منقول نشده اگرچه اين روايات لفظا احاد است وليكن بحسب معني بحد تواتر
رسيده اگر ميخواهي كه بر تفصيل روايات در اين باب اطلاع يابي صواعق محرقه را در اين باب مطالعه نماي كه ابن حجر مكي
رحمه الله در اين كتاب مفصل آورده و طول داده و از عقايد فاسده آنها دعوي زمانت عياذا بالله برام كلثوم دختر
امير المومنين از بطن فاطمه مع علم علي و الحسنين عنهم بذلك و اين عار اين ذوات شريفه از جهة تقيه بر خود گرفتند و اين فاحشه
و رجس را بنا بر زعم آنها در خاندان عظيم ايشان خود جايز داشتند و اين زعم آنها بنا بر آن است كه اصحاب آنسرور صلى الله عليه وسلم
همگي از جهة آنكه بيعت با ابوبكر رضي الله تعالى عنه كردند مرتد شدند زيرا كه غصب خلافت كردند و از نص قطعي بزعم آنها كه
حديث منزله و حديث غدير خم است انكار كردند در اين و رئيس اين مرتدان بزعم فاسد آنها امير المومنين عمر است
كه باعث خلافت ابوبكر رضي الله عنه بود اول ايشان عليه الرحمه والرضوان بيعت كرد بعد از بيعت ايشان عليه الرحمه والرضوان
ساير مهاجرين و انصار بمتابعت ايشان عليه الرحمه والرضوان بيعت كردند و امير المومنين علي را رضي الله عنه كرم الله وجهه ريسمان
در گردن انداخته از خانه خود آورده داخل بيعت نمودند با وجود ارتداد او دختر خود را باو تزويج نمود و مسئله عدم جواز نكاح

در ما بین مسلم و کافر مجمع علیه است در ما بین فریقین پس هرگاه که نکاح جایز نشد پس اجتماع در ما بین زوجین نعوذ بالله بطریق
زنا میباشد و این طایفه بهمین زنا قایلند و بهمین فاحشه معترفند که اجله و کبار علماء آنها که سخن آنها در میان این
طایفه سند و حجت میباشد مثل شیخ مرتضی و ابن مطهر حلی در تالیفات خود آورده و خلاصه عبارت آنها را بلفظ
از کتابهای آنها نقل کرده بفارسی ترجمه مینمایم لا یقال لو کان عثمان مطعونا یعنی بالکفر و الارتداد لما زوجه النبی
صلی الله علیه و سلم بنتیه یعنی گفته نشود که اگر عثمان رضی الله تعالی عنه مطعون بکفر و ارتداد بودی چنانچه مذهب امامیه است
تزویج نمیداد سید عالم صلی الله علیه و سلم ایشان را علیه الرحمة و الرضوان دو دختر خود را زیرا که نکاح در ما بین مسلم و کافر
صحیح نیست لانا نقول کان ذلک فی زمان اسلامه ای عدم غصب الخلافة زیرا که ما میگوئیم در جواب این اعتراض
که سید عالم صلی الله علیه و سلم تزویج بنتین را بایشان علیه الرحمة و الرضوان در حالت اسلام عثمان رضی الله تعالی عنه که عدم
غصب خلافت است نموده بود پس تزویج ما بین المسلمین واقع شده فان قلت لم زوج علی رضی الله تعالی عنه بنته ام کلثوم التی
٣ امها فاطمة الزهراء من عمر رضی الله تعالی عنه ایام خلافته یعنی پس اگر تو بگوئی که امیر المومنین علی رضی الله عنه چرا دختر خود را
ام کلثوم که مادر او فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها است بتزویج داد بعمر رضی الله تعالی عنه در وقت خلافت عمر رضی الله تعالی عنه
ولا یمکن ان یجاب بمثل ما اجیب به فی عثمان رضی الله تعالی عنه یعنی از این اعتراض ممکن نیست که جواب داده شود بمثل آنچه
جواب داده شده در شان عثمان رضی الله تعالی عنه زیرا که این تزویج در زمان غصب خلافت که موجب کفر و ارتداد است واقع
شده فقلنا زوجها منه تقیة و لیست التقیة فی هذا اعظم من التقیة فی الخلافة و الامامة یعنی در این مقدمه جواب میگوییم
باین نحو که تزویج نموده علی رضی الله عنه بر سبیل تقیه و تقیه در این باب نیست بزرگتر از تقیه در باب خلافت و امامت
چونکه در این باب تقیه نموده درین باب تقیه بطریق اولی باید کرد و تهمت این اعتراف بزنان مخدره سرادق عصمت
و ستوده و عفیفه حجب عفت را نسبت با مام مغارب و مشارق حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه نیز بسته اند

عبارت آنها را

عبارت آنها را نقل میکنم و قد صرح بذلک الصادق رضی الله تعالی عنه حین سئل عنه عن تزویج ام کلثوم من الفاروق رضی الله تعالی عنه
فقال انه اول فرج غصب یعنی تصریح کرده بهمین زنا امام مغارب و مشارق جعفر صادق در حینی که پرسیده شد از تزویج ام
کلثوم بعمر فاروق رضی الله تعالی عنهما در جواب گفت که اول فرجی که غصب شده و بطریق زنا مسلمه بکافر داده شده همان فرج است
پس این مصیبت و قباحت در خاندان عظیم الشان آنسرور صلی الله علیه و سلم چند مرتبه وقوع یافته بزعم این طایفه در حیوة
آنسرور و بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه و سلم منصف که اثری از عقل و دانش کتاب و سنت داشته باشد معلوم او خواهد بود
که خداوند عالم جل و علا شانه بآن اکرام و اعظام و اجلال که درباره سید عالم صلی الله علیه و سلم ارزانی داشته است که در مقدمه
افک عایشه رضی الله تعالی عنها ده آیه فرستاده و چه عتابی که در شان تهمت گویان وارد شده و سایه مبارک او را صلی الله علیه و سلم
روا نداشته که بر اراضی ملوثه واقع شود و او را صلی الله علیه و سلم سایه نداده و مگس را که بپای او که بر ملوثه مینشست از بدن شریف
منع فرموده و تلوثی که در نعل مبارک او بود جبرئیل علیه السلام را نازل فرموده که خلع نعل او کند در نماز و در سوره احزاب بخطاب اکید ات
تمام میفرماید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا میفرماید خداوند عالم جل و علا
شانه که نیست و غیر از این نیست که اراده دارد خداوند تعالی اینکه بر دارد از شما اهل بیت هر عیب و نقص که باشد و اراده دارد
که غبار هیچ تلوثی بدامن عصمت شما اهل بیت بهیچ وجه از وجوه نرسد و اراده دارد خداوند تعالی که پاک گرداند شما را
از هر تلوث و آلوده‌گی بپاک کردن کامل از اذهاب رجس خود تطهیر بود برای تاکید بعد ذکر اذهاب رجس ذکر تطهیر فرموده و بتطهیرا
موکد فرموده بذکر تطهیر بعد از ذکر یطهرکم با قدرت کامله بر جمیع ممکنات که و الله علی کل شیء قدیر چرا این رجس را
از این خاندان عظیم الشان دفع نکرده با عطای جرأت و شجاعت بر امیر المومنین علی که امتناع میآورد از این نکاح
که هم عیب و نقصت دین و عار و ننگ دنیا بود و هم بی ناموسی و نقصان آخرت بود حیوة دنیا برای چه در کار است که فدای
دفع هم چنین امر شنیع نشود یا امیر المومنین عمر را بر غضب میکرد در این نکاح و اعراض را در دل او القا میکرد تا مثلا مقدمه

حضرت ساره رضی الله عنها که بعضی جبابره ایشان را از خدمت حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة و السلام برد و اراده
فاحشه با او داشته حق تعالی کید او را بچه نحو دفع کرد و او را قدرت نداد که غبار تلویث بدامن عصمت او رساننده باشد
حق سبحانه و تعالی خفقان را بر وی چند مرتبه مسلط نمود تا بدعای او عصمت پناه شفا مییافت آخر حضرت هاجر را باو هدیه داد و از زنا جور
مرخص نمود و با حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم اعلام میفرمود که هم چنین واقعه شنیعه در خاندان عظیم الشان شما وقوع خواهد
یافت باید که در دفع آن کوشیده بهر نحوی که باشد تا وقوع نیابد در مقدمه سعد که فرموده که اگر کسی را با زوجه خود
به بینم مقاتله مینمایم و او را بقتل میرسانم سید عالم صلی الله علیه و سلم که میفرمود که شما هم بنگیرید مقاتله مکن ایشان عرض
کردند که هم در آن ساعت طلب شاهد میکنم و الله تعالی او را میکشتم اصحاب تعجب کردند که رد سخن سید عالم صلی الله علیه و سلم میکنند
سید عالم صلی الله علیه و سلم لا تعجبوا من غیرة سعد و الله انا اغیر منه و الله اغیر منی فرموده چرا خداوند عالم جل و علا شانه در ترک این مقدمه
شنیعه غیرت خود را اظهار نفرموده و غیر امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه از غیرت سعد رضی الله عنه کمتر بود این چه معقول
است که اسد الله الغالب را غیرت از سعد رضی الله تعالی عنه کمتر باشد چرا غیرت خود را اظهار نفرموده و حضرت سید عالم
صلی الله علیه و سلم چونکه میدانست که یاران او همه مرتد خواهند شد و در خاندان او فسادها واقع خواهند نمود چرا غیرت
خود را اظهار نفرموده و در قلع و قمع آنها نکوشید چنانچه در قلع و قمع کفار قریش بجان و مال کوشید و یکلحظه
غفلت نفرموده مقدمه ارتداد اینها مهمتر و مقصود تر از مقدمه کفار بود و بزعم این طایفه میباید بجای یطهرکم
تطهیرا یرجسکم ترجیسا واقع شود و بجای انما یرید الله ان یذهب عنکم الرجس ان یوقع فیکم الرجس واقع شود و این
نسبت فاحشه بسید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم میرسد که مسئله فقهیه است که هر نسبتی که در آن توهم حقارت و استخفاف
سید عالم صلی الله علیه و سلم باشد اگر از کسی صدور یابد سیاست قتل او واجب است و توبه او مقبول نیست و کدام
اهانت است که از نسبت زنا علی الدوام باهل بیت آنسرور صلی الله علیه و سلم بدتر و فاحش تر باشد و بعضی از علما

این طایفه

این طایفه در عذر این سخن گفته اند که این منکوحات جنیات بصورت انسان مصوره بودند نه بنتین رسول الله صلی الله علیه و سلم
بودند و نه بنت علی رضی الله تعالی عنه و این سخن قدح میرساند در مقدمات بسیار مثلا قالع باب خیبر جنی باشد نه علی و فاطمه زهرا
جنیه باشد نه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی هذا القیاس شیخ مرتضی در حق این قایلان خود گفته که این سخن غلط است
که مذهب امامیه را باین سخن مسخره و مضحکه میگردانند بلکه حق آنست که بر سبیل تقیه این سخن از علی رضی الله تعالی عنه واقع شده
میرزا محمد مخدوم از اولاد سید السند صاحب شرح مواقف در نواقض الروافض گفته همراه اعلم آنها در اردبیل محمد ترک در این باب
مناظره کردم اول بتبدیل جنی بصورت انسی جواب داد قدحهای مذکور را برو وارد کردم بعد از آن سخن مرتضی را گفت
و از آن درگذشت و گفت لا یلزم من هذا القول کفر عمر بل یکفینا القول بکونه غاصبا للخلافة ظالما یعنی گفت که بسبب غصب خلافت
لازم نیست که قایل شوم بکفر عمر رضی الله تعالی عنه بلکه او را غاصب میدانیم و ظالم گفتم پس تو از مذهب امامیه بیرون شده زیرا که
امامیه اجماع دارند بر اینکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم همه مرتد شدند و در پس همه عمر است رضی الله تعالی عنه گفت
چاره منحصر شده در اینکه بکفر او قایل نشوم گفتم پس رجوع کن بحق که مذهب اهل سنت و جماعت است و ترک کن عناد را
گفت رجوع از مذهب آبا و اجداد مشکل است و الله یهدی الی سبیل الرشاد کسی که محمد را صلی الله علیه و سلم بنبوة قبول دارد
و علی رضی الله تعالی عنه بخلافت و سیدة و حسنین را بشجاعت و مروت کی روا میدارد در خاندان عظیم الشان ایشان
علیهم الرحمة و الرضوان هم چنین معصیتی و منقصتی را مگر که کافر شود و کفر را اختیار کند بلکه از اینها بدتر و گمراه تر کیست
که این نسبت تهمت را منسوب بامام مغارب و مشارق ابی عبد الله جعفر صادق کردند حاشا و کلا که چنین صادق
چنین کاذب گردد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در این باب هنوز سخنها بسیار است ولیکن در این مختصر
همین قدر اختصار کرده شد و از عقاید فاسده آنها قول برجعت است و معناء رجعت اینست که قبل از روز
قیامت پیغمبر و علی و حسنین و سایر ائمه اثنا عشر صلی الله علیه و علیهم زنده میشوند با قاتلان و جانیان خود را

قاتلان را قصاص و جانیان را حد و سیاست بقتل میرسانند و حضرت ابی بکر را و عمر را رضی الله عنهما بردار میکشند
و درخت سبز وار شود اینها درخت سبز خشک میشود و بعد از آن آنسرور با همه میمیرند بزرگترین علما و متقدمین اینها
و سند متاخرین اینها محمد بن بابویه القمی در کتاب عقاید خود در بحث ایمان آورده و یجب الایمان بالرجعة فانهم
علیهم السلام قالوا من لم یؤمن برجعتنا فلیس منا یعنی واجب است ایمان برجعت بنحوی که ذکر شد بهمه ائمه اثنا عشر
فرموده اند رضی الله تعالی عنهم که هر کس ایمان برجعت ما نیاورد از ما نیست و جمیع علماء اینها بر همین سخن و برای این عقیده
اجماع و اتفاق دارند و مرتضای اینها در کتاب مسائل الناصریه در اثبات این عقیده مبالغه بسیار نموده
و دروغهای فاحش بسیار و بهتانهای موحش بیشمار گفته و هیچ سندی از قران و حدیث درین باب ندارند
و گفته در آنجا که ابتدا ابو بکر و عمر را بردار میکشند بعد از آن از عثمان رضی الله تعالی انتقام میگیرند بعد از آن از
هر احد بعد احد از باقی مرتدان بزعم اینها انتقام علی حسب جنایتهم میگیرند و در ان کتاب گفته که آنسرور و ائمه اثنا عشر
صلی الله علیه و علیهم چگونه با احیاء دشمنان خود راضی میشوند و نمیترسند از اینکه بعد احیا توبه خواهند کرد و خدای تعالی
قابل التوبه است توبه اینها را قبول خواهد کرد و تعذیب از اینها ساقط خواهد شد در جواب این گاهی میگویند که
توبه پیشتر از موت او را قبول قبول میشود نه پس از موت چنانچه ... و گاهی میگویند که خدای تعالی قادر است بر اینکه اینها را
توفیق توبه ندهد و یا اندیشه و قصد توبه را از باطن اینها محو کند بلی خدای تعالی قادر است که دفع غفران بیکران و عفو
بی پایان را از ابو بکر و عمر و عثمان علیهم الرحمة والرضوان عدد ماه بجیر علیه الزمان باین نحو کرده باشد با وجود شمول رحمت
خداوندی جل و علا شانه جمیع سکان زمین و آسمان را و با وجود آنکه خود فرموده سبقت رحمتی غضبی و با وجود چندین
وعده ها قبول توبه که در قران مجید ورود یافته و قادر بود خدای تعالی بر اینکه دفع کند فاحشه زنا را از خلاصه
دودمان مصطفی صلی الله علیه وسلم بانو عظمی و خاتون کبری بنت احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة الزهرا

حافده خدیجه

حافده خدیجه الکبری دختر علی اعلی خواهر حسن مجتبی و حسین شهید کربلا هر گاه عمر چنین مفسد بوده که در خاندان عظیم
الشان چنین فساد و عار و منقصت واقع کند چرا حضرت باری تعالی قابض ارواح را بروی نگماشت که فساد او را
دفع میکرد و چرا حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم مثل کعب بن اشرف یهودی شاعر را که هجو میکرد رسول الله را
صلی الله علیه و علی آله وسلم محمد بن مسلمه را فرمود که شر او را دفع کرده بقتل رسانیده و مثل ابو رافع یهودی تاجر که عبد الله بن
عتیک را فرمود همراه چند نفر که او را بقتل رساند که با محاربان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با اسبان و آلات
حرب و اموال معاونت مینمود هر دو را بقتل رسانیدند قصه هر دو بتفصیل در صحیح بخاری مذکور است و چرا
اسد الله الغالب که بیقین معلوم است که غیر از ابن ملجم کسی قاتل او نخواهد بود در دفع این عار محاربه نکند و بتقدیر
که از قتل خود مترسیده باشد چرا سر را دریغ کند عوام الناس میگویند که مال فدای سر و سر فدای ناموس و چرا که
مجتبی با آن شجاعت که در صحیح مسلم آورده که روزی در مجلس امیر المومنین عثمان رضی الله عنهما همراه پدر خود نشسته بود
شخصی مستوجب حد شرب شد امیر المومنین عثمان علی را رضی الله عنهما فرمود که اقامه حد کند ایشان حسن را رضی الله عنه فرمود
که او را جلد زند ایشان بطریق غضب خطاب با امیر المومنین عثمان کرد و گفت ولّ حارها من تولی قارها یعنی بچنین خدمتها را
بکسی بفرما که تنعم و تلذذ از خلافت تو یافته باشد یعنی پیش امید و باک نکرد از عثمان با آن جلالت بعد از آن ۲
عبد الله بن جعفر را رضی الله عنهما فرمود که ان را حد زند در دفع این فاحشه محاربه نکند و سر و مال نکوشد و چرا
حسین رضی الله تعالی عنه با آن شجاعت که با چند نفر معدود با همراه عمر سعد محاربه نمود تا خود را و اهل بیت خود را
و رفقای خود را بشهادت رسانید و هیچ باک نکرد و بیعت یزید را قبول نکرد چرا همان محاربه را در انجا نکرد
آری بزعم ابن سفیان جهله خدای تعالی اظهار خدائی خود را در جایی میکند که پای عمر در میانه نباشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
تا پای عمر نباشد کاری نمیتواند کرد و اسد الله الغالب وقتی اسد است که پای عمر در میانه نباشد و چنین وقتی

شجاعان است که پای عمر در میانه نباشد چونکه عمر آمد همه عاجز میشوند رضی الله تعالی عنهم نمیدانم که بزعم اینها عمر رضی الله تعالی
عنه زور باطنی داشت یا زور ظاهر اگر زور باطنی داشت آن زور بموت قطع نمیشود لوسک فخر الحال از زور
نمیترسی و اگر زور ظاهر داشت چرا ابو لولو غلام نصرانی او را بقتل رسانید علی و حسنین رضی الله تعالی عنهم از ابو لولو
کم زورتر و کم شجاعت تر بود هر گز رفع عار زنا را از ناموس خود نتوانستند بکنند این زعم اینها مثل زعم اینهاست
در مقدمه غدیر خم که افترا میکنند که جبرئیل علیه السلام وحی آورد بآنسرور صلی الله علیه وسلم که منبر طیار کن بالای منبر
رو و علی را رضی الله عنه بخلافت بعد از رحلت خود مقرر کن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم معذرت نمود که یا اخی میدانی
که رئیس قوم عمر است رضی الله تعالی عنه و او همراه علی دشمن اگر این سخن گفته شود ابتدا فتنه خواهد شد عذر من را در جناب
حق سبحانه و تعالی بگو این که این امر موقوف شود حضرت جبرئیل بجناب حق تعالی عرض نمود باز امر آمد که البته این امر را
امتثال کرده باشی تا چهار مرتبه این ماجرا بود مرتبه چهارم حق سبحانه و تعالی فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس بعد از ان ناچار سید عالم صلی الله علیه وسلم جهاز
بالاهم گذاشته منبر ساخت و بالا رفت و حدیث غدیر خم را چنانچه سابقا گذشت تقریر فرمود پس جایی که آنسرور صلی الله علیه
بلکه جبرئیل علیه السلام هم از عمر رضی الله تعالی عنه تقیه کنند و بترسند علی و حسنین رضی الله تعالی عنهم چرا تقیه نکنند و نترسند
اینچند سطر بطریق مناسبت نوشته شد بر سر اصل مبحث رجعت روم بحسب عقل و شرع قول برجعت قول باطل است
اما عقلا پس پرسیده شود که مقصود ازین رجعت چه خواهد بود یا تعذیب زیاده از عذاب قبر و عذاب آخرت
باشد یا تشفی قلوب ائمه مقصود باشد که بدست خود انتقام خود را از دشمنان خود گرفته باشند اول باطل است
لقوله تعالی و لعذاب الآخرة اشد و ابقی یعنی هر آینه عذاب آخرت سخت تر و باقی تر است و قبر هر چند برزخ است
لکن عذاب قبر عذاب دوزخ است عذاب آخرت شمرده میشود معامله قبر معامله آخرت است هر گاه عذاب آخرت سخت تر باشد

پس قتل

پس قتل دشمنان ائمه بدست ائمه تخفیف شد برای اینها بلکه استراحت شد که عذاب آخرت اینها مبدل بعذاب
دنیا شد و ثانی نیز باطل است که تشفی قلوب بر تقدیری میشد که تعذیبی که دشمنان یافتند ائمه رضی الله تعالی عنهم
از انها یافتی و ندیدی در اینجا هر تعذیبی که دشمنان می بینند ائمه هم می بینند زیرا که جانه تعذیب قتل ازق
روح است از بدن و آن در حق ائمه هم مقرر است بزعم اینها که موت است بعد از انتقام دشمنان اگر گفته شود
که قتل سخت تر از موت میباشد میگوییم که موت چنانچه منقول از سید عالم صلی الله علیه وسلم انبیا و اصحاب علیهم الصلوة والسلام
سخت تر از قتل میباشد سید عالم صلی الله علیه وسلم میفرماید که یکبار دیدن عزرائیل علیه السلام سخت تر است که از هزار مرتبه
زدن شمشیر بر جان کسی و نیز تشفی قلب بعذاب سخت تر اگر چه از دست دیگری باشد در تشفی بیشتر است از آنکه تعذیب
خفیف بطریق مباشرت واقع شود و شک نیست که حق سبحانه تعالی عذاب او سخت تر از عذاب عباد است و اگر
واگر فرض شود که قتل اشد است از موت ولیکن موت البته عذاب فی الجمله میباشد چرا ائمه علیهم الرحمة بعذاب فی الجمله
در حق خود راضی شوند چرا تعذیب دشمنان خود را بحق سبحانه تعالی موکول نمایند و تشفی قلوب باین تعذیب حاصل
نکنند و چگونه در حق آنسرور و ائمه صلوات الله علیه و علیهم حقد و غلظ و فظاظت باین حد متصور میشود که بعد الموت
و بعد از مضی چندین زمانها بر حال خود باقی باشد و در طلب تشفی باشند ذوات شریفه که از جمیع اخلاق ذمیمه منزه
و مبرا میباشند و معادن جمیع اخلاق حمیده و منابع جمیع محاسن پسندیده میباشند همچنین حقد و فظاظت و غلظت
چگونه در شان ایشان علیهم الصلوة والتسلیمات گنجایش دارد و حق سبحانه و تعالی میفرماید و لو کنت فظا
غلیظ القلب لانفضوا من حولک یعنی اگر بودی تو که رسول منی درشت خوی و سخت دل هر آینه متفرق شدندی
از پیش تو یاران و متفرق میشدند ولیکن تو خوش خوی و نرم دل میباشی از این سبب یاران تو بر تو جمع آمده و جان
خود را فدای تو مینمایند و میفرماید و لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم

بالمؤمنین رءوف رحیم یعنی آمده است شمارا رسولی که از جنس شماست انبیا و لسانا سخت است بروی و کران است
بر خاطر شریف وی نقصانی که شما معشر قریش مسلم و کافر رنج دهد و حریص است بر ایمان و اسلام و اعمال صالحه که
معشر قریش حاصل شود تا همه شما مستوجبین دخول جنت و نجات دوزخ شوید و خاصه بر مومنان رءوف است و رحیم
یعنی مهربان و نجابت مقرر است در شریعت که آنسرور صلی الله علیه وسلم متمم مکارم اخلاق بود هر خلقی کریم که از انبیا سابق
فوت شده بود یا در حق ایشان ناقص بود آنسرور علیه علیهم الصلوة والسلام بتمام و کمال رسانید و حق سبحانه و تعالی میفرماید
وانک لعلی خلق عظیم یعنی تو ثابت میباشی بر خلق بزرگ از عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و عن ابیها پرسیده شد که خلق
آنسرور صلی الله علیه وسلم چه بود که خدا تعالی عظیم فرموده خلقه القرآن یعنی خلق آنسرور صلی الله علیه وسلم قرآن بود
یعنی ذات شریف آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام عامل جمیع اوامر و نواهی و آداب و اخلاق و محاسن منصوصه در
قرآن مجید بود و متصف بجمیع محاسن و آداب قرآنی بود و منزه و مبرا از جمیع نقایص و قبایح و ذمایم قرآنی بهم
ذره و شمه از محاسن قرآنی نبوده که در ذات شریف نبود و ذره و شمه از قبایح و ذمایم قرآنی نبود که ذات شریف از آن
منزه و مبرا نبود و ائمه رضی الله تعالی عنهم اگرچه متصف بجمیع اخلاق آنسرور صلی الله علیه وسلم نباشند شک نیست که
باکثر آنها میباشند با وجود این اخلاق و این محاسن و این خلق عظیم و این مهربانی چه معنی دارد که بعد از چندین
ایام انتقام گیرند و عفو نکنند و آنها را بتوبه ترغیب و تحریص ننمایند عاقلی منصف که از اخلاق و احوال این
ذوات شریفه ادنی اطلاعی داشته باشد حکم باستحاله این حقد و فظاظت و غلظت باین نحو در حق ایشان
علیهم الصلوة والسلام خواهد نمود و این ذمایم را در حق این ذوات علیهم الصلوة والسلام خلاف معقول
خواهد دید و اما شرعا فلقوله تعالی فی سورة والصافات افما نحن بمیتین الا موتتنا الاولی یعنی آیا نیستیم ما
که مرده ایم بیک مرگ اولی که در دنیا دیدیم یا مرگ دیگر هم داریم مقوله بهشتیان است که از خازنان بهشت میپرسند
که مرگ دیگر

که مرگ دیگر هم داریم یا نی خازنان در جواب میگویند که همان یک مرگ است که در دنیا دیده اید مرگ دیگر برای شما نیست
جاودان در بهشت خواهید بود و در سورهٔ دخان حق سبحانه تعالی میفرماید لا یذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی یعنی نخواهند چشید مومنان عذاب موت را در آخرت مگر موت اولی که در دنیا عذاب آنرا چشیده اند ازین
هر دو آیه که عامند بطریق عموم که برای مومنان همگی یک موت در دنیا مقرر است و موت دیگر در آخرت نیست
و اگر در دنیا برای آنها دو موت بودی باید الا موتتین الاولیین در موضع الا الموتة الاولی گفتی و در سورهٔ
طه حق سبحانه تعالی میفرماید منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین آفریدیم شمارا ای
نوع انسان و باز در زمین میبریم یعنی در قبر بعد از موت و بعد از آن بیرون میکنیم یکمرتبه دیگر از زمین اگر موت دو مرتبه
بودی بجای تارة باید تارتین گفتی و امامیه چونکه برای آنسرور و ائمه علیه و علیهم الصلوة والسلام دو موت
ثابت میکنند و آنها را ازین عموم بیرون میکنند باید مثل این آیتها دلیل محکم قوی داشته باشند که باین آیتها
معارض شود با وجود که دلیل ظنی ضعیف هم از شرع شریف چه آیه و چه حدیث ندارند و قیاسی که ذوات شریفه را علیهم
الصلوة والسلام بر خود کرده اند که آن خبیثان حقد با یاران آنسرور را علیه و علیهم الصلوة والسلام و دوستان ایشان
که اهل سنت و جماعت میباشند بنهایتی دارند که هرچند لعنت و سب و طعن میکنند تشفی بواطن خبیثه آنها نمیشود بلکه میخواهند
که زنده شوند و مباشرت انواع تعذیب در حق آنها بدست خود کرده باشند و انواع عقوبات را در حق ایشان بجا آورده باشند
بنابراین بمقتضای هوای خود بدون سند شرعی بلکه با منافات دلایل شرعیه این مذهب را برای خود اختراع و ابتداع نموده اند
افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا
تذکرون یعنی من بینی ای محبوب من کسی را که هوای خود را خدای خود و معبود خود نمود و مخالف شریعت خدا جل و علا شانه متابعت
هوا میکنند خدا جل و علا شانه آن را گمراه کند گمراه را راست را گم کرده و مهر نهاده است بر قوة سامعه آنها و بر دل

آنها که حق را نمیشنوند و نمیفهمند و کردانیده بر چشم او پرده که حق را نمی بیند پس کیست که او را راه نماید بعد از آنکه خدا گمراه
کردانیده او را آیا پند نمیگیرید از حال این گمراهان تعصب این طایفه بدوستان خلفاء ثلثه بحدیست که بسبب این تعصب
فواحش بنظر آنها مرتبه اهم واجبات یافته و بحدی ظاهر شده که در کتب متاخرین آنها نوشته که اگر شیعه خواسته باشد
که دخول جنت برای او واجب شود و جان او بر آتش دوزخ حرام شود سنی هفتاد ساله را لواطه کند و یا کفی خود را
بخون سنی ملوث کرداند هر که یکی ازین دو فعل را مباشرت نماید و عمل کند آتش دوزخ بروی حرام است و دخول جنت
واجب لواطه که در جمیع ادیان فاحشه و حرام و خون نجس بمذهب آنها از سبب تعصب ان فاحشه حرام باعث دوزخ
و موجب جنت شده مرتبه واجب یافته و خون که در جمیع مذاهب نجس است بمذهب آنها از جهة تعصب ظاهر شده که ملوث
کفی بخون سنی موجب نجات از دوزخ و دخول جنت شده درین عقیده رجعت از چند وجه کفر آنها ثابت میشود
در فصل سیوم ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد و از عقاید شنیعه آنها اینست که امیر المومنین علی و ائمه دیگر را رضی الله تعالی عنهم
در مناقب و فضایل مساوی با آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم میدانند و بهتر و افضل در مرتبه و منزلت از سایر انبیا میدانند
چه انبیا اولوالعظم الکرم مثل آدم صفی الله و نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و چه غیر
اولوالعزم و متمسک آنها درین دعوی آیه مباهله است که حضرت حق سبحانه تعالی فرموده که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین نصارای
نجران همراه سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم مجادله داشتند در شان عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام که گاهی میگفتند
که ایشان ابن الله است و گاهی میگفتند که ثالث ثلثه است یعنی یکی از سه خداست عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
آنسرور میفرمودند که عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بنده ایست از بندگان حق سبحانه تعالی نه الله است
و نه ابن الله است حق سبحانه این آیه را نازل فرمود که هرگاه نصارا همراه تو مجادله کنند در شان عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام

والسلام بعد از آنکه حق سبحانه تعالی ترا عالم کردانیده باحوال او که بنده ایست از بندگان او تعالی در سورهٔ زخرف
فرموده که ان هو الا عبد انعمنا علیه یعنی عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام مگر بنده ایست که انعام کردیم بر او بنبوة
و رسالت و بسایر کرامات و خوارق عادات پس بگوی آنها را که میخوانیم ما و شما ابناء خود را و نساء خود را و نفسهای
خود را بعد از آن همگی دعا میکنیم و از خدا میخواهیم که لعنت کند هر یکی از شما که در شان عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
دروغ گوییست وعده کردند که در فلان موضع و فلان زمان جمع میشویم سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم در زمان موعود
همراه خود علی و فاطمه و حسنین را رضی الله تعالی عنهم آورد نصاری را چون نظر بران روهای منوره مشرفه افتاد از
مباهله امتناع آوردند وجه استدلال آنها باین آیه بر مدعای خود آن است که سید عالم صلی الله علیه وسلم از جمله نساء
که بخود نسبت کرده بود فاطمه را رضی الله تعالی عنها آورد و از ابنا حسنین را رضی الله تعالی عنهما آورد و از انفس علی را
رضی الله تعالی عنه آورد میگویند که سید عالم صلی الله علیه وسلم علی را نفس خود دانسته بلکه خدا جل و علا شانه از علی رضی الله تعالی عنه بانفسنا
تعبیر کرده یعنی که علی نفس تست یعنی که بخوان پسرها خود را و نساء خود را و نفس خود را پس نفس او در اینجا علی بود رضی الله عنه
و بودن علی نفس نبی صلی الله علیه وسلم ممکن نباشد مگر بطریق اتحاد که نبی و علی متحد شوند یعنی هر دو یکی شوند و یک شخص
شوند و اتحاد حقیقی در میان ایشان علیهما الصلوة والسلام غیر معقول است پس باید مراد اتحاد مجازی شود یعنی مساوات
در مرتبه و کمالات پس لازم آمد که علی رضی الله تعالی عنه در مرتبه و کمالات مساوی آنسرور صلی الله علیه وسلم باشد هرگاه مساوی
آنسرور صلی الله علیه وسلم شد پس لازم آمد که افضل باشد از هر که آنسرور علیه و علی آله والصلوة والسلام افضل باشد از و
و آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل است از جمیع انبیا پس ثابت شد که علی رضی الله تعالی عنه از جمیع انبیا افضل است در جواب
این استدلال میگوییم که اول مسلم نداریم که سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم نفس خود علی را رضی الله تعالی عنه خوانده بلکه معنای این چنانست که چنانچه
مسلمانان و شما جماعه نصارا میخوانیم ابناء خود را و نساء خود را و نفسهای خود را پس مغایرت در میان خواننده و خوانده شده

در صورت ابناءنا و نساءنا ظاهر است که جماعه مسلمانان عبارت از سید عالم صلی الله علیه وسلم و علی است که حسنین رضی الله عنهم
ابنای پسر دو است و نسبت فاطمه رضی الله عنها با سرور صلی الله علیه وسلم نسبت بنتیه است و بعلی رضی الله تعالی عنه نسبت زوجیت است
پس در حق ایشان رضی الله عنها نسبت نساءنا بهر حال درست شد و میخوانیم انفسنا خود را هر یکی از جماعه ما و جماعه شما نفسهای خود را
میخوانیم اشکالی که در اینجا لازم می آید این است که یکشخص هم داعی میشود و هم مدعو و هم فاعل میشود و هم مفعول و این
جایز نیست در کتب عربیه قاعده آورده اند که بنابران قاعده این اشکال دفع میشود و آن قاعده این است که جایز
نیست در غیر افعال قلوب که یکشخص یکفعل را هم فاعل شود و هم مفعول پس گفته میشود علمتنی فاضلا و ظننتنی خودرا
فاضل و علمتک فاضلا دانستی تو خودرا فاضل و گفته نمیشود ضربتنی زدم خودرا و ضربتک زدی تو خودرا و فرق کرده اند
اهل عربیه در مابین افعال قلوب و غیر آن باینکه در افعال قلوب مفعول حقیقة فضلیست نه نفس متکلم و مخاطب برا که
معنای ترکیبین چنین میشود که علمت فضلی و علمت فضلک و در غیر افعال قلوب همان متکلم و مخاطب هم فاعل است
و هم مفعول از یک جهت یعنی در اول از جهت متکلم بودن هم فاعل است و هم مفعول و در ثانی از جهت مخاطب بودن
و طریق تجویز فاعلیه و مفعولیه شخص واحد را در غیر افعال قلوب باین نحو بیان کرده اند که توسط نفس را در میان کرده باشد
یعنی لفظ نفس را در ترکیب آورده باشد یعنی چنان گفته شود که ضربت نفسی و ضربت نفسک بعد از آوردن لفظ نفس فاعلیه و مفعولیه
از یکجهت نمیشود بلکه فاعلیه از جهت تکلم و خطابت و مفعولیه از جهت غلبت که لفظ ظاهر که لفظ نفس است در اینجا غایب است
علماء عربیه لفظ که ضمیر نباشد حکم غایب میدهند پس در اینجا آنسرور صلی الله علیه وسلم داعی میباشند از جهت تکلم که در مدعوات
و مفعول و مدعو میباشند از جهت غلبت که بلفظ ظاهر ازان تعبیر شده که انفسنا باشد و اینقدر مغایرت در میان فاعل و مفعول کافیست
در صحت فاعلیه و مفعولیه شخص واحد فعل واحد را چنانچه حق سبحانه تعالی در سوره بقره میفرماید که انکم ظلمتم انفسکم
و در سوره قصص حکایة عن موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام میفرماید رب انی ظلمت نفسی الایه و جابر نسبت که علی

رضی الله عنه

رضی الله عنه در وقت وعده مباهله حاضر بوده که آنسرور و نبوع ابناءنا الی اخر الایه گفته و جایز است که اگر حاضر نباشد آنسرور
صلی الله علیه وعلی آله وسلم وعده خود را اصالة و وعده علی را رضی الله تعالی عنه خلافة کرده باشند از جهت اعتماد بر عدم تخلف
او رضی الله تعالی عنه و دلیل بر تعدد داعی از جانبین ضمیر جمع است در ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم و مراد از دعا طلب حضور است بطریق عموم مجاز و اگر مسلم کنیم که مراد از انفس علی است رضی الله تعالی عنه اغماض
کنیم از مقتضای دو صیغه جمع در مضاف و مضاف الیه که تعدد داعی و مدعو است میگوئیم که مساوات از کجا معلوم میشود چرا جایز نیست
که باعتبار اتصال نسبا و دینا او را سید عالم صلی الله علیه وسلم نفس خود خوانده باشد چنانچه حق سبحانه در اول بقره میفرماید
که توبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم عبده عجل را فرموده توبه کنید از عبادة عجل و بکشید یکدیگر را یعنی گوساله پرستان یکدیگر را
یا غیر عابدان عابدان را مقتولان را نفس قاتلان گفته و تعبیر از مقتولان بانفس قاتلان کرده للاتصال نسبا و دینا و چنانچه
نیز در سوره بقره میفرماید و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم یعنی یاد کنید وقت
که گرفتیم از شما عهد را برانکه نریزید خون ها خود را و بیرون نکنید انفس خود را از دیار خود و نیز در سوره بقره میفرماید
ها انتم هؤلاء تقتلون انفسکم آگاه باشید که شما همین کسانید که میکشید خود را یعنی یکدیگر را مقتولان را نفس
قاتلان گفتند و نیز در سوره نور میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا مقذوفان که عائشه
و صفوان رضی الله عنهما باشند بالذات و ابوبکر رضی الله تعالی عنه بالواسطه نفس قاذفان فرموده للاتصال بهم دینا و نسبا
حیرت است باین سفیهان جاهل که چنین مقصود عظیم جلیل را بر چنین دلیل ضعیف ذلیل مرتب مینمایند که بادنی التفات
برهم میخورد بلکه هیچ امکان استدلال ندارد و فی الیضا در قتل رجل رافتل نفس خود میگویند از جهت اتصال مقتول بقاتل
نسبا و دینا و در محاوره کردن آورده که گردانیده میشود غیر رجل نفس رجل چونکه اتصال داشته باشد باو نسبا و دینا و اکرام
که نفس بودن علی رضی الله تعالی عنه مر نبی را صلی الله علیه وسلم اقتضای مساوات میکند مسلم نیست نمیدارا که در مرتبه نبوت چه میگویند

البته علی رضی الله تعالی عنه مرتبه نبوة نداشته ناچار اند که بگویند که مساوات در کمالاتی که سوای نبوت است داشته و مرتبه
نبوة مستثنی است پس وارد میشود بر ایشان که هرگاه آنسرور صلی الله علیه وسلم افضل شد باعتبار مرتبه نبوت از علی رضی الله عنه پس مطلب شما
که افضلیه علی است رضی الله تعالی عنه بر سایر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام حاصل نشد زیرا که مرتبه نبوة را هر نبی دارد پس
هر نبی بواسطه صفت نبوة افضل میشود از علی رضی الله تعالی عنه کسی که ادنا ترک عقل و فطانت داشته باشد معلوم او خواهد
بود که این چه بیخردی و چه بیدانشی است که احد برادر کمال مساوی آنسرور صلی الله علیه وسلم دانند که افضل جمیع مخلوقات است
و احب الی الله و اقرب الی الله از جمیع ماسوی الله است علی رضی الله تعالی عنه که ایمان باو آورده و بمتابعت او بکمال رسیده
و امت او بوده و تابع و خادم او بوده چگونه باو مساوی میشود و چگونه او برابری میکند اگر این سخن گفتی در وقت
صحابه رضی الله عنهم میگفت جمیع صحابه رضی الله عنهم بر قتل آن قایل حریص میشدند و اول حریص بر قتل این قایل البته علی
میبود رضی الله تعالی عنه و اینعقیده این طایفه مخالف اجماع است که صدر اول یعنی قرن اول که قرن صحابه است رضی الله تعالی عنهم
و قرن دویم که قرن تابعین است و قرن سیم که قرن تبع تابعین است من اولهم الی آخرهم اجماع دارند بر اینکه لا یبلغ الولی
درجة نبی غیر رسول هیچ ولی اگر افضل باشد از جمیع اولیا بدرجه هیچ نبی اگرچه مفضول جمیع انبیا باشد نمیرسد و سید عالم
صلی الله علیه وسلم میفرمود که لا تفضلونی علی یونس بن متی یعنی فضیلت ندهید با وجود که ایشان علیه و علی آله الصلوة والسلام
از جمیع انبیا افضل بود و فضیلت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بر جمیع انبیا علیهم الصلوة والسلام از ضروریات
دین است لیکن برای تعلیم امت فرموده که تفضلونی الحدیث که احدی جرات نکند بتحقیر انبیا والعیاذ بالله پس شاید
که احدی از امتیان را اگرچه اعظم اولیا باشد بر احدی از انبیا علیهم الصلوة والسلام فضیلت دهد و اجماع این سه قرن که سید
عالم صلی الله علیه وسلم بعدالت انها شهادة داده دلیل قطعی است انکار کفر است اگر امامیه بگویند چگونه این اتفاق
با جماعه امامیه اجماع منعقد میشود میگوئیم که جماعه امامیه در صدر اول یعنی قرن اول و ثانی و ثالث که مشهود بعدالت اند

میباشند

وجود نداشتند مذهب امامیه در قرن رابع یا خامس بعد از رحلت حضرت امام مغارب و مشارق امام جعفر صادق رضی الله
عنه دعوی امامت و انبائه حدوث یافته ابن سبا یهودی شخصی بود از یهودان که یهودان بعد خروج حضرت
امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه نمودند حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بعد از ظفر سر این طایفه کلان تران آنها را
گرفتند در آتش سوختند این ملعون حیله جاهلیه باعث گردید بر افساد دین مبین خود را در زمره مسلمانان داخل نمود و اظهار
اسلام کرد و بحیله ها بسیار خود را در خدمت آستان آسمان نشان امام همام ابی عبدالله جعفر صادق داخل نمود و مقرب آن درگاه
عالی گردید و زکا و فطانت داشته هرچه از مسایل مذهب اهل سنت و جماعه میدید و میشنید عکس آن را مینوشت و کتابی علیحده
جمع نمود و آن را مزین و مزخرف نمود و بعد از رحلت امام الائمه رضی الله تعالی عنه در کتابخانه ایشان علیه الرحمة والرضوان نهاد
از رحلت ایشان علیه الرحمة والرضوان از کتابخانه بیرون آورده شد چونکه علما وقت مطالعه نمودند انکار نمودند و رد نمودند
و گفتند که حاشا و کلا که این تصنیف امام و مذهب ایشان علیه الرحمة والرضوان باشد که مخالف کتاب و سنت و قول علماست مستحق آن اند
که بشویند یا بسوزند و لیکن بنا بر وعده حضرت حق سبحانه تعالی که لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین مفسدان گردیدند
بعض جهله آن را اعتقاد کردند و مذهب حضرت امام الائمه رضی الله تعالی عنه دانستند و شایع کردند و منسوب بایشان علیه الرحمة
والرضوان نمودند تا وقتی که نصیر طوسی در دیار خراسان شهرت یافت همین مذهب باطل را ترویج داد و مردم را دعوت نمود
بآن تا وقتی که ظهور شاه اسمعیل صفوی ملک عراق و خراسان را متصرف باغوای مفضل ضال ابی عبدالعال و در زمان
ابی سعید تمام بجا آورد تا حدی که سب و لعن را فرموده بود که در بازارها و کوچه ها جهرا و علینا گفته شود از آن وقت این طریقه
شنیعه در دیار عراق و خراسان شهرت یافت و متجاوز بعراق عرب و هندوستان شد مخالفت امامیه که بعد از اجماع
قرون ثلثه وقوع یافته خللی بآن اجماع ندارد بلکه مخالفت آنها را هیچ اعتبار نیست زیرا که از دایره اسلام
بیرون اند مثل مخالف و یهود و نصاری و مجوس میباشد پس اگر یکی از امتیان را کسی بر یکی از انبیا علیهم الصلوة والسلام

فضیلت بر او اعتقاد کنند انکار اجماع قطعی کرده باشند و مستوجب کفر خود شده باشند پس چه میگویی در حق آنکس که هر یکی
از دوازده که ائمه اثنا عشر باشند افضل دانند بر هر یکی از انبیا علیهم الصلوة و السلام که جمهور امامیه میباشند که رجب
ابن حلی گفته که در افضلیت ایشان علیهم الرضوان بر انبیا اولوالعزم اختلاف است و بر باقی اجماع دارند و گفته
کوهم در فضیلت ایشان علیهم الرضوان بر انبیاء اولوالعزم صلوة علیهم توقف داریم و ازین یکی از دو طرف
قرار نگرفته و لیکن از استدلال ایشان عموم مفهوم است و جمهور ایشان بر عموم رفته اند و این عقیده مذهب
ایشان دو امر ثابت است یکی مساوات هر یکی از ائمه با آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام و دوم این امر لازم می آید انکار از یکی
از ضروریات دین است که فضیلت آنسرور است بر انبیا علیه و علیهم الصلوة و السلام و پس فضیلت او و غیر انبیا علیهم الصلوة و السلام
بطریق اولی از ضروریات دین شد و انکار جمیع ضروریات دینی کفر است و مذهب امامیه آن است که ائمه اثنی عشر همگی مساوی میباشند
در مرتبه و منزلة با امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه در ایشان هیچ تفاوتی از باقی ائمه رضوان الله تعالی علیهم ندارد و روزی در نجف اشرف
چند نفر از علماء امامیه با این فقیر مجادله داشتند آخر بحث منجر گردید باین سخن فقیر گفتم که امیر المومنین علی با ائمه دیگر رضی الله تعالی عنهم
فضیلت زیاده دارد که از اصحاب بود و مجاهدات و غزوات بسیار بهمراه سید عالم صلی الله علیه و سلم از وی بعمل آمده که از ائمه دیگر بعمل
ایشان در جواب گفتند که ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم بمنزله یک نور اند که گاهی یکی میشوند و مجموع باهم بصورت اتحاد ظاهر میشوند و گاهی شاخ شاخ
میشوند و صورت تعدد حاصل میشود پس تفاوت معنی دارد بنا بر این قاعده و عقیده از استدلال بر مساوات امیر المومنین علی
با آنسرور بر فضیلت او بر سایر انبیا علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات اثبات مساوات ائمه و فضیلت ایشان علیهم الرضوان
مثل امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه بلا تفاوت می شود نمیدانم که این سفیهان چگونه امیر المومنین علی را در کمالات با آنسرور علیه و علی آله
الصلوة مساوی میدانند با وجود آنکه وصف که امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه بآنها شهرت دارد علم و شجاعت است که آنسرور را اکثر
اعلم العالمین و اشجع الشجعا و اسد الله الغالب میگویند و دلیل بر آنکه ایشان علیه الرحمة و الرضوان اعلم العالمین است باتفاق

طایفتین

طایفتین این حدیث است که سید عالم صلی الله علیه و سلم که انا مدینة العلم و علی بابها فرموده مقتضی آن که در دروازه شهر با حکم سنت
دارد بهمتایی که در شهر باشد و در باب شجاعت آنحضرت رضی الله تعالی عنه خود فرموده که در محاربات کفار چون محاربه بغایت شدید
میرسید بنابر مقتضای بشریت تغیر در حال آنحضرت بوقوع می آمد قریب میبود که فرار را بر قرار اختیار میکردم رجوع بمواجهه و مشاهده
آن معدن کمال محبوب حضرت ایزد متعال مقرب بارگاه حضرت ذی العزة و الجلال صلی الله علیه و علی آله و سلم میکردم چون که تمکین
و ثبات ایشان و بشاشت و انبساط ایشان علیه و علی آله الصلوة و السلام را میدیدم شجاعت من زیاده میشد و آثار جبن و تغیر که
در دل من بوقوع آمده بود زایل میشد پس از قول امیر المومنین علی معلوم شد که شجاعت آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بمراتب از شجاعت
امیر المومنین بیشتر و کامل تر بود پس در کمالات دیگر مساوات چه معنی دارد و از کلام متاخرین این طایفه معلوم میشود که امیر المومنین علی را افضل
از آنسرور علیه و علی آله و سلم میدانند نقل میکنند از ایشان علیه الرحمة و الرضوان بطریق افترا و کذب و افک محض که ایشان علیه الرحمة والرضوان
فرموده که انا خلقت السموات و الارض یعنی من آفریننده آسمانها و زمینم متاخرین این باب بکونات و یل کرده اند که خداوند
عالم جل و علا شانه در حق سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر آفرینش تو در اراده
من نبودی افلاک را نمی آفریدم یعنی همه بطفیل تو آفریده شد و نیز با این باب فرموده که لولا علی لما خلقتک یعنی آفرینش علی
در اراده من نبودی ترا نمی آفریدم یعنی ترا بطفیل علی رضی الله تعالی عنه آفریدم پس آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام طفیل علی
شد رضی الله تعالی عنه و آسمانها و زمینها طفیلی آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم پس بالینواسطه آسمانها و زمینها طفیلی علی
رضی الله تعالی عنه پس بواسطه خلق سموات و ارضین را مجازا خالق سمی کرده بنا بر این علی رضی الله تعالی عنه افضل از آنسرور
علیه و علی آله الصلوة و السلام شد که مقصود از آفرینش او علیه الصلوة و السلام علی بود رضی الله تعالی عنه و مقصود از وی
الغایه البته افضل میباشد چنانچه آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم از آسمانها و زمینها بلکه از جمیع ماسوی الله تعالی
افضل است که مقصود از آفرینش اینها اوست صلی الله علیه و آله و سلم و نیز میگویند که در روز فتح مکه آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

علی را رضی الله تعالی عنه بر کتف مبارک خود برداشت که کسر اصنام کعبه را کرده باشد این سفیهان میگویند که آنسرور را هیچ
مقصود از این فعل نداشت مگر آنکه کتف مبارک خود را بپای علی رضی الله تعالی عنه برساند که کتف خود را البسو که بپای او رضی الله تعالی عنه
مشرف نماید نه کسر اصنام مقصود بود و نه خلو کعبه از اصنام و نه اعدام آثار شرک چرتی نام یکی از علمای این طایفه است در این مضمون
این بیت گفته غرض از بت شکن غیر از این نبود حیدر را که کتف خود بکف پای مرتضی برساند از این جانب تفضیل علی رضی الله تعالی عنه
بر آنسرور علیه و آله و سلم مفهوم میگردد بلکه تصریح است باین تفضیل و منجر میشود بمذمت و تقبیح در حق خلاصه دودمان آل مضر و آل عدنان
سید موجودات و خلاصه کاینات علیه و علی آله الصلوة و السلام که مقصود او از فتح مکه تشرف خود بود نه اعلاء کلمة الله تعالی
و نه امحاء آثار شرک کفر و طغیان و نه ترویج دین مبین متین بلکه مقصود او تقرب خود بجناب علی رضی الله تعالی عنه از این سفیهان
پرسیده شود که مقصود بر از تشرف کتف خود بپای علی رضی الله تعالی عنه با وجه بود با وجود آنکه رسول مقرب جناب حضرت سبحانه تعالی
او بود و وحی بر او نازل میشد و بمناجات جبرئیل علیه السلام او مخصوص بوده پس از این تشرف کدام مطلب بود که باین واسطه برای او علیه و علی آله
الصلوة و السلام حاصل شود ناچار اند که بگویند که تقرب علی رضی الله عنه در نزد حضرت حق سبحانه زیاده از آنسرور صلی الله
علیه و سلم بود مقصود از تقرب بعلی رضی الله تعالی عنه آن بود که بواسطه او تقرب بجناب حضرت حق سبحانه تعالی حاصل کند پس معلوم شد
که در نزد این طایفه علی رضی الله تعالی عنه افضل از آنسرور علیه و علی آله و سلم است اگر چه تفوه بمساوات میکنند و اظهار تفضیل
نمیکنند شاید که عدم اظهار تفضیل بنا بر تقیه باشد عجیب تر از این آنست که مرتبه علی را رضی الله تعالی عنه بحد الوهیت میرسانند
که آنحضرت رضی الله تعالی عنه میتواند که خلاف اراده حق سبحانه تعالی کار کند بهلان چرتی که معلم و مقتدای شاه طهماسب بود و در وقت
سلطنت او شهرت تمام و عزت مالا کلام داشته و اکثر این طایفه با او رجوع داشتند گفته چرتی آنچه از خدا طلبی علی عالی ولی بدهد
ندهد گر خدا مراد ترا حضرت مرتضی علی بدهد هر کسی ادنی بصیرت داشته باشد و از معتقدات شنیعه اینها اطلاع یافته باشد
کفر اینها بر و ظاهر و هویدا خواهد بود و در تکفیر اینها هیچ توقف نخواهد نمود و در بازار هرات صانهما الله عن الآفات

مداحان

مداحان این طایفه علانیه میگویند شرکت بجای خالق اگر کند علی نبی جبرئیل کار پیمبر کند علی پس علی را رضی الله تعالی عنه شریک خدا جل
و علا شانه میدانند و افضل از آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام که او صلی الله علیه و سلم بجبرئیل محتاج است و ایشان علیه
الرحمة و الرضوان بجبرئیل علیه السلام احتیاج ندارد و در نجف اشرف در خلال مباحثه با جماعه اینها یکی از اینها گفت که علی
رضی الله تعالی عنه عالم بجمیع ما فی الکون از اول تا بابد میباشد و ذره از کاینات از علم او بیرون نیست رضی الله تعالی عنه لا یعزب
عنه مثقال ذرة فی السموات و الارض و لا اصغر و لا اکبر یعنی غایب و بیرون نیست از علم او مقدار ذره که در آسمانها
و زمین است نه خورد و نه بزرگ بلکه علم ایشان علیه الرضوان محیط است بهمه چه شاهد و چه غایب و دلیل گفت بر این مدعا
این آیه را که در سوره مبارکه یس واقع است و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی هر چیز را من شمرده و معلوم خود
داریم در امام ظاهر و مراد از امام ظاهر علی است رضی الله تعالی عنه و غیر امامیه جمیع طوایف امام مبین را عبارت از لوح
محفوظ میدانند و این علم باین احاطه از غیب و شهادت باتفاق جمیع اهل ملل از عصر حضرت آدم علیه السلام تا عصر
خاتم انبیا علیه و علی آله الصلوة و السلام خاصه حضرت ملک علام است جل و علا شانه پس اثبات آن و اعتقاد ثبوت
آن برای علی رضی الله تعالی عنه اثبات و اعتقاد الوهیت است برای ایشان علیه الرحمة و الرضوان و نیز این طایفه از افراط
که در شان آنحضرت رضی الله تعالی عنه دارند بجایی رسیده اند که برای حضرت حق سبحانه و تعالی تعطیل ثابت میکنند میگویند
که امور عالم چه دنیوی و چه اخروی و چه باغ و چه دریا و چه فلک و چه حضر همه را بعلی رضی الله تعالی عنه مفوض فرموده اختیار کلی بایشان داده است
رضی الله تعالی عنه هر چه میکنند مختار است ایشان را علیه الرحمة و الرضوان رب المربوبین و رازق المرزوقین و قاسم الارزاق میدانند
و جمیع امور عالم کون و فساد را بایشان علیه الرحمة منسوب مینمایند و فاعل همه ایشان را علیه الرحمة و الرضوان میدانند
ایشان را علیه الرحمة و الرضوان وکیل کارخانه حق سبحانه تعالی میگویند هزاران هزار تعجب است باین سفیهان این زمان که از
ضعف اسلام و نقص ایمان با چنین طایفه که هم مبتدع عنه و هم منکر اند و هم دشمنند و هم بد خواهند و هم گمراهند چنین

خللها و رخنها که در شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و علی آله و سلم مانند اقبت الظلم و الفیا احداث نموده اند معاشرت و
مصاحبت مینمایند و محبت میورزند بلکه اصحاب جاه و اصحاب مناصب کفر اند و بر سر اهل سنت مسلط نموده اند حیف دل
این بدبختان خورسته باشد در حق اهل سنت و جماعت از بدیها و آزارها و رنجشها بعمل می آرند بمید انم جواب خدا و رسول او را
و اصحاب و احباب او را صلی الله علیه و علیهم چه خواهند داد که مشرکان را بر موحدان و محقران انبیا را علیه السلام بر معززان و موقران
و لاعنان اصحاب و مبغضان احباب را بر رحمت گویان و دوستان انها مسلط نموده اند ظن غالب آنست که بنا بر حکم
سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده که المرء مع من احب که هر کس حشر میشود همراه کسی که او را دوست دارد و نیز فرموده که
من لان لاهل البدعة فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی کسی که نرمی کند و بشاشت و انبساط نموده مر اهل بدعت را کسی
که اعانت و امداد کرده بر هدم و خرابی ابناء اسلام حشر انها همراه اینطایفه شقیه خواهد شد و از جماعت اصحاب و احباب
انسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم معزول و محروم و از شفاعت و نصیحت آنها بی نصیب مانند العظیم که همین جماعت بی غیرت که در
یک رگ از سیصد و شصت رگ آنها ذره از غیرت و حمیت اسلام وجود ندارد و از محبت اصحاب و احباب انسرور صلی الله علیه و سلم
هیچ اثری نه و اگر نه کسانی که عبادت و اوراد و طاعت انها لعن این بزرگواران باشد چگونه جهنم سزاوار انها نمی شود
سزاوار آنست که همراه همین طایفه محشور شده و قود جحیم باشند وعیدهای که در کلام مجید و احادیث شریفه که در حق کسانی
که دوستی با کفار و دشمن علی میورزند در فصل سیم مذکور خواهد شد و امر دویم فضیلت امیر المومنین علی است یا ائمه رضی الله تعالی عنهم
بر سایر انبیا صلی الله علی نبینا و علیهم و دفع مساوات بدان سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم دفع این فضیلت است زیرا که
این فضیلت فرع آن مساوات است و هدم اصل هدم فرع است حاجت مدفع علیحده ندارد (و از فقیه هم) انها انیست که سب و لعن
خلفاء ثلثه و بقیه صحابه رضی الله تعالی عنهم مسقط صلوة خمس فریضه است یعنی هر که بر این فاحشه مداومت کند و ورد خود سازد
نماز های فریضه از ذمه او ساقط میشود و همین فاحشه قایم مقام فرایض خمسه شیعه بترک صلوة خمسه بزه کار نمیشود بلکه ثواب او را
در مقابله

در مقابله این ورد بیشتر است از آن ثوابی که در مقابله صلوة خمسه باشد میرزا محمد مخدوم شریف رحمة الله علیه در نواقض الروافض
آورده که این مسئله را اضل الضال ابن عبد العال در کتاب خود آورده که در باب فضیلت لعن و سب و طعن اصحاب و امهات
المومنین ازواج طاهرات رضی الله تعالی عنهم تالیف نموده و آنرا رساله لعنیه نام نهاده این فتوی را نوشته و از متقدمین خود
موافق اجتهاد خود مروی نموده و حیرتی که مقتدای شاه طهماسب بعد همین فتوی را تشهیر داده و شایع نموده شاه طهماسب
بهمین فتوی عامل نموده بنا بر آن شاه مزبور این فواحش را ورد خود ساخته فرایض خمسه را بالکلیه ترک نمود مگر نماز روز عاشورا
نماز روز عاشورا را میخواند معلوم فقیر نشد که فرایض روز عاشورا را میخواند یا روز عاشورا نزد آنها نماز علیحده دارد
آنرا میخواند خلاصه سخن آنست که شاه ورد و وظیفه خود همین فواحش را ساخته و در مقام فرایض آنرا قایم اعتقاد
کرده حق جل و علا شانه شاه مردود را رسوائی آخرت کافی نفرمود بلکه رسوائی دنیا را هم در حق آن خبیث بعمل آورد
تفصیل آن آنست که در مرض موت چونکه اجل آن خبیث بسر رسید بجر بان دم از حلق مبتلا فرمود چنان خون غلبه نمود که بیماری
و بیمارداران را معاش منقضی شد و همه به تنگ آمدند بجدی رسید که فرش و رخت خواب را هر ساعت چند مرتبه تبدیل می ساختند
اطبا از علاج آن عاجز آمدند هیچ دوا در دفع آن نفع نمیداد و اخر الامر اتفاق اطبا بر این اتفاق افتاد که پی انگند سگ را
با اطلاع شاه بشاه نوشی جان فرمایند غیر از این صلاح ندیدند علاج را در این دوا دانستند شاه بجای محض یافتند بنا بر آن
پی افکنده سگ را حاضر نموده اطبا گفتند که این دوا است نوش جان فرمای و خازنان جهنم در این دنیا هم فرمودند
که ذق انک انت العزیز الرحیم یعنی بخور لقمه خبیثه مناسبه نفس خبیث خود را که بدرستی تو صاحب عزت و صاحب کرامت میباشی
این مقوله خازنان دوزخ است که در آخرت بطریق استهزاء و سخریه برای هر یکی از کافران میگویند برای خبیث این است
انتقاما للاصحاب و الاحباب و امهات المومنین رضی الله تعالی عنهم در وقت نزع گفته شده باشد چون که آن نجاست را
در دهان او نهادند و بگلوی آن رسید تمام را بمعده فرو نابرده جان خبیث را بقابض ارواح سپرده دهان و گلوی او از آن

نجاست پر بود میرزا شریف رحمة الله علیه میفرماید که پری جان بیگم دختر شاه طهماسب نظر شفقت داشته و مربی بوده و همیشه
مرا از تعرض علما و قزلباش حمایت مینمود در پس پرده طلبیده این قصه را که عند اهل سنت بوده و دلیل بطلان مذهب اهل بدعت
بمن تفصیلا گفت و سفارش نمود که البته سعی نموده مسیر شاه طهماسب بشوی که بتو اعتماد دارم بجنسیه دهن نجاست آلوده بقعر برده
نشود چون در سر قبر گیلاو حاضر شد علماء قزلباشیه راه ندادند و همان جریان خون بر یک قرار بود از صبح تا وقت ظهر غسل او
طول کشید کسی بر شستن دهان آن خبیث قادر نشد بجنسیه دهن ملوث بنجاست سگ در قبر او را نجاز نان جهنم بردند
لعن الله کل من یبغض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و یسبهم و یلعنهم این بدان میماند که میرزا یوسف مرحوم رحمة الله
علیه در نواقض الروافض خود آورده که نصیر طوسی را چون عمر با خر رسید در حالت نزع گلولهای نجاست از گلوی او
بر می آمد و از دهان خود بیرون می انداخت و فریاد میکرد که این چه عذاب و رسوائی است که بمن روی داده قطب الدین رحیم
حاضر بود گفت این همان نجاست هاست که در آخر تجرید خورده این خبیثان از چنین رسوائیها عبرت نمیشود و بر همان
مذهب خبیث باطل خود مصر اند (و از عجائب تاریخ) آن است که اضل الجهال علی ابن عبد العال در تالیفات خود موافق سابقین خود
بقیه لهم که از علماء این طایفه بوده اند که سجده برای بنده جایز است از برای تعظیم بنا بر این آن اضل الجهال با تابعین خود
سجده میکردند برای شاه اسمعیل صفوی و این ایجاد را این معضل ضال در دین ابتداع نمود برای تحصیل اغراض و اعراض دنیای
فانی رو از خالق اکبر عز شانه گردانیده و التجا بمخلوق نموده (شعر) مبادا دل آن فرومایه شاد که از بهر دنیا دهد دین بباد و همین
سجده اگر چه از پیشینیان اینطایفه مروی بود و لیکن مشهور و شایع این ایجاد بفتوی و عمل این اضل الجهال بوقوع آمد
و در میان اینطایفه اجداد فتوی و عمل او عادت گردید تا بجدی که تارک آنرا زندیق مینامند و البته یا بقتل میرسانند
و یا تعزیر شدید مینمایند و یا مهال یکساعت در تعزیر بزعم انها بزه کار میشوند بیان عدم جواز این فعل شنیع و قباحت
و ایجاب کفر ساجد و کفر مسجود اگر راضی باشد در فصل سیم مذکور خواهد شد (از عجائب الما) انها حل متعه است عبارت
از نکاح

از نکاح مؤجل بمدة معینه و اقل آن یکساعت است و اکثر آن مدت احتمال زنده کانی زوجین بلفظ تمتع چنانچه بگوید
مرد برای زن که تمتع میکنم از تو یعنی نفع میگیرم از تو فلان مدة بفلان مبلغ و زن گوید قبول کردم و اگر بلفظ نکاح
و تزویج باشد و مؤجل بمدت باشد آنرا نکاح موقت میگویند آن هم در شرع باطل است و این نکاح در اول اسلام بکمر بنده
مشروع بود مدت یکماه یا قدری زیاده از ماه شروع بود بعد از آن منسوخ شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم نهی فرمود از آن
و اینطایفه همان فعل منسوخ را عمل میکنند برای قضاء شهوت و اقتضاء هوای نفس اماره و تلذذات خسیسه ناسخ را
در پس ظهر انداخته و خرق اجماع قرون معدله بتعدیل خیر البشر علیه و علی آله و سلم را اغماض نموده استحلال این فعل شنیع
علماء انها تشنیع داده اند و مسابلات زیاده در آن فتوی داده اند و گفته اند که در این نکاح حضور شاهدین شرط جواز
نیست بلکه زوجین اگر بدون حضور شاهدین و بدون اذن ولی ایجاب و قبول کرده باشد نکاح منعقد می شود و اجماع
علماء امامیه بر اینکه این نکاح باین نحو مستحب است و ثواب عظیم بران مرتب است از ائمه خود روایت میکنند که هر که غسل کند
متعه حق تعالی از هر قطره ملکی می آفریند که برای مستغسل استغفار و دعا میکنند تا روز قیامت و از این قبیل در فضیلت این
نکاح بسیار سخنها گفته اند که در این مختصر نمیگنجد و نیز اعتقاد دارند باینکه حلال است وطی کنیزی که صاحبش اذن نماید بدون
اذن بدون نکاح و ملک یمین برای ماذون که وطی آن کنیز حلال است و باین دو فتوی باب زنا در میان این طایفه مفتوح شده
بر نیست که در میان انها در هر شهری هزار هزار بلکه بیرون از حد احصا و شمار زنا بعمل آورده میشود پس بنا بر این اکثر انها اولاد زنا
است و اقل قلیل نادر از انها اولاد نکاح است بلکه متقی و اورع انها از برای تحصیل ثواب عظیم منکوحات منعقده را که طلاق داده
مطلقات مینمایند و بطریق متعه متصرف میشوند شاه اسمعیل صفوی مروج مذهب روافض همه منکوحات خود را
بطریق متعه متصرف بود اولاد او همه اولاد زنا بود قلیلی از نکاح متعارف متولد شده بود و اجماع جمیع امت سید عالم صلی الله
علیه و سلم بر نسخ و حرمت متعه منعقد شده و سند اجماع حدیث امیر المومنین علی است رضی الله تعالی عنه که روایت میکند از سید عالم

صلی الله علیه واله وسلم که تحریم فرمود متعه را در روز خیبر در صحیح بخاری و صحیح مسلم هر دو این روایت ثبت است و در صحیح مسلم
آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم حرام فرموده در روز فتح مکه و ثابت کرده صاحب صحیح مسلم نسخ متعه را و آنچه منقول است
و آنچه از ابن عباس رضی الله تعالی عنه از تحلیل متعه و استدلال او بکریمه فما استمتعتم فآتوهن اجورهن و مخالفت او مر علی را رضی الله تعالی عنهم
در این مسئله مدفوع است بانکه مراد باستمتاع در کریمه فما استمتعتم به منهن الایه استمتاع بنکاح صحیح است بدلیل ما قبل و ما بعد این
کریمه که سوق کلام در بیان نکاح صحیح و محرمات نکاح صحیح است و بانکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مواجهه با ابن عباس رضی الله تعالی
عنها گفت که بتو نرسیده اینکه آنسرور صلی الله علیه وسلم نهی نموده از متعه نسا و تذکره نهی را امر فرمود بنا بر ان ابن عباس
رضی الله تعالی عنها از فتوی متعه رجوع نمود روایت این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده و مهر اجرهن مسمی شده در شرع حق
سبحانه و تعالی میفرماید فانکحوهن باذن اهلهن و آتوهن اجورهن پس باجماع خلل نرسیده و آنکه در بعض کتب فقه آورده که امام مالک
رحمة الله علیه متعه را جایز میداند صحت ندارد از عالم ثقه شنیدم در رقبة الاسلام بخارای شریف که گفت در وقت موسم حج
در حرم مکه معظمه صحبت چند نفر علماء مالکیه که از بلاد مغرب آمده بودند اتفاق افتاد در باب متعه با نها گفتم که امام مالک
رحمة الله تعالی متعه را جایز میداند انها هم انکار نمودند با شدتیکه هرگز امام ما جایز نمیداند و نه ما که مقلدان اوییم جایز
میدانیم در کتب فقه مالکیه در نزد ما هست تحریم متعه نوشته علماء مالکیه هم اتفاق دارند بر اینکه متعه حرام است در هدایه آورده
که نکاح متعه جایز نیست در نزد امام مالک رحمة الله تعالی ابن همام در حاشیه هدایه گفته که نسبت جواز متعه با امام مالک رحمة الله علیه
غلط است که امام مالک رحمة الله تعالی قایل نیست بجواز متعه و اجماع صحابه و من بعدهم منعقد شده بر تحریم نکاح متعه بعد از علم
بنسخ آن و نهی سید عالم صلی الله علیه وسلم از ان اجماع کردند علماء اسلام بر اینکه هر وقت که در ما بین زوجین بنکاح متعه
اختلاف و مخاصمه واقع شود و مرافعه بقاضی شود باید حکم ببطلان نکاح متعه کرده باشد سواء کان بعد الدخول او قبله
و چگونه امام مالک مخالفت اجماع میکرد و امام مالک در موطا روایت کرده از ابن شهاب که او روایت کرده از عبد الله و از

حسن پسر

حسن پسرهای محمد حنیفه بن علی ابن ابیطالب که آن هر دو روایت کرده اند از پدر خود محمد حنیفه که او روایت کرده از پدر
خود علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم که سید عالم صلی الله علیه وسلم نهی کرده از متعه و از اکل لحوم خرهاء اهلی و نیز گفته امام مالک
در کتاب خود مه و نه لا یجوز النکاح الی اجل قریب او بعید یعنی جایز نیست نکاح موقت بوقت برابر است اگر وقت قریب باشد
یا بعید و این نکاح خود متعه است یا نکاح موقت و آن ثقه که فقیر در رقبة الاسلام بخارای شریف از ان حکایت کردم قبل
از این که همراه علماء مالکیه در باب متعه سخن گفته بود در آخر حکایت خود گفت که علماء مالکیه گفتند که خدا رحمت
کند صاحب هدایه را که در حق امام مالک رحمة الله تهمت بعد از شدت انها در انکار آن ثقه فرمود که من گفتم که صاحب
فتح القدیر هم حکم بغلط صاحب هدایه کرده و گفته که امام مالک رحمة الله تعالی هرگز بجواز متعه نرفته و حکم بجواز ان نکرده بلکه
بجمعیت دستهای خود را بالا کردند و برای صاحب فتح القدیر دعا کردند که رفع تهمت از امام ما کرده و همین که امام مالک
در موطا از محمد حنیفه رضی الله تعالی عنه روایت کرده بواسطه پسرهای او حسن و عبد الله در بخاری رحمة الله تعالی عنهم از وی روایت
بهمین واسطه و بخاری رحمة الله تعالی فرموده که امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه بیان کرده از رسول صلی الله علیه وسلم که نکاح متعه
منسوخ است و در صحیح مسلم روایت کرده از ایاس بن سلمه رضی الله تعالی عنهما و او روایت کرده از پدر خود که سید عالم صلی الله
علیه وسلم رخصت داد در غزوه اوطاس نکاح متعه را سه روز بعد از سه روز نهی فرمود از متعه و نیز روایت کرده
از ربیع بن سبره که میگوید پدر من در فتح مکه همراه آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم حاضر بود که رخصت داد در متعه گفت بنکاح متعه
گرفته بودم ما او صحبت داشتیم هنوز از خلوت بیرون نشده بودم که آنسرور صلی الله علیه وسلم تحریم فرمود متعه را و نیز روایت میکنند از
ربیع بن سبره که روایت میکند از پدر خود که میگفت من همراه آنسرور صلی الله علیه وسلم بودم و آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمود که ای مردمان
من اذن داده بودم شما را در متعه و خدا تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت و نیز روایت کرده مسلم از عبد العزیز عمر که دیدم رسول الله
صلی الله علیه وسلم را که استاده بود در ما بین رکن و مقام فرمود که اذن داده بودم شما را در متعه بدرستیکه خدای تعالی

حرام کرد آنرا تا روز قیامت و نیز مسلم روایت میکند از عبد الملک بن الربیع بن سبره که او روایت میکند از پدر خود و پدر او
از پدر خود که امر کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح مکه وقتی که داخل شدیم در مکه هنوز بیرون نشده بودیم
از مکه که نهی فرمود ما را از ان و نیز در صحیح مسلم روایتیست که عبد الله بن الزبیر رضی الله تعالی عنهما گفت بکسیکه متعه را مباح میدانست
که بیا زنهای خود را و الله اگر تو متعه کردی البته رجم میکنم ترا یعنی حد زنا را بر تو جاری میکنم و نیز روایتست از ابی عمره
که متعه رخصت بود در اول اسلام بجهة ضرورت مثل میته و خون و گوشت خوک در حال اضطرار و مخمصه بعد از ان قوی گردید
دین اسلام را و نهی فرمود از متعه و این حدیثها صحیح را از اصح کتب که صحیح بخاری و مسلم باشد در این رساله نوشتم تا عقیده
اهل اسلام بر حرمت متعه قوی و محکم گردد و استحلال آنرا موجب کفر دانسته باشد و اگرنه در الزام این طایفه که منکر احادیث
صحاح میباشند نفع ندارد در الزام انها تمسک بقران شریف و یا تمسک بدلیل عقل باید نمود هرچه اثبات تحریم بقران شریف
باید قبل از دلیل گفتن از انها پرسیده شود که منکوحه متعه در مذهب شما زوجه شرعیه هست یا نیست اگر بگویند که زوجه
میگوییم زوجه را حق سبحانه و تعالی در کلام مجید میراث مقرر فرموده که ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد
الی اخر الایه در ابتدا و ایکریمه میراث شوهران را از ترکه زنهای خود پیدا فرموده و در آخر ایه میراث نسا را از شوهران بیان فرموده
و تعبیر از نسا با ازواج شده پس هر گاه که منکوحه متعه زوجه شرعیه باشد باید که از ترکه زوج برابر ازواج نکاح متعارف
میراث بر باشد و اجماع علماء امامیه بران است که منکوحه متعه در ترکه زوج بطریق میراث هیچ حق ندارد در ربع و ثمن
دیگر و حالت که برای زوجات در ایه کریمه مقرر است برای منکوحات نکاح متعارف است پس معلوم شد که منکوحه متعه در نزد ایشان
زوجه شرعیه نیست و اگر بگویند زوجه شرعیه نیست میگوییم که حق سبحانه و تعالی در دو سوره در سوره قد افلح المؤمنون
و سورة المعارج فرموده که والذینهم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی
وراء ذلک فاولئک هم العادون یعنی فوز بدخول جنت و نجات از دخول دوزخ مقرر است برای انکسانی که بجا

امور را

امور را که درین ایه کریمه مذکور است و کسانی را که نکاح دارنده باشند فروج خود را از فرجهای جمیع زنها مگر محافظت نمایند از ز
واج خود و کنیزکان خود که درین دو موضع در عدم محافظت بر انها هیچ جای ملامت نیست و هر که غیر ازین دو موضع در محافظت
تقصیر کند و طلب کند تمتع را از ان پس انها تجاوز کنندگانند از حدود شرع و کاملند در دشمنی حق سبحانه و تعالی در تفسیر بیضاوی
اولئک هم العادون را تفسیر باولئک هم الکاملون فی العدوان کرده یعنی کاملان در دشمن با خدا عز و جل و این منکوحه
متعه معلوم است که کنیزک نیست و چون بر مذهب شما زوجه هم نشد پس در قسم ثالث داخل شد و عید بر ان مرتب است
از قبیل حرام محض شد مستحل ان کافر است و دلیل عقل آن است که این طایفه نکاح متعه را افضل از نکاح صحیح میدانند
و مثوباتی که بزعم فاسد انها در مباشرت نکاح متعه و صحبت و معاشرت و مجامعت که بدان نکاح مرتب است مقرر نموده اند
عشر عشیر آنرا در مباشرت نکاح صحیح و صحبت و معاشرت و مجامعت که بران نکاح مرتب است مقرر ننمودند پس احق و الیق
و اسبق بمباشرت این افضل عبادات و افضل معاملات افضل مخلوقات که سید بشر شفیع روز محشر و ائمه اثنی عشر میباشند
بودند باید که ایشان در این افضل خصال و بهترین افعال خبانچه بزعم این جهال است اماماں و پیشوایان امت شده باشند
در سایر اخلاق حمیده و افعال پسندیده پیشوایان و امامانند باید دختران و خواهر و سایر منسوبات خود را بمباشرت این
نکاح امر میفرمودند و از انها مباشرت این نکاح را بعمل می آوردند و خود انها بنفوس طیبه خود مباشر میشدند و در هیچ
کتابی از کتب این طایفه نوشته نیست که مباشرت این نکاح از ان نفوس زکیه صدور یافته باشد و یا از دیگری این مباشرت
بعمل آورده باشند و آنچه قبل نوشته شده که آنسرور صلی الله علیه وسلم در اول اسلام در بعض غزوات از جهة اضطرار که غزو
بر اصحاب رضی الله عنهم صعب شده بود اذن داده بود که متعه کنند این اذن رخصت از قبیل اذن و رخصت خوردن میته
و دم و گوشت خوک است در حالت مخمصه و اضطرار شخص بضرورت مجبور بود که اصحاب طلب اذن اختصا از آنسرور
صلی الله علیه و علی آله وسلم در اختصا اذن نفرمودند متعه را رخصت فرمودند در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض رحمه الله تعالی

روایة آورده اگر احادیث که در اباحه متعه ورود یافته در سفرها و غزاها بوده از جهة ضرورت بعدم منا و حرارت شهوت و قلت
صبر چون انها رخصت شد لمن اضطر الیها مثل المتعة و نحوها و از هیچ یکی از علمای این طایفه روایت نشده که در خانه آن
عظیم الشان نبوت علیهم الصلوة والتسلیما اولا و آخرا اسرا و علانیة مباشره شده باشد از هیچ یکی از نفوس زکیه طیبه متعدد یا فتح
باشد چه معنی دارد که هیچ فضیلتی از فضایل و ادبی از آداب و ذره از موارد استحباب نیست که در این نفوس زکیه طیبه نیست
و این نکاح باین فضیلت و مثوبات بی غایت و درجات بی نهایت که بزعم این طایفه است از این ذوات شریفه مهمل مانده باشد و هیچ التفات
بآن نکرده باشند از شان این ذوات شریفه صلی الله علیهم بعید است که همچنین امر شریف مشتمل بر چنین مثوبات و درجات که مذهب این
طایفه است ترک نمایند و هرگاه که نه این ذوات شریفه بالنفس شریفه خود مباشر شده اند و نه بمباشرت دیگر امر است بلکه البته این امر معلوم
بآن فضیلت که این طایفه مقرر نموده اند نیست بلکه مشروع نیست زیرا که اگر مشروع بودی باید در بعضی اوقات صدور از انها
یافتی یا بالذات یا بالواسطه بلکه نهی و تحریم از انها بمرتبه شهرت رسیده از ذات شریف امیر المومنین علی و حسن و علی بن الحسین یا امام محمد
بن علی و از محمد بن علی رضی الله عنهم چنانچه قبل ذکر شده بطریق شهرت بلکه بتواتر معنوی پیوسته تحریم و تاکید شده و از عتاب امیر
المومنین ابن عباس رضی الله تعالی در رد او بر اباحت متعه مروی گردیده در صحاح سته بروایات متعدده باسنادهای صحیح قوی ثابت
روایت شده کسی که میخواهد که مطلع شود بر این روایات باید رجوع بصحیح مسلم کند و مطالعه کند و چگونه حرام نباشد که آیت قبل
تلاوة شده صریح است در تحریم آن و دلیل عقلی دیگر اینست که نکاح متعه از مشتهیات و تلذذات و تنعمات نفس است که کامل جد نیست
لذیذ و تابعان هوای نفسی و منهمکان تنعمات و تلذذات که مطمح نظر انها قضاء شهوات نفسی است میگویند زن نیکو کن
ای خواجه هر نوبهار که تقویم پارین نیاید بکار و این نکاح است که در هر ساعتی تجدید میتوان کرد شد و در جواز این نکاح نجات
از فاحشه زنا میباشد و ضرورت داعی آنست بسیار از مسافران شده که غروب بر انها سخت می آید و قدرت بر نکاح صحیح ندارند
محتاج باین نکاح اند و بسیار از فقیها که بهمین بلوا مبتلا اند و بعضی بتعلق خاطر بزنی گرفتار میشود و از جهت خرج بسیار

در نکاح صحیح

در نکاح صحیح قادر بر وصل او نمیشود بطریق این نکاح باسانی وصل میسر میشود پس اگر این نکاح جایز بودی چرا اعتقاد دو فرقه
از هفتاد و سه فرقه بحرمت حکم میکردند بتحریم آن باید این امر شنیع را نفی و منع فاحشه زنا و موجب یسر عامه فقرا و عیال بلکه
بر اغنیا و امرا حکم بجواز آن چونکه بسیار را هم و مقصود بود باید که همه سعی در جواز آن میکردند لیکن چون همه فرقها
نواسخ قویه محکمه غیر مؤوله را معلوم کرده اند بان عمل نموده اند و این نکاح را محرم قطعی دانستند مگر یک فرقه شیعه سوای امامیه
همه بتحریم حکم کردند میرزا مخدوم شریف در نواقض چنان آورده که همه فرقها بتحریم متعه اعتقاد دارند اما مقرب بارگاه
کبریا اجل و اکمل اولیا پیشوای اتقیا سرور زهاد و مهتر عباد دو سلالت دودمان رسالت زبده خاندان جلالت
نتیجه آل اجا ثمره شجره بلند نهاد سرو چمن آل عبا گل حدیقه نسل زهرا رضی الله تعالی عنهم چون قلم در ذکر این خونبار رسید
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید هوش رفت گوش رفت نوش رفت جان شیرین از برای جانم هوش رفت نام این خونبار که آمد در میان
بسته شد نطق زبان از هر بیان در مشامم بوی آن گلشن رسید دل بریده جان شهید و تن قدید رفتم از خود الغیاث ای دوستان
نی رمیدار مرخبر نه از خانمان دود حال آن عزیزان برد دل قالب خالی بماند زاب گل دل جدا بی دلبران پی میرود دل جمع
باشد جان شیرین میرود بیخود آمد رخود بیخود شدم مست بیخود از پی سرور شدم ای خدا الحق عبد الحق تا هر سیاه از جناب این
شهها خواهد پناه از عذاب از عقاب از عتاب عفو کن او را بعز آن جناب نیست از جز جناب این شهها هیچ ملجا هیچ
منجی هیچ امان روز محشر این سگ بی اعتبار در سگان کوی شان کرده شمار قایم مشو قرین زمام اختیار بردار مقصود
یکسو در کنار بر سر مقصود باید آمدن طوعا او کرها دل آید در بدن تا جهاد دشمنان دین کنند دین حق را و افتح التبیین کنند
یا رب از اجلال اولاد رسول آن همه آل عبا آل بتول حق یاران رسول مجتبی اهل هجرت اهل نصرت قاطبا خاصه
سیف مسلم رستمان تا زنم بر فرق خوکان زمان اعز اهل رفض اهل لعن طعن لا ابالیان صد هزار از تیغ طعن لعن

گردن سگ رافضیان بشکنم در بر شان از عالم برکنم ای خدا مگذار بر روی زمین زین سگان دیار را هرگز مکین یا رب این
اهل نفاق جمع ما سماعیا تیرگی شمع ما همرهان این سگان اندر کلم میروند از قید سنت سر بلم از بلاهای عظیم خود بلا
بر سر انها مسلط کن خدا مرهمی گردد دل صد پاره را راحتی عبد الحق بیچاره را غازیان را بر سر ایشان گمار زین سگان
تا پاک گردد ای دیار تا جهان از کفر هر کفور سر پاک گردد بر شود از اهل بر ای عالم ربانی محبوب صمدانی محرم اسرار تعالی
شیخ عبد القادر جیلانی در کتاب مستطاب خود غنیة الطالبین که مقبول اهل ایمان و اهل یقین است آورده که خوارج که دوازده
فرقه در جواز متعه همراه امامیه متفق اند بر آن انها هم نکاح متعه جایز است در کفر خوارج نیز هیچ شبهه نیست باید که از
عقاید انها هم چیزی نوشته شود تا کفر انها نیز بر هر کسی ظاهر گردد کافر میدانند هر که مخالف مذهب انها باشند و سب میکنند
جمیع اصحاب رضی الله عنهم و همه را کافر و اصحاب کبایر میدانند و انکار بعذاب قبر و حوض و شفاعت نیز دارند و اعتقاد دارند
بر آنکه کسی که در دوزخ رود هرگز بیرون نمیشود و مرتکب صغیره و کبیره که بی توبه بمیرد کافر و مخلد فی النار است و جایز
میدانند تاخیر صلوة را از وقت صلوة و روزه را پیش از دیدن ماه و فطر را پیش از دیدن ماه و بیع درهم را بدرهمین یدا بید
بیع و جایز نمیدانند نماز را موزه پوشیده و جایز نمیدانند مسح را بر موزه و واجب نمیدانند اطاعت امام سلطان را
و حصر نمیدانند امامت را در قریش و جایز میدانند متعه را این عقاید جمیع فرق انهاست که همه فرق آنها بر آن
متفق اند و بیان عقاید هر فرقه که متفرد اند بآن و اکثر آن عقاید موجب کفر است بطول میانجامد این مختصر گنجایش
معامله اهل سنت را دمهم الله تعالی اجلالا و اکراما و نصرهم علی الروافض یوما فیوما از مناظره لسانی و مجاهده سیفی و سنانی
همراه طایفه ملعونه حق سبحانه تعالی و ملعونه رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملعونه جبرئیل و میکائیل و جمیع ملایک و جمیع
رسل صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین بیان ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا

والاخرة

والاخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی کسانی که میرنجانند خدای را جل و علا شانه و رسول او را صلی الله علیه وسلم لعنت
خدا جل و علا شانه متوجه انهاست در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای انها عذاب الیم را کیف یهدی الله قوما
کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملئکة والناس
اجمعین یعنی چگونه هدایت میدهد خدای تعالی قومی را که کافر شدند بعد از ایمان و شهادت میدهند که محمد رسول بر حق است و آیات
بینات قرآنی و اخبار محبوب یزدانی صلی الله علیه وسلم بانها رسیده جزای انها اینست که دایم لعنت خدا جل و علا شانه
و لعنت ملائکه و لعنت جمیع آدمیان از انبیا و رسل و علما و اولیا و عامه مردم بر انهاست ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا والآخرة یعنی کسانی که دشنام بزنا میدهند زنهای مومنات را که خود را از جمیع قبایح
در پرده عصمت نگاه داشته و غافل میباشند از این فعل قبیح که هرگز بر خاطر انها خطور نکرده باشد ملعون شدند انها در دنیا
و آخرت ذکر این آیتها در اینجا برای آنست که فقیر این طایفه را ملعونه گفتم و در باب کلمه لعن که از مومن صادر شود و احادیث
بسیار وارد شده سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که چون کلمه لعن از دهان شخصی صادر شود این کلمه تا آسمان میرود و در
آسمانها بسته میشود و راه نمی یابد همچنین در راه زمین بسته میشود بمشرق و مغرب و یمین و شمال میرود و هیچ جا قرار نمیگیرد
بعد از آن پیش ملعون می آید اگر ملعون اهل لعنت بود بگردن او طوق میشود و اگر ملعون اهل لعن نباشد رجوع بلاعن
طوق گردن لاعن میشود تا بر فقیر اعتراض نشود که چرا لعن کرده زیرا که این طایفه محل لعن و مستحق لعن میباشند و ملکی
مصداق این آیات اند بسبب ایذای یاران آن سرور و ازواج مطهرات و قذف بعضی ازواج صلی الله علیه وعلیهم و ایذای
آن سرور است و چه ایذا از این بدتر است و ایذای آن سرور ایذای خدا است جل و علا شانه و ایمان دارد بخدا
جل و علا شانه و شهادت میدهد برسالت رسول و قرآن را میخوانند و میدانند و اخبار و احادیث را میخوانند

و میدانند بعد از ایمان کافر شدند بعقاید فاسده خود که بعضی مذکور شده و بعضی مذکور خواهد شد و نیز قذف عایشه
رضی الله تعالی عنها میکنند و لعن و طعن شان و خصوص حفصه رضی الله تعالی عنها را میکنند و محصنات غافلات غیر از عایشه
و حفصه رضی الله تعالی عنها کیست و موافق حدیث مذکور نیز آنها ملعون‌اند زیرا که معلوم است که خلفاء ثلثه و باقی صحابه رضی الله تعالی عنهم
مستحق لعن نیستند و اهل آن نیستند و ورد آنها لعن این بزرگوارانست یقین است بی شک و شبهه که لعن این ستمگار راجع بآنهاست
و طوق گردن آنهاست باید درین رساله هرچه بحث میشود همراه اهل طایفه شود و عجب آنست که آنها یکنوع متعه دارند که آنرا
متعه دوریه میخوانند درین متعه مشابهت بگله خوک دارند و در جمله بهایم بیغیرت تر از خوک نمی باشد دیگر بهایم در گله
حتی با هم هرگز نمیباشد و خوک هرچند که در گله باشد با یکدیگر منازعه نمیکنند و کیفیت متعه دوریه آنست که زید مثلا
زینب را بمدة یکساعت متعه میکند چونکه قضای حاجت کرد در آخر این ساعت هبه میکند متعه خود را بعمرو و بعد از هبه عمرو و بول
زینب را بهمان زید و این بنکاح صحیح میدهد زید قبل الدخول او را طلاق میدهد و مطلقه قبل دخول عده ندارد و بعد از طلاق زید
بعد از انقضای یکساعت که مدة متعه زید بود عمرو او را بمدة یکساعت متعه میکند بعد از قضای حاجت خود در آخر ساعت
به بکر هبه میکند بعد از آن عمرو او را بنکاح میکند و قبل الدخول طلاق میدهد بعد از آن بکر از ابتدا یکساعت متعه میکند
بعد از قضای حاجت خود در آخر ساعت متعه خود را بخالد هبه میکند علی هذا القیاس هرچند که کس جمع میشود و همین طریق
هر یکی قضای حاجت را میکنند و هیچ تحاشی ازین فعل قبیح نمیکنند بلکه موجب چندین مثوبات و درجات میدانند افضل الجهال
عبد العال این امر قبیح عقلا و نقلا را در وقت خود بسیار شهرت و شیوع داده و خود هم تابع شهوت نفسانی بوده همراه اصحاب
و معاشران خود مباشر متعه دوریه میشدند همیشه بکار و چیها می آوردند و بجمیعه از آن تمتع میکردند لو اسطه آن خبیث
در اطراف و اکناف عالم میان طایفه قزلباش رواج یافت پس معلوم شد که هبه منکوحه متعه در نزد آنها جایز است در مدة متعه

اگر پرسیده

اگر پرسیده از آنها شود که دخول زید مثلا که پیش از نکاح او بعمل آمده بود موجب عده است عمرو انتظار عده کند طلاق او قبل
الدخول نیست میگویند که بعد از نکاح زید دخول که در حال متعه آمده اعتبار ندارد و موجب عده طلاق نمیشود پس همان نکاح
با دم و مبطل دخول متعه است اگر از آنها پرسیده شود که حکمت در وجود عده برائت رحم است که اشتباه در نسب واقع نشود
میگویند که بالظاهر این عمل میکنیم که یا ایها الذین امنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن
فما لکم علیهن من عدة تعتدونها و اگر پرسیده شود که در باب نسب دوریه چه میگویند میگویند قرعه کنند نسب از صاحب
قرعه ثابت میشود در بحث متعه تطویل واقع شد زیرا که احوال متعه در میان قزلباش شایع است و سفیها و ضعیف الایمان
که حکم مذبذبین دارند باین امر مایلند بلکه مباشرند شاید که منزجر شوند والاحقاق یا ... تعطیل احکام الهیه است میگویند
که حکم مقصور است بر امام معصوم و نایب او در حین غیبت امام و فقد نایب او احکام همه معطل است دیگر آن حکم جایز نیست
و نایب را دو قسم میگویند یکی نایب حقیقی است که امام او را مشافهه نایب کند دویم آنکه بمرتبه اجتهاد برسد و امام غایب باشد و از علم
وجود نمود داشته باشد همین مجتهد قایم مقام امام است و حکم کسی را نیست بغیر این مجتهد که حکم کند و یا فتوی دهد بفقیر و قطمیر
برای صغیر و کبیر در زمان غیبت امام جایز نیست و باجماع امامیه قول میت از اعتبار بیرونست مجتهد میباید جدیدا
در هر مسئله حکم کند و بقول مجتهد میت هیچ التفات نکنند بعد علمای امامیه اجماع دارند بر آنکه شرط است در این مجتهد که
نایب امام است که عالم باشد بجمیع رواة احادیث و رجال اسانید احادیث را تمام شناخته باشد تا باین احادیث صحیحه
و ضعیفه تفرقه برای او میسر شده باشد که ظهور احکام موقوف برین تفرقه است و علم بجمیع رواة حاصل نمیشود مگر بعد از علم
باصول که علمای امامیه مقرر کرده اند و آن چهار کتابست که احادیث را با اسانید و رواة در آن جمع کرده اند و قول
ائمه اثنی عشر را در آنها آورده اند و آنها را در مقابل صحاح سته اهل سنت اعتبار نموده اند اول کتاب من لا یحضره الفقیه

که محمد بابویه القمی جمع کرده دویم کافی که محمد بن یعقوب الکلینی جمع کرده سیم تهذیب که ابو جعفر طوسی جمع کرده چهارم استبصار
که ابن مطهر حلی جمع کرده و با وجود علم اصول اربعه علم بکتاب کبیر علامه هم داشته باشد که اصول اربعه جامع جمیع رواة نیست
و بعضی از اهل سنت که این کتابها را دیده اند طول آنها را اقصر از مختصر تلخیص دیده جمیع احادیث و اقوال ائمه با اسانید
و رواة امکان گنجایش در آن ندارد و علمای امامیه درین وقت که رسیده شده قایلند بر آنکه اصول اربعه مشتمل بر جمیع احادیث
و اقوال ائمه و رواة نیست مگر کتاب کبیر علامه حلی که آن مشتمل است بر جمیع و لیکن این کتاب معدوم است هرچند علمای امامیه
سعی کردند که بدست بیارند قادر نشدند پس مجتهد این طایفه باین اصول اربعه و جمیع رواة میباید عالم باشد و چون چنین
مجتهد متصف باین علوم موجود شود نایب امام است و لیکن وجود چنین مجتهد بر حضور کتاب کبیر علامه موقوف است
و فقدان فقد مجتهد است چنین ممتنع شد مجتهد متصف باین اوصاف و امام مختفی شد در پشت کوه قاف نتیجه این عقیده
تعطیل شریعت است و اختلال ملت عین باید همه احکام موقوف و معطل باشد تا امام مختفی از غیبت بیرون شود حضور
ارزانی فرماید در کتاب جمع البراهین از حضرت امام حجة الاسلام رحمة الله علیه روایت کرده که ایشان فرموده که اگر رافضی
از کسی مطالبه حق میکرده باشد و مرافعه بقاضی اسلام شود و رافضی عرض کند که حق من را از ظالم گرفته و تسلیم من کن قاضی
اسلام در جواب بگوید که حکم من بر خصم تو بتسلیم حق تو امر معروفست و بمنع ظلم بر تو نهی منکر است هنوز وقت
امر معروف و نهی منکر نرسیده و امام خروج نکرده چونکه امام خروج کند و من قاضی بودم حق ترا خواهم گرفت بنا بر مذهب
امامیه بر قاضی حرج نیست و رافضی را جز سکوت چاره نیست چونکه با آنها گفته شود که حکومت تمام احکام معطل باشد
تا خروج امام و ملت اسلام مختل شود از تعب تسهیل می آیند و میگویند در اجتهاد لازم نیست که مجتهد علم باصول اربعه
داشته باشد بلکه اگر حدیث صحیح یافت عمل کند و اگر حدیث صحیح نیافت رجوع کند باینکه اصل در آن واقعه وارد شده

چیست عمل

چیست عمل باصل کند بنا برین وجود مجتهد ممکن شد و بسهولت انجامید و اگر گفته شود پس سبب تعطیل احکام چیست از علمای این
طایفه منقول است در بعضی ازین اشکال که شرط نفوذ احکام الهیه اجتهاد تنها نیست بلکه اجتهاد با عدالت شرط است و در
مجتهدان امامیه مفقود است پس ناچار تعطیل لازم آمد و نفوذ احکام بقدر ضرورت است چنانکه اکل میته در مخمصه و اجماع کرده اند
امامیه بر آنکه بر هر یکی از تابعین مذهب امامیه واجب است که عمر خود را در طلب مجتهد عادل موصوف بعلم جمیع احادیث
صرف کند و ازین طلب تغافل نکند مگر بقدر زمان تحصیل ما یحتاج الیه فی بقاء حیوته بنا برین همگی این طایفه مرتکب
این کبیره میشوند زیرا که هم از آن طلب فارغ‌اند و بچندین عبثها و هواها و لعبها مشغول‌اند پس همگی آنها بمذهب امامیه فاجر و فاسق‌اند
که چنین واجب متحتم مهتم را وراء الظهر انداخته اند بلکه استخفاف این واجب کرده اند و استخفاف واجب کفر است پس بمذهب
خود امامیه هم طایفه امامیه کفار اند و از دایره اسلام بیرون‌اند و همگی قایلند باینکه بعد از سنه اربع و تسعمائة الهجریة عدالت
از علما و مجتهدان امامیه بالکلیه رفع شده مگر افضل الجهال ابن عبد العال علمای که فقرا آنها را مشافهه دیده ام برفع عدالت
درین سنین قایل بودند و ابن عبد العال را بعدالت موصوف میدانند با وجود که آن مضل ضال بچندین فجور و فسق اشتهار دارد
و لیکن معتقدین او در هر فسق که از وی مرویست تاویل میکنند بلکه تاویل را از وی روایت میکنند از جمله فسقهای مشهوره
آن افضل الجهال آنست که در فصل تابستان مدت سه ماه تیمم میکرد و نماز بتیمم میخواند با وجود آب در خانه خود هم آب گرم
و هم آب سرد و اینقدر مردم در میان علمای امامیه الحال هم شهرت دارد و این نقصان عدالت او نمیدانند تاویل میکنند که عذر او
زیرا که بسیار متعیش لهو و متعه بسیار میکرد و کثیر الجماع بود در هیچ روز از روزها نبود که چند مرتبه واجب الغسل نمیشد و رفتن او بحمام برای
غسل هر وقت موجب کسر او و بی آبروئی او بود و نگاه داشتن آبرو و وقار و اعتبار عذر است در جواز تیمم این سنیان
زمانه و این سنیان از دین بی بیگانه و این سنیان بیغیرت و این سنیان بی حمیت از محبت آل و اصحاب رضی الله تعالی عنهم مایوس

عترت زنهای خود را دادند و عترت با درهای خود از ازواج مطهرات حرم محترم سید البشر صلی الله علیه وسلم را نداز ندو بواسطه طمع باهم
و دنیا همراه این کفار و فجار چه تملق و چاپلوسی بجا می آرند و چه اعزاز و اکرام مینمایند و نمیدانند که از این حضرت بشریت
تیرجوب موران زنجیر بیرون میشوند و زن از انها بنکاح میگیرند با وجود عدم جواز نکاح خود را بزنان دیگر مبتلا میکنند
امام مجتهد انها را که ابن عبد العال است بهمچنین حال است که شنیدی با وجود که بعدالت معروف است غیر عادل از انها را
و عوام انها را چه حال خواهد بود این چهار کتاب که انها در مقابل صحاح سته اعتبار داده اند اصح انها باتفاق جمیع
علمای امامیه من لا یحضره الفقیه است و تصریح کرده اند متاخرین امامیه باینکه این کتاب مشتمل است بر احادیث ضعیفه کثیره
هرگاه اصح کتب انها را این حال است با وجود که او جزء کتابهاست حال غیر اصح مطول چه باشد بلکه تصریح کرده اند
که همین سه کتاب پر اند از احادیث موضوعه و ضعیفه باطل حق چگونه باطل را بصفت بطلان بر زبان خود انها اظهار کرده
پس معلوم شد که الحق یعلو و لا یعلی و درین صحاح خود احادیث بسیار است که روایت کرده اند از محمد بن علی شیغانی
الفضایری و در کتب رجال خود امامیه همین احادیث مرویه از محمد مذکور را بسیار مطعون کرده اند تا بجدی که علی حلی
در کتاب خلاصة الرجال و ابن داود در کتاب رجال خود نوشته که حضرت امام المغارب والمشارق امام جعفر صادق
رضی الله تعالی عنه در شان محمد بن علی مذکور فرموده اند که او کذاب ملعون و مکرر در موضع بسیار از کتابهای خود این نقل را
اورده اند و این دو کتاب که مدار تصحیح احادیث در نزد امامیه بر آنهاست در هر یک از انها بر رواة ائمه اثنی عشر
را ذکر کرده اند صلی الله علیه وعلیهم و باقی رواة اهم مجهول مانند و انچه گفته اند که در کتاب کبیر علامه احوال رواة
همگی بیان شده محض کذب است از کتاب کبیر انها نام هست هرگز کسی ندیده اگر بودی چرا چنین نابود شود هرگز این
کتاب نبوده و تصنیف نشده این طایفه را چون دایرهٔ تصحیح تنگی پیدا کنند تمسک بمعدوم میکنند پس معلوم شد که تصحیح

انها

آنها مبنی بر تصحیح اصول اربعه است و تصحیح اصول اربعه مبنی بر تصحیح خلاصة الرجال حلی و کتاب الرجال ابن
داود است و تصحیح این دو کتاب مبنی بر کتاب کبیر علامه است که معدوم است پس بنای تصحیح مذهب امامیه بر معدوم شد
و درین مسئله مجتهد که نایب امام باید بوجه اضطراب و تذبذب برای این طایفه رخ داده از یکشاخ بشاخ دیگر میرود و کل
کرده اند که این مجتهد باید که علم داشته باشد بجمیع احادیث احکام و رواة و رجال آن از اصول اربعه و خلاصة الرجال
حلی و کتاب الرجال ابن داود و کتاب کبیر علامه حلی با عدالت و چونکه مجتهد متصف باین اوصاف بزعم انها از مستحیل
و متعسر مقصود بلکه بحد امتناع رسیده بعد اتفاق کردند بر اینکه کافی است در اجتهاد شخص که قدر معتد به از علم نحو و علم
صرف و حدیث و تفسیر و فقه تحصیل کرده باشد و از اصول اربعه قدری اطلاع داشته باشد و چونکه بهمین اوصاف هم
در میان انها کم یاب بود دایره تنگ شد توسع نمودند که مجتهد شخص است که در هر واقعه که ورود یابد حدیث جوید
کند و صحت ان بقدر مقدور تفحص کند اگر حدیث را یافت عمل کند و حکم کند و الا رجوع باصل بالجمله در ان واقعه کند
که اصل در ان حلی است یا حرمت بدان حکم کند و اتفاق دارند که حکم این دو قسم اخیر از مجتهدین در جمیع وقعات
نافذ نیست بلکه نفوذ حکم انها ضرورت است مثل اکل میته در حال مخمصه مقدر بقدر ضرورت است زیاده از ضرورت
اگر حکم کند نافذ نیست مثلا در مذهب امامیه تصرف در غنایم کفار غیر از امام را بدون اذن جایز نیست و خمس
غنایم است اگر جهاد صحیح باشد که در حضور امام باشد و جمیع غنایم است اگر جهاد فاسد باشد بمذهب امامیه جهاد در زمان
غیبت امام فاسد است که از اموال الامام میگویند یا کسی مال خود را نذر امام کرده باشد این نیز مال الامام میگویند
و حکم این دو قسم اخیر مجتهدین درین تصرف نافذ نیست زیرا که زیاده از ضرورت است و در وقت که سلطان
وقت یا صاحب خشتی که از انها مطالبه نماید که جاریه از مال الامام را میخواهم متصرف شوم یا اسب از مال امام هم
سوار شوم یا غیر از ان این مجتهد بنا بر استرضای اهل دنیا و طمع از انها حکم میکنند بتصرف در ان با وجود عدم

نفاذ حکم در ان تصرف لهذا هر یکی از علمای امامیه حکم بکفر یکدیگر میکنند یکدیگر را کافر میدانند زیرا که هر یک از انها زیاده از
ضروریات حکم میکنند و باین حکم بزعم انها کافر میشود و انکه عمدا باین حکم کند هم کافر است در این وقت ملا محمد عطا که یک
بنده کان اشرف شاه جهان کامران پادشاه از مشهد مقدس آمده از علمای قزلباشیه شکوه بسیار دارد که همگی با یکدیگر
دشمنند و با یکدیگر تعصب دارند و یکدیگر را حکم بکفر میکنند مصدق انچه فقیر در کتابها دیده بود کرد دید و علمای امامیه را
که فقیر در عراقین دیدم میگفتند که حکم مجتهدین ما زیاده از قدر ضرورت است چون اکل میته است در مخمصه زیاده از
ضرورت حکم انها نافذ نیست در انوقت مجتهد در کربلا سید علی بود و در نجف اشرف شیخ جعفر و هر دو از مهات صاحب
کمال بودند با وجود کمال حکم انها را بتقدیر ضرورت نافذ میدانستند و اتفاق دارند علمای امامیه بر اینکه خلع و طلاق
صحیح نیست مگر بحضور دو نفر عادل لهذا و اتفاق دارند بر اینکه عدالت بالکل از میان علمای امامیه مفقود است
و با وجود این چندین طلاقها در میان انها واقع میشود و همان مطلقها تزویج داده میشود بنابر این همه زنا می
باشند و صحبت جاریه که مجتهد مذکور بسلطان داده یا بغیر او نیز زنا است بزعم آنها عاقلی باید که هوش کند درین
مذهب باطل که بنا او همه بر منکرات و فحش است و بر عقاید و مذهب خود انها همه اولاد زنا است و از عقاید فاسده انها انکار
صحیح بخاری است و صحیح مسلم که باتفاق امت مرحومه سید المرسلین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین اصح کتب بعد از کتاب الله
صحیح بخاری است و بعد از ان صحیح مسلم و چه برکات و میامن که برای این دو کتاب قرار داده اند و بطریق تواتر ثابت شده
که چندین کشتی شکستگان بقراءت صحیح بخاری از طوفان نجات یافته اند و چندین مریضان شفا یافته اند و مقرر است
در میان علمای امت رحمهم الله تعالی که قراءت صحیح بخاری برای کفایت مهمات و قضاء حاجات تریاق فاروق است
تجربه ها کرده اند حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در شرح مشکاة شریف آورده که در وقت صحابه و اول عصر تابعین
محدثان هر چه از احادیث معلوم داشته در قید کتابت نمی آوردند بلکه در صدر خود حفظ داشته تعلیم و تعلم احادیث از حفظ بود

روی

تدوین و تصنیف در میان آنها نبوده از جهت صفاء صدر و لمعان نور از جهت قرب زمان حضرت مجمع النور سید ما فی
الکون والظهور صلی الله علیه وسلم ما تعاقبت الظلم والنور بلکه در وقت اصحاب تدوین احادیث منع بود تا از احادیث
در قرآن داخل نشود و در بادی نظر شایبه فرق حاصل نشود در آخر عصر تابعین از جهت خوف تضییع احادیث شریفه بنای تدوین و تصنیف
احادیث گذاشته شد جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید ابن عروبه و غیر ایشان رحمهم الله تعالی متصدی تدوین
احادیث شدند تا زمانی که کبار طبقه ثالث پیدا شدند تالیف احادیث را بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک رحمة الله
در مدینه موطا را تصنیف کرد و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز ابن جریج تصنیفی اول نمود و در شام ابو عمرو عبد الرحمن
اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یکی کتابی تصنیف کرد بعد از ان از اعیان مجتهدین تالیف نمودند
از کبراء محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و غیر ایشان رحمهم الله تعالی مسانید نوشتند و لیکن در هیچ کدام از این
مولفات صحیح احادیث را از ضعیف تمیز ننمودند اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود اطلاع برای تصانیف او را
باعث گشت بر کتاب جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب دیدم که حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شده در
مقابل او صلی الله علیه وسلم ما تعاقب طلوع الشمس والقمر استاده ام و مروحه بدست خود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم باد میزنم و مگس میرانم
این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت چنان شود که دروغ را از وی دور کنی این واقعه و این تعبیر باعث و موکد شد بر تالیف
و تحریر صحیح جامع و بثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی
و بین الله تعالی گویند که بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و تصنیف آن را در مسجد الحرام نموده هیچ حدیثی
در کتاب خود درنیاورده تا استخاره نمود از حق تعالی و دو رکعت نماز نگذارد و در روایت آمده که غسل با آب زمزم میکرد
و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرد که بخاری تراجم کتاب خود را در حرم طیبه
در میان منبر و قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینوشت و هر ترجمه را که مینوشت دو رکعت نماز میگذارد و توقیر در میان

نقل بمکه و مدینه آنست که مسوده کتاب را در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره به بیاض برده باشد و از وی منقول است
که سه نوبت تصنیف کردم و بر آن گذشته و تنقیح نموده به بیاض بردم و گفته اند که شاید احادیث را بر آن حضرت صلی الله
علیه و سلم در واقعه و یا بطریق الهام عرض میکرد هر چه او را یقین میشد و مجاز و رخصتی میگشت مینوشت و الله اعلم ابو زید مروزی
گوید که در مابین رکن و مقام ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که فرمود ای ابو زید چرا کتاب
مرا درس نمیگوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعضی علما آورده اند که در خواب دیده که
از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که آن حضرت بر میداشت بخاری بر آن محل قدم می نهاد و شیخ شهاب الدین ابن حجر
صحیح بخاری را آورده که جمله احادیث صحیح بخاری نه هزار و شصت و هشتاد و دو حدیث است و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آنست
که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث از این قبیل است مع المکرر و به اسقاط مکرر شانزده و بسیاری
از مشایخ و علما از ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضاء حاجات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و دفع بلیات
و شدائد خوانده بمراد رسیده اند و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب یافته اند و این معنی نزد علما و محدثین
بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله تعالی نقل کرده که گفت قریب صد و بیست مرتبه
در وقایع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و به هر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده و میان علما
این معنی بحد شهرت رسیده که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده ام الا که نجات و گشادی از آن شده حاصل شده و در هر خانه که آن
کتاب بود از غرق و حرق خدای تعالی آن خانه را نگاه داشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوه بود و در ختم
قاری صحیح خود دعای خیر کرده فقیر بنا بر فرمایش بندگان اشرف همایون اعلی در مقدمه طایفه قاجاریه که علیقلی میرزا در مشهد
مقدسه آمده و تجهیز جیوشی کثیر بسرداری خود را با قشون بسیار متوجه هرات نموده و مرتبه صحیح بخاری را ختم نمودم به نیت نجات
بلده هرات صانها الله تعالی عن الآفات و بنیت استخلاص عالیجاه وزیر ثانی و محمد حسین خان هزاره حق سبحانه و تعالی

بفضل و کرم خود

بفضل و کرم خود هر دو مهم را از برکت این ختم شریف کفایه فرمود چنانچه معلوم و معروف است غیر از بندگان اشرف اعلی که قدر
این ختم را میدانند و معتقد صحیح بخاری است و نیز مجمع الکمالات و منبع المکرمات فاخر الفضلا ملا مصطفی حاجی معتقد است
دیگری در این وطن قدر این کتاب شریف را نمیدانند و النفاقی بآن ندارند و مخدوم شریف رحمه الله در نواقض خود نوشته
که آنچه در برکات و معانی این کتاب شریف در علما و فضلا امت مرحومه ذکر شده بحد تواتر رسیده و این دو کتاب شریف
رفیقان مصحف کریم و قرآن عظیم گشته در اسلام یعنی بعد اهتمام و تعظیم قرآن شریف اهتمام و تعظیم این دو کتاب شریف دارند
و بسیار تعظیم مینمایند علما و سلاطین کسی که درس یکی را از این دو کتاب شغل داشته باشد و یا یکی را یک مرتبه ختم کرده باشد بلکه
هر کسی را که اجازه درس آن را داشته باشد ترجیح میدهند هر یکی را از اینها بر همه عالم اگر چه در علوم دیگر متبحر و ممتاز باشد
از جهت کمال صحت این دو کتاب طاقت بشر را در صحیح احادیث نبویه شریفه زیاده از آنکه در این دو کتاب شریف
تصحیح شده متصور نیست لهذا تمام امت در قبول هر دو متفق میباشند حدیثی که باین دو صحیح برسد در نزد تمام علما حاجت
بتفحص و تفتیش نیست لکمال الوثوق و الاعتماد علیهما و این طایفه بی ادب بعضی صدق دیده اند آنها است از جهت
خوض در کذب معانده با حق کیش آنهاست از جهت انس با باطل منکر این هجنین صحیحین میباشند که صحت آنها در اشتهار
مثل شمس در نصف النهار است و آنها را سقیم البخاری و المسلم نام کرده اند و حضرت امام بخاری در صحیح خود التزام کرده
که نمی کرده باشد از صحابی تا دو نفر عادل حافظ ضابط بجمیع شرایط روایت آراسته موثوق بهما و معتمد علیهما در روایت
خود از طبقه تابعین از وی روایت نکرده باشد و از تابعی روایت نمیکرده باشد تا دو نفر از طبقه ثالثه بهمین صفات
که مذکور شد روایت نکرده باشد همچنین در طبقه رابعه تا که باو رسیده پس رجال اسانید او همه باین قوت و متانت است
اگر در یک طبقه این شرایط فوت شده باشد آن حدیث را داخل صحیح خود ننموده و حضرت مسلم رحمه الله تعالی نیز در کمال
مراعات این شرایط تالی امام بخاری است رحمه الله تعالی بهمین شرایط در اسانید خود راه رفته و این طایفه بتقیه

بایں غایة تصحیح و نهایة تنقیح که این دو بزرگوار جزاهما الله تعالی عنا و عن جمیع المستفیدین عن صحیحیهما جزاء جمیلا جزیلا
دایما قائما در صحیحین خود بعمل آورده و بهمه امت از علما و اذکیا و فقها و ان و صرافان و وصافان اتفاق کرده اند که تصحیح
که این دو شیخ بزرگوار در این دو کتاب شریف بجا آورده اند زیاده از آن طاقت بشر نیست و فوق بر آن ملکه قریب بآن از
هیچ بشر متصور نیست حکم بسقیم آنها کرده اند و هر چند نسخه این دو کتاب که بدست این طایفه آمده در آتش سوخته و بسیار
هجو میکنند این دو کتاب شریف را بلکه تمام صحاح سته و جمیع کتب احادیث اهل سنت را آری مثل اهل صفاهت که هر ذره که
بی حیاست شب پره کر وصل آفتاب نخواهد قیمت بازار آفتاب نکاهد و چهار کتاب مشتمل بر اکاذیب محضه نزد ما طایفه اهل سنت
و جماعت و بر ضعیفه کثیره و موضوعه کثیره در نزد طایفه امامیه ایشان آنها را در مقابله صحاح سته اعتبار داده اند و اصح
چهار باتفاق این طایفه کتاب من لا یحضره الفقیه است و آن مجمع اکاذیب است اجمع آن بطریق حیله و تزویر شده بیان این است
که ابن بابویه که جامع آن است دأب او این بود که چونکه مسئله در زعم او و مصاحبان او مشکل بود و حل آن متعسر شدی رقعه
مینوشت مشتمل بر سوال آن مشکل در بیرون قم درختی بوده سوراخ داشت این رقعه را در آن درخت میگذاشت و دیگر روز وقت
آن رقعه را بر میداشت در پشت آن جواب مسئله نوشته با مناقب و اکرام و اعظام سائل بمردم چنان مینمود که امام محمد مهدی منتظر
رضی الله تعالی حاضر گردیده جواب سوال من را نوشته با اعظام و اکرام من و کتاب ام الاکثر از این قبیل است این را اصح الکتب میگویند
و بخاری و مسلم را سقیم فاعتبروا یا اولی الابصار که غیر از امامیه از آتش دوزخ هیچ کسی بیرون نمیشوند مخلد در آتش
خواهند بود جمهور آنها بر این است و بعضی میگویند که بعضی از فرق دیگر هم از دوزخ بیرون میشوند و این طایفه اختلاف
کردند بعضی میگویند که همین بعضی بجنت میروند بعضی میگویند که بجنت نمیروند بلکه در اعراف میروند اعراف را نیز دار الخلد
میگویند حیف است پس بمذهب این طایفه جنت را خدای تعالی با آن وسعت که عرضها السموات و الارض برای امامیه خلق کرده دیگر را
در آن دخل و شرکت نخواهد بود مظهر آثار غفاری حضرت حق سبحانه و تعالی و شفاعت مصطفی علیه و آله الصلوة و التسلیمات

بزعم این طایفه

بزعم این طایفه حصر در این طایفه است با قلت اینها نظر بطوائف دیگر این وعده های جنت که برای مؤمنان و مسلمانان
در مقابله ایمان و اعمال صالحه در قرآن شریف و احادیث صحیحه شریفه واقع شده که هیچ تعرضی در آن بتقیید ایمان
بعقاید اینها نشده باید محمول بر ظاهر نباشد بلکه همه را باید تاویل کرده شود و قرآن شریف دیگر قرآن نشود و تبدیل یابد
و قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله در حق این طایفه بصدق می انجامد
این است که سلطان برحق و صاحب الامر امام معصوم است و احکام آنها همه مختص باوست هیچ احدی را غیر از وی نیست
که فصل خصومات کند و قطع منازعات کند و اقامه حدود شرعیه و تعزیرات کند یا امر معروف کند یا نهی منکر و جایز نیست
احدی را که قاضی شده و متصدی حکم بین الخصمین و آنچه متعلق بقضا و حکم باشد مثل استماع شاهدین و تعدیل و جرح آنها
و تحلیف و حبس و حد و تعزیر و غیر آن شود و مسئله متفق علیه ایشان باشد در میان آنها که هر که مرتکب القضاء فهو ملعون بعضی از اینها
چون دایره را تنگ دیده اختراع کرده که در زمان غیبت امام هر کسی را هست که اشتغال بلوازم قضا میکرده باشد مگر
حد و تعزیر که اقامه آنها برای هیچ احدی جایز نیست بنا بر این باید در هر شهری صد قاضی باشد بعضی از فضلای ایشان ایراد کرده
بر خاطر قبیح آمده میگویند که در این وقت امر باضطرار کشیده بقدر ضرورت چنانکه اکل میته در وقت مخمصه در این مسائل تجویز
جایز است که عمل کرده شود زیاده از ضرورت هیچ احدی را حکم جایز نیست و این قول الفقیر از علمای عراقین و خراسان شنیدیم
معمول در این وقت در آن دیار همین قول است کاشکی این طایفه بر یک قول قرار گیرد در یک مطلب و از فضیحت و رسوائی
اندیشه کنند که این چه دینی است که در یک مطلب بر یک قول قرار نمیگیرند بلکه همگی در اکثر مطالب در تذبذب و تردد و شک اند و اضطراب
فلا دین لهم و لا ملة و لا نحلة مخدوم شریف میفرماید که بالله اگر هیچ مذهبی را مطلع شوم باشم مثل این مذهب که باین تردد
باشد هیچ مطلبی نیست که اینها را در آن اقوال متناقضه لو فرع نیامده باشد و میگویند که هر که متصدی بود سلطنت را
و یا متصدی شود یکی را از قطع منازعات و فصل خصومات و تعزیرات و حدود بغیر اذن امام معصوم فاسق و مطرود

چونکه گفته میشود بآنها که کجا بیابیم امام معصوم را در جواب میگویند که در مذهب امامیه لطف واجب است در حق عباد بر حق سبحانه
و لطف عبارت است از آن چیز که نزدیک گرداند بنده را بطاعت و دور کند از معصیت بنا بر وجود لطف بر حق سبحانه و تعالی
لازم است که همیشه اوقات تا روز قیامت امام معصوم را زنده در دنیا بر پا داشته باشد و آنحضرت در این وقت مهدی
مهدی منتظر است و او الحال موجود است و غایب است مدة غیبت هزار سال است یا قدر زیاده از آن اگر گفته شود که در غیبت
او کدام لطف است برای عباد و با وجود آنکه احکام شرعیه همه معطل باشد میگویند که مجتهد موصوف بصفات مذکوره نایب اوست
هر حکمی که بکند نافذ است سوای امر جهاد که مخصوص بامام است و اگر گفته شود که مجتهد موصوف بصفات مذکوره را با علامات
که عبارت از طهارت ظاهر و باطنی از معاصی و اخلاق ذمیمه است کجا پیدا کنیم شما طایفه امامیه خود بوجود مجتهد چنین
قایل نیستند میگویند زمانه از چنین مجتهد خالی نمی باشد اگر گفته شود که وجود او با خفا اگر لطف باشد مقرب طاعت
و مبعد معصیت باشد با وجود که مضحکه عقلا و مسخره از کیاست پس امام خود در لطف کافی است بمجتهد خود حاجت نیست
شروع میکنند بتسهیلاتی که قبل گذشته در اجتهاد که کار میکنند که در مجتهد همین قدر علم کافی است که تا مضطرب
و متزلزل میشوند بر یک امر نمیتوانند دستور راستایاده شوند از رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که الکذب ریبة
والصدق طمأنینة یعنی که کسی سخنی دروغ گفته شود در تردد میشود و دل سامع آرام نمیگیرد و چون سخنی راست گفته شود
دل سامع آرام میگیرد و هیچ تردد در دل باقی نمیماند همین است علامت صدق و کذب چونکه مذهب امامیه همه مبنی بر اکاذیب
و بهتانهاست از اینجهت اطمینان خاطر انها بر یک قول نمیشود وازجملة فتاوی انها این است که پادشاه اگر غیر از طایفه امامیه باشد
و منکر حرمت سلطنت و جانشینی امام معصوم باشد کافر است زیرا که حرام قطعی را حلال دانسته چنانچه زعم آنهاست و اگر
پادشاه از طایفه امامیه باشد و اقرار بحرمت سلطنت و جانشینی امام معصوم داشته باشد و جور را مرتکب امر حرام میدانسته باشد
فاسق است و احکام هر دو نافذ نیست جهاد هر دو با کفار فاسد است برای آنکه هیچ پادشاه در زمان غیبت امام معصوم جهاد با کفار

جایز نیست

جایز نیست و هر چه از غنایم بجهاد فاسد آورده شده ملک امام است دیگری را در آن دخل نیست جواری که بآن جهاد آورده شده
باشد هیچکس را تصرف در آنها جایز نیست در این باب چونکه دایره بر آنها تنگ شد ابن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
بنا بران حیله که قبل نوشته شده رقعه در سوال از جواز جهاد فاسد نوشته در سوراخ همان درخت که ذکرش گذشته در
رقعه جواز وطی جواری غنایم جهاد فاسد نوشته شده که امام اذن داده ملعون بنا بر این حیله فتوی در کتاب خود چنین
نوشته که ملک رقبات جواری برای امام است و منفعت وطی و صحبت و خدمت برای سلطان و غیر اوست هر کسی را از ذوی الابدان
جواری این تصرفات جایز است در ملک امام معصوم و نوشته که بهمین نحو اذن داده امام معصوم چه در آن رقعه سوال آن
داعی معلوم که یکی از علمای آنهاست گفته که محمد موتی فتوی داده و اذن کرده که شیعه ما را جایز است تصرف در سرایای که مملوک
ما باشد و جایز است که شیعه ما وطی کنند جاریه ما را بدون نکاح و بدون ملک یمین و این سخن محض افترا است بر ائمه
رضوان الله تعالی علیهم محض از برای تمتعات و تلذذات و قضای شهوات و استرضای سلاطین و حکام افترا بر ائمه
رضی الله تعالی عنهم بسته مذهب باطل انها مضطر نموده انها را بهمچنین افترا ها و چنین حقارتها با ائمه رضی الله تعالی عنهم که کسی از
رعایا و عوام الناس هرگز راضی نمیشود که جاریه او را احدی بدون نکاح و ملک یمین تصرف کرده باشد هر چند خلاف
واقع است و لیکن بزعم اینطایفه و اعتقاد آنها حقارت تمام است برای ائمه رضی الله تعالی عنهم و نسبت بیغیرتی باین بزرگواران هیچ
عاقلی که ادنی تامل کند مخفی نخواهد بود که هیچ صفت کمالی نیست مثل شجاعت و غیرت و عزت و حرمت و شوکت و حشمت و هیبت
و صلابت و حمیت که از اهل بیت آنسرور صلی الله علیه وسلم مسلوب نموده اند بعضی صراحة و بعضی کنایة و هیچ نقص نیست مثل
جبن و کم حرمتی و بیغیرتی و کم آبروئی و بی ننگی و بیقدری در میان مردم و بی اتفاقی مردم با آنها و بی همتی که بحضرت آنها و ائمه
علیهم الرضوان زنا کرده میشود و ایشان دیده و دانسته هیچ غیرت نمیکنند که برادران بزرگوار آن ثابت نکرده اند پس
دوستی اینطایفه با اهل بیت رضی الله تعالی عنهم در حقیقت دشمنی است آری دوستی نادان ازین قبیل دشمن دانا به از نادان دوست

پس این طایفه شقیه جمیع دوستان آنسرور را انبیا و حسادشمن شده سلب کمالات و اثبات نقص و قباحات در حق همه معمول دارند در
حق بعضی در لباس دوستی و در حق بعضی در لباس دشمنی اینها همه ثمرات همان اصل است که خلافت را حق امیرالمومنین علی رضی الله عنه دانسته اند
و دیگران را رضی الله عنهم منسوب بغصب نموده اند چه قباحتها و شناعتها که از این اصل بوجود آمده و این احمقان را باین قباحتها و شناعتها
مضطر نموده والثمرة تنبئ عن الشجرة کورها و بصری و بصیرتی که ادراک چنین قباحت واضح لایح را نتوانند کرد چه خوب است
قبیح و چه بکلش است شنیع و چه راه است منافی استقامت و چه کار است موجب ندامت که اینطایفه بی بصیرت اختیار نموده اند
قباحت پرستی و آتش پرستی باین ظهور التبهنی شده نسبت باین نحله خفا باید داشت اطفال باید که این قبیح را بفهمند فانها
لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور کارخانه کبریا و جلال و بارگاه صمدیت لم یزل و لا یزال و بارگاه استغنا
و بی نیازی درگاه غنا و حقیقی غیر مجازی مقتضی آنست که اظهار جلال را در مقابله ظهور جمال کم باشد لاملئن و
لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین بمقتضی وفا کردند و نادانان را دانا میکنند و بینایان را اعمی میسازند صم بکم
عمی فهم لا یعقلون در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد در این عقیده که جهاد
در غیبت امام منع نموده اند انکار چندین آیتهای قرانی است و انکار چندین احادیث محبوب یزدانی است
صلی الله علیه وسلم و تخطیه تمام امت است از صحابه و تابعین و تبع تابعین الی یومنا هذا قال رسول الله الجهاد ماض
الی یوم القیامة لا یسقطه جور جایر و لا عدل عادل یعنی جهاد مسلمانان با کافران جاری است و واجب است عینا در وقت
نفیر عام و کفایه در نفیر غیر عام نباشد تفاوت بهم نمیرسانند بواسطه عدل و ظلم پادشاه بر هر تقدیر فرض است و این حدیث
محکم است احتمال تاویل و امکان نسخ ندارد و بحد تواتر معنوی رسیده و مقبول و معمول تمام امت مرحوم است رحمة الله علیهم
و این طایفه چون که پادشاه اهل سنت را کافر میدانند البته کسانی را که پادشاه مناصب مقرر فرموده از قضا و فتوی
و احتساب و خطابت و وزارت و امارت نیز مرتد باید کافر دانسته باشند زیرا که اهم اعتقاد دارند که پادشاه فرق

دو قسم متاع است

متاع است و اطاعت او واجب است و باغی او عاصی است و کسی از ارباب اطاعت او عصیان آن و جانشین امام معصوم غاصب است
چنانچه نزد این طایفه است حق میدانند و منکر بر حرمت آن می باشند اگر چه از دیگر وجوه اهل سنت این طایفه را کافر میدانند
اما این هم یکوجه و سبب کفر است برای آنها در طعن اهل سنت پس امرا و زمانرا عزت خود لازم است که مکفرین خود را دشمن داشته
باشند و بقدر وسع در اخراج آنها و اهانت آنها سعی بعمل آورده باشند هر چند نظر مسکی عزت اصحاب و احباب و ازواج مطهرات
آنسرور صلی الله علیه وسلم مهم تر است اما نظر بمقصود همین آنها میباید عزت و ننگ خود را بکنند وازجملة فتاوی انها اینست
که ثواب زیارت امام حسین رضی الله تعالی عنه برابر است بثواب زیارت صد هزار نبی و این زیارت افضل است در نزد حق سبحانه
از صد هزار حج و از صد هزار عمره و از غزوه که بمصاحبت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم کرده باشد شیخ اینطایفه ابو جعفر
طوسی در کتاب مصابیح این مسئله را نوشته و حدیث را از هشام احول و ابن راوندی در اثبات این مطلب نقل کرده پس
حماقت آنهاست که خرج بسیار و مشقتهای بسیار در راه حج بر خود تحمیل مینماید و لیکن مقصود آنها از رفتن بسوی مکه و مدینه
زاده الله شرفا لعن است بر شیخین و معایر مبشرین بالجنة و سایر مهاجرین و انصار و ازواج مطهرات رضی الله تعالی عنهم
شافهة و ثواب این لعن را مشافهة از ثواب زیارت حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه بیشتر میدانند علمای آنها این لعن را از حفظ
دارند و میگویند و بعوام خود از حفظ تعلیم میدهند و بعد از فراغ از این کفریات عالم و معلم که آنرا در اصلاح آنها مزور میگویند
بعوام طایفه که متعلمان او است بشارت میدهند بمحو سیئات اگر چه بیشتر از ریگ بیابان باشد و بعلو درجات بنحوی که از درجات
انبیا بلندتر باشد و غرض هشام احول و ابن راوندی از وضع این حدیث تقلیل رغبت مردم است از حج و غزا که از ارکان اسلام
میباشند و تحریص بر لعن و عداوت اصحاب کرام رضی الله عنهم که مقصود از سفر و مشقتها همین لعن باشد زیرا که حاجت
حج بعد از زیارت حضرت حسین رضی الله تعالی عنه هیچ و در باب ثواب این لعن که بیشتر از ثواب زیارت است نیز بر دو نفر
حدیث وضع نموده اند و این دو نفر بانیان و مروجان این مذهب باطلند چنانچه خواهد آمد وازجملة ... انکار فرض نقل

نماز جمعه و سنت بودن نمازهای پنجگانه بجماعت است اصل الجهال ابن عبد العال رساله در منع جمعه و جماعت تالیف نموده و دران
رساله نقل کرده اجماع امامیه را بر اینکه شرط است در انعقاد جمعه حضور امام یا نایب او و هر دو مفقود است بعد ازین عبد
العال حسین زین الدین دید که منع صلوة جمعه موجب تخفیف قهر است از مذهب امامیه رساله مقابل رساله او نوشته مشتمل بر امر با قامت جمعه
و در انجا نوشته که ایت الذی نهی عبدا اذا صلی اشاره لطیف است باینکه ابن عبد العال مناسبت تام دارد با نکه این
آیه در شان او نازل شده که ابوجهل باشد و طایفه رفضه چونکه مجبول اند بر بغض عبادة و حب معصیت بقول آیه با لعبادة عمل
نمیکنند و بقول ناهی عن العبادة عمل میکنند و منکر جمعه شده اند و آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم
الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون را وراء الظهر انداخته اند امر ان ضال را
بر آیه ذو الجلال ترجیح داده اند و فتوی داده ابن العال که جماع متعه موجب ثواب عظیم است و نماز جمعه مستلزم عذاب عظیم الیم است
ازینجاست که بعضی ظریفان گفته اند شعر مذهبیست در سست عملت که تمام جماع متعه حلال نماز جمعه حرام و باوجود منع و نهی در
نماز جمعه عموم را با احضار در مسجد جامع مامور نموده که البته هر کس از اعالی و ادانی در روز جمعه حاضر شوند نه از برای نماز جمعه
بلکه از برای استماع جر القطار و جر القطار در اصطلاح این طایفه عبارت از لعن اصحاب و ازواج مطهرات بر سر منبر است
که مقتدا وقت بر سر منبر میرود و لعن میکند بزرگواران امت خیر البشر صلی الله علیه و علیهم که اسما و انها را شناختها
بخط خود نوشته که اول انها حضرت صدیق اکبر است و بعده سیدنا عمر و بعده سیدنا عثمان و بعدهم بقیة العشرة المبشرة و بعدهم
نام داران و مشهوران مهاجرین و انصار و از ازواج مطهرات حضرت عایشه صدیقه و حضرت حفصه و حضرت ام حبیبه
رضی الله تعالی عنهن بعد از صحابه ائمه اربعه و نامداران تابعین و تبع تابعین و سایر بزرگان دین و آخر هم مولانا عبد الرحمن جامی
بجهه بر وی ختم میکنند که عدد انها از نود بالا تر و از صد کمتر است و الی الحال غرض انها است مقصود از حضور در مسجد
جامع استماع همین جر القطار است و نماز ظهر و عصر را در مسجد جامع یکجا ادا میکنند و در هر دو نماز قنوت میخوانند
و قنوت انها

و قنوت آنها همین لعن است و میگویند که قنوت عبارت از دعاست و کدام دعا بهتر است از لعن و نماز بسیار
احتیاط میکنند که ادای یکی در رکنی از ارکان موافق دیگری نشود تا تشبه بنماز جمعه نباید که تشبیه بنماز جمعه را اهم موجب
اثم میدانند فقیر نماز روز جمعه را در عراق بهمین نحو خود دیدم که هر یکی علیحده نماز میخوانند و بجماعة نمیخوانند و
این طریقه را که ان اصل الجهال وضع نموده همچنین در میان این طایفه مسلوک است و بهمین روش عمل میکنند
و لیکن در شهرها که تردد اهل سنت بسیار است الحال جر القطار را حکام انها بطریق شهرت و اعلان منع مینمایند
در جای که مظنه اهل سنت نباشد عمل میکنند فقیر همراه چند نفر از اهل سنت با قافله قزلباش که موازی چهار هزار تخمینا بودند
از بغداد شریف برفاقت باراده هرات بیرون شدم چونکه از بغداد شریف دو منزل دور شدیم منزلها همه از منزل
قزلباش جدا بود هر گز در منزل که ما نزول می نمودیم انها نزول نمی نمودند در وقت صلوة اشراق همین مردم قافله
قزلباش همگی بر سبیل اجتماع بر سر بلندی میرفتند و همگی رو بطرف بغداد میکردند و همگی صداهای خود را یکی میکردند و هر چند
که میتوانستند صداهای خود را بلند میکردند و لعن میکردند یکی اماما و مولانا و مرشدنا فی الشریعة سراج الامة و امام الائمه
امام صافی صوفی ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه را و دیگری حضرت مقرب بارگاه کبریا و سر حلقه اولیا زبده ذریه سید انبیا سلالة
دودمان فاطمه زهرا صلی الله علیهم و علی نبینا ما تعاقبت الظلم و الضیا امام ربانی محبوب صمدانی شیخ عبد القادر قدس سره
بصیغه اللهم العن فلان و فلان و همین مردم از عراق عجم و خراسان بودند تخمینا پنجاه نفر یا شصت نفر از مردم هرات بودند
میرزا اسمعیل حکیم و برادر ایشان علی بیک افشار در ین قافله بودند این سخن را بفقیر از معاینه میگویم چون از تحقیق منع از نماز
جمعه فارغ شدیم سبب منع جماعت بیان باید کرد اعتقاد فاسد انها انیست که کسی که از فرقه رفضه نباشد مومن نیست
و اگر ازین فرقه باشد بدون اثبات تعدیل نماز خلف او باطل است و تعدیل نزد آنها عبارت است از حسن معاشرت
با مردم و علما و امامیه همگی در میان خود بحقد و حسد مبتلا میباشند بنحوی که علمانیه یکدیگر را کافر میگویند با الجمله در میان

این فرقه احدی نیست که علماء انها فتوی بصحت امامت او بدهند عادلی در میان این طایفه بمذهب انها پیدا نشود که قابل
امامت باشد لهذا نماز جمعه در میان انها بالکل بر طرف شده در شهر هرات با وجود علماء که معتقدین طایفه قزلباش
و هر گز نه مسجد دارند و نه نماز بجماعت شنیده شد که اینها میخوانده باشند و در ان وطنها اگر مسجد باشد برای لعن و طعن صحابه
میشوند بعوض نماز جماعت لعن و طعن جماعت میکنند قبایح این فرقه اعتزال و الحاد زنده قدر از حد احصا و شمار بیرون است
لیکن قدری قلیلی را ناچار است که بیان شود تا جهال اهل سنت شاید از دوستی این طایفه احتراز کنند و صحبت آنها را از کبایر
شمرند که صحبت این طایفه سم قاتل است تاثیر صحبت ماثور و مجرب است سید عالم صلی الله علیه و سلم روزی امامت میکردند و در قراءت
حضرتش بعد از سلام فرمود با اصحاب خود که اقتدا کرده بودند که البته در میان شما کسی هست که در طهارت تقصیر کرده
و وضوء خود را چنانچه میشاید بجا نیاورده این حرج از تاثیر آن تقصیر است جائی که آن ذات اشرف المخلوقات علیه و علی آله
افضل الصلوة و اکمل التحیات از صحبت متاثر شود و صحبت در حال و تغیر پیدا کند دیگر برای چه گونه متاثر نشود و تغیر در حال
او پیدا نشود اقلش پریشانی و انبساط همراه بستیع که بدعت او بکفر رسید بعمل خواهد آمد و همین قدر بموجب حدیث شریف
اعانت بر هدم بنا اسلام زیاده را چه گویم فاعتبروا یا اولی الابصار و از عقاید [illegible] تخطیه قبله که عادل امثال اصحاب آن سرور
صلی الله علیه و علیهم در وقت فتح بلاد عراق و خراسان محاریب را موازی آن بنا نموده و تحریف از ان قبله است اصل الجهال
عبد العال امر نموده که جمیع محاریب بلاد عجم را خراب نمایند و بطرف جنوب محاریب بگردانند این تحریف محض از جهة تعصب است
با اصحاب آن سرور صلی الله علیه و علیهم که محاریب بر بنای اصحاب بنا شده رضی الله تعالی و حجة در این تحریف حدیث است که افترا نموده اند
بر ائمه رضوان الله تعالی که ائمه علامات قبله را بنحوی بیان کرده که مخالف محاریب صحابه است رضی الله تعالی عنهم میباید که
بطرف جنوب میل کلی داشته باشد باید بانها در جواب گفته شود که قبله را باید که از مشهد منوره مرقد مطهر زبده ذریه سید البشر
و خلاصه دودمان شفیع روز محشر بهترین سروران از حدیقه نسل فاطمه زهرا و بهترین نهالی از بوستان ذریه حضرت علی
المرتضی

مرتضی حضرت علی الرضا رضی الله تعالی عنهم قیاس و موازنه باید نمود دان روضه متبرکه موازی محراب قبله است که اصحاب رضی الله عنهم
تعین نموده اند و روضه معلوم البته مر باید مخالف قبله نباشد و اگر گویند که معصوم بانی روضه خود نبوده بلکه بانیان دیگران
بودند اگر قبله را خطا کرده باشند برای معصوم حرجی نیست در جواب میگوییم که حدیث للمعصوم لا یدفنه الا المعصوم
در میان امامیه مشهور و مقبول است و هیچ کس از امامیه ازین حدیث انکار ندارد و از ینجاست که روایت شنوا از سلف طایفه امامیه
که حضرت محمد تقی بطریق کرامت و طی الارض از مدینه از بغداد بطوس آمده و والد بزرگوار خود را دفن کرده بعد از فراغ
مراجعت نموده لا بد است که این طایفه در جواب ما و علمای خود که تقیه است رجوع کنند که معلوم تقیه کرده و وضع روضه را
از سمت قبله مخالف داده باید گفته شود که تقیه از که میکرد با وجود که مامون خلیفه معتقد این خاندان عظیم الشان علیهم
الرضوان بود که اگر رضوی بیرا اجرای کیفیت که قبله بیت المقدس است عمل میکرد در تشیع این خاندان قدم راسخ داشت چنانچه
از کتب تواریخ معلوم شده و در باب قبله که بود که با معصوم مخالفت کنند و نیز محراب مسجد کوفه بنا معصوم بزعم امامیه و محراب معصوم
البته صواب است بمذهب شما پس احتمال خطا ندارد و قبله طوس را اکثر بانیان محراب عقلا و علما که هر دو محراب دیده اند موازنه کرده اند
و ستاره جدی را معیار نموده اند محراب قدیم طوس را که بنای صحابه رضی الله عنهم بوقت موازی بر سمت غربی آن یافته اند و محراب مشهد محرف
در سمت شرقی از ان واقع شده و امامیه معتقدند بر انیکه محاریب المعصوم لا یجوز الاجتهاد فیها و محراب کوفه را از انها شمرده اند و محراب
محرف مخالف آن است و بطریق علم هیئت اهم کسانی که غور نموده محاریب همه را موافق یافته اند و محرف را مخالف چونکه این
رساله باید که عام فهم باشد قواعد علم هیئت را درج ننمودم و برای تبکیت و تسکیت انها روضه متبرکه معصوم کافی است و اگر روضه
متبرکه بنا بر تقیه منحرف واقع شده لا بد بود که این طایفه شکوه ازین انحراف میکردند چنانچه از غضب خلافت و سایر افعال
اصحاب رضی الله تعالی عنهم شکوه کرده اند انحراف روضه معصوم امر عظیم است شکوه از چنین امر عظیم البته از شان این طایفه
لازم بود که میکردند [illegible] شیخ مقتول که از اجله علما و مشایخ این طایفه است در کتاب خود در درس نوشته و بجرم تصفیه

الباطنی بغیر حرام است سعی کردن در تصفیه باطن هر که میان طایفه امامیه احد ساعی با تصفیه باطن شود یا در ریاضت کوشد یا ایام چله وار عبادت
برود بر قتل او جمع میشوند و او را مستوجب قتل میدانند و اگر کسی را ببینند که مراقبه نشسته و سر فرو انداخته میگویند این نقشبندی است
حکم میکنند بوجوب قتل او و کسی که مطالعه کند کتب صوفیه را در نزد آنها مرده و بدتر است از عامل باحکام توریت و انجیل
بعد از نزول قرآن از این سبب است که در این طایفه اصلا احدی که تصفیه باطن داشته باشد پیدا نمیشود و اصلا کرامت و خارق
عادت از سلف و خلف آنها منقول نشده و از کرامات و خوارق عادات اولیاء کرام منکرند و تصوف یکی از اسباب کفر
میدانند و حکم میکنند بکفر مثل سلطان العارفین بایزید بسطامی و سید الطایفه جنید بغدادی و ابو الحسن خرقانی و حضرت بهاء
الدین نقشبندی و حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله تعالی اسرارهم هر چند بمجرد طریقه اهل سنت انها را کافر
میدانند اما تصوف را نیز یکی از اسباب کفر انها قدس الله تعالی اسرارهم میدانند [illegible] عصمت انبیا و ائمه اثنی عشر است علی نبینا
و علیهم الصلوة و التسلیمات بنحوی که از عهد الی اللحد هیچ کبیره و صغیره و خطا و ترک اولی و ذلت نه عمدا و نه سهوا نه قبل از نبوت
و نه بعد از نبوت صورت صدور از انها داشته باشد از جمیع خطایا مصون و محفوظند و واجب است بر حق سبحانه و تعالی
که از جمیع صغایر و کبایر و ذلات و خطا و ترک اولی نگاه دارد و این نحو عصمت که معتقد انهاست مخالف قرآن و اخبار آخر
الزمان است صلی الله علیه و علی آله و سلم کقوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و مثله قوله تعالی نقلا من هارون یا ابن ام لا تاخذ
بلحیتی و لا براسی اگر از آیات سابقه بتاویلات رکیکه که مخالف معقول و منقول باشد جواب دهند و عذر کنند از این آیه چگونه
جواب خواهند داد زیرا که هارون علی نبینا و علیه الصلوة و السلام باتحقیق که اذیت بعض بنوده بنا بر اول خلل در عصمت هارون
لازم می آید و بنا بر ثانی در عصمت موسی علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام بآن معنی که آنها عصمت را معتقدند و بر مذهب
اهل سنت رحمهم الله تعالی که عصمت را عبارت از حفظ کبایر و صغایر و ترک مروت میدانند مگر از این آیات وارد میشود بر ذلت

وخطاو

و خطا و اجتهاد حمل میشود و آن در تحت معصیت داخل نیست در نزد اهل سنت انبیا علیهم السلام از معصیت معصومند
نه از ذلت و ترک اولی معصیت عبارت است از ارتکاب ذنب قصدا و ذلت از ارتکاب ذنب خطاء و در بعض معصیت برون شدن
از فرمان کبر و ذلت لغزیدن مثلا کسی ترا فرموده باشد که بر فلان راه برو و تو قصدا آن راه را ترک کرده بر راه دیگر رفتی
معصیت است و اگر قصد تو رفتن بهمان راه که فرموده کی بوده و لغزیدی بدون قصد رفتن تو بر راه دیگر واقع شد ذلت است
قسم اول از انبیا علیهم السلام واقع نمیشود و قسم ثانی در نزد اهل سنت وقوع یافته و در نزد امامیه واقع نشده و مخالف
و مخالف قرآن و اخبار راه میروند چنانچه عادت انهاست و سبب وقوع آنها در این ورطها از سبب اعتقاد استحقاق
خلافت است مر امیر المؤمنین علی را رضی الله تعالی عنه هرگاه از یکی از این ورطها بیرون میشوند در دیگری سختتر و بدتر از آنها واقع میشوند
لعنهم الله تعالی لعنا موصلا الی درکات جهنم [illegible] که هر زمینی که بلباس جسد مبارک معصوم مشرف شده باشد
افضل و اعظم است از مکه معظمه بتصریح که باین مسئله شیخ مقتول در کتاب جهاد دروس اگر مراد از معصوم همه انبیا و ائمه را
داشته باشند پس لازم می آید که امکنه که بعدد انبیا که صد و بیست و چهار هزار اند و دوازده امام هر یکی از مکه معظمه افضل باشد
در وطنها و کفار فرنگ و غیر هم بسیار از امکنه باشد که افضل از مکه معظمه باشد و این معتقد آنها موجب خرق اجماع قطعی است
بر اینکه افضل بقاع روی زمین مکه است یا مدینه امام مالک رحمة الله تعالی علیه بافضلیت مدینه رفته و ائمه ثلثه بافضلیت مکه
مذهب این طایفه مخالف اجماع قرون ثلثه معلوم است و اگر مراد از معصوم ائمه و فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنهم داشته باشند
لازم میشود که سامره و نجف و کربلا از مکه معظمه افضل باشد و این نیز خلاف اجماع است فقیر را در نجف اشرف همراه علمای امامیه
صحبت اتفاق افتاد از تعظیم آنها مسجد کوفه را سبب پرسیدم ملا محمد تقی نام خراسانی معلم محمد ولی میرزا که شخص معتبری بود
در جواب گفت که تعریف و تعظیم او در قرآن شریف بثبوت رسیده حق سبحانه و تعالی در حق مسجد کوفه فرموده که من دخله
کان امنا گفتم این در حق مکه معظمه است قبول نکرد علمای آنها که در آن مجلس بودند همه همراه فقیر مجادله در افتادند عادت انهاست

که آیه قرآنی را سر براه خود موارد و محامل پیدا میکنند [illegible] که عید روز غدیر خم اعظم و افضل از عید فطر و اضحی است
و انرا عید الاکبر مینامند و در اکثر کتب فقه و حدیث آنها این مسئله نوشته است و باسانید موصله بائمه رضی الله تعالی عنهم
اثبات نموده اند سبحانک هذا بهتان عظیم این اعتقاد کفر صریح و مخالفه از اجماع قرون ثلثه است و انکار ضروریات دین است که عید اهل
اسلام دو عید است بعضی عید فطر را اعظم میدانند و بعضی عید اضحی را و ثانی را اصح است و منکر ضروریات دین کافر است باتفاق
مذاهب اربعه اگر چه نماز بخواند و روزه دارد و حج و زکوة ادا کند [illegible] تعظیم روز نوروز است و آن را نیز عید اکبر میگویند
و تعظیم آنرا از هر دو عید اسلام بیشتر میکنند و سبب تعظیم آنها این روز را و عید گرفتن آنها شهادت امیر المؤمنین عثمان است
رضی الله تعالی عنه و این تعظیم بدو سبب کفر است اول انکار ضروریات کفر است دوم آنکه این روز عید مجوسی است در شریعت محمد علی صاحبها
الصلوة و التسلیمات تعظیم آن حرام و دلالة منهی است در کتب فقه بطریق شهرت رسیده و مسطور است که اگر مسلمی در این روز بخوان
[illegible] دیگری رود و یا هدیه دهد یا لباس نو پوشد بنیت تعظیم این روز کافر میشود و اگر بکدیگر تهنیت دهد کافر میشود
که هر چه از صغایر و کبایر از کسی صادر شده باشد و هر چه در عمر خود مرتکب منکرات و فواحش شده باشد همگی بلعن و طعن و سب
خلفاء ثلثه و عشره مبشره و سایر مهاجرین و انصار صلی الله علی نبینا و علیهم ما تعاقب اللیل و النهار تکفیر می یابد و آمرزیده
میشود و حدیثی افترا نموده اند که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی کسی که دوستی علی دارد
هیچ گناه برای او ضرر ندارد و هر که دشمنی او در دل دارد هیچ عبادت برای او نفع ندارد و معتقد انهاست که دوستی علی را
بدون بغض خلفاء ثلثه حکم بغض دارد و بدون سب و لعن خلفاء ثلثه دوستی علی حکم لعن و سب علی دارد لهذا اهل سنت را
دشمنان علی و اهل بیت رضی الله تعالی عنهم میدانند این احکام را ابن عبد العال در کتاب لعنیه خود صریح نوشته
[illegible] که شفاء هر مرضی و کشف هر بلیه و حل هر مشکل لعن و سب حضرت عمر فاروق است هر صبح و هر شب
که با آنها واقع شود علاجش همین لعن و سب است در کتب آنها نوشته است که اگر کسی فقیر و مضطر باشد همین فاتحه را

باعتقاد مرتبه

باعتقاد مرتبه بر زبان نامبارک خود جاری نماید فقر او بغنا مبدل میگردد و میگویند که این را اهل شیعه بتجربه رسانیده
و در میان انها این را مجرب میدانند و تجربه این در میان انها بشهرت رسیده لعنهم الله تعالی [illegible] که حضرت
حبیب الرحمن صاحب الجود و الکرم و الاحسان مجهز جیش العسرة جنة و طلبا للرضوان عثمان ابن عفان علیه الرحمة
و الرضوان در وقت جمع قرآن بسیاری از قرآن را ساقط نموده و از قرآن شریف اخراج نموده از جمله آن در سوره الم
نشرح بعد از رفعنا لک ذکرک و علیا صهرک بود از جهت حسد که با علی رضی الله تعالی عنه داشته بسبب اشتراک در صهریة سرور عالم
صلی الله علیه و علی آله و سلم انرا اسقاط کرده تا اشتراک علی رضی الله عنه در صهریت او نباشد و در قرآن شریف صهریت او مذکور نباشد
و میگویند که سوره احزاب بسیار طویل بود مثل سوره انعام بود مناقب علی رضی الله تعالی عنه و استحقاق او مر خلافت را در آنجا
مذکور بود و آن مناقب و استحقاق خلافت را از آن سوره اخراج نموده و مفاسد این عقیده اقبح قبایح و اسوء مفاسد است
انکار است از کریمه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون یعنی نازل کردیم قرآن را و ما حافظ آنیم از زیاده و نقصان و تحریف
و تغیر چنانچه در توریت و انجیل از یهود و نصاری وقوع یافته و رفع وثوق است از آیات قرآنی زیرا که چون قرآن
قابل زیادت و نقصان شد پس احتمال دارد که منهیات آن مامورات باشد و مامورات آن منهیات و قصص و اعتقادات
آن همه بنا بر این عقیده احتمال کذب پیدا میکند و بر هیچ امر و نهی و اخبار اعتماد نمیشود و احتمال دارد که سوا قطع
نواسخ باشد و ثوابت منسوخ پس اعتماد بر ثوابت رفع شد و تناقض صریح است و مذهب امامیه زیرا که چون استحقاق خلافت
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در قرآن شریف مذکور بود پس احتیاج بقرطاس در مقدمه ائتونی بقرطاس چه بود در اعتقاد
انها طلب قرطاس از برای تعیین خلافت بود برای علی رضی الله تعالی عنه و این اسقاط بعد از وفات آنسرور بچهارده سال
یا زیاده از آن وقوع یافته حق بجانب امیر المؤمنین عمر بود رضی الله تعالی عنه چونکه فرموده حسبنا کتاب الله زیرا که مقدمه تعیین
خلافت برای امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه در کتاب الله مقرر و مسطور بود و سایر احکام شرعیه باتفاق فریقین در کتاب الله

نقصان نداشته و نیز تناقض صریح لازم می‌آید درین عقیده که انها میگویند که چند جلد قرآن مکتوب بخط امیر المؤمنین علی
بعد از رحلت وی مانده و آن قرآنها موافق همین قرآن متداول است زیاده و نقصان ندارد چرا امیر المؤمنین علی رضی الله
تعالی عنه در حین خلافت خود قرآن شریف را تکمیل نفرمود و قرآنهای کامل را باطراف نفرستاد در نجف اشرف فقیر را با یکی از علمای این
طایفه مباحثه شد گفتم چرا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در حین خلافت خود تکمیل قرآن نفرمود گفت که آنحضرت تکمیل فرموده گفتم آن
قرآن کجاست گفت در نزد اهلش گفتم اهلش کیست گفت امام معصوم گفتم تو چه خبر داری گفت از طایفهٔ امامیه کسی که بصحبت
ایشان علیه الرحمة والرضوان گاه گاه مشرف میشود همان قرآن کامل را که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تکمیل نموده در نزد ایشان می‌بیند
و مطالعه مینماید آدم عاقل باید هوش کند که دین این طایفه همه مبنی بر اوهام چنین موهومات و خیالات باطله است اول وجود امام معصوم
غایب افترا و محض است دویم بودن قرآن کامل در نزد او سیم رسیدن این طایفه بصحبت ایشان سبحانک هذا بهتان عظیم
که نبش قبور اولیا و علما و اهل سنت و جماعت و سوختن نعش انها موجب مثوبات عظیمه و درجات جسیمه است
لهذا هرچه معتقد در انها شده نبش نمودند و نعشها را سوختند انچه معلوم شده که انها بقبور انها این معامله کرده یکی از انها
اعلم العلما و افضل الفضلا و ابلغ بلغاء وقت و افصح فصحاء دهر حضرت ناصر الدین عبد الله قاضی بیضاوی صاحب تفسیر
انوار التنزیل که متداول بین العلماء و معقول جمیع فضلاست رحمة الله علیه علیهم قبر ایشان را خراب کردند و نعش ایشان را سوختند
و دیگر شیخ الشیوخ صاحب الدرجة العلیة والکرامات الجلیة و خوارق العادات السنیة جامع العلوم الظاهریة والباطنیة
صاحب کتاب صراط مستقیم شیخ ابو اسحق کازرونی و دیگر امام ربانی محبوب صمدانی شیخ عین القضات همدانی قدس
الله تعالی اسرارهم و ازین قبیل بسیار است و لکن مشهور نیست و بعد از ان تخریب قبور و اهانت ها و حقارتها
که بمزارات ایشان نموده اند قبحهم الله تعالی و لعنهم تعظیم روز شهادت حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق
رضی الله تعالی عنه که بیست و ششم شهر ذی حجه است و انرا عید میگیرند و آن را عید بابا شجاع مینامند و بابا شجاع

لقبیست

لقبیست که این طایفه بر ابو لؤلؤ غلام نصرانی قاتل امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه وضع نموده اند و میگویند که شجاع
ازین زیاده متصور نمیشود که مثل عمر رضی الله تعالی عنه را که از دست او پیغمبر علیه و دوستان علی بلکه جبرئیل علیه و علیهم الصلوة
بر تنگ آمده بودند چنانچه قبل مذکور شده بقتل رساند و انها میگویند که چنین عدو الله شدید قوی را مقتول نموده و میگویند
که بعد از قتل امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه بکاشان آمده مردم کاشان او را محافظت نموده و در کاشان مرده در بیرون کاشان
مزار ساخته اند مزار را بابا شجاع میگویند و انرا التعظیم مینمایند درین روز در شهر کاشان جمع میشوند و صورتی از خمیر
میسازند درون آنرا پر از شیره انگور میکنند و از جمیع اسباب لهو و لعب از دف و چنگ و غیر آنرا ساز داده خوشحالی
و سرور انچه زیاده از ان متصور نیست بعمل می آرند و آن صورت را در میان خود در میدهند و میگویند که این صورت
امیر المؤمنین عمر است و در وقت شام که میخواهند که بمساکن خود رجوع کنند یکی خنجر بر میدارد و بان صورت میزند شیره
که دران است میریزد انرا خون امیر المؤمنین عمر فرض میکنند و ازدحام نموده هر یکی از ان میخورد و میگویند که خون عمر خوردیم
حریفی ملعون گفته خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان در صحیح بخاری روایت چنانست که همان شقی چون
امیر المؤمنین عمر را رضی الله تعالی عنه در میان نماز صبح خنجر زد در میان صفوف اصحاب رضی الله تعالی عنهم که با امیر المؤمنین اقتدا کرده بودند
بیرون آمد هر کسی که قصد کرد که او را بگیرد خنجر زد و سیزده کس را از اصحاب مجروح نمود آخر یکی عبای خود را بر روی انداخت مقید
شد که او را خنجر زند چونکه از خلاص شدن خود مایوس شد خود را بهمان خنجر زد و خود را مقتول نمود چونکه عادت این
طایفه دروغ و افتراست درین مقدمه هم افترا اختراع نموده اند که بکاشان آمده و در انجا مرده در شهر هرات در خانهای
متعدد این طایفه شنیده نیز شده و بعضی از اهل سنت دیده اند که همچنین صورتی که مذکور شد از خمیر میسازند و انرا احقار
و اهانت و لعن و سب هر انچه متصور میشود میکنند و همان معامله را که در کاشان بعمل می‌آرند در هرات است بلا تفاوت
ولیکن انجا در صحراست و اینجا در خانهاست وجوب تعزیه امام حسین است رضی الله تعالی عنه و علی اصوله و فروعه

عهنادید

و اخوته و من اتصف بمحبته علی رتبته در ده روز اول شهر محرم جمع میشوند و واعظ آنها بر منبر بالا میرود و اکاذیب بسیار
و مفتریات بیشمار بر هم می بندند و میگویند و مطاعن اصحاب رضی الله تعالی عنهم هر چه بخاطر آنها میرسد میگویند
و ولولها و صیحهای قبیح و نوحهای قبیح بعمل می آرند و سنگها از هر دو دست گرفته بر سینه های خود میزنند و در ضمن این جمعیت
ببهانه تعزیه چندین مفاسد از زنا و لواطت بعید و مرانجا مدانی فاسق هر چه در سال طالب بودند درین ایام بمطلوب
میرسند و معنی تعزیه در شرع شریف تسلیه مصیبت رسیده است که محروم شخصی مصاب را از جزع و فزع منع نمایند و مصاب را
بر مصیبت دلالت کنند و از مثوبات عظیمه و درجات جسیمه صبر اخبار کنند تا تسلی قلب مصاب شود و از انچه از دست و زبان
صدور یابد از جزع و فزع منع نماید صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم در مصیبت جعفر طیار رضی الله تعالی عنه که اهل ایشان
جزع و فزع نمودند و نوحه میکردند فرمود شخصی را که منع کنند ایشان را از جزع و فزع و نوحه آن شخص مکرر رفت و آمد
و اخبار نمود که منع نمیشوند فرمود که احثوا التراب فی افواههن یعنی خاک بیندازید در دهنهای انها و در قرآن شریف بعد در
مصیبت وارد است و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون یعنی خوشی خبر ده مصیبت زده گان را بر این که هرگاه
مصیبت رسد بآنها میگویند انا لله و انا الیه راجعون بکرامتهای بسیار و شرافتهای بیرون از حد شمار و معنی انا لله
که همه بندگان خدائیم و ملک او هم هر چه کند تسلیم قضائیم و بقضای او رضائیم چه جای شکوه است از دست که شکوه کنیم
از مولی و منعم خود شکوه کنیم از خالق و رازق خود شکوه کنیم از معبود و مقصود خود شکوه کنیم و با وجود که باز گشت
ما بسوی اوست و ازین مصیبت چندین مثوبات از خزاین رحمت خود عطا خواهد فرمود و نیز حق سبحانه و تعالی میفرماید
و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور صبر کن بر هر چه بتو میرسد از مصیبت که صبر بر مصیبت بهتر از امورست و صاحب
بیضاوی تفسیر کرده که صبر بر مصیبت امریست که خدا تعالی قطع کرده ازار مصیبت زده گان قطع ایجاب یعنی واجب گردانیده

برمؤمنان

بر مؤمنان و دیگر جا میفرماید والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون
و دیگر جا میفرماید ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی
ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم والله لا یحب کل مختال فخور و حق جل و علا از جناب یعقوب در مصیبت یوسف علی نبینا و علیهما الصلوة والتسلیمات جزع و فزع
نقل فرمود که مصیبت از ان صعبتر متصور نمیشود و فرمود فصبر جمیل یعنی صفت من درین مصیبت صبر جمیل خواهد بود که شکوه و اخبار با خلق خود بهیچ وجه
نخواهم کرد در مصیبت فرزند ارجمند ابراهیم از چشم مبارک سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم اشک ریخت اصحاب عرض کردند و استبعاد نمودند
که یا رسول الله تو هم در مصیبت گریه میکنی فرمود که در مصیبت گریه چشم و درد دل نباشد موجب رحمت و ثواب است و هر چه از دست و زبان یعنی روی
و موی کندن و جامه پاره کردن و جزع و فزع و نوحه کردن موجب سخط و عذابست و ازین قبیل آیات و احادیث بسیار است که همگی امر بصبر در مصیبت
و نهی از جزع و فزع و نوحه و در شرع شریف شهادت نامه مرد و دست باید که فتح اسلام شهادت را قبول نکنند و این بدبختان حالا
چند از خود موضوع نموده اند که دال برانند که گریه و جزع و فزع در مصیبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنه موجب مثوبات عظیمه و
اجور جسیمه است در مقابله قرآن و احادیث متواتره ظاهر نموده بران ترجیح داده اند قرآن و احادیث را وراء الظهور انداختند
و بهمان اکاذیب مخترعه خود عمل میکنند تعزیه میگویند و تعزیه نمیکنند یا معنای تعزیه نمی دانند یا عمل نمیکنند معنای تعزیه صبر کردن و خود
تسلی دادن است انها خود را بجزع و فزع و نوحه و گریه آوردن و نیز سید عالم صلی الله علیه و سلم میفرماید لا عزاء بعد ثلث یعنی تعزیه جایز نیست
بعد از سه روز عاقل با ادنی تامل و التفات خواهد دانست که این تعزیه این طایفه محض مجاز است بخدا جل و علا شانه و رسول او صلی الله علیه و سلم
خدا و رسول میگویند جزع و فزع نکنید آنها میگویند میکنیم و میگویند نوحه نکنید میگویند میکنیم میگویند با آواز بلند گریه نکنید میگویند
میکنیم میگویند دست ها خود را در مصیبت ساکن داشته باشید میگویند ساکن نمیداریم میگویند روی های خود را نخراشید میگویند
میخراشیم میگویند سینه نزنید میگویند میزنیم میگویند تعزیه بعد از سه روز نیست میگویند هست میگویند تعزیه صبر نمودن و تسلی دادن است
میگویند جزع نمودن و گریه کردن است میگویند نوحه حرام است میگویند واجب است میگویند جزع و فزع موجب سخط و عذابست

میکویند موجب رحمت و ثواب است آنسرور صلی الله علیه وسلم میفرماید المصاب من حرم الثواب مصیبت زده آنکسی است که بواسطهٔ
جزع و فزع محروم شود از ثواب آخرت نه آنکسی که باو در دنیا مصیبت برسد و او صبر اختیار کند و از جزع و فزع و بی صبری
در مصیبت احتراز کند زیرا که برای او مثوبات گوناگون و اجور از حد وصف بیرون مقرر میگردد در مقابلهٔ صبر از مصیبت
پس در حقیقت برای او هیچ مصیبت نیست بلکه مثوبات و درجات است و چون معلوم شد که این طایفه محاربین خدا جل و علا شانه
و رسول صلی الله علیه وسلم پس در حق اینها واجب شد که عمل شود بانچه در این کریمه ذکر شده انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله
ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی
الاخرة عذاب عظیم بلکه در هر عقیده از عقاید مذکوره محاربین الله و رسوله میباشند دل تنگ میکنند و فریادرس نمی بینند
ومنه الاستعانة و علیه التکلان و از عقاید ایشان انکار تراویح و تعجیل فی الافطار است در ماه رمضان تراویح سنت آنسرور
صلی الله علیه وسلم که دو شب بجماعت خوانیده و اصحاب بسیار حرص نمودند برای ادای آن بنحوی جمع میشدند که در مسجد نمیگنجیدند
شب سیم تشریف نیاوردند و عذر بیان نمودند که وقت نزول وحی است مبادا که حکم بفرضیت آن نازل شود و ضعفاء
امت از عهدهٔ آن بیرون نخواهند آمد مستوجبین عذاب میشوند بعد اصحاب رضی الله تعالی عنهم در خانهای خود تنها میخواندند تا زمان
خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه ایشان ابی بن کعب را بامامت تراویح تعیین فرمود رضی الله تعالی عنهما از آن
تا این وقت بجماعت مشروع است در تمامی امت مرحومه از هیچ احدی انکار و تکاسل نقل نشده و تعجیل فی الافطار نیز سنت
سید المرسلین است صلی الله علیه و علی آله وسلم و اصحابه اجمعین و بسیار اهتمام داشت آن روز امیر المومنین عمر فاروق
افطار نمود مؤذن از مسجد آواز داد که الشمس حیّة یا امیر المومنین یعنی آفتاب غروب نکرده ایشان در جواب فرمودند
فقضاء الیوم سهل یعنی یکروزه قضا آوردن سهل است یعنی من بگمان غروب افطار کردم جز قضا چیزی لازم نمیشود
این طایفه هر دو امر را منسوب بامیر المومنین عمر میدانند و هر چیزی که منسوب بآن جناب باشد در نزد این طایفه حرام است

دیگر جایز

و غیر جایز اگر تحمید باشد تهدید میشود و وعید و اگر تسبیح باشد تقبیح میشود و اگر تکبیر باشد تکفیر میشود و اگر تهلیل باشد
تضلیل میشود و انکار از هم چنین سنت خصوصا که بطریق اهانت باشد موجب کفر است فقیر در خانهٔ شیعی که ... چند روز
مهمان بودم تراویح میخواندیم تسبیحات ترویحات را بلند میخواندیم بجهای جمله با غوان کلانها با کمهای ... در تقلید
تسبیح خوانان میکردند بلکه این طایفه از جمیع سنتهای آنسرور صلی الله علیه وسلم که دوازده رکعت است در اوقات
منکرند لعنهم الله تعالی فی الدنیا و الاخره و اعاذنا الله من شرورهم و من کل من اختلط معهم از اهل السنت آمین و از عقاید ایشان
انکار وتر است که واجب است در نزد بعض مجتهدین و سنت است در نزد بعض پس اجماع منعقد شده بر مشروعیت آن
بطریق اهتمام سید عالم صلی الله علیه وسلم میفرماید ان الله زادکم صلوة الا و هی الوتر و نیز میفرماید الوتر حق
واجب فمن لم یوتر فلیس منا و انکار وتر و سنن بطریق استخفاف موجب کفر است و از عقاید ایشان انکار خالقیت حق سبحانه
تعالی است مر افعال قبیحه بندگان را میکویند که افعال قبیحه را بندگان خود خلق میکنند و در کتاب سیف الباتر نوشته
که روافض فاعل افعال قبیحه شیطان را میدانند و این عقیده بدتر از آن است خدا را در آن دخل نیست و در افعال
حسنه بندگان را خدا خلق میکند بندگان را در آن دخل نیست و دلیل اینها اینست که اگر حق سبحانه تعالی خالق افعال سیئه
بندگان باشد و بندگان را در آن دخل نباشد بندگان چرا مستحق عذاب میشوند در جواب گفته میشود که اگر حق سبحانه تعالی خالق افعال
حسنه بندگان شود و بندگان را در آن دخل نباشد چرا بندگان مستحق ثواب میشوند هر چه جواب در مادهٔ افعال حسنه بدهند
جواب ما است در افعال سیئه بلکه باید که هم بنده را در افعال خود چه حسنه و چه سیئه دخل باشد و هم حق سبحانه تعالی را
دخل باشد چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است بنده کار را کسب و صرف اراده و قدرت و حق سبحانه تعالی
بخلق و آفریدن عادت الله همچنین جاری شده که چون بنده صرف قدرت و اراده خود کند حق سبحانه تعالی
ایجاد و خلق آن فعل را من حیث لا یحتسب میکند و غیر خداوند جل و علا شانه نمیگذارد که دیگری در ملک او

بطریق ایجاد و تخلیق تصرف نماید الله میفرماید والله خلقکم و ما تعملون و نیز میفرماید والله خلق کل شیء و قدره تقدیرا
و میفرماید ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار یعنی
یعنی مشرکان برای خدا جل و علا شانه شرکا مقرر نمودند در آفریدن اشیا پس بر اینها مشتبه شده که آنچه آفریده شده کدام آفریدهٔ خداست
و کدام آفریدهٔ شرکاست یعنی اعتقاد اینها این است که بعض مخلوقات آفریدهٔ خدا است و بعض آفریدهٔ شرکاء و هر آفریننده
مستحق عبادت است پس در عبادت نیز میفرمایند تو یا محمد بگو در جواب اینها که خدا خالق و آفریننده هر چیز است بجز کسی غیر او
در آفریدن اشیا هیچ دخلی نیست و او است خدای یگانه و او است غالب بر هر چیز و این عقیده اینها انکار است از این آیتها
و عقیدهٔ اهل سنت که ذکر شده متوسط است در میان مذهب قدریه که خدا را در افعال بندگان هیچ دخل نیست و مذهب
جبریه که بندگان را در آن دخل نیست اهل سنت رحمة الله بندگان را دخل میدهند بنحوی که منافی خالقیت حق سبحانه تعالی
نباشد تا که از قدر و جبر لازم نیاید و روافض در افعال حسنه مذهب قدریه را اختیار کردند و در افعال قبیحه
مذهب جبریه را از هر مذهب قبیح نصیب دارند هم قدریه اند و هم جبریه و از عقاید ایشان جواز جمع است در میان نماز
ظهر و عصر در وقت عصر و جمع در میان نماز مغرب و عشا در وقت عشا بلکه استحباب آن ولیکن آنچه استمرار و اهتمام اینها
باین جمع و عدم ترک آن نه در سفر و نه در حضر معلوم میشود وجوب آن است و حق تعالی میفرماید ان الصلوة کانت
علی المومنین کتابا موقوتا یعنی نماز بر مومنان فرض موقت است یعنی وقت معین دارد و هر عبادتی که موقت بوقت معین
باشد در غیر آن وقت جایز نمی باشد مثل حج و صوم و این آیه در حق وقت مجمل است احادیث متواترة المعنی بیان آن
واقع شده که برای هر یکی از صلوة خمسه وقت محدود و معین شده پس تاخیر و تقدیم بر آن ممنوع شرعی است و اجماع امت است
در حضر و در سفر امام شافعی رحمة الله تعالی خلاف دارد سید عالم در سفر جمع کرده امام شافعی رحمة الله جمع آنسرور را صلی الله علیه وسلم
حجت نموده رجع در سفر و ابو حنیفه رحمة الله تعالی میفرماید که جمع آنسرور صلی الله علیه وسلم فعلا بوده نه وقتا یعنی تاخیر ظهر را

میکردند

میکردند و در آخر ظهر ادا میفرمودند چون ظهر را ادا میکردند وقت عصر داخل میشد بعد از دخول وقت عصر عصر را ادا میکردند
پس جمع در ادا و فعل میآمد که در پی هم هر نماز خوانده میشد هر یکی در وقت خود چنانچه مقتضای ظاهر احادیث که در جمع وارد است
همین میباشد که جمع فعلا بود نه وقتا و نیز در وضو روی و دست را یکبار میشویند و بر پا مسح میکنند و غسل پا را حرام
و غیر جایز میدانند و نیز در خانه تیمم را میکنند با وجود آب و میکویند مخیریم در ما بین وضو و تیمم و قال الله تعالی
فان لم تجدوا ماء فتیمموا و قال علیه الصلوة والسلام اذا وجد الماء بطل التیمم و نیز در ادای اذان و اقامة
بعد اشهد ان محمد الرسول الله ان علیا ولی الله و بعد از حی علی الفلاح حی علی خیر العمل زیاده مینمایند خلاف اجماع امت اختیار
کرده اند و نیز لواطه را با منکوحهٔ خود جایز میدانند و نیز نکاح متعه را با منکوحهٔ سنی جایز میدانند و ... حلال
میدانند و نیز زنا را با محرمهٔ خود اگرچه خواهر یا مادر باشد بلکه در حالت غلبهٔ شهوت جایز میدانند و نیز رجوع
بمطلقهٔ ثلثه بدون تحلیل بنکاح زوج آخر جایز میدانند و بمجرد مراجعت حلال میشود و نیز سنی را میکویند که در دین
ما داخل شو ما ضامنیم که ترا بجنت بریم و نیز چون سنی در ظرف آنها اکل یا شرب کند نجس میشود بنحوی که تطهیر آن ممکن
نیست لازم است که آنرا بشکنند و نیز اگر سنی از مال اینها بغیر اختیار چیزی را بسرقه برساند بمذهب اینها لازم است
که کفارت بدهند که منفعت سنی از مال آنها اثم عظیم است و نیز آب قلیل که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه شبر و جب
باشد بوقوع نجاست نجس نمیشود و باستعمال غسل جنابت و وضو مستعمل نمیشود مدت یکماه حوضها و حمامها
و خانهای اینها بلکه زیاده از یکماه استعمال مینمایند و نجاستها در آنجا بنحوی که هر سه صفت از ریح و لون و طعم تغیر میخورد
با وجود این طاهر و طهور میدانند و همین قدر آب را قلتین میکویند و این مخالف حدیث صحیح که معمول علماء است
میباشد که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء طهور لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه و طعم و ریح آن قلتین بنحوی میشود
که کسی از تعفن نزدیک آن نمیتواند رفت و نیز این خلاف اجماع علماء امت است رحمة الله علیهم و نیز نماز را در خلف غیر عادل

جایز نمیدانند وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خلف کل بر وفاجر و نیز زنهار که بیکدیگر نزاع مینمایند اغلظ دشنام
انها اینست که او را عایشه گویند بدتر از این دشنام ندارند و اغلظ دشنام مردانش اینست که او را ابوبکر گویند یا عمر مولوی روم
رحمة الله علیه میفرماید شعر و ارهست این جهان بیمدار ما چو بوبکریم در او در خار زار دیگری میگوید خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر
در ولایت کاشان و نیز میگویند که کسی بغض ابوبکر و عمر ندارد محب علی نیست رضی الله تعالی عنهم و نیز میگویند که با حب علی رضی الله عنه
هیچ معصیت ضرر ندارد و هرچه معصیت کند مغفور است دخول جنت برای او واجب است و نیز از برای شفا هرچه مرض است نعلین علی رضی الله عنه
بر کاغذ مینویسند و بر خود میبندند و نیز در وقت بذر افشاندن و رفع حاصل بر یک مشت از غله این سجع را میدمند و با تخم
در بذر و حاصل تبرک میجویند [illegible] امتناع رویة خدا است جل وعلا شانه در آخرت و استحالة آن و مذهب اهل سنت
که رویة الله جایز است عقلا در دار دنیا و واقع است در دار آخرت دلیل ایشان بر استحالة رویة آن است که رویة بدون مقابله
و جهة و مسافتی که نه قریب باشد و نه بعید ممکن نیست و نیز لازم است جسم بودن مرئی را و تمکن او در مکان و این همه
در حق حق سبحانه و تعالی محال است و چون لوازم مرئی بودن محال شد مرئی بودن نیز محال شد مقدمه مسلمه است در میان علما که
انتفاء لازم مستلزم انتفاء ملزوم است و اهل سنت بر جواز رویة دلیل عقلی دارند و دلیل نقلی و بر وقوع رویة در دار آخرت
دلایل نقلیه دارند از آیات قطعیه و احادیث صحیحه هر چه دلیل نقلی است بر جواز رویة قوله حق سبحانه و تعالی است حکایة عن موسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فلما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر
الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی یعنی چون موسی آمد در جایی که وعده داده بودیم او را که کوه طور بود و تکلم کرد
با او رب او سوال کرد که خود را بمن بنمای تا من ترا ببینم خدای تعالی در جواب فرمود که هرگز مرا نخواهی دید لیکن نظر کن بکوه طور
اگر بر جای خود قرار گرفت مرا خواهی دید درین آیه از دو وجه استدلال گرفته میشود اول اینست که هر کس که ادنی عقل
و بصیرتی داشته باشد معلوم او خواهد بود که هر اصلی که در دایره اسلام داخل شود باید اول معرفت حق سبحانه تعالی را
حاصل کند

حاصل کند و معرفت حق سبحانه تعالی بمعرفت صفات ثبوتیه و صفات سلبیه حاصل میشود و هرچه صفات ثبوتیه است هشت صفت است
که بلفظ عربی حیوة و علم و قدرة و کلام و سمع و بصر و ارادت و تکوین میگویند و بلفظ فارسی زندگی و دانائی و توانائی
و گویائی و شنوائی و بینائی و خواستن و آفریدن میگویند و باقی صفات ثبوتیه که مفهوم از اسماء حسنی است همه راجع بسوی صفات
است مثلا تخلیق و ترزیق و احیا و اماته راجع بتکوین است و هم بنا بر آن است همچنین هر لفظی که اطلاق آن بر آن ذات
اقدس میشود راجع بیکصفت از صفات مذکوره است چنانچه در موضع آن ذکر شده و هرچه صفات سلبیه است عبارت از تنزیه است
یعنی منزه دانستن حق تعالی جل شانه از هر چیز که لایق و سزاوار بآن ذات اقدس و تعالی نباشد بنحوی که موهم عجز یا احتیاج یا عیب
یا نقصان باشد مثلا حق سبحانه را شافی میتوان گفت نه طبیب زیرا که شفا علاج مرض است بدون احتیاج باسباب و طبابت علاج
مرض است باسباب پس لفظ طبیب موهم احتیاج است و حق سبحانه منزه است از صاحبة و ولد و والد که همه موهوم احتیاج است
و منزه است از شریک در خلق و وجوب وجود و عبادت زیرا که موهوم عجز است مثلا ممکن است که حق سبحانه تعالی اراده کند حرکت زید را
و شریک او سکون زید را در یکجا آنگاه اگر مراد هر دو حاصل شود زید میباید هم متحرک باشد هم ساکن در یکجا آنگاه اجتماع ضدین که لازم میشود
و آن محال است اگر مراد حق سبحانه حاصل نشود شریک او تعالی عاجز میشود و عاجز خدا بودن را نشاید و اگر مراد شریک حاصل نشود عجز جناب
حق سبحانه تعالی لازم میشود پس بنا بر این وجود شریک برای جناب حق سبحانه تعالی ممتنع است همچنین هر امری که موهم نقص و احتیاج و عجز باشد
ذات مقدس الهی از آن منزه دانسته شد و ذات مقدس منزه از تمکن در مکان است و منزه از جهت است و منزه از قرب و بعد مکانی
زیرا که هم موهوم احتیاج بمکان است پس اگر رویة حق سبحانه تعالی محال بودی موهوم عیب یا نقص یا عجز یا احتیاج بودی باید جناب
موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که رسول مقرب بارگاه کبریا است جل و علا شانه و اعلم انبیا بعد از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم
و نجی الله است و کلیم الله است که حق سبحانه و تعالی بی واسطه با او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تکلم مینمود کعب الاحبار رضی الله تعالی
عنه میفرماید که در تورة مثبت است که حق سبحانه تعالی بی واسطه تقسیم فرموده کلام و رویة خود را درین دار دنیا میان محمد و موسی

علیهما الصلوة والسلام رویة را بمحمد صلی الله علیه وسلم عطا فرموده و کلام را بموسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام مرحمت
فرموده در حینی که عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که مذهب ایشان آن است که سید عالم صلی الله علیه وسلم در شب معراج بکرامت و شرافت
رویة حق سبحانه و تعالی مکرم و مشرف گردیده با ایشان گفت که معلوم تو در تورة چیست ایشان در جواب چنین فرمود سوال همچنین امری
که در حق حق سبحانه محال بوده باشد و موجب نقص و احتیاج بوده باشد و مستلزم تمکن در مکان و موهوم جهت بوده باشد چگونه متصور گردد
از ایشان چنین علم شان الله و اعرف بصفات الله معصوم میشود پس از سوال ایشان معلوم شد که رویة الله جایز است استحاله ندارد و اگر امامیه
میگویند که جایز است که جناب موسی صلی الله علیه وسلم علم باستحالة رویة نداشته و علماء امامیه باستحالة رویة علم دارند میگوییم لازم آید
که علماء امامیه اعلم و اشرف شان ایشان تعالی از موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام باشند و شرافت و فضیلت افراد انسان از یکدیگر بحسب علم است
پس علماء امامیه افضل از جناب موسی بن عمران علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باشند و این خلاف اجماع فریقین است و اگر گویند که غرض از این سوال
تنبیه قوم خود بود که گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة تا معلوم ایشان شود که رویة ممتنع است در دفع این جواب چند وجه گفته میشود
با وجود آنکه نظم قرآن از اینکه غرض تنبیه قوم باشد ابا کلی دارد [illegible] آنکه در نظم قرآن شریف دو طلب ذکر شده یکی طلب جناب
موسی بن عمران علی نبینا علیه الصلوة والسلام است رویة را برای خود که رب ارنی انظر الیک دوم طلب قوم است رویة را برای خود
از جناب موسی بن عمران علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که باید که از حق تعالی سوال کنی که خود را بما جماعت بنماید چنانچه از او و جواب آن
مقرر فرموده که یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة پس اگر طلب موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از برای تنبیه قوم بودی باز
طلب قوم باشد پس از منع رویة در حق جناب موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام سوال قوم برای چه بود زیرا که منع رویة در حق قوم
بطریق اولی معلوم میشود پس سوال قوم چه معنی دارد و معلوم است که سوال جناب موسی از برای تنبیه قوم نبوده و اگر طلب قوم مقدم باشد
پس اخذ صاعقه و موت ایشان و احیاء ایشان بدعای جناب موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام کافی است در تنبیه ایشان بر امتناع رویة
در حق ایشان در دار دنیا فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون میفرماید قوم جناب موسی علی نبینا
و علیه الصلوة

و علیه الصلوة والسلام که شما طلب رویة حضرت بارگاه کبریا از جناب موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام نمودید پس گرفت شما را
صاعقه یعنی آتش که از آسمان فرود آمد بعد از آن زنده کردیم شما را بدعای جناب موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام پس معلوم شد
که سوال جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از برای خود بوده نه از برای تنبیه قوم و از نظم قرآن شریف در سوره اعراف صاف
معلوم میشود که سوال جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بر سوال قوم مقدم بود لقوله تعالی واختار موسی قومه سبعین
رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل وایای اتهلکنا بما فعل المبطلون
یعنی اختیار فرمود جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هفتاد نفر را از قوم خود برای وعده گاه من پس چون گرفتند آنها را آتش
و سوختند عرض کرد جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجناب حضرت حق سبحانه که میخواستی هلاک میکردی ایشان را پیش
قوم بیرون نیامده از میان قوم و ما را نیز هلاک میکردی و این قول بعد از قول حق سبحانه تعالی است که و واعدنا موسی ثلثین لیلة
واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و در تفسیر حسینی آورده که قوم جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از وی استدعا
نمودند که ما را میباید که قوانین شرعیه وضع شود و احکام شرعیه علی التفصیل نوشته شود تا در وقت احتیاج بمکتوب رجوع نماییم
و احکام را از آن گرفته عمل کنیم جناب ایشان این حال را معروض بارگاه عزت و جلال حضرت آنکه جل و علا شانه نمود فرمود که سی روز
قیام بصیام نماید بعد در کوه طور حاضر شود تا استماع احکام باتمام رسد و بتکلم بکلام علیم مشرف شود ایشان در روز آخر صوم
برای لیاقت مناجات حضرت قاضی الحاجات استیاک یعنی مسواک معمول نموده ملائک گفتند که قبل از مسواک خلوف دهن تو که از صوم بود
بوی مشک میداد بعد از مسواک آن بوی زایل شد حق سبحانه و تعالی ده روز دیگر امر فرمود که روزه گیرند تا چهل روز کامل شود
لهذا حضرت امام شافعی رحمة الله حکم بکراهیت استیاک بعد از ظهر در ماه مبارک فرموده و امام ما رحمة الله علیه میفرماید که باکی نیست
و حکم که باین لفظ ادا شود ترک آن اولی میباشد بعد از تکمیل چهل روز بتکلم با ملک علام مشرف گردید در تفسیر حسینی آورده که روایت
آن است که نود و چهار هزار کلمه با ایشان تکلم فرمود و از ذوق این تکلم شوق و محبت چنان مستولی و غالب شد که بخیال او

که در دار آخرت میباشم لعنوا جرأت نمود در باب این گفت و حق سبحانه و تعالی لن ترانی جواب داد بعد ازان که بیهوش شده و بهوش آمد حق تعالی
برای تسلی خاطر وی فرمود یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین
الی آخر الآیة بعد ازان حق تعالی اعلام فرمود که قوم تو عجل را بخدائی گرفته واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار الآیة بعد ازان رجوع نمود
جناب موسی بسوی قوم خود فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا بعد ازان از برای اعتذار عبده عجل همراه هفتاد نفر از بنی اسرائیل باز بکوه طور آمد
درانجا هفتاد نفر کلام حق سبحانه تعالی را که با جناب موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام میکفت میشنیدند جناب این فرمود اینکه شنیدید
کلام خداست قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة درانجا صاعقه و رجفه برسر آنها نازل شد حق سبحانه تعالی درین مضمون میفرماید
واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال لو شئت الی آخر الآیة چنانچه نوشته شد بر تقدیر اگر سوال
قوم مقدم باشد ما سوال جناب موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام سوال جناب ایشان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام را از تنبیه
معنی ندارد وجه دوم انکه قوم که طلب رویت از جناب موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام کردند البته اعتقاد داشتند که
جایز نیست و هرگاه که رویت مستحیل بودی و موجب نقص بودی در شان حق تعالی پس اعتقاد جواز ان کفر است پس در این سوال
و در این اعتقاد فتح باب کفر را بر خود میخواستند بکنند پس جناب ایشان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و جواب منع میبایست
داد و آنها را ازین سوال که موجب کفر بود نهی میفرمود چنانچه در سوال آنها که را از جناب ایشان علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام که گفتند یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة یعنی برای ما خدای مقرر کن که او را دیده باشیم و عبادة میکرده باشیم چنانچه
بت پرستان را خدایانست که می بینند و عبادت میکنند در جواب فرمود که انکم قوم تجهلون ان هؤلاء متبر ما هم وباطل ما کانوا
یعملون قال اغیر الله ابغیکم الها وهو فضلکم علی العالمین الی آخر الآیة و عیب بت پرستان را برای قوم خود تقریر فرمود
و حکم ببطلان عمل آنها نمود و نعم خدا تعالی را برانها شمرد یعنی چرا از معامله عقل دور رفته اید که چنین خدای خالق و رازق
و منعم اصناف آلاء و انواع نعما را شریک میجوئید چیزی که از وی هیچ نفع و ضرر متصور نیست که بت باشد

دانها را توبیخ و تعییر نمود و ازین سوال شنیع تحذیر فرمود با وجود که درین سوال موجب کفر ظاهر نیست و اعتقاد الوهیت
بت نه داشتند این نحو تحذیر فرمود در صورت طلب رویت که اعتقاد آن بر تقدیر استحاله کفر است چگونه رسولی که از جمله اولو العزم
بوده و منصب او دعوة مردم بود از کفر و منهای بسوی اسلام و مامورات تحذیر نفرموده و تقریع و توبیخ ننماید بهم چنین قبیح مرتکب از
دایره اسلام بیرون شده بکفر در آمدند چرا سوال آنها قبول نماید و مبذول فرماید و بخاطر آنها سوال رویت را برای خود
کند بجای تحذیر تحضیض بر کفر کند این سوال علی تحضیض و اغراست بر کفر با دنی توجه معلوم هر عاقل خواهد شد از تقریر فقیر که
سوال جناب موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام برای خود بود نه از برای تنبیه قوم و معلوم شد که رویت جایز است از انجهت حق تعالی لن ترانی
فرمود یعنی تو نمیتوانی که ببینی زیرا که قوت از انوار بقوت فانی که درین دنیا بتو عطا شده خدای باقی را نمیتوانی دید و تنبیه
نمود او را بظهور تجلی ذاتی بکوه زبیر که اعظم جبال مدین بود و آن کوه را ادراک عطا فرمود طاقت تجلی نداشت پاره پاره شد
شش پاره ان شش کوه شد سه پاره او بمکه افتاد که الحال سه کوه است کوه حرا و ثور و ثبیر و سه پاره در مدینه افتاد
و آن نیز سه کوه است احد و ورقان و رضوی سبحان الله ای زیک لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب مشت گلی عاجز بیچاره شود
روایت است که حق سبحانه و تعالی از نور خود دیار از نور عرش مقدار رسوف رسوزنی ظاهر کردانیده کوه پاره پاره شد در ان
ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود هشیار شد و هر مریض شفا یافت و آب شور شیرین شد تبان بر روی افتاد
و آتش مجوس فرونشست لن ترانی فرمود یعنی قصور از جانب تو است که طاقت نداری و نفرمود لن اری که من دیده نمیشوم
و قابل دیدن نیستم و دیدن من محال است بدان اسعدک الله تعالی که رویت الله تعالی از مستبعدات عقلی است نه از مستحیلات عقلی
پس واجب است که این هر دو مطلب بیان شود بنحوی که عاقل که هر یکی از این هر دو مطلب بلا شبهه حق است هر چه مطلب اول است
چونکه عادت الله جاری شده که در دار دنیا رویت بدون جهت و مقابله و مسافت در مابین رائی و مرئی حاصل نمیشود و نفس آدمی
بر رویت اشیا بهمین نحو معتاد شده و الفت گرفته قیاس غایب بر شاهد میکند رویت را که برانیوجه نباشد بعید بعید میداند

نهایت بعید که قریب باستحاله میشود و نمیداند که این رویت بنا بر عادة الله تعالی نیست بلکه بنا بر خرق عادت است و این رویت خارق عادت
بلکه امور آخرت همگی خوارق عادت است چو نهرهای آب و شیر و عسل و خمر بی اخدود بر روی زمین جاریست و تابع طغیان میل
بهیج جانب نمیکند مستقیم میرود و دو نهر استخوان حور بهشت از ورای هفتاد حله که پوشیده است دیده میشود و عمارتهای عالی
از خشت یاقوت و زمرد که بجای گل ذهب و فضه استعمال شده بدون خشت گل و بنا بر پا و آراسته شده و میوه بهشت همیشه
رسیده میباشد و هرگز غوره نمیباشد و دانه که بریده شود همان لحظه دانه دیگر مثل ان در موضع ان ریخته و رسیده میرود
اگر یکقطره از آب دهن حور در دنیا انداخته شود همه دریاهای شور شیرین شود و اگر گوشه چادر حور در دنیا جلوه کند
آفتاب از غلبه نور او تیره شود و اگر قطره از زقوم در دنیا انداخته شود در روی زمین تا روز قیامت هیچ سبزه نمیروید
و آب همه دریاها چنان تلخ شود که کسی نزدیک دهان نتواند آورد و دندان جهنمی بقدر کوه احد خواهد بود و سطبری پوست سه روزه
راه خواهد بود و صراط و میزان و دادن صحف ازین قبیل است و خوارق عادت که در دار دنیا از انبیا و اولیا بظهور یافته
نیز از مستبعدات عقلی است عصای جناب موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام جماد بود و مقدار ده ویستا بوده مثلا مار شده
و هزار خروار چوب و ریسمان را فرو برده باز همان عصا شده و ناقه صالح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از سنگ بر آمده
و بدون طروق حمل و لدا آورده و ساریه در نهاوند از مدینه او از امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه که بر سر منبر فرمود
یا ساریة الجبل شنید از قبیل این لا تعد و لا تحصی است همه از مستبعدات عقلی است عقل هرگز این امور را که خلاف عادت است
قبول نمیکند ولیکن چون نصوص و دلایل قطعیه بدان وارد شده لاجرم عقل با ور کرده و واجب است که اعتقاد بدان کرده باشیم و ایمان
بیاریم زیرا که انکار آنکه بنصوص قطعیه اثبات شده در شرع شریف موجب کفر است رویت الله تعالی نیز ازین قبیل است چون دلایل قطعیه
بان وارد شده قبول کردیم و انکار آنرا کفر میدانیم و امامیه میان مستبعد عقلی و مستحیل عقلی فرق نکرده مستبعد را مستحیل دانستند
لهذا حکم بعدم جواز ان کرده و مجوز آنرا کافر میدانند و هر چه مطلب ثانیست قبل گفته بودیم که بدلیل نقلی و عقلی اثبات میکنیم

دلیل نقلی سوال جناب موسی است و گفتیم که باین سوال از دو وجه اثبات جواز رویت میشود یکوجه همین است که بیان شد وجه دوم
آن است که حق سبحانه و تعالی در جواب جناب موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام رویت باستقرار جبل معلق فرمود و استقرار جبل فی نفسه امر است
ممکن که در بدل حرکة استقرار و سکون برای جبل حاصل آید و هرگاه رویت با امر ممکن معلق کردید البته که نفس رویت هم ممکن شد زیرا که معلق بممکن
ممکن میباشد و اگر رویت محال بودی میبایست با امر محال آنرا معلق میفرمود مثلا میفرمود که تو مرا نخواهی دید تا نخ جسیم نشوم یا تا من متمکن در مکان
یا میفرمود که تو مرا نخواهی دید تا برای من شریک و زوجه موجود نشود و درین صورت رویت متعلق با امر محال میشد پس رویت هم محال میشد
و آنچه امامیه میکویند که کلمه لن در لن ترانی از برای تابیدست یعنی نفی مطلق خود فایده میکند تا ابد در دنیا و آخرت پس معنای لن ترانی
بزعم آنها چنین میشود که هرگز نخواهی دید مرا نه در دنیا و نه در آخرت باطل است زیرا که حق تعالی در حق کفار در دار دنیا فرموده
که لن یتمنوه ابدا یعنی کفار آرزوی موت نخواهند کرد نفی فرموده آرزوی موت را از کفار بکلمه لن و برای آنها تمنای موت را در دار آخرت
ثابت فرموده در سوره زخرف میفرماید که ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک یعنی کفار بمالک خازن دوزخ میکویند که سوال کن از
خدای خود تا بمیراند ما را و در سوره الحاقه میفرماید که کفار در دار آخرت هر یکی میکوید که یا لیتها کانت القاضیة کاشکی مرک واقع
برمن که بمیراند مراد در این معنی آیات دیگر هم بسیار وارد است از برای اختصار بهمین دو آیه اکتفا واقع شد و در دفع استحاله
رویت بخاطر فاتر نکته رسیده که حضرت امام محبوب سبحانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره در مکتوبات اشاره فرموده و علامه
تفتازانی در شرح عقاید نسفی آورده ولیکن از فرق در مابین رویت باحاسه و رویت بدون حاسه جواب نداده که رویت بدون
جهت و مقابله و مسافت جایز است که حاصل شود بطریق توضیح تمام باید بیان شود بنحوی که ادنی عاقل را در ان شبهه نماند و با دنی
تامل دران نکته شبهه دفع شود و ان نکته اینست که در رویت عادی چنانچه مقابله و جهت و مقابله در جانب مرئی شرط است
در جانب رائی نیز شرط است مثلا زید رائی عمرو است و عمرو مرئی اوست پس چنانچه شرط است در مرئی بودن عمرو که جهت داشته
مثلا در جانب جنوب باشد و مکان داشته باشد مثلا بر روی زمین باشد و در مابین مسافت باشد یکذرع یا دو ذرع همچنین

در رائی بودن زید نیز شرط است که جهت داشته باشد باید در جانب شمال باشد تا مقابله حاصل شود و مکان داشته باشد مثلا
او نیز بر روی زمین باشد و همان مباحث یک ربع یا دو ربع از جانب زید رائی نیز تا عمرو مرئی بوده باشد و حق سبحانه تعالی
باتفاق فریقین بصیر است بصر صفت اوست و رائی عالم است عالم مرئی اوست و آن شروط که در رویت عادی رائی در غیر
در حق سبحانه تعالی مفقود است نه برای او تعالی که رائی عالم است جهت حاصل شده و نه مکان و نه مقابله و نه مسافت بلکه بدون این
همه امور رائی عالم است پس چرا جایز نیست که در دار آخرت مرئی بودن او هم بدون این امور حاصل شود چنانچه رائی در دار دنیا
بدون این امور است اگر از جانب امامیه گفته شود که فرق است در مابین رائی بودن او تعالی عالم را و رائی بودن بندگان او تعالی را
رائی بودن بعض او تعالی عالم بدون آلت دیدن است که باصره باشد و رائی بودن مومنان او تعالی را در دار آخرت بواسطه
آلت خواهد بود که باصره است پس جایز است که رائی بودن او تعالی بدون شروط مذکوره باشد و رائی بودن مومنان
بدون شروط حاصل نشود در جواب میگوئیم که چرا جایز نیست که حق سبحانه تعالی از کرم بی نهایت و رحمت و رافت بی غایت
که درباره این مشت خاک دارد که بانواع نعما و اصناف آلاء علم و عرفان و حجت حسنی و قرب رحمت و نبوت و ولایت
و رسالت و جلالت و کمال و جمال و عز و جلال و تسخیر مافی الکون ممتاز و مکرم و مشرف فرموده که کریمه و لقد کرمنا بنی آدم
الی آخر الآیه دلیل بر آن است انسان را که مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی جمالی و جلالی اوست آمد آینه جلوه کون ولی
بهمین آینه کرده جلی نمود ندر و لوجه کمال صورت ذو الجلال و الافضال زانکه بود این تفرق عددی مانع از جمع احدی
گشت آدم جلای این مرآت شد عیان ذات او بجمله صفات مظهر گشت کلی جامع سر ذات و صفات از و لامع شد تفاصیل کون را مجمل
بر مثال التعین اول بود این دایره مکمل شد آخرین نقطه عین اول شد از قدرت بصر خود درباره مومنان عطا فرماید و همان
قدرت بصر دیدن که محتاج بجهت و مقابله و مسافت نباشد برای مومنان حاصل چنانچه در حدیث صحیح وارد است که حق سبحانه و تعالی
بکتاب عیسی علی نبینا و علیه الصلوة وحی فرمود که امت نبی آخر الزمان علیه و علی آله الصلوة والسلام در مصایب عظیمه و بلایا جسیمه

متصفین

متصفین بصبر کامل و تحمل حلیم شامل میباشند بدون آنکه ایشان را علم و حلم باشد جناب عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
تعجب کرد و عرض نمود که الهی بدون علم و حلم چگونه صبر بر مصیبت و بلا و تحمل از جزع و فزع و شکوی متصور میشود حق سبحانه و تعالی
در جواب آنجناب فرمود که بخشی لو حق است طاقت بشر برا وفا باین امر دشوار محال است و لیکن من از علم و حلم خود بایشان کرامت
میفرمایم بعلم و حلم خداوندی جل و علا شانه این طاقت و قوة حاصل میشود و چرا جایز نیست که حق سبحانه و تعالی از قدرت
بصر خود درباره مومنان مهربانی فرماید بر مثال علم و حلم خود که در مصایب عطا میفرماید و چرا نصوص قطعیه که بر وقوع
رویت در آخرت وارد است معمول نمائیم و بظاهر آن عمل نکنیم و بتاویلهای رکیکه غیر ظاهر ماول نمائیم بسیار تعجب است منکرین
رویت را که خداوند عالم جل و علا شانه را قادر نمیدانند که مثل قدرت رویت خود به بنده خود عطا فرماید که بجهت و مقابله
و مسافت رویت برای او میسر شود نمی بینند که سید عالم صلی الله علیه و سلم یک مشت خاک را بطرف لشکر کفار ریا شد در روز جنگ
و بچشم هر یکی از کفار رسد و هر یکی مشغول چشم خود شود این از قدرت عباد متصور نیست بلکه قدرت لایزالی است تجلی و عطا
که در فعل عبد ظهور نمود و همین است سر و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ما رمیت اذ رمیت کف حق کار حق بر کاه دارد سبق
گر برانیم تیران نی ز ماست ما کمان و تیر انداز شی خداست تا نشد مغلوب کس این سر نیافت گر تو خواهی آن طرف باید شتافت هر چند امامیه
قبول ندارند و لیکن اطمینان اهل سنت رحمهم الله را در کار است که رویت امیر المومنین عمر فاروق از مدینه ساریه را و فوج او لشکر کفار را
که در کوه برای مکر نهان شده بودند در نهاوند و سماع ساریه آواز مبارک او از مدینه در نهاوند بقوت بشری و بصر و سمع بشری نبود
بلکه بظهور سمع و بصر حضرت ذو الجلال در سمع و بصر امیر المومنین و ساریه رضی الله تعالی عنهما که یا ساریه الجبل الجبل فرمود و همان
آواز از مکر دشمن ایمن گردید و بفتح و ظفر مکرم و مشرف شد و همین است سر حدیث قدسی که حق سبحانه میفرماید که بی یسمع
و بی یبصر و بی یبطش یعنی چون بنده من باستقامت شریعت مقرب بارگاه کبریا شود دیدن و شنیدن و گرفتن او بصر عیان شد
یعنی صفات من در افعال او ظهور میکند آثاری که از افعال او مستبعد عقل باشد و متصور نشود در افعال او مرتب میشود چنانچه

تعجب و استبعاد است که حق تعالی آثار بصر خود را که صفت اوست در رویت مومنان ظاهر فرماید چنانچه عالم را رائی بجهت و مسافت و مقابله است در دار آخرة
باین بندگان مرئی شود از قدرت رویت خود و بصر خود که بی آلت است بصر بنده مومن عطا فرماید و بصر بنده مومن را همچنان رویت که او تعالی راست
حاصل شود چنانچه از قدرت امر خود بقدرت سید عالم صلی الله علیه و سلم عطا فرمود و اثر که بر رمی او تعالی مرتب شد بر رمی سید عالم صلی الله علیه و سلم مرتب شد
چون از دلیل نقلی فراغ حاصل شد باید دلیل عقلی بیان شود دلیل عقلی بر جواز رویت اینست که علمای اهل سنت فرموده اند که بالبداهت معلوم است
که ما جواهر را مثلا جامه و اعراض را مثلا سیاهی جامه می بینیم و رویت ما بهر دو تعلق میگیرد پس تعلق رویت مشترک شد در مابین جواهر و عرض
و حکم مشترک چاره نیست از سبب مشترک و مشترک در مابین جوهر و عرض سه چیز است امکان و حدوث و وجود امکان عبارت از عدم ضرورت
وجود و عدم است مثل ضرورت وجوب وجود در واجب تعالی و عدم ضرورت وجوب عدم در شریک واجب تعالی پس امکان عبارت از عدم شد و حدوث
عبارت از وجود بعد العدم است پس در مفهوم او عدم داخل است و بالبداهه بهر عاقل معلوم است که عدم سبب تعلق رویت نمیشود و صلاحیت
ندارد که سبب شود مر این تعلق را پس نماند امر مشترک در مابین مرئیات غیر از وجود که صلاحیت تعلق رویت دارد و وجود که صلاحیت تعلق رویت
دارد بمعنای کون فی الاعیان در واجب تعالی هم ثابت است هر گاه سبب تعلق رویت در واجب تعالی ثابت شد رویت که مسبب اوست و مرتب
مراد است واجب است که ثابت شود حکیم علی الاطلاق جل و علا شانه از برای حکم و مصالح که در جمیع افعال خود مرعی میدارد
در منع بشر از رویت در دار دنیا مرعی فرموده با وجود سبب رویت که وجود است رویت را منع فرموده چنانچه رویت ملک را
در دار دنیا منع فرموده قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا
و چونکه کفار بعرض جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم بطریق تعنت میرسانیدند و کافر میگفتند که چرا همراه تو ملک نازل نشده تا شهادت
میداد که تو رسول خدای جل و علا شانه که ما بتو ایمان می آوردیم و کافر میگفتند که چرا خدای تعالی ملک را رسول نکرد در بدل تو تا سخن او را
قبول میکردیم و ایمان می آوردیم و تو از جنس بشر مثل مایی سخن تو را قبول نمیکنیم حق سبحانه و تعالی در جواب سخن اول ایشان فرمود که اگر ملک را
بصورت ملک همراه سرور عالم صلی الله علیه و سلم میفرستادم تا شهادت بر رسالت تو دهد شما طاقت دیدن آن نداشتید که بدیدن او

هلاک میشد

هلاک میشدید طرفة العین سلامت برای شما متصور نبود در جواب سخن دوم فرمود که اگر در بدل این رسول که از جنس شماست
ملک را رسول میکردم و میفرستادم باید که او را بصورت بشر میفرستادم طاقت بشری قاصر است از دیدن ملک بصورت
ملک چنانچه جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بصورت دحیه رضی الله عنه بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم نازل میشد و برین تقدیر باز ایشان
میگفتند که تو بشری بتو ایمان نمی آریم و چنانچه رویت اجنه را منع نموده از بشر میفرماید که انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم
یعنی شیطان که بقول اصح جنی است و اتباع او می بینند شما را بدون اینکه شما دیده باشید آنها را طاقت بشر از دیدن جن نیز قاصر است
و فا بدیدن او نمیکند وقوع رویت در دار آخرت برای مومنان بدلایل قطعیه از آیات و احادیث ثابت است اما الآیات فمنها قوله تعالی
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی روی هاست از نوع بشر که در روز قیامت باین صفت خواهند بود که رویهای ایشان
تازه و روشن باشد از خوشحالی و سرور و حضور که احباب حق سبحانه تعالی بفضل و کرم غیر متناهی با ایشان کرامت شده و بنظر رویت
جمال بالکمال مشرف خواهند بود و این آیه صریح و محکم است در وقوع رویت برای مومنان زیرا که ثابت شده که رویت از امور ممکنه است پس
تاویل و حمل بر مجاز گنجایشی ندارد پس باید بر ظاهر واگذاشت که صرف نصوص از ظاهر اضطراری است که حمل بر ظاهر موجب مستحیل دیده
باشد باید حمل بر مجاز شود و منها قوله تعالی انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون در حق کفار و وعید ایشان میفرماید که ایشان از رب خود در
حجاب خواهند بود یعنی در مابین ایشان و حق سبحانه و تعالی حجاب خواهد بود که مانع رویت باشد هر گاه که جزاء کافران بسبب کفر ایشان است پس از
مومنان این حجاب باید منتفی باشد تا امتیاز در دوست از دشمن شده باشد پس قطعا معلوم شد که در مابین حق سبحانه و تعالی و مومنان
حجاب نخواهد که مانع رویت باشد و منها قوله تعالی من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی کسی که
امیدوار دیدار حق سبحانه تعالی را پس باید عمل صالح کند که سلوک طریقه سنت است و تجنب از انواع بدعت و شرک نماید هیچ چیز را
با حق سبحانه و تعالی در عبادت شریک نکند نه شرک جلی که مجوس و بت پرستان دارند و نه شرک خفی که عابدان ریاکار و زاهدان مکار غدار دارند
و در این آیتها بحث بسیار است این مختصر گنجایش آن ندارد و اما الاحادیث فمنها ما روی مسلم باسناده عن صهیب رضی الله تعالی عنهم

فیکشف الحجاب فما اعطوا شیئا احب الیهم من النظر الی ربهم حدیث طویل است چونکه اهل جنت در جنت داخل شوند حق سبحانه تعالی میفرماید که میخواهید که از اینکه بشما عطا فرمودم زیاده کنم در جواب عرض مینمایند که زیاده چه خواهد بود روهای ما را سفید کردی و در جنت
جنت که ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر ببال احد عطا فرمودی و از درکات آتش و دوزخ نجات دادی پس حضرت حق سبحانه تعالی حجاب
از میان برمیدارد پس هیچ نعمتی دوستر نباشد نزد ایشان از نظر بسوی جمال حق سبحانه و تعالی خواهد بود و همه نعمتها و لذتها در جنت
نعمت کالعدم میگردد و منها ما روی مسلم عن ابی هریره رضی الله تعالی عنهما باسناد قوی صحیح ان ناسا قالوا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم هل نری
ربنا یوم القیمة فقال رسول الله هل تضارون فی رویة القمر لیلة البدر قالوا لا یا رسول الله قال هل تضارون فی الشمس لیس دونها
سحاب قالوا لا قال فانکم ترونه کذلک یعنی مردم سوال کردند از سرور عالم صلی الله علیه و سلم که خواهیم دید جمال با کمال حق سبحانه و تعالی را
در روز قیامت در جواب فرمود که در شب چهاردهم ماه در دیدن ماه تاب با همدیگر نزاع دارید که یکی بگوید دیدم و دیگری بگوید
ندیدی یا یکی بگوید من دیدم و دیگری بگوید من ندیدم با یکدیگر مزاحمه نمایند و مانع یکدیگر شوند که یکی بگوید من ببینم و دیگری بگوید
من ببینم چنانچه این نزاع و مزاحمه در دیدن ماه نو در میان مردم واقع میشود در جواب عرض کردند که هیچ مزاحمه و نزاع در آن شب
در دیدن ماهتاب واقع نمیشود فرمود در دیدن آفتاب روزی که آسمان صاف باشد و ابر نباشد نزاع و مزاحمه بطریقی که گفته شد
مینمائید یا نه در جواب عرض نمودند که هیچ نزاع و مزاحمه واقع نمیشود فرمود همچنین خواهید دید حق سبحانه و تعالی مثل ماه تاب
در شب بدر و آفتاب در روز بی ابر و منها ما روی مسلم ایضا باسناد قوی صحیح من ابی هریره ان الناس قالوا للنبی صلی الله علیه و سلم
هل نری ربنا یوم القیمة مثل حدیث تا باخر در جواب فرمودند و منها ما روی مسلم عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهما انه قال قلنا
یا رسول الله هل نری ربنا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل تضارون فی رویة الشمس یوم صحو قلنا لا باقی حدیث را
مثل حدیث گذشته تا باخر ذکر فرموده همین احادیث در صحیح بخاری و سایر صحاح مرویست و بسیاری از اصحاب روایت کرده
که شهرت بلکه بحد تواتر رسیده و معتمد در باب رویت اجماع قرون ثلثه است که سید عالم صلی الله علیه و سلم تعدیل انها فرموده و بعد از آن
شهادت داده

شهادت داده و بر تبریه انها از کذب حکم کرد که خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قبل از وجود مخالفین اجماع قرون
ثلثه بر وقوع رویت برای مؤمنان در دار آخرت منعقد شده در آن قرون ثلثه از هیچ احدی از صحابه یا تابعین یا تبع
تابعین خلاف منقول نشده مسئله رویت در شهرت بحدی رسیده بود که از ضروریات دین شده بود لهذا اکثری از فقها حکم بتکفیر منکرین
رویت کرده اند از جمله متمسکات اعظم امامیه در طعن و تکفیر جناب حضرت امیر المومنین فاروق و سایر صحابه رضوان الله تعالی علیهم
مقدمه قرطاس است که سید عالم صلی الله علیه و سلم قبل از رحلت از دار فنا بچند یوم فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعده بعضی اصحاب قبول کردند گفتند قرطاس بیاریم جناب فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه با طایفه از اصحاب گفتند
حاجت بنوشتن کتاب نیست سرور عالم صلی الله علیه و سلم در شدت مرض است مصدع ایشان علیه و علی اله الصلوات الرحمن و سلامه نشویم امامیه میگویند
که جناب فاروق اعظم با تابعین امتثال امر آن سرور صلی الله علیه و علی اله و سلم نکردند و رد قول او کردند و اعتنا و اهتمام بشان آن سرور
صلی الله علیه و سلم ننمودند و نسبت هجر که عبارتست از کلامی که از مریض بی قصد و اختیار صادر شود بآن سرور صلی الله علیه و سلم کرده و این امور
هر یکی موجب کفر است در رفع این اشکال که در زعم فاسد انها حل آن بسیار صعب مینماید اولی همان حدیث را باید آورد و مقولات آن
علیه الرحمة والرضوان باید آورد بعد از آن توضیح حال آنچه باید کرد که بزرگی و عمق مخفی نماند که ساحت عفت و عصمت و جلالت جناب
فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه از خس و خاشاک طعن و تهمت و افترا رفته و شسته و پاک و مبراست شایبه غبار از ملامت بدل
آن و مبتنی با بحر راه نیافته بلکه کلمات شریفه ایشان علیه الرحمة والرضوان که در این مجلس صدور یافته منبی از کمال فطنت و کمال علم و فقاهت آن
معدن انصاف و معدلت است حدیث قرطاس که در صحیح بخاری آورده این است که حضرت ابو عبد الله بخاری رحمة الله علیه باسناد
صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه و سلم وجعه قال ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا
بعده ابدا قال عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللغط قال قوموا عنی ولا ینبغی
عندی التنازع فخرج ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین کتابه فرمود بیارید تا بنویسم برای شما کتابی که

بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید جناب عمر رضی الله تعالی عنه گفت که بر آن سرور صلی الله علیه و سلم مرض غالب شده و کتاب خدا جل و علا شانه در نزد ما هست
کافی است برای ما چون نزاع در میان صحابه رضی الله تعالی بسیار شد فرمود برخیزید از نزد من که در حضور من نشاید که نزاع نمائید چون که ابن
عباس رضی الله عنه بیرون آمد گفت مصیبت تمام مصیبت که نزاع ما حایل گردید در میان آن سرور صلی الله علیه و سلم و نوشتن کتابی برای ایشان بود
که کتاب نوشته شود و ارفاروق اعظم رضی الله تعالی عنه آن بود که نوشته نشود تا معلوم شود که کدام یکی افقه بوده و رای کدام یکی صواب
و در بعضی روایات آمده که غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا اهجر استفهموه یعنی تحقیق کنید و بپرسید آن سرور صلی الله علیه و سلم این سخن
از روی بی قصد و اختیار صادر شده یا باختیار و قصد است بطریق وحی است یا بطریق اجتهاد است تا موافق آن عمل شود چونکه این حدیث
حدیث با تمام رسید باید در دفع اعتراضات مخالفین شروع شود لا بد است که قبل از شروع در جواب تمهید شش مقدمه کرده شود
هر چند هر یکی از آنها در دفع کفایه میکند ولیکن برای توضیح این شش مقدمه را تمهید نموده بعد از آن تقریر دفع باید کرد مقدمه اولی
آنکه جمیع منطوقات آن سرور صلی الله علیه و سلم از وحی نبوده کریمه و ما ینطق عن الهوی باجماع مفسرین مخصوص بنطق قرآنی است لهذا بر بعضی
اموری که از جناب آن سرور صلی الله علیه و سلم صدور یافته از نزد حق سبحانه و تعالی اعتراض وارد شده و ببشارت عفو مبشر شده که عفا الله
عنک لم اذنت لهم یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک و غیر ذلک و اعتراض و عفو در احکامی که بواسطه وحی باشد گنجایش ندارد
مقدمه دوم آنکه احکام سید عالم صلی الله علیه و سلم که از مشکات صدر شریف صدور یافت دو قسم بود قسمی شرعی سماویه که بطریق وحی مشروع شده
بود و قسمی بود که اجتهادیه عقلیه بود در قسم اول مجال مخالفت و منازعت نبوده و هیچ احدی را در آن دخلی بهیچ وجه از وجوه جایز نبوده
غیر از استفسار و تفهم و در قسم ثانی بواسطه امر حضرت حق سبحانه و تعالی مجتهد انرا که فاعتبروا یا اولی الابصار و امر و شاورهم فی الامر
در این قسم مجال مخالفت و رد و بدل بود لهذا در مقدمه اساری بدر در میان صحابه رضی الله تعالی عنهم اختلاف واقع شد بعضی رای آنها
بقتل اساری قرار گرفت که قطع ماده فساد شده باشد و رای بعضی دیگر بفدیه قرار گرفت که از آنها فدیه گیرند و رخصت شوند که
تجهیز غازیان شده باشد و حق سبحانه و تعالی وعده نصرت فرموده حاجت بقتل اساری نیست حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از فریق
ثانی بوده

ثانی بوده و فاروق اعظم و سعد بن معاذ رضی الله تعالی عنهما برای اول مستقر بودند سید عالم صلی الله علیه و سلم میفرمود که مثل صدیق اکبر
مثل ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که فرموده فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه
مثل نوح است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که فرموده که لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و رای آن سرور صلی الله علیه و سلم موافق رای صدیق
اکبر بود رضی الله تعالی عنه مقدمه اساری بر فدیه قرار گرفت و وحی سماوی موافق رای فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه نزول یافت ما کان للنبی
ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم میفرماید حق سبحانه و تعالی نشاید نبی را که اسیران
کافران رخصت نماید و فدیه گیرد اگر تقدیر ما بر آن نمیرفت که مجتهد را اگرچه در اجتهاد خطا کرده باشد مواخذه نخواهیم شما را معذب
میکردم بعذاب عظیم بعد از نزول این آیه سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود لو نزل العذاب ما نجی الا عمر و سعد بن معاذ مقدمه سیم آنکه
سید عالم صلی الله علیه و سلم بشر بوده هرچه از عوارض بشری بافراد دیگر طاری میشد بذات شریف نیز طاری می یافت از سهو و نسیان و هموم و
و غشیان و نوم و اغما و گرما و سرما از شدت مرض و هجر یعنی سخن بی قصد و اختیار در حالت مرض از جهت شدت مرض گرا از بعضی صادر شود
لهذا در نماز رباعی بدو رکعت سلام داد ذو الیدین عرض کرد که اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله چون معلوم شد که قول ذو الیدین
حق بوده دو رکعت دیگر را ضم کرد و سجده سهو کرد سجده سهو از آن سرور شروع شده چونکه در حالت صحت از آنجناب سهوا افعال صادر شود
در حالت شده مرض چه استبعاد است که بدون قصد و اختیار کلام صادر شود با وجود جواز سهو و نسیان اعتماد از کلام آنجناب صلی الله علیه و سلم
دفع نمیشود زیرا که تقریر بر سهو و نسیان و خطا در اجتهاد باجماع منتفی است حق سبحانه و تعالی بطریق وحی تنبیه میفرمود که این حکم اجتهادی
خطا است یا سهو و نسیان کرده تقریر نمیداد احکامی که سهوا و نسیانا یا خطاء اتی الاجتهاد از آن جناب صدور یافت مقدمه چهارم
آنکه حضرت فاروق اعظم بلکه خلفاء ثلثه مبشر بالجنت اند بحکم کتاب و احادیث صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنوی رسیده و انکار آن
از جهالت یا عناد و این بشارت ثمره اطاعت ایشان است علیه الرحمة والرضوان آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که من یطع الرسول
فقد اطاع الله و رعایت ادب آن سرور صلی الله علیه و سلم کریمه والسابقون الاولون الآیه و کریمه لا یستوی منکم من انفق

من قبل الفتح وقاتلوا الایة وکریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بلکه سایر آیاتی که در فضل فضایل ذکر شده دال برانست که ایشان از اهل جنت‌اند و شکی نیست که صدور فعلی و قولی که لایق و مناسب شان جناب نبوت مآب نباشد از چنین شخصی که مبشر بالجنت باشد و چندین سال در خدمت و ملازمت آنسرور صلی الله علیه وسلم بوده و کمال رعایت و ادب نموده و از مال و منال و خان و مان از تن و جان و اقوام و خویشان از برای خشنودی آنسرور و مبعوث بنی آدم و زینت جان محبوب الرحمن علیه و علی آله صلوات الملک المنان بعد ما یجری علیه الزمان و یحل فی المکان گذشته و همه اوراء الظهر انداخته باشد و در چنین حالی که آنسرور در شدت مرض باشد صدور یابد این بی ادبی از شان چنین جناب از حد امکان و قوع عقل بیرون است
المقدمة
انکه توقف فاروق اعظم از ردی رد و انکار بود عیاذا بالله سبحانه من ذلک این قسم سوء ادب از وزرا و ندمای آنسرور علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات که با خلاق حمیده متصف‌اند و از اخلاق ذمیمه مجتنب چگونه متصور میشود بلکه از هیچ احدی که بدولت اسلام مستفیض شده باشد هر چند نادان باشد متصور نیست مخالفین که این نسبت را بآنجناب رضی الله تعالی عنه عنادا و تعصبا میکنند از حیز اعتبار بیرون‌اند پرده تعصب بصیرت ایشانرا از بول نموده فتبع را حسن می پندارند امن زین له سوء عمله فراه حسنا در شان چنین مردم وارد است بلکه مقصود آنجناب ولایت مآب از توقف استفهام و استفسار بوده چنانچه گفته استفهموه اگر بطریق حرو اتمام طلب قرطاس فرموده باشد البته باید آورده شود و اگر در این باب جزم نداشته باشند در این وقت بارگران رنج مرض تصدیع نباید داد زیرا اگر طلب قرطاس از وحی باشد البته درین باب جد و اهتمام بجا خواهد آورد و در لامع الصبیح شرح صحیح البخاری دو وجه برای توقف جناب فاروق اعظم آورده وجه اول انکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که کتاب نبویسد و احکام غیر بینه فی الکتاب والسنة را تمام گرداند بیان فرماید که حاجت باجتهاد بعد از رحلت آنسرور نباشد رای حضرت فاروق بر این یافته بود که مقصود از نوشتن کتاب این است که حاجت باجتهاد بعد از رحلت ایشان نماند مصلحت در ان دید که این کتاب نوشته نشود زیرا که در احتیاج علما و مجتهدان فوت ثواب عظیم لازم می آید و درجات قرب حضرت ذو الجلال که بواسطه اجتهاد در این بزرگواران
تفتیش
مو آنست

موانست منتفی میکردد وجه دویم آنست که این کتاب باعث میکردد منافقان را بر اخلال در شریعت چونکه حق سبحانه و تعالی فرموده الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز بکمال رسانیده برای شما دین شما را و هیچ نقص و خلل نمانده که با کمال آن اهتمام کرده شود و در آخر عمر حضرت صلی الله علیه وسلم نزول یافته پس اگر این کتاب نوشته میشد این کریمه از اعتبار بیرون میشد و توهم نقصان در احکام پیدا میشد بعد منافقان را راه خلل در احکام دین پیدا میشد امیکه هر چه از دین نبوده در احکام دین داخل مینمودند و انچه از دین بوده اخراج مینمودند و این کریمه مثل مهر است که بر در خزانه گذاشته شده باشد و خزانه بان مختوم شده باشد و بنوشتن این کتاب این ختم برهم میخورد و راه فساد بدین مبین کشاده میشود مفسدان در ان دخل مینمودند و در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم مدة چند یوم در حیوة بوده بعد از ان روز که طلب قرطاس فرموده بود دوباره در این چند یوم از این مطلب هیچ اظهار نفرمود معلوم شد که این طلب قرطاس امر اجتهادی بود اول مصلحت در نوشتن دید طلب فرمود بعد مصلحت در ترک آن دید طلب نفرمود و مقدمه طلب قرطاس مثل انست که در مشکات شریف از صحیح مسلم نقل شده که آنسرور صلی الله علیه وسلم در باغ بود نعلین مبارک را بابو هریره داده بود که هر کسی را ملاقات کنی و شهادت دهد که لا اله الا الله وحده لا شریک له و شهادت دهد که ان محمدا عبده و رسوله بشارت ده که او را جنت و خلود در ان اول کسی که با ابو هریره ملاقات کرد عمر فاروق بود رضی الله تعالی عنهما پرسید از ابو هریره که این چه نعلین است گفت نعلین سید عالم است صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که هر که شهادتین مذکورتین مشرف شده باشد بشارت ده او را بجنت عمر فاروق در سینه ابو هریره زد و گفت برگرد و منع این بشارت فرمود ابو هریره پس بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم گریه کنان آمد سبب پرسید حکایت کرد مقدمه زدن فاروق اعظم را و منع او بشارت را در قفای ابو هریره فاروق اعظم رضی الله تعالی عنهما بخدمت رسید از وی سبب زدن و منع بشارت پرسید گفت که یا رسول الله اگر این بشارت بمردم برسد اعتماد بران بشارت خواهند نمود و در اعمال کاهلی

خواهند نمود سید عالم صلی الله علیه وسلم قبول فرمود اول مصلحت در بشارت دیده بود ثانیا در ترک بشارت بعد ترک بشارت فرمود
مقدمه
انکه اجماع امت بر این منعقد است که بهترین و بزرگترین نوع بنی آدم بعد از انبیا اصحاب سرور صلی الله علیه وسلم‌اند و در قرآن شریف بچندین انواع مدایح ممدوح‌اند و بچندین صنوف مناقب موصوف و متصف‌اند و وعده‌های گوناگون بجنت و اعزاز و اکرام در حق ایشان وارد شده که بزرگی ایشان و افضلیت ایشان بر سایر امم بدیهی گشته مثل آفتاب مخصوص شده و در احادیث شریفه نیز مناقب ایشان لا تعد و لا تحصی است و ایشانرا خیر القرون فرموده و محبت این بزرگواران را علامت محبت خود فرموده و بغض ایشانرا علامت بغض خود و بجهت توصیف این بزرگواران در احادیث شریفه وارد شده که بادنی تامل معلوم هر احدی میشود که طعن این بزرگواران عین طعن آنسرور است صلی الله علیه وسلم بلکه طعن مولای آنسرور است جل و علا شانه زیرا که بر تقدیر آن طعنها که مخالفین در حق اصحاب رضوان الله علیهم مقرر نموده اصحاب ایشان مستحق ذمایم میشوند و مستحق غضب و سخط پس وضع مدایح ایشان در مقام ذمایم و وضع رضوان در مقام غضب و سخط و وضع رضوان غیر موضع خود بلکه در موضع ضد خود که ظلم عبارت از انست پس عیاذا بالله حق سبحانه و تعالی و رسول او در بیان مدایح بزعم فاسد این طایفه باید متصف بظلم باشند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا الذی هم مؤمن واجب است که در حق صحابه رضی الله تعالی عنهم در جمیع افعال و اقوال حسن ظن کنند که هر فعل و قول این بزرگواران از حق دانند و اگر حسن آن خفائی داشته باشد سعی کنند تا محملی حسن برای آن پیدا کنند و اگر نتوانند بر قصور خود حمل کنند و ساحت جلالت ایشانرا از تطرق طعن و ملامت پاک و مبرا مینموده باشند و بنجذیر الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی از طعن و ملامت این بزرگواران استبعاد و تجنب جدید و بقدر وسع و طاقت غبار ملامت را مانع باشد که بدلیل عصمت این بزرگواران رسول بنابر این اگر فاروق اعظم در منع قرطاس مطعون بکفر باشد ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنهما که راس و رئیس خیر القرون است و بهترین اصحابست که بهترین نوع بنی آدم بعد الانبیا میباشند چگونه او را خلافت مقرر میفرمود و خیر القرون چگونه او را بخلافت قبول میکردند اگر بگویند که بنابر تقیه قبول کردند لازم می آید که اهل تقیه در باطن و در دل کینه داشتند باطنی ایشان مخالف ظاهر بوده و همین است معنی نفاق پس طرفین مطعون شدند اهل تقیه کافران
غیر مجاهدین

غیر مجاهدین و غیر ایشان کافرین مجاهرین پس خیر القرون شر القرون شد شتان این عقیده بکجا میرسد پناه بخدا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب خلاصه مقدمات سته آنست که طلب قرطاس بطریق اجتهاد بوده و بطریق وحی نبوده و الا ترک طلب از جناب آنسرور صلی الله علیه وسلم صورت جواز نداشته که مامور بتبلیغ وحی بوده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته و معلوم شد که مصلحت در ترک کتاب بوده و قرائن انکه صدور این کلام از آنسرور صلی الله علیه وسلم بطریق عزم نبوده بلکه بقصد امتحان بود چنانچه از مریضان در وقت شدت مرض صدور می یابد که انچه در مدت بیست سه سال بیان فرموده بود و باصحاب تعلیم داده بود از آیات قرآنی و وحی آسمانی از متلو و غیر متلو کفایت در نفی ضلالت بدان دارد و کتابی که دیگر وز نوشته شود کفایت خواهد نمود و نیز الیوم اکملت لکم دینکم دلالت بر کفایت قرآن شریف و سنت رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم میکند در نفی ضلالت و ترک طلب بعد از ان نیز دلالت بر کفایت دارد و معلوم شد که منع فاروق بطریق رد ننموده بلکه بطریق استفهام بوده چنانچه صریح استفهموه گفته زیرا که طلب قرطاس برای نوشتن کتاب تا نفی ضلالات شود در وقت شدة مرض بعد از نزول الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از نزول ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و بعد از نزول ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین و سایر آیات که قرآن را هادی فرموده امر عجیب غریب بوده استفهام و استفسار نموده چنانکه ملایکه در جنین که حق سبحانه و تعالی فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حضرت ذکریا علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در وقت بشارت یحیی گفت رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر وامراتی عاقر و حضرت مریم در وقت بشارت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام گفت انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر و حضرت ساره گفت اءلد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

کفت اخبر تموني على الحسني الكبر فبم تبشرون این همه استفهام بعد از امور غریبه عجیبه و مراد رد و انکار بنوده هم
چنین توقف فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه بطریق استفهام بوده نه بطریق رد پس درین چه قدح است وچه استبعاد
و نیز معلوم شد که فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه افقه از ابن عباس بود رضی الله تعالی عنهم فصل سیم در اثبات در اثبات کفر
طایفه امامیه و این فصل را بر چهار مقصد مرتب نمودم مقصد اول در ظهار اقوال فقها که حکم بکفر اینطایفه نموده مقصد دوم
در دلایل اسباب کفر اینطایفه مقصد سیم در اثبات حل اموال کاسترقاق و وجوب جهاد و قتال با این طایفه مقصد چهارم
در تحذیر از موالات و اختلاط اینطایفه مقصد اول در اقوال فقها که حکم بکفر اینطایفه نموده در طریقه محمدیه آورده که هر که
منکر شود از رویة حق سبحانه و تعالی بعد از دخول جنت کافر میشود و نیز در طریقه محمدی آورده که واجب است حکم بکفر
روافض بسبب اعتقاد انها رجعت اموات که قبل از قیامت سرور عالم با ائمه علیه و علیهم الصلوة والسلام زنده
می شوند و انتقام از دشمنان خود میگیرند چنانچه در فصل عقاید فاسده آنها گذشته و نیز واجب است حکم بکفر
روافض بسبب اعتقاد انها تعطیل احکام را تا وقت خروج امام باطن و نیز واجب است حکم بکفر انها بسبب تکفیر انها
عثمان ابن عفان و طلحه و زبیر و عایشه را رضی الله تعالی عنهم و نیز در طریقه محمدیه آورده نقلا عن شرح المواقف و شرح
المقاصد که اجماع منعقد است بر انکه انبیا افضل است از اولیا و نقل کرده از عقاید که تفضیل ولی بر نبی کفر است
چه گونه کفر نباشد که درین عقیده تحقیر است نبی را صلی الله علیه وسلم و خرق اجماع است و این طایفه حضرت امیر
المومنین علی را و ائمه را از جمیع انبیا سوای آن سرور صلی الله علیه واله وسلم افضل میدانند و با آن سرور مساوی
چنانچه در فصل عقاید فاسده گذشته و نیز در طریقه محمدیه از تاتارخانیه نقل کرده که هر که بگوید که ابوبکر صدیق
از اصحاب نبی نبوده کافر است و نیز از فتاوی ظهیریه نقل کرده که کسی که منکر شود خلافت صدیق اکبر را
رضی الله عنه کافر است یعنی بگوید که امامت حق او نبوده و او سزاوار امامت نبوده کافر است در صحیح

ازاقوال

از اقوال و مذاهب فقها و همچنین منکر خلافت عمر رضی الله تعالی عنه کافر است در اصح اقوال و مذاهب این هفت
مسئله مشتمل بر حکم بکفر اینطایفه از طریقه محمدیه منقول است و در کتاب اشباه و النظایر آورده کل کافر اذا
تاب قبل توبته فی الدنیا والآخرة الا جماعة الکافر بسب نبی و بسب الشیخین او باحدهما او بالسحر او بالزندقة
اذا اخذ قبل توبته یعنی هر کافر که توبه کند و پشیمان شود از کفر خود قبول میشود توبه او در دنیا از قتل نجات
مییابد مگر جماعتی که از جمله انها کسی است که کافر شده بدشنام دادن یکی نبی از انبیا یا بدشنام دادن شیخین که ابابکر و عمر باشند
رضی الله تعالی عنهما و یا بدشنام دادن یکی ازین دو یا کافر شده باشد بسحر یا کافر شده باشد بزندقه که در باطن
کافر باشد عقاید مکفره را مبطن داشته باشد و اظهار اسلام میکرده باشد که قبل از توبه گرفته شده باشد توبه این جماعة
قبول نیست البته باید بقتل رسانیده شوند و نیز در کتاب اشباه و النظایر آورده که سب الشیخین و لعنهما
کفر یعنی دشنام دادن شیخین و لعن گفتن بر اینها کفر است و نیز در اشباه از مناقب کردری نقل کرده که یکفر
اذا انکر خلافتهما او بغضهما لمحبة النبی لهما صلی الله علیه و علی اله وسلم یعنی کافر می شود شخص که منکر شود خلافت
شیخین را و یا در دل بغض آن بزرگوارانرا داشته باشد از جهة محبت نبی صلی الله علیه وسلم ایشانرا و نیز در اشباه
آورده نقلا از فتح القدیر کرده که کسی که مرتد شود و بعد از ارتداد منکر شود و بگوید که مرتد نشدم
همین انکار برای او توبه است با او بهیچ وجه تعرض نشود و بعد از ان گفته و قولنا لا یتعرض له انما هو فی
مرتد یقبل توبته فی الدنیا اما من لا تقبل توبته فانه یقتل کالردة بسب النبی والشیخین کما قدمناه
بغیر انچه در فتح القدیر گفته که انکار مرتد توبه است در حق او و بعد از انکار بهیچ جه با و تعرض نشود این عدم
تعرض در حق آن مرتد است که توبه او صلاحیت قبول داشته باشد اما هر جه ان مرتد است که توبه او از ارتداد
صلاحیت نداشته باشد مثل کسی که مرتد شده باشد بسب نبی یا بسب شیخین و امثال این مرتد البته باید کشته شود که توبه او

قبول نیست و نیز در اشباه آورده که استحلال اللواطة بزوجته کفر یعنی حلال دانستن لواطه با زوجه منکوحه خود کفر است و نیز
در اشباه آورده که الاستخفاف بالقران والمسجد کفر یعنی سبک کردن بقران شریف و مسجد کفر است و اینطایفه
قران شریف را هیچ حرمت نمیکنند و بسیار سبکی میکنند در یزد فقیر در مدرسه رفتم اتفاقا در مابین مناظره شد
حاجت باستحضار مصحف شریف شد تا از روی آن آیتی دیده شود مصحف را بسیار بیحرمتی میکردند فقیر گفتم که مصحف را
بیحرمتی مکنی مصحف را برداشت بر زمین بیکطرف انداخت و گفت این مکتوب هیچ حرمتی ندارد و هر که قران شریف در زیر قدم نهد
حرمت ندارد و کم است که لباس با آن پوشیده باشد چنانچه اهل سنت رحمهم الله تعالی لباسها را فاخر میپوشند و نیز در
اشباه آورده و یکفر بانکار اصل الوتر یعنی کافر میشود هر که انکار کند از وتر که نماز وتر را واجب یا سنت نداند و
اینطایفه لواطه را با زوجه منکوحه خود حلال میدانند و منکر وتر میباشند این هفت مسئله که فقها حکم بکفر اینطایفه
کرده اند از اشباه النظایر منقول است و در خلاصه آورده است که و کذا من ینکر الرویة لانه کافر یعنی اقتدای
نماز جایز نیست در پی کسی که منکر رویة حق سبحانه و تعالی باشد در اخرت زیرا که وی کافر است و نیز در خلاصه آورده است
و لو انکر خلافة الصدیق فهو کافر این دو مسئله که فقها حکم کرده اند بکفر این طایفه از خلاصه منقول است
و در درمختار آورده است که و لا تقبل توبة الکافر بسب الشیخین او بسب احدهما یعنی قبول نشود توبه کافر
که کافر شده باشد بسب شیخین یا بسب یکی از انها و نیز در در المختار آورده از بحر نقل کرده که بحر از جوهره نقل کرده
و جوهره از امام شهید که من سب الشیخین او طعن فیهما کفر و لا تقبل توبته و به اخذ الدبوسی و ابو اللیث و هو المختار
للفتوی یعنی کسی که سب شیخین کرد یا طعن کرد در انها کافر میشود و توبه او قبول نیست باید کشته شود و باین سخن
و بهمین حکم رفته است دبوسی و ابو اللیث و فتوی بر این است دو مسئله که فقها حکم کرده بکفر این طایفه از در مختار منقول است
در کتاب مواهب المنان شرح تحفة الاقران تالیف مولف فتح الغفار شرح تنویر الابصار آورده و منکر خلافة الصدیق

بکفر والفاروق

بکفر والفاروق بالتحقیق و قد اشتمل البیت علی مسئلة منقولة فی غالب الکتب المعتمدة و قد صرح به شیخنا فی بحره حیث قال
و یکفر بانکار صحبة ابی بکر کانکار خلافة عمر رضی الله تعالی عنهما علی الاصح و مثله فی البزازیه و مثله فی شرح المنظومة نقلا عن
الکافیجی و در کتاب فتح الغفار آورده والرافضی ان فضل علیا علی غیره فهو مبتدع و ان انکر خلافة صدیق فهو کافر
والحق فی فتح القدیر عمر بالصدیق فی هذا الحکم ترجمه مسئله اولی این است که منکر خلافة صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه کافر است
و منکر خلافة فاروق نیز کافر است تحقیق همین است و این مسئله منقول است از کتب معتمده و در کتاب بحر و کتاب فتاوی
بزازیه و کتاب شرح منظومه همین مسئله تصریح کرده اند و ترجمه مسئله دویم این است که رافضی اگر تفضیل علی را بر
خلفاء ثلثه بکند مبتدع است و اگر منکر خلافت صدیق اکبر باشد رضی الله تعالی عنهم کافر است و در کتاب فتح القدیر
عمر را ملحق بصدیق اکبر کرده در این حکم رضی الله تعالی عنهما و در کفایة شرح هدایه و معراج الدرایه شرح هدایه آورده و انکان
هوی یکفر اهلها کالجهمی والقدری قال بخلق القران والرافضی الغالی الذی ینکر خلافة ابی بکر رضی الله تعالی لا یجوز الاقتداء
به یعنی اگر اهل هوا بنحوی بودند که هوای انها مودی بکفر بوده مثل جهمی و قدریه قایل بخلق قران بود و رافضی که در هوای
خود غلو کرده باشند بنحوی که منکر خلافت صدیق اکبر باشد رضی الله تعالی عنه اقتدا بنماز در پی او جایز نیست در شرح فقه
اکبر آورده که اجمعوا علی ان من انکر صحبة الصدیق کفر بانکار صحبة غیره لو ر والعفی فی حقه حیث قال اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا فاتفق المفسرون علی ان المراد بصاحبه هو ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه یعنی اجماع کرده اند
علما بر انکه حکم که هر که منکر شود صحابی بودن صدیق اکبر را و بگوید که او از جمله اصحاب نیست و حرمت مرتبه صحبت آن سرور
صلی الله علیه واله وسلم در حق او رضی الله تعالی عنه ثابت نیست کافر است زیرا که صحبت و صحابی بودن او بنص قران
ثابت است و منکر حکم قران کافر است اذ یقول لصاحبه لا تحزن اتفاق دارند همه مفسران بر انکه نزول
این ایه در حق صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه میباشد مذهب امامیه آنست که صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه صحابی نیست بلکه

مقصود از ایذاء آنسرور صلی الله علیه وسلم غدر بوده و دلالة کافر شدن ایذاء کنندهٔ آن حضرت که او صلی الله علیه وسلم بهلاک رسانیده شد
و از جملهٔ اصحاب شمرده نمیشود و در سیف مسلول آورده قال مالک رحمة الله علیه من سب عایشه رضی الله تعالی عنها قتل قیل له
لم قال لان من رماها فقد خالف القران وقال ابن شعبان عنه ان الله تعالی یقول ان الله یعظکم ان تعودوا لمثله ابدا
ان کنتم مؤمنین فمن عاد لمثله فقد کفر وذکره ابو یعلی من الحنابلة وقال ابن تیمیة انه حکی الاجماع فیه غیر واحد یعنی
امام مالک رحمة الله تعالی گفته که کسی که دشنام دهد عایشه را رضی الله تعالی عنها باید کشته شود برای او گفته شد که چرا این حکم
کردی فرمود که کسی که ایشان را دشنام داد پس مخالفت کرد قرآن را که تبرئهٔ ایشان نموده و ابن شعبان از امام مالک
روایت کرده که گفته حق سبحانه و تعالی میفرماید که یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین یعنی وعظ
میکند و پند میدهد حق سبحانه و تعالی شما را جل عزت تهمت کردن آن که زنهار باز نگردید بهمین تهمت اگر ایمان دارید
بخدا و رسول پس کسی که آن تهمت را در حق آن مخدره سرادقات عصمت کند البته از جملهٔ مؤمنان نخواهد بود پس بسبب این
۲ دشنام مرتد میشود و که توبهٔ او قبول نیست باید کشته شود و در این مسئله مطلق دشنام را موجب قتل نموده اعم از آنکه بزنا
باشد یا بوجه دیگر و تبرئهٔ ایشان را دلیل نموده زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی بنابر براءت صاحب نجابت ده آیه و بروایت قاضی بیضاوی
هژده آیه نازل فرموده و در آنجا انواع تاکیدات و تحذیرات و مبالغها در این باب بعید در باب تبرئه و تنزیه و تطهیر
ذیل ایشان از غبار و عار بعمل آمده که هر یکی از آن موجب چندین تعظیمات و تکریمات آن مستورهٔ قباب عصمت
و آن مخدرهٔ حجاب عفت محبوبهٔ جناب حضرت محمد مصطفی معظمهٔ مکرمهٔ بارگاه کبریایی باشد پس هر که با ایشان دشنام
دهد البته معادات بحضرت عزت و تعالی کرده باشد و اهانت و حقارت بجناب حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم کرده باشد البته و پس دشنام مرتد می شود و سب کنندهٔ جناب رسول صلی الله علیه وسلم
می شود پس البته قتل او واجب است و توبهٔ او قبول نیست و ابن تیمیه میگوید که ابو یعلی گفته که حکایت کرده

اجماع علماء را برین حکم که کسی که دشنام دهد حضرت عایشه صدیقه را مرتد است و قتل او واجب است و مردم بسیار زند
زندیق و نهار و محقق دوانی در شرح عقاید عضدی آورده و اما غیر ذلک کالقائلین بخلق القران والقادحین فی اصحاب النبی صلی الله
علیه وعلی آله وسلم بما یوجب تکفیرهم فهم فیه یکفرون وکذا قذف عایشه رضی الله تعالی عنها و در آنجا موجبات کفر را بیان نموده و گفته
که هر چه غیر از انهاست مثل قائلین بخلق القران و قدح گویان در اصحاب آنسرور صلی الله علیه وسلم بآن قدحها و عیبها که
موجب کفر انها باشد و معتقد کفر انها باشند کافرند و کسی که قذف حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها را بکند کافر است و طایفهٔ امامیه قدح
میکنند اصحاب را بامور که موجب کفر انهاست و معتقد کفر اصحاب شیخین اند و در قذف عایشه رضی الله تعالی عنها متقدمین انها
توقف می نموده اند و دشنامهای دیگر میگفتند و متاخرین آنها بی توقف و بی تحاشی قذف میکنند ایشان را و سب میکنند و
در سب اصحاب هم بسیار غلو میکنند و فحشهای غلاظ و شداد اظهار میکنند لعنهم الله تعالی و در صواعق محرقه آورده علم من حدیث
الافک المشار الیه ان من نسب عایشة الی الزنا کان کافرا وهو ما صرح به ائمتنا وغیرهم لان فی ذلک تکذیب النصوص
القرآنیة ومکذبها کافر بالاجماع ای اجماع المسلمین وبه یعلم القطع بکفر کثیر من غلاة الرفضة لانهم ینسبونها الی ذلک
قاتلهم الله تعالی انی یؤفکون یعنی معلوم شد از حدیث و بیان بهتان که در حق حضرت خاتون جنت مخدرهٔ سرادقات
عصمت محترمهٔ حرم عفت مقربهٔ بارگاه کبریا محبوبهٔ حضرت مصطفی گفته شده بود و در قرآن شریف ذکر یافته و تزکیه
و تطهیر زیب عصمت او را بر وجه مبالغه بسیار و تاکید علی سبیل التکرار از غبار آن عیب و نقص و عار نموده با تعظیمات
متوافره و تکریمات متکاثره و وعدهٔ نعیم جنت در حق او و خویشان او و فرموده که اولئک مبرؤن مما
قالوا لهم مغفرة ورزق کریم که هر که نسبت کند آن خاتون جنت را بزنا کافر است و باین سخن تصریح
کرده اند هم امامان مذهب شافعی و غیر انها که امامان مذهب ابی حنیفه و امام مالک و امام احمد حنبل باشند رحمهم الله تعالی
چرا که در این نسبت تکذیب نصوص قرآنی لازم می آید و تکذیب نصوص قرآنی کافر است باجماع جمیع مسلمین و از این حکم لازم آید

یقین بکفر روافض که در رفض غلو دارند مثل امامیه زیرا که این طایفه نسبت میکنند ایشان را باین فاحشه لعنت کند حق سبحانه
و تعالی انها را که چه طور رفتند از راه حق از این سخن صواعق محرقه معلوم شد که متقدمین و متاخرین این طایفه قذف آن مطهرة الذیل را
میکنند و بر همین بهتان اعتقاد دارند لعنهم الله فی الدنیا والاخرة و در صواعق آورده که الطحاوی قال فی عقیدته وبغض الصحابة
کفر یعنی طحاوی رحمة الله تعالی که یکی از اجلهٔ ائمهٔ حنفیه است رحمهم الله تعالی در کتاب عقیدهٔ خود گفته که بغض صحابه و دشمنی با صحابه کفر است
و نیز در صواعق محرقه آورده که اصح المکفرون للشیعة والخوارج بتکفیرهم اعلام الصحابة رضی الله تعالی عنهم وتکذیبهم النبی صلی الله
وعلی آله وصحبه وسلم فی قطعه لهم بالجنة وهو احتجاج صحیح فیمن ثبت علیه تکفیر اولئک یعنی حجت گرفته اند علماء اهل سنت و جماعت
که کافر میدانند و از دایرهٔ اسلام بالکلیه بیرون میشمرند شیعه و خوارج را بر کفر انها باینکه هر دو طایفه حکم میکنند بکفر اکابر و اعاظم
صحابه رضی الله تعالی عنهم که رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم شهادت داده و حکم کرده قطعا و یقینا ببودن انها از اهل
جنت و در این حکم لازم می آید تکذیب آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در شهادت باینکه این اصحاب اهل
جنت اند پس بسبب تکفیر صحابه و تکذیب آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم هر دو طایفه کافرند و این حجت صحیح است
بر کفر هر که صحابه را کافر میداند و بکفر این اکابر حکم میکنند و این هر دو طایفه حکم بکفر صحابه رضی الله تعالی عنهم میکنند چنانچه در فصل
عقاید فاسده گذشته و نیز در صواعق محرقه آورده که ان ائمة الحنفیة کفروا من انکر خلافة ابی بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما والمسئلة منقولة
فی غیرها من کتبهم وفی الاصل لمحمد بن الحسن رحمه الله تعالی یعنی امامان مذهب ابو حنیفه رحمهم الله تعالی حکم کرده بکفر آن کسانی که منکرند
خلافت ابو بکر و عمر را رضی الله تعالی عنهما و این مسئله در کتاب غایة البیان ثبت است و در دیگر کتابهای امامان حنفیه رحمهم الله تعالی
نیز ثابت است و امام محمد رحمهم الله این مسئله را در مبسوط آورده و در صواعق آورده که ظاهر این است که ائمهٔ حنفیه
اخذ این حکم را از امام ابو حنیفه کرده اند زیرا که ایشان عالمترین مردم بودند باحوال روافض زیرا که وی کوفی است
و کوفه منبع روافض بود چونکه ایشان حکم بکفر منکر خلافت کرده حکم بکفر لعن کنندهٔ انها بالطریق اولی باید کرده باشند و در

صواعق آورده که امامت صدیق رضی الله عنه مجمع علیه است که اجماع جمیع مسلمین بر امامت او شده از وقت بیعت امیر المؤمنین
حضرت عمر تا وقت رحلت ایشان هیچ احدی از مسلمانان در امامت او خلاف نکرده و آنکه تاخیر کرده بعضی از صحابه
بخود آن تاخیر از جهت خلاف در امامت ایشان علیه الرحمة والرضوان نبود لهذا عطایای او را قبول میکردند و اگر در مابین آنها دعوی
و خصومت شرعی واقع میشد محاکمه و مرافعه با ایشان میکردند اگر امامت ایشان را حق نمیدانستند تصرف ایشان را در بیت المال
بزعم خود جایز نمیدانستند پس عطایای او را باید قبول نکردی و در محاکمات و دعاوی مرافعه با ایشان نکردی و در بیعت لازم
نیست که جمیع رعایا و برایا دست بخلیفهٔ وقت دهد و بیعت کند بلکه بعضی از اهل حل و عقد که حاضر باشند بیعت کنند
و قبول کنند او را بخلافت و امامت و بیعت کنند و بعضی دیگر چون بشنوند تسلیم کنند و رد نکنند و اصحاب آنسرور صلی الله علیه وسلم
در باب خلافت هر چهار خلیفه همچنین بودند که بعضی در مجلس بیعت کردند و بعضی چونکه شنیدند تسلیم کردند و رد نکردند هر چه حال خلفاء
ثلثه است ظاهر است که بهمین نحو بود و هر چه حال امیر المؤمنین علی است رضی الله تعالی عنه باید که بیان خلافت و اجماع بر خلافت
او کرده شود وقتی که امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه خلافت را در مابین شش نفر شوری فرموده پنج نفر از آنها اختیار و تجویز
عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه دادند و ایشان عهد و میثاق از هم گرفت باینکه بهر که ایشان بیعت کنند هم قبول کنند
و خلاف نورزند بنا بر این عهد و میثاق ایشان اول دست حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه را گرفت و گفت
تو بیعت میکنم باین شرط که عمل کنی بکتاب الله تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سنت ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
ایشان در جواب فرمود که اما کتاب الله تعالی و سنة رسوله فبالرأس والعین و هر چه سنت ابی بکر و عمر است
رضی الله تعالی عنهما اگر اجتهاد من موافق اجتهاد انها شد موافقت میکنم و اگر مخالف شد تابع اجتهاد خود میباشم
عمل باجتهاد انها نمیکنم سه مرتبه عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بهمین نحو عرض کرد ایشان بهمین نحو جواب فرمودند آنگاه
دست حضرت امیر المؤمنین عثمان را گرفت و همین شرط را بخدمت ایشان عرض کرد ایشان هر سه شرط را قبول کرد

وسبب قبول عثمان وعدم قبول علی رضی الله عنهما تقریر بیان شده لهذا بیعت بایشان کرد و چون یاران وانفرد میان این شش نفر باجماع
تمام مهاجرین وانصار رفته که حضرت عبدالرحمن سه شبانه روز با مهاجرین وانصار ذکور واناث مشورت کرد همه اتفاق
برین نمودند که از میان این شش نفر خلافت واهلیت امامت متجاوز نیست پس اجماع منعقد شد برآنکه در حیات عدم امیرالمؤمنین
عثمان خلیفه امیرالمؤمنین علی باشد رضی الله تعالی عنهما ازین بیان معلوم شد که خلافت خلفاء اربعه مجمع علیه است پس کسی که منکر
خلافت ابی بکر وعمر شود منکر امر مجمع علیه شد ومنکر همچنین امر کافر است در صواعق محرقه آورده است ابو یعلی الحنبلی والذی
علیه الفقهاء فی سب الصحابة ان کان مستحلا لذلک کفر وان لم یکن مستحلا فسق ولم یکفر قال وقد قطع طایفة من الفقهاء
من اهل الکوفة وغیرهم بقتل من سب الصحابة وکفر الرفضة یعنی گفته است ابو یعلی الحنبلی آنچه از حکم روافض که متفقند بران حکم
جمیع فقهاء اهل اسلام و هیچ یکی خلاف ندارد در باب سب صحابه رضی الله تعالی عنهم همین حکم است که هر که صحابه را سب کند
و اعتقاد داشته باشد که این سب حلال است کافر است در کفر او شک نیست واگر اعتقاد حلال واباحت نداشته
باشد وحرام میدانسته باشد فاسق است واما سب صحابه را حلال میدانند بلکه واجب میدانند وعبادت می شمرند
وحکم قطعی تکفیر کردند طایفه از فقهاء کوفه وغیر از انها بوجوب قتل کسی که سب کند صحابه را ونیز حکم قطعی تکفیر کردند
برآنکه طوایف روافض همه کافرند در کفر انها شک نیست ونیز در صواعق محرقه آورده وقال محمد بن یوسف الفریابی
وسئل عمن شتم ابابکر قال کافر قیل نصلی علیه قال لا وممن کفر الرفضة احمد بن یونس وابوبکر بن هانی وقالا لا تؤکل
ذبائحهم لانهم مرتدون یعنی محمد بن یوسف فریابی پرسیده شد از حال کسی که دشنام دهد ابوبکر را رضی الله تعالی عنه در
جواب گفت که کافر است گفتند نماز جنازه بر او خوانده شود یا نه در جواب گفت خوانده نشود ونیز در صواعق محرقه
آورده است که از جمله فقهای که حکم بکفر روافض کرده احمد بن یونس وابوبکر بن هانی است و هر دو فرموده اند که ذبایح
روافض خورده نشود وحکم میتة دارد زیرا که این طایفه مرتدند احکام آنها احکام مرتدین است ونیز در صواعق محرقه آورده است

بغو

وقال عبدالله بن ادریس احد ائمة الکوفة لیس للرافضی شفعة لانه لا شفعة الا للمسلم یعنی عبدالله بن ادریس که یکی از اجله وائمه کوفه است گفته که
رافضی را حق شفعه نمی باشد واگر زمینی را در جوار زمین او فروخته شود دعوی شفعه او را قاضی اسلام مسموع نماید زیرا که حق شفعه برای
مسلمان ثابت می شود ورافضی کافر است ونیز در صواعق محرقه آورده است وممن قال بوجوب القتل علی من سب ابابکر وعمر وعبدالرحمن ابزی
الصحابی رضی الله تعالی عنهم یعنی از جمله علماء وفقهای که حکم کرده اند بوجوب قتل کسی که دشنام دهد ابوبکر وعمر را عبدالرحمن ابزی است
که از جمله اصحاب آنسرور است ونیز در صواعق محرقه آورده است وعن عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه انه اراد قطع لسان عبیدالله
بن عمر اذ شتم المقداد بن الاسود رضی الله تعالی عنه فکلم فی ذلک فقال دعونی اقطع لسانه حتی لا یشتم احد اصحاب النبی صلی الله
علیه وعلی آله وسلم یعنی روایت است از عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه که اراده کرده بود بریدن زبان پسر خود عبیدالله را که دشنام داده
بود مقداد بن اسود رضی الله تعالی عنه را پس مردم در شفاعت او گفتگو کردند امیرالمؤمنین علیه الرحمة والرضوان خشم کرد وفرمود که بگذارید که زبان
او را ببرم که کسی دیگر دشنام ندهد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وعلی آله وسلم ونیز در صواعق آورده از قاضی عیاض نقل کرده
وقال القاضی من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ابابکر او عمر او عثمان او معاویة او عمرو بن العاص فان قال کانوا
علی ضلال او کفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا وقول تفسیق من سبهم الی الضلال والکفر حسن اذ انسبهم الی الکفر
لان النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم شهد لکل منهم بالجنة یعنی گفته است قاضی عیاض که یکی از ائمه اجله علماء اهل سنت است که امام مالک
فرموده که کسی که دشنام دهد یکی از اصحاب آنسرور صلی الله علیه وعلیهم هر یکی از اصحاب که باشد چه ابوبکر وچه عمر وچه عثمان وچه معاویه
وچه عمرو ابن العاص اگر گفت در دشنام خود که این اصحاب که من شتم میکنم در ضلال وکفر بودند البته باید کشته شود یعنی واجب است
بر پادشاه اسلام که همچنین شاتم را بکشد واگر دشنام او بفسق وکفر نباشد بلکه بدیگر چیز باشد معذب شود بعذاب شدید
حضرت قاضی عیاض میگوید که همین قول امام مالک رحمه الله تعالی که گفته است که کسی که نسبت کند صحابه را رضی الله تعالی عنهم
بکفر وضلال واجب است که کشته شود بسیار قول نیکو است بسیار حکم مستحسن ونیک است زیرا که آنسرور صلی الله علیه وسلم

شهادت داده است هر یکی را از صحابه با آنکه از اهل جنت است و کسی که از اهل جنت باشد چگونه جایز است که او را کسی ضال وکافر بگوید
وهر که بگوید باید که کشته شود زیرا که باین کفار تکذیب آنسرور صلی الله علیه وسلم از قول قاضی عیاض رحمة الله علیه معلوم شد که اصحاب آنسرور صلی الله
علیه وعلی آله وسلم همه اهل جنت اند وطایفه امامیه اصحاب را تماماً کافرین وضالین میدانند ومرتدین می شمرند نسبت کفر
وضلال بیکی از اصحاب موجب قتل است پس نسبت بجمیع اصحاب بطریق اولی موجب قتل است ونیز در صواعق آورده
است وفی الفتاوی البدیعیة من انکر امامة ابی بکر فهو کافر وقال بعضهم هو مبتدع والصحیح انه کافر وکذلک من انکر خلافة
عمر فی اصح الاقوال یعنی در فتوی بدیعیه که از کتب معتبره حنفیه است که هر که منکر شود امامت ابوبکر را رضی الله تعالی عنه کافر است
وبعضی علما گفته اند که مبتدع است قول اول اصح وهمچنین منکر خلافة عمر رضی الله تعالی عنه کافر است در صحیح ترین اقوال ونیز در
صواعق آورده وفی الفتاوی المرغینانی ویکره الصلوة خلف صاحب هوی او بدعة ولا یجوز خلف الرافضی ثم قال وحاصله
ان کان هوی یکفر به لا یجوز والا یجوز ویکره یعنی در فتاوی مرغینانی آورده است که نماز در عقب صاحب هوی یا صاحب بدعة
مکروه است ودر عقب رافضی جایز نیست بعد از آن گفته است که حاصل سخن این است که هر که از اهل هوی آن نحو باشد
که هوی او مفضی بکفر باشد نماز در عقب او روا نیست واگر مفضی بکفر نباشد رواست با کراهیت ازین مسئله معلوم شد
که رافضی کافر است ونیز در صواعق آورده است فمذهب ابی حنیفة رحمه الله تعالی ان من انکر خلافة الصدیق او عمر رضی الله
تعالی عنهما فهو کافر علی خلاف حکاه بعضهم وقال الصحیح انه کافر والمسئلة مذکورة فی کتبهم فی الغایة للسروجی وفی الفتاوی
الظهیریة وفی الاصل لمحمد بن الحسن رحمه الله تعالی وفی الفتاوی البدیعیة یعنی مذهب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله تعالی این است
که منکر خلافت ابی بکر وعمر کافر است وبعضی علماء حنفیه خلاف کرده اند که کافر نیست مبتدع است وقول صحیح این است
که کافر است واین مسئله مذکور است در فتاوی غایه سروجی وفتاوی ظهیریه ودر مبسوط ومحیط امام محمد رحمه الله تعالی
ودر فتاوی بدیعیه ونیز در صواعق آورده است که در حدیثی که رجال سند او همه ثقه ومعتمد علیهم میباشند آمده است

الله

الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد
آذی الله ومن آذی الله یوشک ان یأخذه ترجمه این حدیث قبل ذکر شده ومبحث ما مقصودی درین حدیث در صواعق
آورده عبارت چند او بطول مرانجامد ترجمه آن لابد است که آورده شود درین حدیث لابد است که طایفه باشد یک طایفه
مر باید مخاطب باشد مر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که امر کرده آنها را که بترسید از خدا جل وعلی شانه ونهی کرده انها را که مکرر اذیت
اصحاب انها را شانه طعن وسب ویک طایفه دیگر اصحاب آنسرور است صلی الله علیه وسلم که سفارش کرده انها را که کسی بطعن
انها پیش نیاید باید این دو طایفه یکی از دیگری ممتاز باشد زیرا که غیر از اصحاب در وقت آنسرور صلی الله علیه وسلم
وجود نداشت که سفارش اصحاب را بر انها کرده باشد وسفارش اصحاب بر اصحاب وتکرار معنی ندارد پس بعضی علما توجیه
این حدیث را باین نحو کرده اند که اصحاب آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بمضمون کریمه لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله
الحسنی دو طایفه میباشند که در درجه تفاوت کلی دارند مخاطب امر ونهی طایفه ثانیه است که بر انها سفارش کرده طایفه اولی را
که تعظیم طایفه اولی را می نموده باشند واحترام واکرام انها را کما ینبغی وبحق بجا آورده باشند وبطعن وایذاء انها تعرض ننمایند
صاحب صواعق ابن حجر میفرماید که شنیدم شیخنا التاج بن عطاء الله متکلم الصوفیة رحمة الله علیه که در حلقه وعظ چنین تاویل
فرمود که آنسرور صلی الله علیه وسلم تجلیات بود یعنی ذات شریف او مخصوص بود بمکاشف وتجلیات خاصه که میدید در آن کسی
را که در وقت آنسرور صلی الله علیه وسلم موجود نبودند وبعد موجود خواهند شد یعنی سایر امت بنا بر این مخاطب امر ونهی سایر
امت میباشند که سفارش صحابه رضی الله تعالی عنهم با نها کرده بنا بر این این حرمت وعظمت ثابت است در حق جمیع صحابه رضی الله
تعالی عنهم ودر حق هر یکی از صحابه وبنا بر اول این حرمت وعظمت ثابت است برای مجاهدین ومنفقین قبل الفتح وبرای
این طایفه ثانیه نیز همین حرمت وعظمت ثابت است نسبت بغیر صحابه زیرا که رفعت درجه طایفه ثانیه نسبت بغیر صحابه

واجب است حرمت و اکرام و اعظام جمیع صحابه رضی الله تعالی عنهم و عنها صاحب صواعق در اواخر این مبحث میفرماید که تا اهالک کلام در سب بعضی
صحابه است هر چند سب جمیع صحابه است پس شک نیست در اینکه این سب کفر است باجماع علما و طحاوی رحمه الله تعالی کفر گفته و بعضی
صحابه کفر است شاید مراد او بغض جمیع صحابه باشد و این بغض بی شک و شبهه کفر است چنانچه مذهب طایفه امامیه است که
جمیع اصحاب را که بیعت بخلفاء ثلثه کرده اند و راضی بخلافت آنها شده اند مرتد شده اند و همه را سب میکنند و با همه بغض دارند
بلکه تمام امت خیر الانام علیه و علی آله افضل الصلوة و السلام را الی یوم القیام سوای طایفه امامیه را کافر میدانند قبحهم الله تعالی و حضرت غوث
الثقلین و سبط السبطین زبده و خلاصه دودمان آل عبا و نتیجه علی و اهل بیت مصطفی و عمده خاندان عظیم الشان فاطمه زهرا
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم حضرت غوث الاعظم و الشیخ المعظم المکرم محبوب ربانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله سره النور
در کتاب خود غنیة الطالبین بعد از بیان ما اتفقت علیه جمیع طوایف الروافض که امامت منصوص است برای علی رضی الله تعالی عنه
و ائمه همه معصوم اند از غلط و سهو و خطا و منکر بودن امامت مفضول را و منکر اند تفضیل صحابه را بر ترتیب که معتقد اهل سنت است و علی را بر جمیع
صحابه افضل میدانند رضی الله تعالی عنهم و بیزار اند از ابوبکر و عمر و سایر صحابه رضوان الله تعالی عنهم و ائمه را همه مرتد میدانند بترک بیعت علی رضی الله تعالی عنه
و راضی شدن بترک بیعت او مگر شش نفر علی و عمار و مقداد و سلمان و دو نفر دیگر رضی الله تعالی عنهم و میگویند که مرده ها قبل یوم الحساب رجوع
بدنیا میکنند و میگویند که امام عالم است بهر چه انچه موجود است و انچه موجود خواهد شد از امور دنیا و دین تا شماره سنگ ریزه ها
و برگ درختها هیچ بر او پوشیده نیست و دعوی میکنند که علی افضل است از انبیا علیهم الصلوة و السلام و میگویند که علی رضی الله تعالی عنه
در آخر الزمان رجوع میکند بدنیا و انتقام میکشد از دشمنان خود گفته است علیهم لعنة الله و الملائکة و سایر خلقه الی یوم الدین و قلع آثارهم
و ابا حصارهم و لا جعل فی الارض لهم دیارا لانهم بالغوا فی غلوهم و مردوا علی الکفر و ترکوا الاسلام و فارقوا الایمان و جحدوا الاله و الرسل
و التنزیل فنعوذ بالله ممن ذهب الی هذه المقالة یعنی بعد از بیان انچه اتفاق دارند بران همه طوایف روافض فرمود لعنت خدا تعالی عز شانه
و ملائکه و سایر مخلوق باد تا روز قیامت بر همین طایفه که چنین عقاید فاسده دارند و قلع کند آثار آنها را و خراب کند حصار آنها

ونگذارد

و نگذارد در روی زمین کسی را از آنها بگردد زیرا که اینها بسیار غلو کرده اند در بدعت خود و ثابت اند در کفر و ترک کردند اسلام را
و جدا کردند از ایمان و منکر شدند از خدا جل و علا شانه و رسولان و قرآن پس پناه میجوییم بخدا جل و علا شانه از کسی که این عقاید
فاسده داشته باشد از این قول ایشان علیه الرحمة و الرضوان قطعا معلوم شد که ایشان علیه الرحمة و الرضوان حکم بکفر جمیع طوایف
روافض کرده و همه را اغلظ کفار شمرده بنا بر قول آن جامع علوم ظاهریه و باطنیه صاحب حال و قال منشاء الخوارق و الکرامات
معدن المعارف و التجلیات محرم اسرار اللاهوت عارف خفیات الجبروت کفر اینطایفه باید که ظاهر و باهر باشد
و هیچ احدی را شبهه دران نماند حضرت امام ربانی محبوب صمدانی شیخنا و مولانا حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس الله
سره النور در رساله خود آورده و بکفر اینطایفه حکم کرده و فرموده که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح بران دالست و احادیث را
نقل کرده و نیز فرموده که سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان کفر است و استدلال باحادیث نموده و فقیر ان احادیث را
که دال بر کفر اینطایفه است در مقصد دوم که در بیان ادله اثبات کفر اینطایفه است خواهم آورد ان شاء الله تعالی و در آخر
این احادیث میفرماید که فیحکم بکفر هؤلاء یعنی حکم میکنیم بکفر اینطایفه ما اهل سنت و جماعت چه اکثر این بزرگواران علیهم
الرضوان که هم اصحاب کرامت اند و هم اصحاب کشف اند و هم اصحاب ظاهر اند و هم اصحاب باطن اند حکم بکفر اینطایفه شقیه
کرده اند هیچ ذرا که عارف باحوال و کمال این بزرگواران باشد چاره بدون متابعت خواهد بود که مخالفت حکم این بزرگواران
کند و از امام عصر خود ابو زرعه نقل کرده که چون ببینی کسی را که بغض دارد بیکی از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم پس بدانکه
او زندیق است زیرا که قرآن و رسول حق است و انچه رسول آورده حق است و نرسیده بما قرآن و احکام مگر بواسطه اصحاب
رضی الله تعالی عنهم پس جرح در اصحاب موجب ابطال کتاب و سنت است پس سزاوار است جرح باو ملحق شود و حکم شود بزندقه و
ضلالت و کذب و فساد او و از عبد الله تستری رحمه الله نقل کرده که ایمان نه آورده برسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که تعظیم نکند
اصحاب او را صلی الله علیه و سلم و نیز فرموده که سوال کرده شد از عبد الله بن المبارک رضی الله که کدام یکی از این دو نفر افضل است

معاویه یا عمر بن عبد العزیز رضی الله تعالی عنهما ایشان در جواب فرمود که غباری که داخل شده در بینی اسپ معاویه با رسول الله صلی الله علیه و سلم
بچندین مراتب افضل است از عمر بن عبد العزیز ذات شریف معاویه را چه نسبت است بعمر بن عبد العزیز و چگونه در مقابله او ذکر شود از اینجا
باید فهمید که صحبت سید البشر و رویت او صلی الله علیه و سلم فضیلتی است که در مقابله او هیچ فضیلت اعتبار ندارد و هیچ فضیلت
باین فضیلت نمیرسد و همه فضیلتها دون این فضیلت است حضرت امام ربانی قدس الله سره هر سه نفر را ابو زرعه و عبد الله
تستری و عبد الله ابن مبارک را بسیار توصیف کرده و جلالت قدر و مرتبه هر یک را نحوی بیان فرموده که عقل در تصور ان خیره میگردد
پس قول اینها صادق و معتبر است نمیرسد هیچ احدی را که مخالفت این بزرگواران کرده باشد و در کفر اینطایفه توقف
نماید و نیز در صواعق محرقه آورده که و اما الوقیعة و عائشة رضی الله عنها فموجب للقتل اما الاول فلان القرآن شهد براءتها فقذفها
تکذیب له و تکذیبه کفر و اما الثانی فلانها فراشه صلی الله علیه و سلم و الوقیعة فیها تنقیص له صلی الله علیه و سلم و تنقیصه کفر و ینبنی علی ذلک
حکم الوقیعة فی بقیة امهات المؤمنین یعنی واقع شدن در سب و قذف عائشه رضی الله تعالی عنها موجب قتل است زیرا که
قرآن شهادت برائت و صلاح و بانکه ایشان علیها الرحمة و الرضوان از اهل جنت است داده پس سب و طعن و قذف
ایشان علیها الرحمة تکذیب قرآن است و تکذیب قرآن کفر است یا از جهة انکه ایشان علیها الرحمة فراش آنسرور است صلی الله
علیه و آله و سلم و واقع شدن در سب و طعن و قذف ایشان علیها الرحمة موجب تنقیص آنسرور صلی الله علیه و سلم کفر است
و علما اتفاق دارند بر انکه هر کس تنقیص سید عالم بهر نحو که باشد نماید کافر است و توبه او قبول نیست و واجب است بر اهل اسلام
قتل او و هر که سستی و مداهنه کند در قتل او حکم آن دارد که خود مرتکب تنقیص است و حکم او حکم سابق است در این باب
علما و فقهاء اسلام مبالغت و تغلیظات بسیار فرموده اند بنا بر این هر یکی از امامیه واجب القتل است زیرا که رکن
ایمان و اسلام در اعتقاد اینطایفه سب شیخین و بقیه اصحاب و سب و قذف عائشه است رضی الله تعالی عنهما در کتب آنها
مسطور است و معاینه در این اوقات هر که از اهل سنت بدست آنها گرفتار شد بطریق تقیه هر چه گفتم شیعه شدم

باور نکردند

باور نکردند و میگویند که ایمان تو در مذهب امامیه صحیح نیست تا تبری از خلفاء ثلثه نکنی و لعن و سب اینها و بقیه صحابه و قذف
و سب عائشه نکنی و قال الشیخ الکامل و الفقیه العامل جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول الماهر فی علم التفسیر و
الباهر فی علم الحدیث و الاسانید و تمیز الصحیح علی سبیل التفتیش و التنقیر الشیخ الاعظم العالم الحنفی شیخ علی بن شیخ الحرمی
فی کتابه المسمی بسیف الباتر لرقاب الشیعة و الرافضی الکافر فقد من الله علی بمجاورة قرة عین رسول الله و ریحانته و سید شباب
اهل الجنة و بضعته حیث کنت اماما و خطیبا بجامع حضرته ملازما لذلک قریبا من ثلثین سنة من سنین الهجرة مجاهدا لاظهار
دین الله و شریعته صفوة مسلوک الطریق مذهب اهل السنة و ادلته بین اهل الرفض و الشیعة اصحاب الکفر و الطرق الشنیعة فاطلعت
علی احوالهم و قبح احوالهم فلم اجد لهم حظا فی الاسلام و لا نصیبا فی ملة نبینا علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات لانهم ارتکبوا طریق
الکفر و الضلال و غیروا کلام الله و احادیث رسوله بغیر محال و اتخذوا عداوة الصحابة و سبهم دینا و یزعمون انهم
علی شیء اولئک هم الخاسرون یقینا فحملنی غیرة الدین و حمیة السادة المکرمین و امتثال قول سید المرسلین حیث قال
صلی الله علیه و علی آله و سلم اذا ظهر البدعة و سب اصحابی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا فلما کان ذلک ظهر لی ان اولف کتابا مختصرا یحتوی علی ذکر فضل الصحابة و الحث
علی محبتهم و الاستدلال علی حقیقة خلافة الخلفاء الثلثة میفرماید عالم ربانی و عامل صمدانی اعلم عصر خود و افضل دهر خود مفسر ماهر
و محدث باهر صاحب علم باطن و ظاهر در کتاب سیف الباتر لرقاب الشیعة و الرافضی الکافر مجاور روضه مقدسه
مطهره منوره مهبط فیوضات و انوار الهی و محط برکات و اسرار غیر متناهی اعنی روضه سلاله دودمان حضرت
محمد مصطفی و نسل علی مرتضی و قرة العین فاطمة الزهرا صلوات الله علیه و علیهم ما تعاقبت الظلم و الضیاء حضرت امام
حسین مجتبی نموده و امام و خطیب بوده در شهر کربلا و از احوال روافض خصوصا امامیه که مذهب آنها شیوع داشت
کما هی فی الواقع اطلاع یافتم چونکه افعال شنیعه و اقوال قبیحه اینطایفه را ملاحظه نمودم بعلم یقین معلوم شد که اینطایفه شقیه را

هیچ خلطی در اسلام و هیچ بهره از دین پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام نیست زیرا که اختیار کردند کفر و ضلال را و عداوت و بغض
و سب اصحاب را دین خود گرفتند و بعض انها را عبادت شمردند قران را تغیر دادند و بزیادة و نقصان ان قایل شدند
و احادیث سید عالم را صلی الله علیه وسلم که بواسطه اصحاب رضی الله عنهم بما رسیده همه را منکر شدند و رد کردند و همه را
افترا و کذب میدانند با وجود کفر و ضلال زعم دارند که بهره از دین داریم ولیکن بالله العظیم که اینهمه زیان کارند و بخسران خود
راضی شدند پس همین سه امر باعث شد برین که کتابی تصنیف کنم که مشتمل باشد بر فضیلت صحابه و بر ترغیب بر محبت انها
رضی الله تعالی عنهم و بر حقیقة خلافت خلفاء ثلثه و بر دلایل کفر اینطایفه شقیه و وجوب مقاتله و محاربه و استحلال اموال و استرقاق
اینطایفه و ان سه امر که باعث شد اول ننگ دین است دوم غیرت صحابه مکرمین است رضی الله عنهم سیوم فرمان
برداری سید المرسلین است صلی الله علیه و علی آله وسلم که فرمود اذا ظهر البدعة فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا یعنی چون ظاهر شود در میان مردم بدعت و سب اصحاب
پس عالم علم خود را ظاهر کند و اگر نکرد لعنة خدا و ملائکه و ناس بار براو و قبول نمیکند خدا تعالی ازاو عبادت او را از
فرض و نفل و درین کتاب هر که دلایل قویه بر کفر انها و وجوب قتال و استحلال اموال و استرقاق در اطفال و نساء و رجال
اینطایفه را اورده اند که در مقصد دوم و سیم ذکر خواهد یافت و سایرین که حکم بکفر انها اورده در ان مقصد مینویسم
انشاء الله تعالی فرموده که اجماع کرده علماء متاخرین از اهل سنت از چهار مذهب بر کفر جمیع طوایف الروافض و فتوی
داده اند بکفر انها و وجوب قتل انها از جمله انها امام زین العابدین نجیم من ائمة السادة الحنفیة در کتاب الاشباه والنظایر ان کل کافر
تاب قبلت توبته الا ... الخ فقیر از اشباه والنظایر نقل کرده نوشته ام و فرموده که شیخ الامام و مفتی الانام فرید الوحید مولا
ابو سعود فتوی داده بقتال و جهاد طایفه قزلباش و سب و ذراری و اخذ اموال انها بفتوی ایشان مرحوم سلطان
مراد عثمانی تجهیز عساکر نمود برای قتال و جهاد اینطایفه و سردار مرحوم عثمان پاشا که امیر عسکر بود بامارت عسکر معین

فرمو

فرمود بولایت تبریز رفت و غنایم بسیار و اسرای بیشمار از صغار و کبار اوردند که اسراء انها را در بازارها بطریق کثرت بیع
نهایت بیع و شراء میفرمودند از برای بندگی و خدمتگاری و هیچ عالمی و فقیهی وقت بر این امور اعتراض نکرد و منقول نشده
که هیچ احدی از علما و فقها بر ان امور ملامت کرده باشند و فرموده که علماء ماوراء النهر از بخارا و سمرقند و علماء روم و علماء
کردستان همه فتوی کردند بقتل انها و سب نساء و رجال و ذراری انها و اخذ اموال انها و فرموده که منقول است از امام
جلال الدین السیوطی از ائمه شافعیه رحمه الله تعالی در کتب مختصر الاذکار که از اعلم وقت خود قاضی حسین پرسیده شده که چه میگوید
در حق کسی که سب شیخین کند و بغض شیخین داشته باشد فاسق است یا کافر در جواب فرمود که اصح اینست که کافر است
و جزم کرده محاملی رحمة الله علیه بکفر او و فرموده که کسی که سب اصحاب کند معاند است ثناء خدا و رسول را برانها و معاند است
ایات و احادیث را که در ثنا و تعظیم و تکریم انها وارد شده و هر که معانده کند با خدا و رسول شک نیست کفر او و وجوب قتل او و فرموده است
که فتوی کرده شیخنا و قدوتنا هادی الشریعة والطریقة قطب دایرة الحقیقة الشیخ محمد البکری المصری رحمه الله و موافقت نمود
با او علما و جامع هم فتوی کردند بکفر کسی که سب شیخین کند یا قذف عایشه کند رضی الله تعالی عنهم و توقف نمودند در قتل همین
سابه و فرموده که امام احمد حنبل در کتاب خود شرح مقنع آورده که کسی که تکفیر صحابه یا یکی را از انها یا فتوی کرده باشد سب انها
یا دعوی کند که علی نبی است یا دعوی کند که علی افضل انبیاست یا دعوی کند که جبرئیل غلط کرده است در وحی شک نیست
در کفر هر یکی ازین مدعیان پس شک نیست در کفر انکس که توقف کند این مدعیان و سب اصحاب و فضیلت علی رضی الله تعالی عنه
بر جمیع انبیا مذهب امامیه است بنابراین کسی که در کفر امامیه توقف نماید شک نیست در کفر او و فرموده که کافر است کسی
که متهم دارد عثمان را رضی الله تعالی عنه بزیادت و نقصان در قران شریف و نقل کرده از امام مالک رحمه الله علیه که
کسی که لعن کند یا صحابه را سب کند یا بقبیح و زشتی یاد کند بهر طریقی که باشد چه بطریق غلط و چه بطریق عمد و چه بطریق اعتقاد
و چه بطریق خطا کافر است و واجب است بر اهل اسلام قتل او و نیز امام مالک رحمه الله فرموده که کسی که اعتقاد دارد

که صحابه رضی الله تعالی عنهم مرتد شدند بعد از رحلت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام یا مخالفت کردند اشارت نبی علیه و علیهم
الصلوة والتسلیمات یا فاسق شدند شک نیست در کفر این قایل و این معتقد و وجوب قتل او تا اینجا سخن امام مالک
که بتمام رسید و صاحب سیف الباتر میفرماید که طوایف روافض و شیعه همه معتقد این امورند و قایل باین امورند
پس حال باید که توقف نشود در کفر روافض و نیز فرموده که شک نیست که جمیع بدعتهای روافض کفر است و متقدمین علما
بر احوال روافض اطلاع نداشتند چنانچه متاخرین را اطلاع حاصل شده لهذا بعضی از انها در کفر انها توقف نموده اند ابو حنیفه رحمه الله
چونکه کوفی بود از احوال اینطایفه کما هو اطلاع داشته حکم کرده قطعا بکفر اینطایفه و متاخرین که اطلاع کامل کرده اند اجماع نموده اند بر کفر و در
وقت متقدمین اظهار مذهب خود را نکردند چنانچه در وقت متاخرین کردند و قوتی که درین وقت داشته در ان وقت نداشتند
لهذا در بلاد عجم و جزیره اظهار تبرا میکنند و سب ائمه مذاهب اربعه را میکنند خصوصا ابو حنیفه را اسکنه الله اعلی غرفات
جنانه و سب میکنند قطب ربانی سید محی الدین عبد القادر جیلانی را و سب میکنند جمیع علماء اهل سنت را و چنین قبور علما را
نبش نمودند و بحرق رسانیدند و منکر کرامات اولیا میباشند فرموده که کدام کفر بزرگتر است ازین کفر بلکه والله که کفر اینطایفه
بزرگتر است از کفر فرعون و نمرود و از کفر بت پرستان و بزرگتر است از کفر یهود و نصاری و اتفاق دارند جمیع علما برانکه
یهود و نصاری بهتر اند بچند وجه وجه اول انکه اصحاب انبیاء خود را بهترین امت میدانند و اینطایفه اصحاب نبی خود را
بدترین امت میدانند انها را باعتقاد خود مرتد میدانند دوم هرگز از اصحاب نبی خود غیر نبی خود مساوات عقلا نمیکنند و نه برابر
انبیا فضیلت میدهند سیوم سب و لعن جمیع اصحاب نبی خود برای خود دین نگرفتند چهارم انکه با ائمه مذاهب رحمهم الله از اصحاب
و تابعین و تبع تابعین طعن و لعن نمیکنند و بغض ظاهر ندارند پنجم انکه مسلمانان ترغیب بمذهب خود نمیکنند ششم انکه
کفار یهود اند احوال انها پوشیده نیست احتراز از شنایع انها بطریق سهولت میسر شود و اینطایفه مذهب کفر و نفاق
و بغض و عناد و هزاران فساد را در لباس تقیه مخفی میدارند جاهلان بیعلم و بیچارگان اهل دین را فریب میدهند و در ترویج

مید هند

مید هند و میکوشند مسلمانان را بزنهای دایمی مبتلا مینمایند و قبایح بسیار بهمین واسطه در میان تشیع داده اند بدعتی عظیم که مهم و
مقصود اعظم انهاست تعزیه امام حسین است رضی الله تعالی عنه که نام آن تعزیه است و رواکه از تعزیه ندارد و همه کفر و سب و طعن
و لعن است بزرگواران و بنی محمدی صلی الله علیه وسلم و درین وقت اهل سنت را چنان فریفته اند که بهین سایبان طاعنان
لاعنان این بزرگواران خرج میدهند و اعانت میکنند و مبالغ بسیار بهین مصرف مصروف مینمایند اهل سنت را
باین قبایح در اورند اگر صدور این قبایح کفر نباشد نزدیک بکفر شک نیست هفتم انکه دعوت میکنند اهل سنت را
بمذهب خود بسیاری از اهل آن دیار از نفس خود نماز افغانها بسیار اند که با غواء انها در مذهب امامیه در آمده اند حضرت شیخنا
مولانا امام ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد سرهندی در جلد دوم از مکتوبات شریف خود مکتوبی نوشته در باره همین مکتوبات
این جلد است سخنهای خوب مرغوب دارد [illegible] و لهذا همان مکتوب شریف را من اوله الی اخره ثبت
باید نمود الحمد لله و سلام [illegible] خدام ذوی الاحترام سادات عظام
و قضات و اهالی و موالی کرام بلده سامانه انکه شنیده شد که خطیب انمقام در خطبه عید قربان ذکر خلفاء راشدین
را ترک کرده اسامی شریف ایشان را نخوانده و نیز شنیده که چون جمع باو تعرض نمودند بسهو و نسیان اعتذار ناکرده تمرد پیش
آمده و گفته که چه شد که اسماء خلفاء مذکور نشد و نیز شنیده شد که اکابر و اهالی انمقام درین باب مساهله ورزیده اند و بشدت
و غلظت با ان خطیب بی انصاف پیش نیامدند وای صد وای یکبار روا که صد بار روا ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم اگرچه از شرایط خطبه نیست ولیکن از شعار اهل سنت است شکر الله سعیهم ترک نکند انرا العمد و تمرد مگر
کسی که دلش مریض است و باطنش خبیث اگر فرض کنیم که بتعصب و عناد ترک نکرده باشد وعید من تشبه بقوم فهو
منهم را چه خواهد گفت و از مظان تهم که اتقوا مواضع التهم چگونه خلاص خواهد یافت اگر در تفضیل و تقدیم حضرات
شیخین توقف است طریق اهل سنت را رفض است و اگر در محبت حضرات ختنین فتور است نیز از اهل سنت خارج

ودور نیست که آن بحقیقت دیگ شمیر به بسولیت این حبث را از مبتدعان کشمیر خند کرده باشد معقول وبا بد ساخت
که افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه وتابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند اجماع ازاکابر ائمه
که یکی ازایشان شافعی است رحمه الله تعالی فرموده که تفضیل ابوبکر بعد از ایشان عمر رضی الله تعالی عنهما بر بقیه امت قطعی امام ابوالحسن اشعری رحمه الله
ویقینی است وبطریق تواتر از علی رضی الله تعالی عنه روایت شده در وقت خلافت او ودر کرسی مملکت او از جماعت کثیر از شیعه او که
فرمود که ابوبکر وعمر افضل امتند وذهبی میفرماید که بعد ازان شیخ امام ابوالحسن اشعری فرموده است که روایت کرده است اهل سنت را ٢
از حضرت علی رضی الله تعالی عنه اشتاد ونفر بعضی عبارت وشمرده است ازانها جماعتی را از ثقات بعد ازان فرموده قبح الله الرفضة ما اجهلهم وحضرت امام ربانی قدس سره میفرماید که روایت شده از بخاری که کتاب او اصح کتب است بعد کتاب الله تعالی که امیرالمومنین
علی رضی الله تعالی فرموده که بهترین مردم بعد از نبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ابوبکر است بعد ازان عمر بعد ازان رجل آخر پس گفت
پسر او محمد بن الحنفیه که بعد تو خواهی بود ایشان در جواب فرمود رضی الله تعالی عنهم که نیستم من مگر رجلی از مسلمین وامثال این از ایشان
واز غیر او از صحابه وتابعین منقول بسیار است ومشهور ومتواتر که منکر نمیتواند شد ازان مگر جاهلی که تفحص وتفتیش کتب احادیث
واخبار نکرده باشد واگر نه ادنی مطالعه کتب احادیث چون صحیح بخاری وصحیح مسلم رفع حجب اشتباه را نحوی میفرماید
که این مقصود در وضوح چون شمس در نصف نهار میشود واز ضروریات دین میگردد چنانچه در نفس الامر این مسئله از ضروریات
دین است یا معاندی یا متعصبی که مقصود او اظهار بدعت وضلالت باشد اما صاحبنا ومولانا امام ربانی قدس الله سره
درباب آن خطیب میفرماید که آن بی انصاف باید گفت که ما بمحبت جمیع اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والسلام
ماموریم واز بغض وایذای ایشان ممنوع حضرات ختنین از اکابر صحابه اند واز اقارب آن سرور علیه وعلیهم الصلوة والتحیات
پس بمحبت ومودت احق باشند قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه
الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فیبغضی

فیبغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک ان یاخذه
این قسم بدبویی از ابتدای اسلام تا اینوقت معلوم نیست که در هندوستان شگفته باشد نزدیک است که ازان معامله تمام شهر
متهم گردد بلکه اعتماد از هندوستان مرتفع گردد وسلطان وقت نصره الله تعالی علی اعداء الاسلام از اهل سنت وحنفی
مذهب در زمان او اینچنین بدعت نمودن نهایت جرات است بلکه فی الحقیقه معارضه کردن است با سلطان وخروج است
از اطاعت اولی الامر وذلک عجیب است که محاربم علماء انتقام در چنین معامله خود را معاف دارند وساهل فرمایند قال الله
فی ذم اهل الکتاب لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت چرا منع نمیکنند علمای ما ودانشمندان
اهل کتاب از گفتار بد که موجب اثم وگناه باشد واز خوردن رشوت ومال حرام لبئس ما کانوا یصنعون هر آینه بد صنعی است
که ربانیون واحبار معمول دارند وقال تبارک وتعالی کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون یعنی
علماء اهل کتاب باز نمیدارند ومنع نمیکنند عوام خود را از منکرات شرعیه هر آینه بد فعل است که عادت دارند علما
درین طور واقعات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن است ورخنه در دین کردن چون استماع این سخن
وحشت انگیز در شورش آورد ورگ فاروقیم را در حرکت آورد بچند کلمه اقدام نمود کلام مولانا وقدوتنا باتمام رسید از
اینجا قدر اصحاب آن سرور را صلی الله علیه وعلیهم باید فهمید وقدر سنت آن سرور وسنت خلفای راشدین وعزت
وجلالت انها را باید معلوم کرد صلی الله علیه وسلم ونیز باید معلوم کرد ازینجا که بدعت هرچه قبیح باشد چندین رخنهات
در دین ومعلوم باید کرد که هرچند بیشتر سعی در محو بدعت کرده شود کمتر است ومعلوم باید کرد که بدعت در شریعت چون
رمد است در چشم ودرون دیده اگر نم موی است بسیار است باید هرکس که مدعی اسلام وایمان است در اقامت سنت
ومحو بدعت چنان ساعی گردد که فصب العین او غیر ازین نداشته باشد وبجان ومال وعرض درین باب دریغ نباید داشت شیخنا
ومولانا عندلیب تاین بلاغت وطوطی خوش الحان رمامی فصاحت ستایح بمیع حضرت سید المرسلین وصاف فضائل حضرات خاتم

النبیین عراف شئون ومعارف قد وقامت وخلق وخلق ظاهر وباطن امام الثقلین صلی الله علیه وسلم سید المرسلین وسند
الناصحین حضرت مولانا ملا معین در معارج النبوة که مشهور بسیر ملا معین است در ظرفه ثانیه در نقول مشهوره درباب معراج آورده
نقل دویم منقول است ازان حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود در آسمان اول هفتاد هزار فرشته دیدم که همه از برای دوستان
ابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهم آمرزش میخواستند ودر آسمان دویم هفتاد هزار فرشته دیدم که از برای دوستداران
عثمان وعلی رضی الله تعالی عنهما استغفار مینمودند ودر آسمان سیم دیدم که هفتاد هزار فرشته بر دشمنان ابوبکر وعمر رضی الله تعالی
عنهما لعنت میکنند ودر آسمان چهارم هفتاد هزار ملک بر دشمنان عثمان وعلی رضی الله تعالی عنهما لعنت میکنند
بر آسمان پنجم هفتاد هزار فرشته بر دشمنان اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین لعنت میکردند ودر آسمان ششم هفتاد هزار فرشته برای محبان
اهل بیت من استغفار مینمودند ودر آسمان هفتم هفتاد هزار دیگر بر دشمنان ایشان لعن میفرستادند تا اینجا کلام حضرت
مولانا ملا معین بتمام رسید مقصد دویم در دلایل واسباب کفر این طایفه درین مقصد دو بیان است بیان اول آنکه همه
اصحاب اهل جنت میباشند وبیان ثانی در دلایل صریحه واسباب کفر بیان اول در آنکه اصحاب همه اهل جنت میباشند
وفقها وعلما حکم کرده اند باین مسئله میباید تحقیق کرده شود که این قوطیه بزرگ است برای دلایل کفر در صواعق محرقه آورده که
حضرت امام مالک رحمه الله تعالی علیه فرموده که بما رسیده که نصاری چون صحابه رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم را میدیدند
آنهارا که شام فتح کرده بودند میگفتند والله لهؤلاء خیر من الحواریین بحکم آنکه در انجیل دیدیم وصادق بودند درین سخن
زیرا که امت محمدیه خصوصا صحابه رضی الله تعالی عنهم همیشه بتعظیم وتکریم تام مذکور شده اند در کتب سماویه چنانچه
در این آیه آمده ذلک مثلهم یعنی همین گفته شد وصفش که والذین معه اشداء علی الکفار الایه وصف آنهاست
فی التوریة ومثلهم ووصف فی الانجیل در انجیل کزرع اخرج شطاه یعنی حال اینها مثل زرعی است که بر آرد شاخ خود
تا ذره پس محکم کند آن شاخ را وقوی گرداند از آن استغلظ پس بر پا شود از کردد فاستوی علی سوقه پس برابر
البته

مر اینکه بر ساق خود یعجب الزراع تعجب می آرند زارعان را قوت او وغلظت او وحسن منظر او وهمچنین است صحابی محمد صلی الله علیه
وعلی آله وسلم که سید عالم صلی الله علیه وسلم مثل زرع است واصحاب او مثل شاخهاست که او را صلی الله علیه وآله وسلم
قوت داده اند ومدد رسانیده اند پس اصحاب رضی الله تعالی عنهم چون شاخها میباشند بازرع لیغیظ بهم الکفار تا خشمگین شوند
وغمگین دانند وهلاک گردند باین قوت وغلظت وحسن منظر طایفه است که دشمن بر قوت وشوکت دشمن خود خشمگین وغمگین دانند وهلاک میشود واز
اینجا اخذ کرده حکم بکفر روافض زیرا که تعظیم وتکریم وتوقیر صحابه رضی الله تعالی عنهم این طایفه را بغیظ می آورد وکسی که بغیظ بیارد
او را تعظیم صحابه بموجب این آیه کافر است واین ماخذ صحیح است که شاهدی میدهد بدان ظاهر آیه کریمه ازینجهت موافقت کرده
با او شافعی رحمه الله وموافقت کرده با او در این مسئله جماعت از امامان وفقیهان امت رحمهم الله تعالی بدانکه احادیث در فضل
صحابه رضی الله تعالی عنهم بسیار است چنانچه در اول کتاب گذشته وکافیست در شرافت وکرامت وجلالت وعظمت
این بزرگواران ثنای حق سبحانه وتعالی ورا بانه که سابقا ذکر یافته ودر غیر انها ونیز کافی است در جلالت وعظمت شان آنها
رضای حق سبحانه وتعالی از انها ونیز کافی است در عظمت وجلالت حال آنها مغفرة واجر عظیم در حق جمیع صحابه نه بعضی باوجود آنکه وعده
حق وصدق وعدل لا یتخلف ولا تبدیل لکلماته وهو السمیع العلیم وصاحب صواعق محرقه میفرماید که از جمیع ما تقدم
از آیات واحادیث شهیره که بر اکثر اهل اسلام اکثر آنها مخفی نیست معلوم شد که همه اقتضا میکنند قطع ویقین را بتعدیل
جمیع اصحاب وبجلالت وعظمت آنها رضی الله تعالی عنهم واحتیاج ندارد یکی از اصحاب با تعدیل حضرت حق سبحانه وتعالی او
تعدیل هیچ احدی از مخلوق باوجود اکرام حق سبحانه تعالی واز رسول او هیچ مدح وثنا در حق این بزرگواران وارد نمیشد حالا
که آنها بران بودند از هجرت وجهاد ونصرت اسلام وترویج احکام واهلاک اشیاع واز ناق ارواح وخروج اموال
وقتل آبا واولاد وعشایر وقبایل ومناصحه فی الدین وقوه ایمان ویقین ومحبت ومودت وخدمت وادب
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بحدی که از طوق بشر خارج بود صبر جمیل واکتفا بقلیل ونوید جبریل وامتثال حضرت باری

صلی وفنا فی الرسول الحبیب الخلیل وسایر صفات حمیده وتنزه از شوایب ذمیمه وکمالات لا تعد ولا تحصاء آنها
واجب میگرداند حکم را عقلاً بتعدیل آنها واعتقاد را بنزاهت آنها و حکم را بانیکه افضل جمیع خلایق بعد از انبیاست
و بانیکه پاکانند از هوای نفس و موجبات طعن هر چه باشد و همین است مذهب کافه علما و قد قال امام عصره ابو
زرعة الرازی من اجل شیوخ مسلم رحمه الله اذا رایت الرجل ینتقص احدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم
فاعلم انه زندیق وذلک ان الرسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم حق والقرآن حق وما جاء به حق وانما ادی الینا ذلک کله الا
الصحابة فمن جرحهم انما اراد ابطال الکتاب والسنة فیکون الجرح به الصق والحکم علیه بالزندقة والضلال والکذب
والفساد هو الاقوم الاحق در صواعق محرقه آورده قال ابن حزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال الله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی
چونکه قول ابو زرعه و این آیه کریمه قبل تفسیر شده و ترجمه آنها ذکر یافته اعاده نمیکنیم و نیز در صواعق از قاضی عیاض نقل کرده
که ایشان فرموده که امام مالک رحمه الله تعالی فرموده هر که شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ابوبکر او عمر او عثمان
او معاویه او عمرو ابن عاص فان قالوا کانوا علی ضلال او کفر قتل وان شتمهم من شاتمة الناس نکل نکالا شدیدا
انتهی و قوله تقیید من سبهم بالاضلال او کفر حسن اذ السبهم بلا الکفر لان النبی صلی الله علیه وسلم شهد لکل واحد منهم
بالجنة قول حضرت امام مالک نکل نکالا شدیدا اتمام یافت و از اینجا که و قوله تقیید من سبهم بالضلال او کفر حسن الخ
قول قاضی عیاض است رحمه الله علیه ایشان میفرماید که اگر در صلی الله علیه وسلم شهادت داده برای هر یکی از صحابه
رضی الله تعالی عنهم که از اهل جنت است ای حزم قول حق سبحانه و تعالی و کلا وعد الله الحسنی دلیل قطعی فرموده
بر یقین هر یکی از صحابه که صد و چهارده هزار نفر بودند در وقت رحلت سید عالم صلی الله علیه وسلم از دار فنا
از اهل جنت ایشان میفرماید که حسنی که مطلق ذکر شده مراد از و جنت است درین سخن شک نیست و وعد الله

تعالی نیز حق است و درو شک نیست لا تخلف ولا یخلف ما یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید و نیز در صواعق آورده
که ابن حزم رحمه الله فرموده که اصحاب آنسرور صلی الله علیه وسلم همه اهل جنت اند نیز آیه کریمه ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم
خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
را دلیل نموده برین مطلب ترجمه کریمه چنین است بنا بر آنکه حضرت قاضی بیضاوی تفسیر کرده بدرستی کسانیکه از جناب
ما برای ایشان سبقت یافته خصلت نیکو و آن خصلت نیکو یا سعادت است یا توفیق طاعت است یا بشارت
جنت است همین کسان دور رانده از دوزخ که نمیشنوند آواز آتش او را و در آنچه دلخواه ایشان است دایم خواهند بود
و از فزع اکبر یعنی حزن و اندوه بزرگ ایمن خواهند بود و فزع اکبر را چهار معنی گفته اند یا نفخه اخیره که مرده
ها زنده میشوند یا از میدان محشر بسوی آتش رفتن یا حالتی که دوزخ را در آتش در آرند و سرپوش را بر آتش بگذارند
یا آن حالتی که موت را بصورت گوسفند میان جنت و دوزخ بمعاینه فریقین ذبح کنند که نا امیدی دوزخیان از موت برای آنها
فزع اکبر است و این آیه کریمه دلیل قوی است بر بودن اصحاب که اهل جنت اند زیرا که هر سه معنی حسنی در حق هر یکی از ایشان علیهم الرضوان
محقق است سعادت بهتر از صحبت سید البشر صلی الله علیه وسلم چه خواهد بود که هیچ فضیلت و هیچ عبادت در مقابله آن اعتبار ندارد
و بتاثیر آن صحبت نفس هر یکی تزکیه یافته بود بحدی که علماء اهل سنت همه اتفاق دارند که این بزرگواران در هیچ فعل از افعال خود هوای نفس را
مرعی نداشتند بلکه رعایت شرع شریف را باهتمام تمام معمول داشتند موافق کتاب و سنت و اجتهاد سلوک میفرمودند و توفیق
طاعت فرع این سعادت است و بشارت جنت فرع توفیق طاعت پس بدین برکت صحبت هر سه خصلت حاصل است و قوله تعالی
وتتلقاهم الملائکة الآیه یعنی ملاقات میکنند باستقبال و مبارکبادی می آیند ملائکه ایشان را و میگویند که این آن روز است
که ثواب عمل شما در دنیا برای شما ازان وعده شده بود و نیز حضرت قاضی بیضاوی رحمه الله باین که اصحاب همه اهل جنت اند تفسیر کرده

کریمه و کلا وعد الله الحسنی را باین نحو ای وعد الله کلا من المنفقین یعنی وعده کرده است خدا تعالی هر یکی از منفقین را چه قبل
الفتح باشد چه بعد الفتح المثوبة الحسنی جزاء نیکو وهی الجنة یعنی جزاء نیکو جنت است و حضرت فصیح الواعظین و بلیغ الناصحین ملا واعظ
باشد و یا بدل ملا حسین واعظ نیز بهمین رفته که اصحاب همه اهل جنت اند کریمه و کلا وعد الله الحسنی را باین نحو تفسیر کرده و همه نفقه
کننده گان و قتال کننده گان را پیش از فتح و بعد از فتح وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت
خواهد بود نسبت بدیگری و صاحب صواعق میفرماید و لا یتوهم ان التقیید بالانفاق والقتال فی هذه و بالاحسان فی قوله
تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات
تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم یخرج من لم یتصف بذلک منهم لان تلک القیود خرجت مخرج الغالب
فلا مفهوم لها علی ان المراد من اتصف بذلک ولو بالقوة او العزم یعنی کسی توهم نکند که درین آیه قید انفاق و قتال آمده
و در آیه اخیره قید متابعت بالاحسان آمده پس شاید بعضی صحابه انفاق و قتال نکرده باشد و شاید احسان تابع موافق احسان
ممنوع نباشد بلکه کمتر باشد پس این صحابه از این حکم بیرون شد پس جمیع صحابه اهل جنت نشدند چرا این توهم نکند زیرا که این
قیود درین دو آیه از جهت غلبه این امور بود در میان ایشان بطریق تقیید که اگر این قیود باشد حکم مرتب است و اگر نباشد مرتب نیست
با وجود که علما فرموده اند که مراد از انفاق و قتال و احسان بالفعل نیست که از ایشان صادر شده باشد بلکه بالقوه است یعنی که شاید
از ایشان این امور بعمل آید یا مراد آن است که عزم این امور داشته باشد اگر پیش آید و حضرت مولانا و مقتدانا حضرت امام
ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب حکم کرده که اصحاب همه اهل جنت اند و استدلال کرده باین آیه و در رساله نواقض هم این آیه
استدلال کرده و نیز حضرت قاضی بیضاوی در مقدمه آنکه کریمه اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم
را باین نحو تفسیر کرده که اولئک یعنی اهل بیت النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم او آل الرسول و عائشة و صفوان صلی الله علیه
وعلیهم مبرؤن پاکند از آنچه میگویند اهل افک و از تهمت ایشان لهم مغفرة و رزق کریم یعنی الجنة رزق کریم را تفسیر بجنت کرده

پس درین آیه که والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة
و رزق کریم نیز بمعنی جنت است پس مهاجرین و انصار ثابت شد که همه اهل جنت اند و فرموده حضرت قاضی بیضاوی در تفسیر
این آیه که لهم مغفرة و رزق کریم لا تبعة له ولا منة فیه یعنی رزقی که نه مطالبه در پی دارد و نه منت بعینه رزق جنت است
و فرموده که ملحق کرده باینها کسانی را که در پی اینها آمده و متصف شده بصفات اینها از هجرت و جهاد و نصرت حق
و بذل اموال همین مغفرة و رزق کریم برای آنها هم ثابت است فرموده والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک
منکم ای من جملتکم ایها المهاجرون والانصار یعنی کسانیکه بعد از فتح مکه که هجرت قطع شده بود ایمان بیارند و بسوی شما هجرت
کنند و جهاد کنند با کفار همراه شما یا اعانت شما پس این کسان از شما است مثل ثواب شما برای اینها ثابت است از اینجا معلوم
که ما بعد ذکر سوای مهاجرین و انصار اند نیز اهل جنت اند و قال الله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا یعنی همین که اوصاف عظمت و جلالت آن بتو رسیده و علم تو بآن تعلق گرفته و از آخرت است میگردانیم
آنرا و عطا میفرماییم برای بندگان خود که اراده نداشته باشند تکبر را در زمین و استکبار نورزند و بخود مترفع نشوند بر
بندگان من و بر بندگان که اهل اسلام اند بطریق تواضع سلوک نمایند و اراده نداشته باشند فساد را در زمین یعنی
ظلم نکنند بر بندگان و تعدی نکنند بر اهل ایمان و این بزرگان بشهادت حضرت حق سبحانه و تعالی باین صفت
موصوف بودند فرموده او تعالی رحماء بینهم یعنی اصحاب آنسرور صلی الله علیه وسلم مهربان بودند بر یکدیگر و مهربانی اثبات
تواضع و عدم ظلم و تعدی و نیز فرموده اذلة علی المؤمنین ذلة و عجز و شکستگی برای مومنان عین تواضع و عدم ظلم و
تعدی پس این آیه نیز دلیل صریح قطعی است بر اینکه اصحاب همه اهل جنت اند و قال الله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور
من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون تفسیر کرده این آیه را حضرت ملا حسین واعظ قدس الله تعالی سره
باین نحو بدرستیکه نوشتیم ما در زبور که کتاب داود است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از پس توریة یعنی بعد از آنکه

در توراة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم که زمین بهشت را میراث گیرند مه کان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
عبارت حضرت ... تا اینجا با تمام رسید بر هر ذی بصیرت مخفی نخواهد بود که رئوس و رئیسان صالحان اصحاب آنسرور اند صلی
الله علیه وعلیهم بشهادت حق سبحانه کنتم خیر امة الایه وکذلک جعلناکم امة وسطا الایه وسایر آیات که قبل ازین ذکر شده و بشهادت
آنسرور صلی الله علیه وسلم که خیر القرون قرنی وغیر ذلک واز احادیث که دال بر صلاح وتقوی اصحاب است رضی الله تعالی عنهم پس این
این نیز دلیل صریح و قطعی است بر بودن جمیع اصحاب از اهل جنت و آیات و احادیثی که فقیر در فصل فضایل اصحاب
رضی الله تعالی عنهم سابقا ذکر نموده که دال بر حسن خاتمه اصحاب و بر بودن آنها از اهل جنت میباشند رضی الله تعالی عنهم چنانچه
فقیر در ترجمه هر یکی از انها تصریح نموده مقصود فقیر ازین بیان آن بود که برین قول که اصحاب همه اهل جنت میباشند در این اوان فقیر متفرد
نبوده کسی دیگر از علماء وقت قایل نبود نظر بآیات و احادیث صحیحه این فقیر بر همان بود از علماء وقت با فقیر متفق
نمیشدند پس اقوال علما را در اینجا ثبت نمودیم با دلایل تا موید این فقیر شود فلله الحمد والمنة که موافق این فقیر این علمای سلف یافته شد
ای طالب حق و ای صادق مطلق بنظر تحقیق نگاه کن و بصر تدقیق آگاه شو که این چه تعظیم است از جناب حضرت رحمن و این
چه تکریم است از ملک منان این چه تربیت است که این کرده باشند این چه لباس فاخر است که برای این خوب با شکوه یافته ٧
جای که روح القدس بنظر آید دیگری ... تعرض چه ... اخرج ابو یعلی عن عمار بن یاسر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضایل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومه ما نفدت فضایله
وان عمر حسنة من حسنات ابی بکر و در مشکات شریف از عایشه رضی الله تعالی عنها روایت است که شبی سید عالم
صلی الله علیه وسلم سر مبارک خود در کنار من نهاده بود و آسمان از ابر و غبار صاف بود ستارهای روشن بنظر می آمد ستاره
بسیار آمد گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی خواهد بود حسنات او بشماره ستارهای آسمان باشد ایشان علیه
وعلی آله الصلوة والسلام فرمودند که عمر بن الخطاب این صفت دارد گفتم پس حال ابوبکر چیست فرمودند که همه حسنات عمر یک حسنه

ابو بکر است

ابو بکر است هر چند ذکر این فضایل درین رساله مکرر شده طایر شوق را زیادت بال و پر شده اعد ذکر نعمان ان ذکره
هو المسک ما کررته یتضوع هر چه میگویم شوق بیشتر میشود ایشانند که بساط شرع را از مغرب تا مشرق گسترانیده اند مایده احکام اسلام
بر بین بساط برای سعادت مندان ازل مهیا و آراسته اند چه سعادتمندان که ازین مایده منافع بی منتها برده اند و بتدریج
بر معارج بی منتهای سعادت دارین ارتقا نموده اند و باوج ولایت و قرب بارگاه کبریا رسیده اند و ایشانند
که احکام شرع را بجمیع آفاق رسانیده اند که هر شریف و وضیع غذای آن احکام کرده و بعمل آورده اند مردگان جهل را
در تمام عالم از آن زمان تا قیام قیامت حیوة از ایشان است خفتگان غفلت را تا بروز حشر انتباه و تنبه
از ایشان است بار شرایع را بر علم عالم روشن نموده اند که هم کور و بینا بپرتو آن روشنی هر چه خواسته اند یافته اند
چه مساجد است که در تمام روی این غبرا بهمت ایشان بنا یافت و چه منابر و محاریب است که در تحت این خضرا ببرکت
ایشان مهیا است چه عبادات گوناگون و چه اذکار هزاران صنوف و فنون که بتعلیم این بزرگواران تا انقراض عالم
بعلیلان علت جرایم میرسد و باین دوا تشفیه و علاج امراض ظاهریه و باطنیه علیا می نمایند این چه درجات است که
حق سبحانه وتعالی در حق این بزرگواران مقرر فرموده و این چه اجر به و مثوبات است که اکرم الاکرمین برای این پاکروزگاران
را مقرر نموده مواهب آورده که هر کسی که از کسی عمل نیک از اعمال دینیه می آموزد و بآن کار میکند و عامل میشود
پس آن کننده را اجر دیگر داشته است بر آن شیخ او را مثل آن است که از آن اموخته و شیخ آن شیخ را دو مثل آن و شیخ
سیوم را چهار مثل و شیخ چهارم را هشت مثل ... تا سید عالم صلی الله علیه وسلم پس قیاس کن که اصحاب
آنسرور را صلی الله علیه وسلم که ناشر جمیع احکام اند و معلمین خواص عالم و عوام اند اجر و ثواب در هر لحظه و هر لمحه
بچه مرتبه میرسد تا قیامت که بگویم این کلام حد قیامت بگذرد اما تمام خلاصه آنکه این بزرگواران مجامع جمیع
کمالات شده و یک ستوده چندین صفات شده مردانند در وقت عبادت و دعا شیرانند در وقت مجاهدت و غزا

یا رب از رحمت ایشان نظری بر من بیچاره بیهنری بیان وجوه دوازده و اسباب کفر انیطایفه چونکه در بیان اول ثابت شد
و صد و چهارده نفر از صحابه رضی الله تعالی عنهم اهل جنت میباشند بشهادت خدا جل وعلا شانه و رسول الله صلی الله علیه وسلم پس
نسبت ارتداد که این طایفه بهر یکی از ایشان میکنند موجب تکذیب خدا جل وعلا شانه و رسول او است صلی الله علیه وسلم
و مکذب خدا و رسول البته کافر است پس نسبت ارتداد و سوء خاتمه بهر یک از صحابه دلیلی و سبب کفر است پس درین
عقیده برای انها صد و چهارده هزار دلایل و اسباب کفر با ثبات رسید و درینه نفر از عشره مبشره و عایشه و صفوان و
عبد الله بن سلام رضی الله تعالی عنهم هیچ شک نیست که از اهل جنت اند و نسبت ارتداد او بهر یک از انها موجب کفر است
و در مقدمه تزویج ام کلثوم امیر المؤمنین علی رضی الله بحضرت فاروق رضی الله تعالی عنهم دله بطریق تقیه با وجود ارتداد عمر
بزعم آنها چندین قبایح است که لاحق میشود بذات شریف سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم میشود و بعلی و فاطمه رضی الله تعالی
عنهم موجب تنقیص آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم میگردد و تنقیص آنسرور صلی الله وعلیه وآله وسلم بهر نحو که باشد سبب
آنسرور است صلی الله علیه وآله وسلم موجب کفر و قتل و عدم قبول توبه است در دنیا و آخرت و تنقیص علی و فاطمه رضی الله تعالی
عنهما نیز موجب کفر است خصوصا بمذهب امامیه که مساوی با آنسرور و افضل از سایر پیغمبران میدانند و نیز انکار نص است
از آیه عصمت که در حق اهل بیت نازل شده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا پس این عقیده فاسده از سه وجه دلیل است بر کفر آنها از آنجا است که بعضی از علمای امامیه ابا آورده اند
از ارتداد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و گفته اند که او را کافر نمیدانم ظالم و غاصب میدانم از اینجا راه مخالف
جمهور امامیه اختیار کرده چنانچه قبل ازین ذکر شده و در مقدمه رجعت سه دلیل است بر کفر آنها اول آنکه
واجب است که این قایل از عذاب آخره یوم یقوم الاشهاد منکر باشد یا منکر از کریمه و لعذاب الآخرة اشد
و ابقی باشد بر هر تقدیر کافر است دوم آنکه در رجعت استخفاف آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم لازم آید زیرا که

ایشان

ایشان علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات با آن عظمت و شوکت و جلالت که لولاک لما خلقت الافلاک لولاک لما اظهرت
ربوبیتی و متمم مکارم اخلاق و صاحب شفاعت کبری حقیر حیوة بعد الموت و موت تلک الحیوة اقتضا فرماید و موت
خود و ذریه خود مکرر نماید سیم آنکه در رجعت الحاق تنقیص بآنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بچندین
نام موصوف میگردد که سایر مردم را از آن عار است فظاظه شدید و کینه مدیده و غلظه بعیده و عدم عفو و عدم ترحم
که بعد از چندین مدت انتقام میگیرد و عفو نمیکند و ولادت توبه نمیکند درین مقدمه سه دلیل بر کفر انیطایفه بثبوت پیوست
و در مقدمه تفضیل ائمه علیهم الرضوان بر جمیع انبیا که خلاف اجماع جمیع امه است تا که بعضی فرق شیعه مثل زیدیه
مخالف امامیه درین اجماع شرکت دارند این تفضیل دلیل کفر انهاست از دو درجه اول از جهت انکه مخالفت اجماع
قطعی است دوم آنکه تحقیر انبیا است که امتی از او افضل باشد پس چنانچه نسبت فضیلت هر یکی از ائمه بر جمیع انبیا
دلیل کفر انیطایفه است همچنین نسبت فضیلت هر یکی از ائمه بهر یکی از انبیا نیز دلیل است بر کفر انیطایفه پس
در نسبت فضیلت هر یکی از ائمه بر انبیا صد و بیست و چهار هزار دلیل بر کفر انیطایفه بثبوت میرسد پس خود حساب کن که چند
دلیل میشود بلکه وقتی از نبی افضل میشود که انچه حدیث مقبول فریقین است که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی
مرسل پس اگر دیگری افضل از نبی مرسل بود نفی آن نیز لازم بود زیرا که مقصود ازین کلام تفرید آنسرور است صلی الله علیه وسلم
بامتیاز مرتبه و عدم شرکت غیر است در آن پس هر که در و توهم شرکت غیر باید نفی شدی و دیگر را بزعم انها توهم شرکت بیشتر است
از نبی مرسل لابد است که نفی شدی چون نفی نشد معلوم شد از جهت دنو مرتبه او از نبی مرسل توهم شرکت در او نبود و نیز
انیطایفه قایلند که غضب کرد آنسرور صلی الله علیه وسلم بسبب تفضیل یکی از اصحاب ایشان را بر موسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام و فرمود که لا تفضلونی علی اخی یونس بن متی با وجود که فضیلت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم تمام امت بود که کسی جرات
نکند که غیر نبی را بر نبی تفضیل دهد و در مقدمه مساوات هر یکی از ائمه با انسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که آنسرور بحکم کتاب

وسنت و اجماع امت افضل الخلایق است دوازده دلیل بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد که مساوات هر یکی از ائمه با اوست
صلی الله علیه وسلم و در مقدمه عصمت انبیا و ائمه از صغایر و کبایر بر سبیل قصد و خطا و سهو و نسیان من المهد الی
اللحد تکذیب چندین آیات است مثل وعصی آدم ربه فغوی و مثل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
الایه و مثل وظن داود انما فتناه و مثل ولقد فتنا سلیمان و مثل ما کان لنبی ان یکون له اسری و مثل یا ایها النبی
لم تحرم ما احل الله لک و مثل و ذلک یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی و از این قبیل بسیار است و تکذیب آیات
قرآن کفر است پس از این مقدمه چندین دلایل بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد و در مقدمه تنقیص حضرت امیر
المومنین عثمان قرآن را با وجود آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون نیز انکار از این آیه
کریمه است و انکار از اجماع است که در قرآن شریف هیچ زیاده و نقصان واقع نشده دو دلیل بر کفر اینطایفه
بثبوت میرسد یکی انکار آیه مذکوره و یکی انکار از اجماع و این هم معنی دارد که نقصان در قرآن واقع شده
پس امیر المومنین علی آن نقصان را رفع ننمود چرا که او متمکن گردید در وقت خلافت خود و استقبال و تمکین بر آن یکه حالت حج
و در مقدمه تخصیص جنت برای امامیه و عدم خروج دیگر فرق از دوزخ انکار چندین آیات قرآنی و احادیث
صحیحه است چندین دلایل بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد زیرا که انکار از هر آیه که در استحقاق مومنان جنت را
و نجات ایشان از دوزخ نازل شده یک دلیل کفر است و در مقدمه انکار اینطایفه صحیح بخاری را که باتفاق
علما اصح الکتب است بعد کتاب الله و صحیح مسلم که اصح الکتب است بعد صحیح البخاری و سایر صحاح و سایر احادیث مرویه
اهل سنت و جماعت چند وجه است و دلیل است بر کفر اینطایفه اول آنکه در این صحاح احادیث متواتر
و احادیث مشهوره بسیار است و انکار هر یکی از متواتر و مشهور کفر است و انکار از احاد بطریق استخفاف
نیز کفر است و انکار اینها از آن احادیث البته بطریق استخفاف است پس انکار اینها از هر حدیث

بلا برهان

یک دلیل است بکفر اینها پس ملاحظه باید کرد که چندین هزار حدیث مروی اهل سنت و جماعت است و انکار هر یکی دلیل است
بر کفر اینها پس چندین دلایل لا تعد و لا تحصی بکفر اینها بثبوت میرسد و در مقدمه تعطیل احکام بعد آن احکامی که معطل
میدانند و دلایل بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد پس در اینجا نیز ملاحظه شود که چندین ادله بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد
و در مقدمه انکار صوفیه و انکار وجوب تصفیه باطن بعد هر ذمیمه که در باطن آدمی حاصل میشود مثل بخل و طول امل و حقد و حسد
و اعجاب و سایر ذمایم که در کتابهای تصوف و اخلاق ثبت است و تصفیه از اینها در شریعت غرا فرض است
یک دلیل بر کفر اینها بثبوت میرسد ملاحظه باید کرد که ذمایم را در طریقه محمدیه بحد یگانه رسانیده بعد اینها دلایل
بر کفر اینها بثبوت میرسد و در مقدمه استحلال متعه که با جماع صحابه و نهی آنسرور صلی الله علیه وسلم حرمت آن ثابت است
و زنا محض است این اعتقاد استحلال حرام است که زنا باشد و استحلال حرام کفر است پس استحلال بر متعه که کرده شود
یک دلیل بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد ملاحظه باید کرد که چند ادله کفر بثبوت میرسد در اشباه و نظایر آورده که اصل
در ابضاع حرمت است حق سبحانه و تعالی بفضل خود از برای حکمت توالد و تناسل دو بضعه را مباح فرموده بصیغه منکوحه و بصیغه مملوکه
قال الله تعالی والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین و متعه نه منکوحه است نه مملوکه
پس استحلال آن تکذیب این آیه کریمه است پس آیه دلیل دیگر است بر کفر اینطایفه و در باب متعه در بحث عقاید
فاسده هر چه تحقیق بکار بود قبل نوشته شده و در مقدمه حل وطی کنیز باذن مولی بدون نکاح و ملک یمین نیز انکار
این آیه است این نیز یک دلیل کفر است و در مقدمه ترک جمعه و انکار آن که ابن عبد الحق قنوجی دهلوی نقل کرده اجماع
امامیه را بر آن با وجودیکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا
الی ذکر الله در شرع نماز جمعه و انکار فرضیت آن که تمام امامیه بقول ابن عبد الحق [illegible] اعتقاد دارند تکذیب
همین آیه کریمه است و خرق اجماع و مخالفت سنت پس دو دلیل بر کفر اینطایفه بثبوت میرسد اول تکذیب همین

آیه کریمه دوم مخالفت اجماع قطعی و در مقدمه ترک جماعت که در صلوة جماعت را سنت نمیدانند اگر چه انکار سنت کفر نیست
ولیکن استخفاف جماعت و سایر سنت کفر است و این جماعه جماعت نماز را استخفاف میدانند و استخفاف می نمایند
پس این استخفاف دلیل است بر کفر اینطایفه و جز القطاع که این طایفه در روز جمعه دارند چنانچه در فصل عقاید فاسده تفصیل
ذکر شده نیز دلیل کفر است که بر مقربان خدا جل و علا شانه لعن میگویند و استخفاف میکنند و این حرام است و واجب میدانند بعد
اولیا و علما که لعن میکنند و لا بد کفر بثبوت میرسد و در مقدمه تحریف قبله که ابن الحاق محاربه که صحابه رضی الله تعالی عنهم در
خراسان بنا کرده بودند امر بتخریب آن محاربه نمود طایفه امامیه همان وقت و بعد از آن همه جهت محاربه خود برای خود
قبله گرفتند مخالفت اصحاب لازم می آید و تخطیه ایشان اگر موجب فسق قریب بکفر است در مقدمه تفضیل مکانی که مساکن
جلد معصوم باشند بر مکه معظمه لازم می آید که مواضع قبور صد و بیست و چهار هزار انبیا و مواضع قبور فاطمه و دوازده امام
صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام افضل از مکه معظمه باشد و این عقیده مخالف اجماع قطعی است که امت مرحومه سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم از اول تا آخر اجماع دارند بر اینکه افضل اماکن روی زمین یا مکه معظمه است یا مدینه مطهره
امام مالک رحمه الله تعالی بآن رفته و باقیه علما چون ابو حنیفه و شافعی و احمد حنبل و غیر اینها به اول رفته اند رحمة الله علیهم اجمعین
پس اینها مرتکب معتقد شده بر اینکه فضیلت این دو مکان متجاوز نیست و غیر از این دو مکان هیچ مکانی
افضل نمیباشد بر این دو مکان در این عقیده خلاف و انکار اجماع قطعی کرده اند که سند این اجماع آیات
و احادیث فی مرتبه پس اعتقاد افضلیت هر یکی از این قبور بر مکه معظمه یک دلیل است بر کفر اینطایفه پس در حق اینطایفه
بنا بر اعتقاد صد و بیست و چهار هزار و سیزده دلیل بر کفر اینها بثبوت میرسد و در مقدمه اجلال و اعظام حال و شان
عید غدیر خم از عید فطر و اضحی انکار ضروریات دانسته اند از ضروریات سید المرسلین است صلی الله علیه و آله وسلم
که عید در دین اسلام دو تا است غیر این دو عید نیست پس اختراع اینها این عید را و افضلیت این عید را بر هر یکی از عیدین

اسلام یک دلیل است بر کفر اینطایفه در این عقیده سه دلیل بر کفر اینها بثبوت رسیده و در مقدمه اباحت سب و لعن
اصحاب و ازواج مطهرات رضی الله عنهم در مقام فرایض و سقوط فرایض از ذمه این رافضی چندین رخنها است در دین
اسلام و در سقوط پنج فرض پنج دلیل است بر کفر اینطایفه و در مقدمه تعظیم روز جشن نوروز که عید مجوس بود تحقیر آن در دین
اسلام واجب است پس این تعظیم ما حقره الله است البته کفر است زیرا که معانده است با حق سبحانه و تعالی و تعظیم یکدیگر روز
و مبارکبادی اینها با یکدیگر و هدیه بردن بخانه یکدیگر هم دلیل کفر است چندین دلایل بثبوت میرسد و در مقدمه عید
کرفاتن روز شهادت امیر المومنین عمر را رضی الله تعالی عنه که اینرا عید با باشجاع میگویند چنانچه گذشته دو دلیل بر کفر اینها
ظاهر است اختراع سوای دو عید اسلام و اهانت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه که از تحقیر برای او صورت میسازند
چنانچه در فصل عقاید فاسده گذشته و در مقدمه تعزیه حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه چندین قبایح است و
چندین مفاسد و حکایه است که از حساب و تعداد بیرون است و چندین دلایل کفر است جزع و فزع حرام است
و بزعم اینها واجب است و سینه زدن و موی روی کندن حرام است و بزعم اینها واجب است اهانت ائمه حرام است بزعم
اینها واجب است صبر واجب است بزعم اینها حرام است و انکار چندین آیات و احادیث است که در باب صبر در
مصیبت وارد شده چنانچه در فصل عقاید فاسده گذشته و هر یکی از این امور یک دلیل است بر کفر اینها فکر باید کرد
که چندین دلایل بثبوت میرسد و در مقدمه انکار تراویح و انکار تعجیل افطار هر یکی از این دو انکار دلیل است
بر کفر اینها که مستحق آن سرور صلی الله علیه وسلم تبع خلفا را شمرده اند و در مقدمه اباحت لواطه با منکوحه یک دلیل کفر است و اباحت
زنا با محرم خود در حالت غلبه شهوت نیز دلیل کفر است و استحلال مطلقه ثلاثه بدون تحلیل و تزویج بزوج آخر انکار آیه
و حدیث مشهور دلیل کفر است و در مقدمه رویت که ممتنع میدانند انکار آیات و احادیث است چندین آیات
دلایل کفر بثبوت میرسد و انکار احادیث احاد که متواتر المعنی است یک دلیل کفر است و غلط اینها در وقت ذکر

صحابه رضی الله عنهم بطریق تعظیم دلیل کفر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار و انکار صحابیت حضرت ابی بکر صدیق کفر است
لقوله تعالی اذ یقول لصاحبه و سب عایشه نیز دلیل کفر است و قذف عایشه رضی الله عنها نیز دلیل کفر است
و فرق در میان سب و قذف انست که سب انرا دشنام است که بارتکاب آن حد لازم نشود و قذف انرا
دشنامیست که بارتکاب ان حد لازم میشود که هشتاد دره است و در سیف الباتر اورده که از جمله
دلایل کفر این طایفه حدیث بیهقی اورده عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم انه قال یکون فی آخر الزمان
قوم یقال لهم الرفضة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون یعنی سرور عالم صلی الله علیه و اله و سلم که در اخر الزمان قومی خواهد امد که انهارا رفضه میگویند که ترک کرده اند
اسلام را پس بکشید انهارا که مشرکانند و دیگر حدیث داله اورده اند عن علی رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرفضة فان ادرکتم فاقتلوهم فانهم مشرکون
یعنی امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه روایت میکنند از ان سرور صلی الله علیه و سلم که می اید بعد از من قومی که
انهارا رفضه گفته می شوند پس اگر یافتید انهارا بکشید که مشرکانند روی این هر دو حدیث قتل الرفضه
بهذین الحدیثین صاحب سیف الباری میفرماید که هر دو الرشیده روافض را حکم این دو حدیث قتل نمود
و بسیاری روافض را بقتل رسانید حضرت مولانا و مخدومنا و مقتدانا امام ربانی محبوب صمدانی
شیخ احمد فاروقی سرهندی مجدد الف ثانی قدس سره میفرماید که رساله که شیعه در ملازمت خاقان
اعظم عبد الله خان اوزبک از منهیه علماء ما وراء النهر نوشته بودند در جواب رساله انها در باب تکفیر
شیعه و قتل و اباحت اموال این طایفه مرسلان را بوده باین حقیر رسید حاصلش که بعد از طی مقدمات
ابده فریب تکفیر خلفاء ثلثه و ذم و تشنیع عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهم و بعضی از طلبه شیعه که متردد

امی صدود

امی صدود بودند بدین مقدمات اقتدا و مبالغات میفرمودند و در مجالس امرا و سلاطین این مغالطات را
شهرت میدادند این حقیر هر چند در مجالس و معارک شنافته بمقدمات معقوله و منقوله رد انها میکرد و بر غلطهای
صریح ایشان اطلاع میداد اما از روی حمیت اسلام بموجب حدیث نبوی علی مصدره الصلاة والسلام اذا ظهرت
الفتن او شاع البدع و سب اصحابی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین کفایت نکرد و سورش
سینه تسکین نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد ایشان و ابطال مقاصد این بدکیشان تا زمانی که در قید
کتابت نه در آید در حیز تحریر نیاید فایده تام و نفع تمام نبخشد پس ایشان قدس سره در دفع آن کتابی مرتب فرمودند
درین رساله تمام کتاب نوشتن گنجایش ندارد بطریق اختصار دلایل تکفیر شیعه که علماء ما وراء النهر نوشتاده اند و در جواب آنها
که حضرت مولانا قدس سره فرموده این حقیر در حیز تحریر اثبات و ابطال الکبیر خواهم آورد مکتوب علماء ما وراء النهر مشتمل بر پنج
دلیل است اول انکه سید عالم صلی الله علیه و علی اله و سلم تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه میداشته و در مدح انها احادیث
کثیره از جناب سرور عالم صلی الله علیه و اله و سلم ورود یافته و جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم
بمقتضای کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بموجب وحی است شیعه که مذمت ایشان میکنند مخالفت وحی است
و مخالفت وحی کفر است دوم انکه خلفاء ثلثه بمقتضای کریمه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
برضوان حضرت ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر است سیم انکه حق سبحانه و تعالی ابو بکر را صاحب
پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم خوانده و صاحب پیغمبر قابل ذم و لعن نیست چهارم حضرت امیر المومنین علی
با وجود شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفاء ثلثه متفق بودند و متابعت کرده و این نیز دلیل است
بر حقیت خلافت خلفاء ثلثه است و اگر نه قدح آنحضرت لازم می آید پنجم انکه سب و لعن حضرت شیخین
و لعن ذی النورین رضی الله عنهم و بعضی از ازواجات مطهرات که کفر است تجویز میکنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام

بنا بر ان ملک علام قتل و قمع انها اعلاء للدین الحق واجب و لازم است و تخریب و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز این پنج دلیل
علماء ما وراء النهر است که تحریر یافت جوابهای که شیعه از پنج دلایل برای علماء ما وراء النهر ارسال نمودند این است
شیعه در مقابله دلیل اول چهار جواب گفته اول انکه ازین دلیل که شما حجت بر تکفیر شیعه اقامت نمودید قدح خلفاء
ثلاثه و ابطال خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از امدی که از اکابر اهل سنت است منقولست
که قریب بوقت رحلت آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم در میان اهل اسلام مخالفت واقع شد مخالفت اول این بود
که آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم در مرض موت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعده و
عمر رضی الله تعالی عنه باین امر راضی نشد و گفت ان آنحضرت غلبه الوجع کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند
تا آوازها بلند شد سرور عالم صلی الله علیه و اله و سلم جیش اسامه را مقرر ساخت که همراه اسامه بسفر روند بعضی از ان تخلف
نمودند بعرض آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم رسید مکرر بمبالغه تمام فرمود که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه
و مع هذا بعضی از ان تخلف کردند پس گوییم که امر آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم در باب نوشتن وصیت بمقتضای کریمه
و ما ینطق عن الهوی الایه وحی است و منع که عمر رضی الله تعالی عنه کرد منع ورد وحی است و رد وحی کفر است علی ما زعمتم
و علی ما دل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست و نیز تخلف
از جیش اسامه رضی الله عنه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفاء ثلثه اند باتفاق و چون علماء ما وراء النهر
فرموده اند در صحیفه شریفه خود اعتراف نموده اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم وحی است و الواقع کذالک پس گوییم
اخراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مروان را از مدینه بالضروره وحی است و آوردن عثمان رضی الله عنه
او را و تفویض امور باو و تعظیم او کفر است بدو وجه وجه اول دلیلی که حضرات فرموده اند وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما
یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کان اباءهم

اوا خواهد

او اخوانهم او عشیرتهم خلاصه انچه امام ربانی قدس سره فرموده در این جواب انست که اقوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
دو قسم است قسم اول آن است که رای را در ان دخل متصور نباشد و مساغ اجتهاد نباشد و قسم ثانی آن است
که رای را در ان دخل متصور باشد و مساغ اجتهاد باشد افعال و اقوال که اهل علماء ما وراء النهر به کریمه و ما ینطق عن
الهوی برانها استدلال گرفته از قسم اول است زیرا که اخبار از مغیبات است که بشارت بدخول جنت باشد
و مناقب انها که احادیث در ان وارد شده همه اخبار از مغیبات است و علم غیب خاصه حضرت حق سبحانه
تعالی است قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و لو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و این قسم ایه از قبیل ان هو الا وحی
یوحی است علم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بغیر وحی به آن راه نیست و هر چه ثانی است لازم نیست که از قبیل ان هو الا
وحی یوحی باشد جایز است که نتیجه رای و اجتهاد باشد و درین قسم هر یکی را از صحاب موافق اجتهاد خود مخالفت با آنسرور
صلی الله علیه و سلم جایز است چنانچه در مقدمه اساری بدر که امیر المؤمنین عمر و سعد مخالفت کردند و فدیه را نپسندیدند
و ایه موافق رای انها نازل شد سرور صلی الله علیه و سلم فرموده و لو نزل العذاب ما نجی الا عمر و سعد رضی الله عنهما و سید عالم را صلی الله
علیه و سلم احکام اجتهادیه بسیار بود و الا اعتراض بر احکام ایشان وارد نمیشد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم
تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک و قوله عز و جل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله تعالی ما کان
لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی و لا تصل علی احد
منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره و ورود این ایه بعد از ادای نماز آنسرور است صلی الله علیه و اله و سلم بر عبد الله
بن ابی منافق و بر طایفه پیش از ادای نماز و بعد از عزم بر ادای ان قاضی بیضاوی در تفسیر ما کان لنبی ان یکون له میفرماید فیه
دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون و انه قد یکون صوابا و قد یکون خطاء و لکن لا یقرون علی الخطاء با وجودیکه قاضی بیضاوی میفرماید

که معنی و ما ینطق عن الهوی و ما یصدر نطقه بالقران عن الهوی یعنی این قوله و ما ینطق عن الهوی در شان قران نازل شده پس
دلیلی یکی از فریقین نمی شود پس کوییم تواند بود که امر انحضرت صلی الله علیه وسلم به اتیان قرطاس و تجهیز جیش اسامه و
اخراج انحضرت صلی الله علیه وسلم مروان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و فی الفت انها لاتسلم
که کفر است زیراکه از این قسم مخالفت از اصحاب آمده است چنانچه پیشی گذشت باوجود که مقدمه قرطاس در وقت
نزول وحی بود اگر از اصحاب ادنی سوء ادب در شان صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم واقع می شد حق سبحانه و تعالی
از آن فعل بنهایت نهی میکرد و بر مباشران آن وعید نازل میفرمود چنانچه بعض صحابه صوت خود را بر صوت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بلند کرده بود در آن وقت نازل شد یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و
لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون و نیز در توبیخ کسانی که آن سرور را ندا میکردند و بردر
سرای آن سرور ایستاده بودند فرمود ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون و لو انهم
صبروا لکان خیرا لهم ذالک و دلیل بر آنکه طلب قرطاس از آن سرور صلی الله علیه وسلم بطریق قصد نبوده بلکه
بی قصد بطریق آنکه از مریضان صادر می شود بود که کتابت بخود نسبت کرده اکتب لکم کتابا فرمود و مروی نشده که
ایشان صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود کتابت مکتوبی کرده باشد صاحب شرح مواقف از آمدی نقل کرده
که آمدی فرموده که مسلمان در وقت وفات نبی صلی الله علیه وسلم بر عقیده واحده بود مگر منافقان بعد از آن خلاف
در مابین انها پیدا شد در امور اجتهادیه که نه موجب ایمان بود و نه موجب کفر و غرض آنها از آن اختلاف اقامت
مراسم دین بود و ادامت مناهج شرع قویم و آن مثل اختلاف انها در نزد قول سید عالم صلی الله علیه وسلم در مرض
موت خود که ائتونی بقرطاس و مثل اختلاف انها در تخلف از جیش اسامه قومی فرمودند که اتباع قول واجب است قوله
علیه السلام جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و قومی رای بر تخلف قرار گرفت از برای انتظار رسول صلی الله علیه وسلم

از آن

چون که روز دو شنبه بیست ششم ماه صفر در سال یازده هم از هجرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم انحضرت امر فرمود که طایفه از مسلمانان
به تهیه اسباب مقابله و مقاتله لشکر روم بپردازند و روز دیگر اسامه را بطلبید و فرمود که ترا
امیر این لشکر می سازم برو تا نواحی ابنی و به ایشان وصیتها و سفارشها در باب این سفر فرمود
روز چهارشنبه بیست هشتم ماه صفر آن حضرت را تب و درد سر عظیم روی نمود روز پنج
شنبه سلخ ماه باوجود انحراف مزاج لوایی را بدست مبارک خود جهت اسامه رضی الله عنه ترتیب
نمود و اسامه لوای را به بریده بن الحصیب داد تا صاحب لوا او باشد و اسامه منزل در جرف
متعین گردانید تا سپاه انجا مجتمع گردند و حکم حضرت نبوت شعاری صلی الله علیه وسلم چنان
نافذ گشت که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذی النورین و غیر ایشان از اعیان مهاجر و انصار
رضی الله عنهم در آن سفر با اسامه موافقت نمایند مردمان که مامور سفر بودند فوج فوج می آمدند
به آن سرور صلی الله علیه وسلم وداع میکردند به مخیم امیر به جرف میرفتند و بعضی تخلف نموده در
مدینه توقف نمودند به ببینند که حال مرض سید عالم صلی الله علیه وسلم بر چه قرار گیرد و سرانجام
این لشکر چنان بود که چون از دفن آن حضرت صلی الله علیه وسلم فارغ شدند و خلافت بر امیر المومنین
ابوبکر قرار یافت فرمود تا بریده لوا را بر در خانه اسامه برد و اسامه باز در جرف لشکر را مجتمع گردانید
باشد در این اثنا خبر بمدینه رسید که بعضی از قبایل عرب مرتد گشتند بعضی از اصحاب گفتند
اگر رفتن اسامه موقوف شود تا خاطر از قصه اهل ارتداد فارغ گردد و بهتر باشد که چون معاندان بشنوند
که در این فرصت لشکر قوی از مدینه بیرون رفته دلیر شوند و نباید تعرض به اهل مدینه کنند امیر
المومنین ابوبکر رضی الله عنه این سخن را قبول نفرمود و گفت اگر بسبب فرستادن لشکر اسامه دانم که

لشکر سباع خواهم شد فرمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را خلاف جایز ندارم و والله لوای که انحضرت
بدست مبارک خود معقود فرموده آن عقد را نگشایم بعد از آن رای همه بران قرار گرفت که اسامه
بآن سفری که مامور بوده امتثال نماید و امیر المومنین ابوبکر چون که جانشین سید عالم صلی الله علیه وسلم
باید در مدینه بماند و اسامه را سوار کرد و حضرت امیر المومنین ابوبکر و عمر و ذی النورین در رکاب می
رفتند تا وداع کردند و بمشاورت همدیگر رخصت امیر المومنین عمر از اسامه گرفته شد و رخصت
باقی متخلفین جیش رضی الله عنه نیز گرفته شد احدی بی اذن اسامه رضی الله عنه تخلف ننمود و تخلف
باذن و فرمایش امیر در حقیقت تخلف نیست بلکه متابعت است و تدبیر و صلاح اهل اسلام
درین بود که مدینه خالی نماند و به اجماع تمام صحابه رضی الله عنهم این تخلف واقع شد و این تخلف
در حیوة سید عالم صلی الله علیه وسلم واقع شده بود که بعضی از اصحاب به مخیم حضرت اسامه
رضی الله عنه بجرف نرفتند اگر این تخلف عصیان سید عالم صلی الله علیه وسلم بودی باید از
جناب حق سبحانه و تعالی عتاب برای اصحاب نازل می شد مثل لا ترفعوا اصواتکم
و نیز سید عالم صلی الله علیه وسلم می دانست که بعضی از اصحاب از مدینه بیرون نشدند
و بجرف نرفتند و بلشکر اسامه رضی الله عنه ملحق نشدند و بخدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم
بر سبیل دوام صدور و ورود داشتند اگر تخلف بطریق وحی بودی یا اجتهادی نبودی
آن سرور صلی الله علیه وسلم میفرمود که بلشکر ملحق شوند و از حضور خود منع می فرمود چون
امر بالحاق و منع نفرمود معلوم شد که این تجهیز از امور اجتهادیه بود و از وحی نبود و هم چنین
مقدمه قرطاس است نیز از امور اجتهادیه است و بحث آن مشبعا پیشی گذشته و هرگاه هر دو

از امو

از امور اجتهادیه شدند از قبیل ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نشدند و هر چه تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه است و ثبوت
ایشان بجنت و سایر مناقب که حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم برای ایشان علیهم الرضوان اثبات فرموده خوب که مسایل اجتهادیه نیست
البته از قبیل و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی خواهد بود و شک نیست که از مخالفت و انکار چنین اقوال و فعال مخالفت وحی
لازم می آید و مخالفت وحی و انکار کفر است والاحادیث الواردة فی مدایحهم الدالة علی انهم من اهل الجنة کثیرة امام ربانی
قدس سره میفرماید که احادیثی که دلالت دارد بر آنکه خلفاء ثلثه از مقربان حق سبحانه تعالی شانه بسیار است وصلت لکثرة
الطرق و تعدد الرواة الی حد الشهرة بل الی حد التواتر معنی بلکه ذکره عده منها که رسیده است این احادیث
از جهة کثرت طریقها و تعدد راویها و کثرت روایات به حد شهرت بلکه به حد تواتر که از انکار مشهور و متواتر بی شک کفر است
پس میباید ذکر قدری از آنها اینجا کرده شود منها ما روی الترمذی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار
و صاحبی فی الجنة علی الحوض یعنی تو صاحب منی در غار و صاحب منی در جنت بر حوض منها ما روی الترمذی ایضا عنه علیه
و علی آله الصلوة والسلام انه قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابو بکر یا رسول
الله وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة
میفرماید آن سرور صلی الله علیه وسلم که آمد جبرئیل دست مرا گرفت و نمود بمن در جنت را که داخل می شود در آن امت من
پس گفت ابوبکر رضی الله عنه که دوست داشتم که من همراه تو بودی که آن در را میدیدم ایشان علیه و علی آله الصلوة
والسلام فرمود که هر چه تو ای یا ابا بکر اول کسی خواهی بود که در جنت داخل شود منها ما روی البخاری والمسلم عن النبی صلی
الله علیه وسلم انه قال دخلت الجنة الی ان قال رایت قصرا بفنائه جاریة فقلت لمن قالت لعمر ابن الخطاب فاردت ان ادخله
فنظرت الیه فذکرت غیرتک فقال عمر بابی و امی یا رسول الله علیک اغار میفرماید آن سرور صلی الله علیه وسلم که در آمدم در جنت
و دیدم قصر را در فنای آن دختری دیدم گفتم تو از کیستی و این قصر از کیست گفت از عمر ابن الخطاب خواستم که در آیم و قصر او ببینم

تو غیرت میکردی

از غیرت تو اندیشه کردم پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه که پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله ومنها ما روی ابن ماجه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال ذلک الرجل ارفع امتی درجة فی الجنة قال ابو سعید والله ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر ابن الخطاب حتی
مضی لسبیله فرمود انسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم که این مرد بلندترین است از روی درجه در جنت گفته است ابو سعید
که سوگند بخدا که نبودیم جماعت صحابه که بدانم مقصود آن سرور را ازین مرد مگر عمر ابن الخطاب تا وقتیکه رحلت نمود
از دار دنیا ومنها ما روی عن البخاری عن انس انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قدمت ابا بکر وعمر ولکن الله قدمهما
میفرماید آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم که من پیش نکردم وفضیلت ندادم ابوبکر و عمر را ولیکن خدا جل وعلا شانه پیش کرد
وفضیلت داده آنها را ومنها ما اخرج ابو یعلی عن عمار بن یاسر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل حدثنی
بفضایل عمر ابن الخطاب فقال لو حدثتک مالبث نوح فی قومه مانفدت فضایله وان عمر حسنة من حسنات
ابی بکر یعنی جبرئیل آمد وگفت به که بیان کن فضایل عمر بن الخطاب را در جواب گفت اگر بیان کنم برابر آن مدة
که نوح در قوم خود درنگ کرده بود که نه صد و پنجاه سال است فضایل او با تمام نخواهد رسید و عمر یک حسنه است
از حسنات ابوبکر ومنها ما روی الترمذی وابن ماجه عن علی ابن ابی طالب وعن انس رضی الله تعالی عنه انه قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین یعنی گفت انسرور
صلی الله علیه وآله وسلم که ابوبکر و عمر بهترین پیران اهل جنت اند از جمیع مردمان اولین و اخرین سوای پیغمبران ومنها ما روی
البخاری ومسلم عن ابی موسی الاشعری انه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم فی حایط فجاء رجل فاستفتح
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا هو ابوبکر فبشرته بما قال رسول الله صلی الله علیه
وعلی آله وسلم فحمد الله سبحانه ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا
هو عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله سبحانه ثم استفتح رجل فقال لی افتح له وبشره بالجنة علی بلوی

بهم

یصیبه فاذا هو عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم فحمد الله سبحانه ثم قال والله المستعان یعنی باین روایت میکند ابو موسی اشعری
رضی الله عنه که بودم با آن سرور علیه السلام در باغی از باغهای مدینه من در باغ را بستم کسی آمد که در بگشای فرمود انسرور صلی الله علیه وآله وسلم
در را برای او بگشای و او را بشارت ده بجنت چون در بگشادم ابوبکر بود بشارت دادم او را بجنت حمد گفت خدای را جل وعلا شانه
باز کسی آمد که در بگشای فرمود که در بگشای و بشارت ده او را بجنت چون در بگشادم عمر بود بشارت دادم او را بجنت پس
حمد خدای را گفت باز کسی آمد که در بگشای فرمود در برای او بگشای و بشارت ده او را بجنت با بلاء عظمی که بان مبتلا خواهد شد
چون در بگشادم عثمان بود اظهار کردم او را به آنچه او را فرمایش شده بود پس حمد خدای جل شانه گفت وگفت که مدد جوئی
از خداست جل شانه واگر مسلم شود که اخراج مروان بطریق وحی بود است مسلم نداریم که نفی و اخراج دایمی مراد انسرور صلی
صلی الله علیه وآله وسلم وحی اشاره اند بود که اخراج و تغریب را موقت ساخته باشد چنانچه تغریب را از نا موقت یک سال است
که انسرور فرموده البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام چون امیر المؤمنین عثمان علیه الرضوان بر توقیت اخراج اطلاع داشت
بعد از موت تغریب او را بمدینه آورد فقد محمد و زینه و مراد از من حاد الله و رسوله کفار مکه اند و مروان و سلمی
بعد از آن مسلمان شد امامت مسلمانان کرد محدثان در حدیث بروی او طعن نکرده و او را در سند حدیث به ضعف
یاد نکرده و تغریب او بسبب کفر او نبوده زیرا که اگر کافر بود مرتد بود و جزای مرتد قتل است پس این آیة
در شان او دلیل نمیشود و جواب سوم از جانب شیعه این است که میگویند در ورود مدح خلفاء ثلثه از انسرور
صلی الله علیه وآله وسلم متفق علیه فریقین نیست زیرا که در کتب شیعه از ان اثری نیست وانچه بر ذم ایشان
دلالت میکند در کتب فریقین مسطور است مثل انتونی بقرطاس و مثل جیش اسامه و تخلف آوردن مروان
بعد از اخراج و دیگر شیعه میگویند که بعضی اهل سنت و جماعت تجویز وضع حدیث از برای مصلحت کرده اند
پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست در رد این جواب میگویم که در شیعه از کمال تعصب و عناد که بسبب

اهل اسلام دارند طعن و سب صحابی و سب خلفاء ثلثه بلکه تکفیر ایشان عبادت اسلام خود میدانند و در احادیث صحاح که در مدایح
ومناقب ایشان وارد شده جرح میکنند بدون سند و دلیل بران جرح و تصرفات و تحریفات در آنها میکنند حتی در کلام الله
که مدار اسلام بران است و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ شبهه باو راه نیافته و قبول زیادة و نقصان نمیکند کلمات
مخترعه و کلمات مزخرف میآورند و در آیات قرآنی تصحیفات مینمایند چنانچه در کریمه ورفعنا لک ذکرک وعلی مهرک وازر
حاک ضلالت میگویند بعضی آیات قرآنی را عثمان پوشیده و یا سوخته که در مدح اهل بیت علیهم السلام بود و ذم قرآن نمودم و طایفه شیعه
متهم اند بر اینکه شهادات زور را برای نفع و صلاح کرده خود تجویز کرده اند پس بواسطه اینها صد مورد طعن گشته
و اعتماد عدالت از ایشان رنگ بر طرف شده و کتب مدونه ایشان از درجه اعتبار ساقط شده حکم توریة و انجیل منحرف
دارد و در کتب اهل سنت مثل صحیح بخاری اصح الکتب بعد کتاب الله و صحیح مسلم و غیرهما و در دیگر کتابها غیر از مدایح و تعظیم
خلفاء ثلثه هرگز چیزی نیست که بیک وجه از وجوه دلالت بر مذمت کند وانچه ایشان از فساد طبیعت و انحراف
مزاج خود ذم خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است از قبیل صفرا منفرا نیست که شکر را تلخ میگویند و انچه
گفته اند که بعضی اهل سنت وضع حدیث را برای مصلحت تجویز کرده پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر ثبوت
که اهل سنت کلام آن بعضی را رد میکنند و در مقام انکار آن نباشند و اظهار کذب آن نمایند و در واقع صنایع
بلکه ایشان کذب و افترای واضع تصریح کرده اند و از درجه اعتماد و اعتبار ساقط ساخته اند و صحیح و سقیم و کاذب
و صادق را و قوی و ضعیف را بر وجه اتم و اکمل امتیاز داده اند که هرگز هیچ اشتباه و التباس نمانده جواب سیوم
این است که گفته که احادیثی که در مدح خلفاء ثلثه و حسن خاتمه ورود یافته از قبیل اخبار احاد است و انکار خبر واحد
کفر نیست زیرا که مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده در رد این جواب میگویم که احادیثی که در
توصیف و تعظیم خلفاء ثلثه وارد شده اگرچه از روی الفاظ احاد است اما از کثرة رواة و تعدد طرق آنها

بطرق از

بحد تواتر معنوی رسیده کما مر شک نیست که انکار مدلول متواتر حدیث کفر است و مخالفت بعضی احادیث از مجتهدین
واقع نشده بلکه امام ابو حنیفه که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد را بلکه اقوال صحابه رضی الله تعالی عنهم بر قیاس مقدم
میدارد و مخالفت انها را تجویز نمیکند و جواب چهارم این است که میگویند که مسلم داریم ورود مدح خلفاء ثلثه را و
لیکن این تعظیم و توقیر نسبت بخلفاء ثلثه قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر حسن عاقبت و سلامت
خاتمه نمیکند زیرا که عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق بلکه جایز نیست لهذا حضرت
امیر از عمل ابن ملجم خبر داده و عقوبت نفرموده در رد این جواب میگویم که احادیثی که در مدح ایشان وارد شده دلالت
بر حسن سلامتی عاقبت میکند و از امر خاتمه خبر میدهد چنانچه از احادیث مذکوره این دلالت مفهوم میشود
و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم
الصدور باشد لایق نیست همچنان مدح کسی که معلوم الذم و مستوجب العقوبة است هم سزاوار نیست پس
ورود مدح دلالت بر حسن حال انها حالاً و مآلاً میکند لهذا حضرت امیر ابن ملجم را هر چند عقوبت نفرموده
مدح و توصیف هم نفرموده و تحقیق این مبحث در کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین مذکور خواهد شد و در جواب
دلیل دوم که علماء ماوراء النهر گفته که خلفاء ثلثه بمقتضای کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
به رضوان حضرت ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد میگویند که استلزام این آیه
مر رضوان ایشان را مسلم نداریم زیرا که مدلول آیه عند التدقیق رضاء حضرت خداوند است جل وعلا شانه
از ان فعل خاص که بیعت است و کسی منکر این نیست که بعضی افعال حسنه ایشان واقع است سخن در این است
که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت
نص انسرور صلی الله علیه وسلم نموده اند و غصب خلافت کرده اند و حضرت فاطمه را آزرده اند چنانچه در

صحیح بخاری مذکور است و نیز در مشکوة شریف وارد شده که من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
وکلام صادق المضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة این ناطق است حاصل
آنکه بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت آن سرور صلی الله علیه وسلم و تخلف از جیش اسامه مورد طعن و ملامت
شدند زیرا که سلامت عاقبت و حسن خاتمه اعمال و وفا کردن بعهد بیعت متعلق است و در رد این جواب میگوییم که
مدلول کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین الآیه رضاء حق سبحانه و تعالی است از مبایعین که صاحبان بیعت میباشند
و علت رضا بیعت است بنا بر قاعده علم عربیت که تعلق حکم بمشتق اقتضا میکند علیت مبدأ اشتقاق
را پس حاصل رضوان ارکسانی است که موصوف به بیعت اند و بیعت علت این رضوان است و آنکه رضوان
رضوان از فعل بیعت باشد نه از موصوفان این سخن بسبب آنکه کلام مفهوم نمیشود و بر تقدیر کلام چنین بایستی
گفته شود لقد رضی الله عن بیعة الذین یبایعونک و اینجا لقد رضی الله عن المؤمنین واقع شده پس رضی باید متحول
عن باشد که نفوس زکیه بیعت کننده کان است پس جماعتی که حق سبحانه و تعالی با وجود علم به اسرار ایشان و عاقبت
امر ایشان راضی شود از ایشان و سکینه و طمانیت بر ایشان رحمت فرماید فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و بشارة جنت
داده باشد چگونه از خوف سوء خاتمه و نقض عهد بیعت مصون نباشند و بر تقدیر تسلیم که رضا از فعل خاص
که بیعت است باشد لازم است که این مبایعین محمود العاقبة باشند زیرا که حق سبحانه تعالی از فعل کسی که
محمود العاقبة نباشد مثل کافران راضی نمیشود بلکه مذمت میفرماید اگرچه حسنات باشد قال الله تعالی والذین
کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا یعنی حال اعمال حسنه کفار مثل
حال سرابی است که در نیمروز بر زمین هموار کسی از دور ببیند و آن را آب پندارد و سعی کند که به آن
برسد چون در آن جا برسد هیچ چیز بدست او نیاید که نافع باشد برای تسکین عطش او یعنی اعمال حسنه
کاینها

که اینها در وقت حاجت برای حظ نافع نمیشوند و توقع نفع از آن میدارند هیچ نفع برای ایشان ندارد و نیز میفرماید مثل ما ینفقون
فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته یعنی حال صدقات
و مبرات اهل کفر به آن همی ماند که کسی کشت کرده باشد و باد سرد شدید البرودة به او برسد و هلاک کند اعمال حسنه کفار از اعتبار
ساقط است چیزی که در آخرت بکار نیاید چه اعتبار خواهد داشت که العبرة للخواتیم و بجهة رضاء حق سبحانه و تعالی از
همچنین فعل که در آخرت بکار نیاید حاصل نشود که رضا نهایت مرتبه قبول است و در رد و قبول خداوندی مبنی و علت شان نه
باعتبار مآل است و آنچه مخالفت نفس و غضب خلافت گفته اند دفع آن پیش گذشته و در باب آزردن
فاطمه زهرا رضی الله عنها مراد در حدیث از ایذاء مطلق ایذا نیست بلکه ایذای که ناشی از هوای نفس و
اغوای شیطان باشد و اگر نه مطلق ایذا از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نسبت بفاطمه زهرا واقع شده چنانچه
در اخبار روایات وقوع یافته بلکه شکوه از دست او بسید نحو کرده پس امیر در بدر وعید خواهد شد و هو باطل
و ایذاء صدیق اکبر رضی الله عنه ایشان که در مقدمه منع فدک موافق حدیث بود که نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما ترکنا صدقة و هبه با ثبات نرسید گفته نشود که هرگاه منع صدیق اکبر فدک را از فاطمه
رضی الله عنها بحق بود و بحکم حدیث بود که از آن سرور شنیده بود پس رنجیدن او در این حکم رنجیدن از آن سرور است
صلی الله علیه وآله وسلم و این منهی عنه است چرا فاطمه رضی الله عنها از صدیق رضی الله عنه رنجیده شد زیرا که میگوییم
که آن بمقتضای بشریت بود و در تحت اختیار رنجم پس جای تکلیف نیست که ماخوذه شود و آن سرور صلی الله علیه وسلم
خطاب به بعضی از ازواج مطهرات فرمود لا تؤذونی فی عائشة فان الوحی لا یاتینی وانا فی ثوب امراة الا عائشة
ایذاء عائشه را ایذاء خود فرمود و شک نیست که حضرت صدیقه از حضرت علی رضی الله عنه آزار داشته و رنجیده بود که اسم آنحضرت
را بر زبان جاری نمیکرد و در مقدمه سید عالم صلی الله علیه وسلم در مرض موت بمسجد صدیقه فرمود که دو نفر او را بر شانهها

خود به مسجد آورد یکی عباس بود یکی دیگر و آن علی بود نام علی را بر زبان جاری نفرمود رضی الله عنهم و در جواب دلیل سوم
شیعه میگوییم که مجرد صاحب بودن منقبت و فضیلت نیست برای ابوبکر زیرا که صاحب گاهی کافر هم میباشد در آیه
قال له صاحبه اکفرت صاحب بر کافر اطلاق شده و در آیه یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله نیز بر کافر
اطلاق شد حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آن بت پرست را صاحبان خود خوانده پس ظاهر شد که مجرد صاحب
بودن پیغمبر را دلیل شرافت و فضیلت و خوبی نیست فقیر در جواب میگوییم که صحبت دو قسم است صوری و معنوی صوری
مجرد رفاقت است در امری از امور مثل سفر یا صنعتی از صنایع و این نسبت است که طرفین در او مساوی است
هر یکی صاحب دیگری گفته میشود و صحبت معنوی آنست که کسی متابعت بزرگی را از خود بطریق محبت و مودت و
استفاده و استفاضه نحوی که خدمت آن بزرگ را عبادت می شمرد و بقدر طاقت نظر بر افعال و اقوال او دارد و هم و
مباشر میشود تا مناسبت تام به او حاصل گردد و این مناسبت را برای خود کمال میداند و غایت مقصود و نهایت مأمول
او استرضاء آن بزرگ باشد و این صحبت از یکجانب متصور میشود و در شرع چون صاحب و اصحاب ذکر شود مراد
همین معنی است و شک نیست که صحبت نبی باین وجه کمال شرافت و کمال جلالت است و در حدیث صحبت در
هر لحظه و در هر لمحه هزاران فواید و عواید برای این صاحب عاید میگردد و از کمالات و معارف برای او حاصل
میشود و منکر تاثیر صحبت معادم بدیهیه و معارض عرف و عادت است هر که از آثار صحبت منکر است
چیدن او بر ما مقرر میشود و همان بت پرستان با وجود عدم مناسبت ببرکت صحبت حضرت یوسف علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام مسلمان شدند و از کفر بیزار گشتند و صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه چون کمال متابعت بجا آورد افضل
خلایق گشت بعد الانبیاء و کمال متابعت بسبب مناسبت تام شد برای او و از اینجاست که سید عالم صلی الله علیه
وعلی آله وسلم میفرماید ما صب الله فی صدری شیئا الا وقد صببته فی صدر ابی بکر پس انصاف باید کرد که چنین صاحب
بگونه

بگونه لایق و مناسب لعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا و در جواب دلیل چهارم که حضرت امیر با کمال شجاعت
در وقت بیعت مردم با خلفاء ثلثه بود و منع نفرمود مبایعت و متابعت فرمود این دلیل حقیت بیعت است و اگر نه قدح
آنحضرت لازم می آید میگوییم قبل از آنکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین فارغ شود خلفاء ثلثه در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب
جمع کرده برای ابوبکر بیعت گرفتند و حضرت امیر بعد از اطلاع از جهت قلت اتباع یا خوف هلاک اهل حق یا باعث
دیگر مباشر حرب نشد و این دلالت بر حقیت بیعت نمیکند زیرا که حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت آن سرور صلی الله
علیه وسلم بود و شجاعت آن سرور از امیر کمتر نبود از مکه هجرت کردند و در حدیبیه صلح نمودند و در هر جا مباشر حرب نشدند
هرچه در این دو ماده شما جواب بدهید همان جواب جواب ما خواهد بود در ماده عدم مباشرت حضرت امیر حرب و
بازیادت که حقیت امر کفار قریش اصلا متصور نیست بلکه این سخن در معامله حق سبحانه و تعالی با مدعیان الوهیت
جاری است مثل فرعون که چهار صد سال بر مسند سلطنت متمکن بود و هر یک از شداد و نمرود سالها در دعوای
باطل بودند حق سبحانه و تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکردند و هرگاه در ماده حق سبحانه و تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد
در ماده بنده تنها بطریق اولی بگنجد و آنچه فرموده اند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده و وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است
حضرت امام ربانی قدس سره در رد این جواب چنین فرموده که علماء ماوراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر را به حضرت
ابی بکر و متابعت و مبایعت او را بصدیق رضی الله عنهما دلیل حقیت خلافت ابی بکر رضی الله عنه ساخته اند و شک نیست
که آن منتقض نمیشود بتاخیر حرب پیغمبر با کفار قریش و بتاخیر هلاک حق سبحانه و تعالی شداد و فرعون و نمرود و غیرهم را
زیرا که جزء ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و حضرت حق سبحانه و تعالی غیر از مذمت و تشنیع ایشان نفرموده اند و خبر بیدی و بید علی یا ذکر کرده اند فاین هذا من ذاک
و فقیر حقیر در رد این جواب چنین میگوییم که در ماده امیر رضی الله عنه حرب یا طلب حق یا اظهار و اعلام حقیت خلافت

برای حضرت امیر واجب بود از چند وجه وجه اول از برای انکه امر خلافت امر موقت است به بعوث وقت فوت
میشود زیرا که ابتدا وقت خلافت او از وقت رحلت سید عالم صلی الله علیه وسلم تا انقضای اجل وعدم طلب موجب
فوت آن شد بزعم فاسد شیعه و فوت خلافت حق موجب فساد عالم است و دفع فساد بقدر وسع واجب است
اگر به حرب مقدور نبود به اعلام و اظهار و حجت مقدور بود چنانچه انصار طلب نمودند در حق اهل خود و چه ریخ وقوع یافت
که در حق امیر وقوع نیافت با وجود که شوکت امیر از شوکت انصار بیشتر بود و عباس با آن جلالت عم او بود و دلالت به
بیعت او کرد و ابوسفیان با آن شوکت رفیق او بود و دلالت به بیعت کرد و بنی هاشم هم معاون او بودند و اینها
از مجرد اظهار حق خود عاجز باشد و وجه دوم انکه به عدم طلب امر خلافت حضرت ابوبکر غاصب خلافت
و نحو صحابه دیگر که با و بیعت کردند راضی بغصب شدند و غصب خلافت و رضا به غصب هر دو موجب ارتداد است
بزعم امامیه پس حضرت امیر برامت پیغمبر ترحم میفرمود که مرتد نشوند و اظهار حق خود میکرد تا دفع ارتداد از امت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شده باشد وجه سیم انکه عدم طلب خلافت و عدم اظهار بعکس آن رضاست بکفر صحابه رضی الله عنهم
و رضا بکفر کفر است بنابر هر سه وجه واجب بود بر حضرت امیر اعلام صحابه بحق خلافت برای خود و فرق است میان عدم
اظهار حضرت امیر طلب خلافت را و عدم حرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه و حدیبیه زیرا که پیغمبر و صحابه صلی الله
علیه و علیهم از دعوای نبوت و اظهار احکام اسلام توقف ننمودند هر چه زجر میشدند و ایذا میدیدند بر دعوای
خود و اظهار قواعد دین استوار بودند بخلاف امیر که هیچ اظهار حق نکرد و انچه گفته اند که وقوع بیعت بلا اکراه و تقیه
ممنوع است چونکه شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله عنه مجال انکار ندانسته شد که این خبر به حد تواتر رسیده بود
و انکار آن مصادم بدیهه عقل بود بضرورت به اکراه و تقیه قایل گشتند و در ابطال خلافت صدیق بهتر
ازین مجال سخن نیافتند مخلص از برای خود غیر ازین نتوانستند پیدا کرد در دفع احتمال اکراه و تقیه واجب است

دلائل

که بحث نمود اصحاب کرام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قبل از دفن به نصب امام مشغول شدند و نصب امام را بعد از انقراض زمان
نبوت واجب دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آنسرور صلی الله علیه وسلم امر فرموده بود باقامت حدود و سد ثغور و
تجهیز جیوش از برای جهاد و حفظ اسلام و این امور بدون خلیفه برپا نمیشود و به تمام نمیرسد و هر چیز که واجب بدون او تمام نشود
و مقدور باشد واجب است لهذا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات
ومن کان یعبد الله فان الله حی لا یموت لا بد لهذا الامر ممن یقوم به فانظروا و هاتوا آراءکم
فقالوا صدقت یعنی ای مردمان هر که عبادت محمد میکرد پس محمد مرد و از دنیا رحلت کرد و هر که عبادت میکرد
خدا را پس خدای عز شانه زنده است که هرگز نمی میرد و چاره نیست این امر خلافت را از کسی که باین
قیام نماید و امور شرعیه را نفوذ بدهد پس پیش بیارید رایهای خود و یکی را از برای خلافت اختیار کنید
پس اول حضرت عمر به صدیق بیعت کرد بعد از آن جمیع صحابه از مهاجرین و انصار بیعت کردند رضی الله تعالی عنهم بعد از
بیعت ایشان حضرت ابوبکر بر سر منبر برامده بجانب قوم ملاحظه نمود زبیر را نیافت فرمود که حاضر سازند چون حاضر شد
صدیق فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر گفت رضی الله عنهما لا تثریب یا خلیفة رسول الله پس به صدیق
بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی الله عنه در قوم ملاحظه کرد حضرت امیر را نیافت فرمود تا بطلبند چون حاضر شد
صدیق رضی الله عنه گفت میخواهی در اجماع مسلمانان شکست آری امیر گفت لا تثریب علیک یا خلیفة رسول الله
پس بصدیق رضی الله تعالی عنه بیعت کرد حضرت امیر و زبیر برای تاخیر بیعت عذر گفت ما غضبنا الا انا اخرنا
عن المشورة انا نری ابا بکر احق الناس بها انه لصاحب الغار وانا نعرف شرفه وخیریته ولقد امره رسول
صلی الله علیه وسلم بالصلوة بالناس وهو حی قال الشافعی رحمه الله علیه اجمع الناس علی خلافة ابی بکر
وذلک انه اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم یعنی

حضرت امیر و زبیر رضی الله تعالی عنه گفتند روز عذر تاخیر از بیعت که رنجش ما از جهت آن بود که در مشوره پرسیده نشده بودیم
میدانیم که ابوبکر سزاوارترین مردم است بخلافت ایشان صاحب غار است و میدانیم شرف ایشان را و خیریت و فضیلت ایشان را
و به تحقیق که امر کرد او را رسول صلی الله علیه وسلم بامامت نماز و ممتاز فرمود ایشان را از میان مردم برای امامت
نماز در حالت حیوة خود امام شافعی رحمه الله علیه میفرماید که اجماع کردند مردم بر امامت ابی بکر از جهت که مردم
ناچار گشتند به نصب خلیفه پس نیافتند در تحت جرم آسمان بهتری از ابوبکر پس والی کردانیدند او را بر رقاب
خود ایضا اجماع امت بر حقیت خلافت یکی از سه ابوبکر و علی و عباس رضی الله تعالی عنهم واقع شده و علی و عباس
با ابوبکر منازعه نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابوبکر تمام شد زیرا که اگر امامت ابوبکر حق نمیبود
علی و عباس با او منازعه میکردند چنانچه علی و معاویه منازعه کردند با وجود شوکت معاویه با وجود انکه طلب در این وقت
سخت تر بود و در اول امر آسان تر زیرا که عهد نبی نزدیکتر بود و طبایع در تنفیذ احکام راغب تر بود و ایضا عباس
از امیر طلب بیعت کرد امیر قبول نکرد و چنانچه بکتاب خود حق میدید قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با او بود و بنی هاشم
و جمع کثیر با او متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیت خلافت ابی بکر اگرچه نص بر خلافت او وارد نشده چنانچه
جمهور علما فرموده اند که نص بر خلافت هیچکس وارد نشده بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره چه مدلول
اجماع قطعی است و مدلول نصوص ظنی با آنکه نصوص هم وارد شده از برای حقیت خلافت او چنانچه باین رفته
محققون از محدثین و مفسرین و باین که تقریر شد ظاهر شد حقیت خلافت صدیق و باطل شد احتمال اکراه و تقیه
و ایضا اکراه و تقیه از زمان احتمال داشت که اهل عصر تابع حق نمی بودند و بعادة خیر القرون مستبعد تر گشته قال
ابن الصلاح والزهری الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم اهل الجنة قطعا قال
سبحانه وتعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح الآیة لا هم هم المخاطبون فثبت لکل منهم

الحسنی

الحسنی وهی الجنة وایضا اکراه و تقیه مستلزم نقص آنحضرت است کرم الله وجهه زیرا که در اکراه ترک عزیمت و در
تقیه کتمان حق که منهی عنه است هر که مؤمن عاملی باشد امکان ترک اولی راضی نمیشود و بر امر منهی عنه مرتکب نگردد فکیف اسد الله
و زوج بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چنین امور ناشایسته گردد
و این طایفه از کمال جهالت و فرط ضلالت قدح آنحضرت را مدح خیال کرده اند و نقصان او را کمال دانسته افمن زین
له سوء عمله فراه حسنا و در جواب دلیل خامس شیعه میگویند که شارح عقاید نسفی در اینکه سب شیخین کفر باشد
اشکال کرده و صاحب جامع اصول شیعه را از فرق اسلامیه شمرده و صاحب شرح مواقف بر این رفته و نزد
امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ حسن اشعری شیعه را بلکه اهل قبله را کافر نمیداند پس انکه حضرات در تکفیر
شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث و قرآن امامنا و مولانا حضرت امام
ربانی قدس سره در جواب میفرماید که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح بران دال است کما اخرج المحاملی
والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة انه صلی الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابا فجعل منهم
وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ولا
یقبل الله منه صرفا ولا عدلا وکما اخرج الدار قطنی عن علی رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرافضة فان
ادرکتم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقر
طونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف واخرجه عنه من طرق اخری نحوه
وزاد فیه وآیة ذلک انهم یسبون ابا بکر وعمر ومن سب اصحابی فعلیه لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین وامثال این احادیث بسیار آمده که این رساله گنجایش

ذکر آنها ندارد بلکه چندین آیات در مناقب آنها وارد شده که بسبب طعن آنها انکار و تکذیب آیات لازم
می‌آید و این موجب کفر است و ایضاً سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان کفر است بخبر
من ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وایضا قد اخرج عبد الله
ابن احمد عن انس مرفوعا اني لا ارجو لامتي في حبهم ابي بكر وعمر وما ارجو لهم في قول لا اله الا الله پس بغض ایشان را
بر حب ایشان مقابل کرده شد یعنی عقوبت که بسبب بغض ابوبکر و عمر حاصل شود موافق عقوبتی خواهد بود که بسبب
بغض کلمه لا اله الا الله حاصل شود و نیز تکفیر مؤمن کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است ومن رمى رجلا بالكفر
او قال عدو الله ان كان كما قال فلا شيء عليه ولا رجعت عليه یعنی کسی که دشنام داد کسی را بکفر یا گفت که او
دشمن خداست پس اگر او همچنان بود برای دشنام دهنده گناه نیست و گر چنانچه دشنام داده بود
همان کلمه بگوینده راجع می‌شود و ما بیقین میدانیم که ابوبکر و عمر مؤمنان بودند و دشمنان خدا نیستند و حضرت حقیقت پس تکفیر
ایشان راجع به قایل باشد بمقتضای این حدیث امام ربانی قدس سره میفرماید فنحكم بكفرهم یعنی پس حکم
میکنیم بکفر آنها و حضرت امام ربانی قدس سره بعد از بیان قول امام عصره ابو زرعه و قول سهل بن عبد الله
تستری و قول عبد الله مبارک رضی الله عنهم که هر سه قول قبل ذکر شده آورده میفرماید و آنچه از بعض
اهل سنت عدم تکفیر شیعه نقل کرده اند بر تقدیر صحت و دلالت بر عدم کفر تاویل باید کرد تا مطابق
احادیث داله بر کفر شود و مطابق مذهب جمهور علما که بکفر شیعه رفته اند و مخالفت از حکم احادیث و
فتوی جمهور علما رفع شود و در تشنیع عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها دو دلیل گفته اند دلیل اول مخالفت
قول الله عز و جل وقرن في بيوتكن که از خانه بیرون شده به بصره آمده و بحرب جمل مشغول نمود و دلیل دوم ارتکاب
حرب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است و آن بمقتضای قول سید عالم صلی الله علیه وسلم که در حق امیر فرموده که
حربی

حربي حربك یعنی حرب تو حرب پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و تحاشی و انکار نمودند از سب ایشان بوجه دیگر و نیز تحاشی
و انکار نمودند از قذف ایشان علیهما الرحمة والرضوان در مکتوبی که بعلماء ماوراء النهر نوشته بودند و لیکن
علماء اهل سنت که بمعاشرت این طایفه مبتلا شدند سب و قذف از آنها معاینه دیدند و شنیدند
و در کتابهای خود از آنها نقل کرده اند و بطریق تواتر باثبات رسیده که سب عایشه رضی الله عنها و قذف
ایشان مذهب این طایفه است و معتقد آنها در رنگ سب و لعن اصحاب از ابرای خود افضل عبادات
میدانند هذا هو الواقع در قذف متقدمین این طایفه متوقف بودند از زمان افضل الجهاد ابن عبد العال
توقف موقوف شد قذف و لعن و سب ایشان را و رد لازم خود دارند در جواب دلیل اول آنها حضرت
امام ربانی قدس سره میفرماید که امر بملازمت بیوت و نهی از خروج آنها شامل جمیع احوال و ازمنه نیست
یعنی مراد شارع عموم احوال و ازمنه نیست و دلیل نفی عموم خروج بعضی از ازواج مطهرات است با سرور صلی الله علیه و آله وسلم
در بعضی اسفار پس امر بملازمت بیوت مخصوص بوقت دون وقت و حال دون حال شد و کریمه وقرن في بيوتكن
از قبیل عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض ظنی است تصرف مجتهد که افراد دیگر از او اخراج نماید بواسطه علت
مشترکه جایز است كما تقرر في الاصول و شک نیست که عایشه رضی الله عنها مجتهده بود ترمذی از ابو موسی اشعری روایت
میکند که ما اشكل علينا اصحاب رسول الله حديث قط فسألنا عائشة الا وجدنا عندها منه علما یعنی مشکل بر ما جماعه اصحاب
نشده مسئله که سوال میکردیم از عایشه رضی الله عنها مگر که میافتیم در نزد ایشان علم آن و حل میشد آن مشکل و نیز ترمذی
از ابو موسی روایت میکند که گفت ما رأيت احدا افصح من عائشة یعنی ندیدم کسی را که حل کننده مشکلات
و خوش تقریر باشد از عایشه رضی الله تعالی عنها پس تواند بود که صدیقه خروج خود را در بعضی اوقات یا بعضی احوال
برای بعضی منافع و مصالح از آن تخصیص کرده باشد فلا محذور ولا طعن با وجود که ظاهر از این خروج خروج است که

بدون ستر و حجاب باشد چنانچه دلالت میکند بر آن کریمه ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى یعنی بیرون نشوید که اظهار پیرایه
و حسن و جمال خود بر مردان عرض کرده باشید جاهلیت اولی را بعض مفسران از زمان آدم تا زمان نوح علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام گفته اند و بعض زمان ابراهیم علی نبینا و علیه السلام والصلوة را گفته اند که زنان خود را آراسته بی ستر و بی حجاب
خود بر مردان عرض میکردند و جاهلیت اخری ما بین عیسی و محمد علیهما الصلوة والسلام است بعضی جاهلیت اولی را جاهلیت قبل
الاسلام و جاهلیت بالکفر گفته اند و جاهلیت اخری را جاهلیت بعد الاسلام و جاهلیت بالفسق گفته اند بر هر تقدیر مراد از
خروج خروج بی ستر و حجاب است پس بیرون است از نهی و خروج حضرت صدیقه از برای اصلاح بود نه از برای حرب
کما قال بعض المحققين و اگر برای حرب باشد نیز ملامتی و عیبی بایشان لازم نمی آید زیرا که از هوای نفسانی و اغوای
شیطانی نبوده بلکه بطریق اجتهاد بود والمجتهد وان كان مخطئا فلا مؤاخذة عليه قال القاضي البيضاوي في تفسيره لولا كتاب
من الله سبق اثباته في اللوح المحفوظ وهو ان لا يعاقب المخطي في اجتهاده با آنکه گوییم که خطای مجتهد هم نزد خدا تعالی داخل
هدایت است کما نقل رزین عن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سألت ربي عن
اختلاف اصحابي من بعدي فاوحى الله الي يا محمد ان اصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضهم اقوى من
بعض ولكل نور فمن اخذ بشيء مما هم عليه فهو عندي على هدى ثم قال اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم
و در جواب دلیل دوم میگوییم که جایز است که مخالفت حرب از برای عهد باشد پس مراد حرب معین بود تا شاید یا این
حدیث بسمع شریف عایشه رضی الله عنها نرسیده باشد یا به ثبوت نه پیوسته باشد تحقیق این است که نفوس
مقدسه اصحاب بواسطه برکت صحبت آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم بخوبی تصفیه و تزکیه یافته که از هوای نفس
پاک شده بود پس مراد از حرب حربی است که ناشی از هوای نفسی باشد و حرب اصحاب از هوای نفس نبود بلکه
از اجتهاد بود چنانچه شارح مواقف از آمدی نقل کرده که واقعات جمل و صفین از اجتهاد بود بدانکه در اصحاب کرام
درآمدن

در آمدن و در میان ایشان حکم نمودن از کتاب و سنت و فرط یاد سعادتی است طریق اسلم آن است که منازعات و اختلافات
که در میان ایشان واقع شده بعلم حق سبحانه و تعالی مفوض سازند و همه ایشان را بخیر و نیکی یاد کنند و حب ایشان را حب پیغمبر دانند
صلی الله علیه و آله وسلم من احبهم فبحبي احبهم حدیث صحیح است کما قال الشافعي رحمه الله وهو منقول عن عمر بن عبد العزيز تلك دماء طهر الله
عنها ايدينا فليطهر عنها السنتنا اما چون شیعه اصحاب عظام را به بدی یاد میکنند و سب و لعن ایشان جرئت می نمایند بر علما واجب
و لازم است که رد آنها نمایند مفاسد ایشان را ظاهر سازند و از این قبیل است بعض سخنهای که فقیر درین باب بتحریر آورده
چنانچه در صدر رساله سابق ذکر یافته با تمام رسید خلاصه رساله امام ربانی قدس سره بدانکه نوشت این قبایح و هذیانات و خرافات
جمعی است از منافقین که مقصد اقصای ایشان تخریب ملت محمدی و طریقه مصطفویه علیه صلی الله علیه وعلی آله وسلم قدرت
اعلان نداشته پس بطریق مکر و حیله پیش آمدند و طریق اخلاص و صدق شکاری با نفاق باطنی با حضرات ائمه رضی الله عنهم
حاصل کردند و افتراها بر ائمه میکردند از قبیل تبرید و بغض و عداوت با خلفاء ثلثه و تکفیر اصحاب و مردم ابله و جهال
را فریب میدادند و میگفتند که این مذهب و عقیده ائمه است در وجوب تقیه کمال جد و جهد می نمودند بهر کسی که این خرافات
را تعلیم میدادند او را می سپردند که اظهار نکند و مقصود آنها از وجوب تقیه دو امر بود اول آنکه هرچه دروغ و افترا بر حضرت
ائمه بکنند صادق باشند و متهم بکذب نشوند زیرا که اگر ائمه از آنچه آنها افترا بر ائمه گفته بودند بیزاری میکردند و میگفتند
که این در حق ما افترا است این منافقان میگفتند که ما هرچه از ایشان نقل کرده ایم راست است و ایشان بسبب تقیه میگویند
که این در حق ما افترا است و انکار می نمایند دوم ترویج اضلال بود که هر کسی را که معتقد این خرافات می نمودند رجوع
نکند به حق زیرا که عقاید فاسده خود را که اظهار کنند شاید مفسد آنها را بحجت الزام داده از آن عقیده باز گردانند
و تهدید می نمودند تا بجان خود که هر که غیر از مذهب امامیه مذهب دیگر را حق اعتقاد کند دایم در عذاب دوزخ
خواهد بود و تخفیف عذاب برای او متوقع نیست و کبار آنها هشام احول بن الحکم است و احول مشهور بشیطان

الطاقی و هشام بن سالم و یونس قمی که در کتب احادیث امامیه مذکور اند و روایت از ایشان میکنند و ثقه و معتمد اند
در روایة امام رازی رحمه الله علیه در باب رابع از ملل و نحل آورده بدانکه جهودان پیشتر مشبهی میشدند و ابتدا تشبیه که در اسلام
پدید آمده از روافض پدید آمده چنانچه بیان بن سمعان خداوند را اعضا و جوارح اثبات کرد و هشام بن الحکم و هشام بن سالم الجوالیقی
و یونس بن عبد الرحمن القمی و ابو جعفر الاحول که او را شیطان طاق گفتندی و اینها بزرگترین علماء روافض اند تشبیه
از ایشان ظاهر شد بعد از آن متبدعان و کسانی که ایشان را از علم معقول و منقول بهره نبوده بدان در افتادند و ما فرق ایشان
را بترتیب بیاریم اول حکیمان اصحاب هشام بن الحکم باشند و او خدا را جسم گفتی و در یکسال هم چند مذهب بگشت
یکبار گفت که باریتعالی چون سبیکه قانون صافی است و باز گفت چون شمع است از هر جانب بوی نگری روی با
آنست و عاقبت رای وی بدان قرار گرفت که هفت شبر است زیرا که اینمقدار از همه مقدارها معتدلتر است
دویم جوالقیان اصحاب هشام بن سالم الجوالیقی الرافضی اند و گویند خدا جسم نیست و صورتست و صورت او چون آدمی است
و او مرکب است از دست و پای و چشم ولیکن اعضای او از خون و گوشت و پوست نیست سیم یونسیان
اتباع یونس بن عبد الرحمن القمی گویند خدایتعالی در نیمه بالا مجوف است و در نیمه زیر مصمت چهارم شیطانیان
اتباع شیطان الطاق گفتندی باری تعالی بر عرش نشسته و ملائکه عرش را برگرفته اند هر چند ضعیف اند نسبت بعظمت
خدایتعالی لیکن ضعیف باشد که قوی را بردارد چون پای خروس با باریکی تن خروس را بر میدارد کلام امام رازی
باتمام رسید و این هر چهار نفر در نزد امامیه بسیار معتبر اند و ثقه و معتمد علیهم پس معلوم است که امامیه با وجود
این اختلاط و عقاید فاسده که ذکر شده مشتبهه هم میباشند پس امتناع رؤیة که معتقد ایشانست از جهة
استلزام آن جسم بودن را و تمکن در مکان نخواهد بود بلکه از برای تعظیم خواهد بود چنانچه سلاطین و امرا تعظیم
آنها در قلة رویت مردم است ایشان را پس کمال تعظیم در امتناع رؤیت است و در مذهب اول تقول ایشان

و در هر مذهب دیگر تقول بجسم نمیکنند شاید که جسم نمیدانسته باشند و اگر امامیه مشبهه نبودی باید که همین چهار نفر مقبولان
ایشان نبودی و اعتبار در روایت و مسایل و احکام بر ایشان نداشتی بلکه ایشان را کافر دانستی و حکم بکفر ایشان کردی چونکه
در نزد ایشان مقبولند معلوم است که بمذهب ایشان قایلند و این چهار نفر همان عقاید که امام رازی نقل کرده مشهور اند احتمال
ندارد که عقاید ایشان بر امامیه مخفی باشد البته چونکه اینها در نزد امامیه مقبولند عقاید اینها را هم قبول دارند و یک عقیده دیگر
که موجب کفر ایشانست و هر که در باب عوام و خواص طا یفتین است در فصل عقاید ایشان اورده نشده بعد از انتشار نسخ
فقیر حقیر در این نسخه درج نموده اعتقاد دارند بر آنکه در وضو مسح رجلین فرض است و رکن وضوست و غسل رجلین حرام
و نیابت از مسح ندارد یعنی اگر مسح نکند و غسل رجلین کند وضو تمام نشده باشد و نماز جایز نیست هر چه مطلب
اول است متمسک ایشان در این مطلب آیة وضوست میگویند که و ارجلکم در یکقرائت مجرور خوانده شده و در
قرائت منصوب خوانده شده و هر دو قرائت عروی مشهور است بنا بر قراءت جر البته معطوف بر رؤوس باید
باشد پس شی معطوف علیه ممسوح باید باشد و بنا بر قراءت نصب عطف او بر رؤس راجح است از عطف
او بر ایدی بقرینه قراءت جر که قرائت جر موید آن است و نصب آن بنا بر محل است بر محل رؤس که
محلا منصوب است مفعول به است بروا مسحوا بواسطه حرف جر مثل زید در مررت بزید که محلا منصوب است
پس ثابت شد که وظیفه رجلین مسح است نه غسل و دلیل دیگر بر این مطلب آیة تیمم که فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم
مسح دو عضو مامور شده که هر دو باتفاق فریقین مغسول میباشند و دو عضو ساقط شده که رأس و رجلین است
رأس باتفاق فریقین ممسوح است و چون رجلین با او در سقوط مشارکت یافته معلوم شد که آن نیز ممسوح است
پس معلوم شد که هر عضو که در وضو مغسول بود در تیمم ممسوح شده و هر عضوی که در وضو ممسوح بود در تیمم ساقط
شده و این حکم موافق اقتضاء عقل است زیرا که غسل طهارت حقیقی است که آب بالطبع و الجبلة مزیل نجاست

و مثبت طهارت پس هرگاه که غسل طهارت حقیقی شد باید که طهارت کبری گفته شود و تیمم بلکه مسح مطلق طهارت
حکمی است محض تعبد است و قبول حکم ایزد متعال است تعالی شانه خلاف معقول است که ظاهر آلودیست
پس هرگاه که مسح طهارت حکمی شد طهارت صغری باید گفته شود و سکاکی قواعد صرفیه در جواب امام محمد
در مسئله سهو در سجود سهو که موجب سجده سهو است یا نه فرمود موجب سجده سهو نیست زیرا که
تصغیر را تصغیر نمیباشد بنا برای چنانچه سجده جبیره نقصان صلوة میشود و جبیره نقصان سجده سهو نمیشود
همچنین طهارت صغرا نیابت طهارت کبری را صلاحیت باید داشت و نیابت طهارت صغری را صلاحیت
نباید داشت زیرا که در این صورت منوب طهارت حکمی و شبه طهارت نایب طهارت حکمی و شبه طهارت شود
پس مسح که نایب مسح شود شبه شبه طهارت است و اهل شرع شبه شبه را در احکام اعتبار نداده اند چنانچه در باب ربوا شبهه
ربوا را حرام است و شبهه شبهه ربوا در تحریم اعتبار نیست اینجا هم شبهه شبهه را اعتبار در تطهیر نباید باشد
پس بنا بر این نیز ثابت شد که وظیفه رجلین مسح نه غسل و آنچه گفته شد که مسح شبیه غسل است یعنی مشابه باو است
وجه مشابهت آن است که مشابهت عبارت است از شرکت شیئین در یک وصف چنانچه مماثلت مشارکت
است در نوع و مجانست در جنس و مناسبت اعم است از هم و مسح با غسل شرکت در وصف دارد زیرا که ما هیت
مسح اصابة ید مبتله است به عضو و ما هیة غسل اسالة آب است بر عضو عبارت هدایه چنین است و الغسل هو
الاسالة و المسح هو الاصابة الف و الام در هر دو موضع عوض مضاف الیه میباشد که از لفظ محذوف شده و هر دو
در وصف ایصال رطوبت شرکت دارد بنا بر این شرکت فی الوصف ثابت شد پس ثابت شد که مسح
شبیه غسل است این مسح که عبارت از اصابه ید مبتله است مسح وضوست و هر چه مسح تیمم است اصابة
ید ملوث بالتراب است به عضو و این هر دو مسح مختلف بالماهیة میباشند و در مجرد اصابت شرکت دارد و اصابت ید اگر در

در هر دو موضع جزء ماهیت است ولیکن مشایخ این دو مشابهت میدانند و اطلاق مشابهت میکنند حق سبحانه و تعالی
از کمال مهربانی در حق خیر الامم داد خاک را حکم آب داد و او را چون آب مطهر گردانیده و حکم طهارت بران مرتب
فرموده بنا بر این خاک خلیفه آب شده و خلیفه در خاک ثابت شده نه در تیمم لهذا تیمم طهارت مطلقه کامله است نه طهارت ضروری
مثل طهارت مستحاضه موقت بوقت نیست بلکه باقی است تا وقت وجود ناقض آن با وجود آنکه طهارت کامله است
ولیکن نظر به حقیقت خود که تلویث است باید که شبیه غسل باشد صلاحیت دارد که قایم شود مقام غسل اما صلاحیت ندارد
که قایم شود مقام شبیه غسل که مسح وضو باشد زیرا که لازم میآید اعتبار شبهه شبیه در احکام شرع باید دانست که تیمم
دو وجه دارد یعنی دو شبه دارد نظر باینکه خاک خلیفه آب شده شبیه غسل است قایم مقام غسل شده و نظر به حقیقت خود
که اصابت ید است شبیه مسح سر است قایم مقام مسح وضو نمیشود زیرا که شبهه شبهه را اعتبار نیست و متمسک آنها
در مطلب ثانی آنست که وظیفه رجلین به موجب نص مسح است پس غسل مخالفت نص است و مخالفت نص حرام است
و اقامه غسل در مقام مسح تبدیل وظیفه منصوصه است برأی و معارضه رای با نص خلاف شرع است پس غسل
کفایت نمیکند در تمام وضو هذا هو المتمسک لهم فی اثبات مذهبهم اقول و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق
بحث در مطلب ثانی آنها و جواب متمسک آن تضییع عمر است قابل بحث نیست ولیکن چونکه آنها از سفاهت
خطابان افتخار میکنند و ابتهاج مینمایند ناچاریم که بحث کنیم این سخن ایشان از قبیل مقولات بنا بر عادت ایشانست که
بلادت صد و ریافته اول میگوییم که وظیفه رجلین غسل است و دلیلهای قویه بر این مدعی گفته خواهد شد و اگر مسلم شود
که وظیفه مسح باشد غسل که در تطهیر اکمل و افضل از مسح است چرا در اداء وظیفه کفایت نکند کسی که در آب
به نیت وضو غوطه شود بر مذهب اهل سنت وضوی او بعمل میآید زیرا که غسل اعضاء مغسوله وضو حاصل شده
و غسل ممسوح مقام مسح قیام نموده و بر مذهب ایشان که نیت را شرط میدانند نیت بعمل آمده تا در مذهب امامیه

چه حکم دارد و نیز غسل مشتمل بر مسح است که غسل بدون ذلک میسر نمیشود و مسح که به تبع غسل آمده چرا کفایت نکند و غسل چرا تبدیل وظیفه
باشد چرا تکمیل وظیفه نباشد و اثبات تبدیل و نفی تکمیل از نه قول القائل است و حکم بحرمت غسل چه معنی دارد با وجودی که
مقصود از وظیفه که تطهیر است بر وجه کمال حاصل میشود و در غسل مسح و غسل هر دو جمع است پس تحریم غسل تحریم مسح میشود
شاید که این حکم از آنها بطریق عادت آنها صدور یافته باشد که غسل که سنت است بنا بر عادت آنها بدعت باید باشد
و مسح که بدعت است سنت باید باشد سنن روایت را که در شهرت بر چه وجه رسیده امامیه بدعت میدانند سنن دیگر را چگونه
و در جواب دلیل آنها بر مطلب اول میگوییم که عطف ارجل بر ایدی ارجح است از عطف آن بر رؤس بلکه واجب است
که عطف بر ایدی شود به دلیل عقلی و دلیل نقلی و دلیل قواعد بیانی دلیل عقلی آنست که بر هیچ ذی بصیرت مخفی نخواهد بود
که اصل در تطهیر غسل است زیرا که تطهیر ازاله نجاست است و آن بغسل حاصل میشود نه بمسح چنانچه نجاست حقیقی بغسل
ازاله مییابد نه بمسح همچنین نجاست حکمی باید بغسل ازاله یابد نه بمسح لیکن حق سبحانه و تعالی بمهربانی فرموده است بخلاف
مقتضای عقل در حق خیر الامم بآبروی سید عالم صلی الله علیه و سلم در عضوی که در غسل آن حرج عظیم لازم است که رأس باشد
مسح را بدل غسل مقرر فرموده بمسح کفایت بمهربانی نموده و بر هیچ عاقل پوشیده نخواهد بود که در غسل سر حرج عظیم است
زیرا که در اوقات شدت برودت و حرارت سر شستن و مدت مدیده برهنه کردن موجب مرض است و احتراز بدن
و ثوب از رسیدن آب مستعمل که بمذهب افضل التابعین و اعلم العالمین و سراج الملة والدین صاحب صوفی ابو حنیفه
کوفی رحمة الله علیه و علی تابعیه الی یوم الدین نجس است بنجاست غلیظه و نزد بعض مجتهدین به نجاست خفیفه و نزد
بعض طاهر است غیر طهور متعسر است به سهولت میسر نمیشود و شارع تعالی شانه بنا بر آنکه فرموده و ما جعل علیکم
فی الدین من حرج و در هر جا که برای امت مرحومه در حکمی از احکام حرج لازم می آید تخفیف بمهربانی فرموده مثل مسح موزه
و مسح جبیره و تیمم پس در آیة وضو باید ارجل بایدی عطف باشد تا وظیفه او غسل شود که اصل است در تطهیر با وجودی

الا داعی

تقدیم المسح

الا که در غسل رجلین هیچ حرج نیست تا انتقال از اصل بشبهه کرده شود و آنچه اصحاب مسح در رجحان عطف بر رؤس تقریر
کرده اند بطریق معارضه بالقلب در عطف بر ایدی نیز جاری است زیرا که بر تقدیر نصب اگرچه ظاهر عطف
بر ایدی است احتمال عطف بر رؤس دارد و نصب حملاً علی المحل باشد همچنین بر تقدیر جر اگرچه ظاهر عطف
بر رؤس است احتمال عطف بر ایدی دارد حملاً للجر علی الجوار و جر جوار مشهور و متعارف است در عرف عرب جحر ضب
خرب در این باب مثل مشهور است که تا باید که آنها بقرائت جر کرده بودند ما هم تا باید احتمال بقرائت نصب عمل توانیم
کرد و عطف بر ایدی نظر بلفظ بعید است که فصل باجنبی لازم می آید و قریب است نظر بحکم که عمل باصل در باب
تطهیر که غسل است بثبوت می پاید و عطف بر رؤس قریب است نظر بلفظ که معطوفان متصل یکدیگرند و بعید است
نظر بحکم که عمل باصل فوت میشود بعدی که در صورت نصب لازم میشود دفع میشود باینکه فصل باجنبی برای نکته است بر
احتراز از اسراف که عضو ممسوح در میان عضو مغسولین آمده و میگوییم که قرائت نصب قرائت عاصم است
بروایت حفص رحمهما الله تعالی و در دیار ما که خراسان و هندوستان و عراقین و ماوراء النهر و اکثر دیار اسلام است
همین قرائت معمول است بنا بر این باید بقرائت نصب عمل کرده شود و ارجل از اعضاء مغسوله شمرده شود
زیرا که چندین علما و فقها که در این دیار رفته اند این قرائت را بر قرائت جر را معمول میدانسته اند چرا عمل بمقتضای
نصب که برای چندین علما و فقها ترجیح یافته ترک شود و بمقتضای جر که مرجح چند کس را نهایت عمل شود و غیر از امامیه
اصحاب هر دو قرائت ارجل را از اعضای مغسوله میدانند و عمل در وضو بمقتضای نصب میکنند قرائت جر را
مصروف از ظاهر میدانند محمول بر جر جوار میدانند این یک وجه ترجیح است عطف ارجل را بر ایدی و نیز اگر عطف
بر رؤس بودی باید اعاده جار شدی و امسحوا برؤسکم و بارجلکم گفته شدی تا توهم عطف بر ایدیکم دفع شدی که ناشی
از قرب غایه است چنانچه در کریمه و ان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبینات و بالزبر و بالکتاب

المنیر شده و چونکه توهم عطف بر رسل در کریمه و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک جاؤا بالبینات و الزبر و الکتاب
نبود اعاده جار نشده بها و فی الالتفات فرق در میان کریمتین معلوم میشود و یکی از وجوه ترجیح عطف بر ایدیکم این است
که در صورت غسل مسح نیز ثبوت دارد زیرا که غسل بدون ذلک بعمل نمی آید و ذلک عین مسح است بلکه اکثری مردم
که مراعات احتیاط میکنند برای اینکه در نوبت اول از سه نوبت غسل آب به جمیع اجزای عضو به سهولت رسیده باشد
دست تر را قبل از شروع به غسل بر عضو می مالند تا در هر سه نوبت آب بجمیع اجزای عضو به سهولت برسد بنا بر این قبل از غسل
مسح بعمل می آید و یکی از وجوه ترجیح این عطف این است که در وظیفه ارجل غایه آمده چنانچه در وظیفه ایدی غایه
آمده پس باین واسطه مناسبت بین المعطوفین حاصل شد ترجیح این عطف میشود و یکی از وجوه ترجیح این است که در شرع
غایه برای غسل آمده و برای مسح هرگز غایه نیامده و وظیفه ارجل چونکه مغیا بغایه است معلوم است که غسل است و اگر مسلم شود
که غایه اگرچه در شرع برای مسح نیامده بحسب لغة روا است که غایه بیاید پس بر این تقدیر میگوییم که بنا بر آنکه در نص
غایه وظیفه رجلین کعبین بلفظ تثنیه پس در هر رجل دو کعب باید باشد و این بتقدیر است که کعب عبارت از عظیم
ناتی شود و اگر عبارت از معقد شراک شود در هر رجل یک کعب میباشد پس می باید غایه کعوب بلفظ جمع آمدی
تا بنا بر قاعده انقسام احاد بر احاد هر رجل را یک کعب میرسید چنانچه در غسل ایدی غایه مرافق بلفظ جمع آمده
انقسام احاد بر احاد فایده کرده و اصحاب مسح امتداد مسح را تا معقد الشراک میگویند نه تا عظم ناتی و با وجود
لفظ تثنیه قول ثبوت یک کعب غلط فاحش است کسی که ادنی معرفت اسالیب کلام عرب داشته باشد صدور چنین
کلام از وی متصور نیست بلکه هفوه محض است که ناشی از خالص سفاهت است الا انهم هم السفهاء و لکن لا
یعلمون ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب پس این مسح
معتقد آنهاست در وظیفه رجلین از آیه وضو مفهوم نیست بلکه مثل سایر معتقدات آنها از مخترعات اهوائیه

باطله

باطله آنهاست زیرا که مفهوم از نص بر تقدیری که وظیفه مسح باشد باید آن ممتد و مغیا به عظمین ناتیین باشد موافق
قواعد عربیت نه بمعقد شراک و اگر مسلم کنیم که عطف بر ایدیکم راجح نیست و اغماض کنیم از دلایل ترجیح آن البته بر هیچ ذی
بصیرة مخفی نخواهد بود که این عطف مرجوح هم نیست پس باید که آیه کریمه وضو در حق وظیفه رجلین مجمل باشد پس احتیاج به بیان است
که عمل به مجمل ممکن نیست بدون بیان از جانب مجمل باید دانست که اجمال در کفایت مسح است در این وظیفه والا در صورت
غسل البته وظیفه رجلین بعمل آمده هم غسل و هم مسح چنانچه پیش ذکر یافته و بیان از شارع به غسل شده بعد از آیه وضو
فرموده و ان کنتم جنباً فاطهروا صیغه مبالغه آمده که عبارت از غسل جمیع بدن است پس در وضو مامور به مجرد طهارت
که غسل اعضای وضو است باید باشد و در رأس بعبارت نص از غسل بیرون شده و برای مجمل بیان باید شود و نیز در آخر
آیه فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون و حقیقه تطهیر آنست
که باستعمال آب حاصل شود و مسح طهارت حکمی است محض تعبد است پس چونکه مراد حق سبحانه و تعالی در آیه وضو و آیه
غسل تطهیر است باید که مجمل بر تطهیر حقیقی محمول شود نه بر تطهیر حکمی که محض تعبد است مخالف معقول که آن مقتضای
نص صریح باید باشد عقل را در آن هیچ دخل نباید باشد و در بیان مجمل عقل دخل دارد و در دلیل نقلی بیان این
بر وجه ایقان و امعان تبیان انشاء الله المستعان خواهد یافت و دیگر دلیل عقلی بر ترجیح این عطف این است
که ایدی و ارجل از اعضای کواسب است و هر دو مظان تلویث به نجاست ظاهره است پس احتیاج آنها به تطهیر
بیشتر است از اعضای دیگر و در تلویث به نجاست ظاهره به اتفاق فریقین مسح کفایت نمیکند پس هر دو
می باید مغسول باشد که غسل در تطهیر قوی تر و کامل تر است از مسح زیرا که تطهیر بر دو نوع نجاست حدث
و خبث به غسل حصول می پاید بخلاف مسح که تطهیر خبث بوی حاصل نمیشود از این دلیل مناسبت در میان معطوفین
بر وجه دیگر حاصل شد که هر دو کواسب است و آنچه توهم میشود که بعض مردم در احتراز از تلویث ایدی و ارجل غایة احتیاط

مرعی میدارند که هرگز تلویث درحق انها متصور نیست در رفع آن کفته میشود که حکمت مشروعیت حکم شرعی لازم نیست که در جمیع
مواد حکم مرعی باشد چنانچه در مسئله رمل در طواف و در مسئله استبراء جاریه که ذهن شده در ملک بایع حکمة در مشروعیة اول
ابتداء اسلام اظهار جلادت بود برای مشرکین که میگفتند اختام حمی یثرب در ثانی فراغ رحم است از شغل به آب
مالک قدیم با وجود که حکمة اول بعد از قوة اسلام مفقود است و حکم باقی است و در ثانی چونکه مالک قدیم زن باشد
یا صبی باشد یا شخصی باشد که وطی جاریه بروی به سبب رضاع یا مصاهرة حرام باشد حکمة مفقود است و حکم موجود
و جاری است پس معلوم شد که استحقاق هر دو غسل از یکدیگر تفاوت ندارد بلکه ارجل احق و الیق است به غسل
از ایدی زیرا که مظنه تلویث به نجاست ظاهره در ارجل بیشتر است و دیگر دلیل عقلی بر این عطف آنست
که چون این اعضا از کواسب است مظان جرایم و اثام است و اثام را شارع نجاست نامیده و حکم به نجاست آنها
کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصاب من هذه القاذورات شیئا فلیستتر بستره الله و نیز
اثام عصیان منعم است و کفران نعماء او و تعالی پس شعبه ایست از شعبهای کفر و کفر اعلی اقوای نجاسات فرموده
بنا بر قول حق سبحانه و تعالی انما المشرکون نجس حکم چونکه تعلق به مشتق کیرد علت حکم باید مبدء اشتقاق باشد
پس شرک نجاست باید باشد که مشرک بسبب او نجس شده پس شعبه او البته نجاست خواهد باید باشد لیکن بواسطه
معارضه ایمان در محل اعمال که بدن انسان است حکم نجاست بر او مرتب نمیگردد بواسطه اثام نجس گفته نمیشود
و چون منتقل شود بمحلی که ایمان در او نیست مثل آب حکم نجاست در او ظاهر میشود زیرا که معارض ندارد
پس باید نجس باشد و انچه امامیه میگویند که آب بعد از استعمال همان آب است که قبل الاستعمال
بود مصادم عقل و نقل است عقل حکم میکند که غسل بدون ازالة نجاست عبث غیر شود زیرا که حق سبحانه و تعالی
میفرماید لکن یرید لیطهرکم و نیز میفرماید و ان کنتم جنبا فاطهروا و تطهیر در لغة ازالة نجاست است و نجاست

مزال از

زال از معمول مثل نجاست ظاهر باید به ازاله غسل که آب است ملحق شود پس به نقل نیز نجاست ثابت است بلکه میگوییم که هر کاه حق تعالی
غسل فرموده از ان تعبیر به تطهیر کرده تعبد آم مومنین است لازم است که اتقیاد کنند و به نجاست اثام در بدن اعتقاد کنند
و به انتقال آن به سوی آب مثل مال صدقه قایل شوند مصادمه با عقل و نقل نکنند و دلالت میکنند بر انکه ایدی
و ارجل مظان اثام و جرایم است ایات و اخبار که در جزاء جنایات وارد شده در جزای سرقه صریح فاقطعوا
ایدیهما وارد شده و در جزاء صدقه کبری او یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف وارد شده و وضوی که بطریق قربت واقع شده
موجب کفارت و ازاله اثام است و در ازاله اثام اسالة اب را تاثیر تمام است لهذا اب از طهورات باتفاق مجتهدین
بیرون میشود و از طهارت نزد شیخین رحمهما الله مثل مال زکوة که بسبب ازاله اثام خبیث میشود برای بنی هاشم حرام
میشود پس باید که تطهیر کامل در این هر دو عضو که غسل است معمول شود و همچنین در چونکه محل حواس ظاهره است
مظان جرایم و اثام است و مشترک کند و این مظنه باید که مشترک باشند در وظیفه و سر محل حواس باطنه است و جرایم و اثام
حواس باطنه مخفف میباشد زیرا که جریمه و اثم انها بمنزله تصور ذنب مخفف است از فعل ذنب پس در وظیفه سر نیز
تخفیف فرموده شد که مسح باشد و هر چه آبی است که مستعمل شده باشد نه بطریق قربت یعنی بی نیت استباحت
صلوة حضرت امام ابو یوسف نجس میدانند پس سبب نجاست در نزد ایشان آب مستعمل را یکی ازدواج است با نیت
قربت یا بسقاط فرض ایشان علیه الرحمه بسقاط فرض را حقیقه فرموده و در باب انها سواست نموده لا یبولن احدکم
فی الماء الدایم و لا یغتسل من الجنابه پس معلوم شد اغتسال موجب نجاست و نیز این آب است که رایل شده است
این است که حضرت ابو حنیفه رحمه الله علیه درین حکم با امام ابو یوسف وارد زیرا که روایت است از ایشان که جنب یا محدث
که فرو برد هر دو دست تا موقعها در ظرفی که در آب باشد یا فرو برد پای تا کعبین جایز نیست که از ان آب وضو
ساخته شود که مستعمل شده بسبب سقوط فرض از دست او یا از پای و همچنین جنب که دست او ملوث به نجاست

حقیقی باشد یا طاهر آب برارد و دست را پاک بشوید دست طاهر نمیشود زیرا که آب در حکم مستعمل شده مسقوط فرض از وی
و ینادی بالصوب الاعلی علی ان الذنب نجاسة قوله تعالی انما یرید الله ان یذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
چونکه حق سبحانه و تعالی امهات المومنین را به جلائل اخلاق حمیده مامور فرموده و از اضداد انها که اخلاق ذمیمه است
فهمیده میشود چنانچه قاعده اصول است که هر مامور به که یک ضد داشته باشد عمل بر ضد آن مفوت عمل به مامور به باشد
امر به آن مستلزم نهی از ضد آن باشد بعد از ان فرمود که مراد از امر به اخلاق حمیده که بطریق مفهوم است و از نهی از اخلاق
ذمیمه که التزام مستفاد است دور کردن رجس و نجاست است از تمام اهل بیت عموما امهات المومنین را و غیر ایشان و تطهیر
اهل بیت است بطریق تاکید معلوم است که رجس و نجاست غیر از اخلاق ذمیمه که التزاما مستفاد است چیزی نیست
بلکه متصور نمیشود و ازاله انها به تطهیر تعبیر فرمود پس معلوم شد که اثام نجاست است و آلة ازالة آن که آب است در وضو
و غسل باید که نجس باشد و دلیل نقلی آن است که افصح الفصحا و ابلغ الخطبا حضرت ملا جامی و اعظ رحمة الله علیه در تفسیر خود فرموده
که قراءت حفص نصب است در کلام از جلیلکم و قراءت حفص جر است مثل جر در کلام کریم لهم عذاب من رجز الیم که
الیم صفت عذاب است باید مرفوع خوانده شود و مجرور بسبب جوار مجرور است که رجز باشد یعنی غیر حفص که قراءت
انها جر است بنا بر مناسبت لفظی است که جوار لفظ رؤس است کلام ایشان صحیح در انکه قراء هم متفقند بر عطف
ارجلکم بر ایدیکم و لیکن اختلاف در حرکت لام است غیر حفص کسره خوانده موافقة للکسرة فی رؤسکم مراعات
مناسبت لفظی نموده و حفص فتحه خوانده که مقتضای حالت نصبی است و فی الکشاف قراءت جماعة ارجلکم
بالنصب فدل علی ان الارجل مغسولة فان قلت فما تصنع بقراءة الجر و دخولها فی حکم المسح قلت الارجل
من بین الاعضاء الثلثة المغسولة تغسل بصب الماء فکانت مظنة الاسراف المذموم المنهی عنه فعطف علی الثالث
الممسوح لا لتمسح و لکن لینبه علی وجوب الاقتصاد فی صب الماء علیها و قیل الی الکعبین فجیئا بالغایة ازالة الظن ظان

یحبها

یحسبها ممسوحة لان المسح لم تضرب له الغایة فی الشریعة حاصل کلام صاحب کشاف این است که اکثر قراء به نصب می خوانند
و معطوف بر ایدی میدانند و بعضی به جر خوانده اند و عطف بر رؤسکم میدانند و با وجود این عطف وظیفه این کلمات
زیرا که ضرب غایة که الی الکعبین باشد دفع ظن ممسوحیه کرده که غایه در شرع شریف برای مسح اصلا نیامده و نکته انکه
بر ممسوح عطف شده است با وجود ی که از اعضای بطریق اغذاب است و صب مظنه اسراف است پس این
تنبیه است بر اقتصاد در استعمال آب و ممکن است موافقت در مابین کلام حضرت ملا جامی رحمة الله علیه و علامه
به این نحو که مراد علامه از عطف بر رؤس بنا بر ظاهر است یعنی قراء که لام را جر خوانده اند رعایت جوار مجرور
کرده اند و از اصل که فتحه باشد و علامة نصب است عدول کرده اند رعایت همین نکته را فهم اند پس صاحب جر
نیز عطف بر ایدی میدانند و بواسطه جوار مجرور لام را کسره داده اند بنا بر ظاهر معطوف بر مجرور کرده اند و
اگر نه چه معنی دارد که حقیقه سجده وضع جبهه است بر زمین در بعضی معمولات فعل ممکن نیست و در کریم وضو در جمیع
معمولات فعل عمل به حقیقت متصور است و الله اعلم باید دانست که فرق است در مابین اسباغ در وضو
و اسراف در وا اسباغ عبارت است از رسانیدن آب به جمیع اجزاء عضو اگر چه آب کم باشد و اسراف عبارت از ریختن
آب است زیاده از حاجت که از عدد مسنون زیاده باشد یا در هر مرتبه بر عضو زیاده از انکه کفایت کند غسل عضو
آب ریزند زیرا که اسراف در شرع تضییع مال است و در ریختن آب زیاده از حاجت تضییع مال حاصل
می شود پس از امر به اسباغ امر به اسراف لازم نمی آید و نه از نهی اسراف نهی اسباغ لازم می آید پس معلوم شد انچه صاحب
احقاق الحق گفته که در مابین امر به اسباغ و نهی از اسراف تناقض است ناشی از غفلت است از معنیین
این دو لفظ یا پرده تعصب بصیرت او را پوشیده بطریق سفاهت و بلاهت این هفوه از وی صادر یافته
و نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت است که بر یکقوم از عرب ایشان علیه الرحمه و الرضوان مراد را الاتفاق

انفار و در وضوء انها تخفیف دیدند بجوری که در شستن احتیاط مرعی نمیداشتند پاشنه‌های پای ایشان خوشک مانده در
ولکن سهل انگاری نمودند پس باواز بلند فرمود که ویل للاعقاب من النار وای برین پایها یا پاشنه‌ها را از عذاب آتش دوزخ
چون آواز مبارک ایشان را شنیدند بعد احتیاط میکردند در غسل و دلک میکردند بجوری که متیقن انها میشد که ایصال آب بهر جزوی
از اجزای عضو میشده و از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که سید عالم صلی الله علیه و سلم در سفری با جماعه اصحاب همراه
بعدیم دیدند قومی را که وضو ساختند و پاشنه‌ها پایهای انها سفید بود و درخشید پس فرمود ویل للاعقاب من النار
و از امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت است که دید شخصی را که وضو ساخت و تحت قدم او قدری خشک بود لغفلتها و سهوا
امر فرمود که اعاده کنید وضوی خود و از عائشه رضی الله عنها روایت است که بریده شدن هر دو پای خود دوستتر است
بمن از آنکه مسح کنم بر آنها و از عطا رضی الله عنه که از ثقات تابعین است رحمة الله علیهم روایت است
که هرگز نشنیده‌ام که یکی از اصحاب السرور صلی الله علیه و آله و سلم مسح کرده باشد بر رجلین بدون موزه پس
معلوم شد اجماع صدر اول بر وجوب غسل و از ابو الحسن اشعری روایت است که قرآن در حق رجلین
یکمرتبه نازل شده یعنی از لفظ مسح در این کریمه وامسحوا برؤسکم وارجلکم هم مسح مراد است و هم غسل نظیر
آن این کریمه است که در سوره حج وقوع یافته الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم
والشجر والدواب وکثیر من الناس تعبیر از غسل بمسح بجهت آن است که غسل ملزوم مسح است بدون عکس
بحصول نمی‌پیوندد زیرا که متوضی قناعت بمجرد اسالت آب نمیکند تا دلک نکند و مسح نکند عضو را تا اسباغ
ماموربه بعمل آمده باشد و متعارف است در میان عرب که میگویند مسحت للصلوات ای توضأت از
وضو تعبیر بمسح کرده پس معلوم شد که قول بمسح مخالف معقول است که حق تعالی در حکمت مشروعیه وضو
فرموده یرید الله لیطهرکم و تطهیر حقیقی در غسل می‌آید و مسح تطهیر حکمی است و بی ضرورت اختیار طهارت

حکمی

حکمی بر طهارت حقیقی خلاف مقتضی عقل است و نیز در غسل عمل بنص شریف من کل الوجوه می‌آید زیرا که غسل مشتمل
بر مسح است و مخالف منقول است که سنت مشهوره است بچندین روایتهای صحیح و مخالف عمل جمیع صحابه
رضی الله تعالی عنهم و خروج است از یقین بظن و احتمال زیرا که تقدیر غسل یقینا عمل بنص شریف حصول
می‌آید و بر تقدیر مسح عمل بنص شریف بنا بر ظن فاسد انها و احتمال فاسد حاصل میشود و دلیل بیان آنکه
که علمای بیان در باب وصل و فصل مقرر نموده‌اند که در عطف جامع لازم است از جامع بین المعطوفین یعنی امری که بواسطه
آن امر تناسب در میان معطوفین حاصل شود خواه مفردین باشد که جمله‌ای هر چند تناسب است بیشتر باشد عطف
افصح و بهتر میشود بدون تناسب این عطف مثل جمع در میان ضب و نون یعنی سوسمار و ماهی
میدانند که ماهی بدون آب زنده نماند و سوسمار در آب انداخته است هم گر آب نخورد
تشنگی میشود باد و دفع میکند بطرف بار دهن چه کشاده میکند و سیراب میشود پس عطف مقبول در نزد
فصحا آنست که معطوفین جامع داشته باشد هر چند جامع قوی‌تر عطف مناسب‌تر پس گفته میشود
در عطف مفردین که زید شاعر و کاتب و گفته نمیشود که زید کاتب و معطی زیرا که در میان شعر و کتابت ملازمه
عادیه میباشد بخلاف کتابت و اعطا و گفته میشود که زید یعطی و یمنع زیرا که در میان اعطا و منع تضاد است
و تضاد نسبتی است که بواسطه آن حصول یکی در ذهن اقتضا میکند حصول دیگری را و جامع را علمای بیان سه قسم
فرموده‌اند جامع عقلی و جامع وهمی و جامع خیالی جامع عقلی عبارت است از امری که بسبب او عقل اقتضا میکند
اجتماع معطوفین را در قوه مفکره و آن منحصر است در سه امر که معطوفین جمله باشند اتحاد در معلومی از
معلومات جملتین و تناسب معلوم آخر مثل زید کاتب و زید شاعر که مسند الیه در هر دو فرد یکی باشد مثل
زید کاتب و عمرو شاعر که مسند الیه در جملتین متماثلین میباشند که فردین یکنوع‌اند و مسندین متناسب یکدیگرند

و باید دانست که در صورت تماثل در میان متماثلین خصوصیت باشد که دیگر افراد را با آنها نباشد مثل اخوت و
صداقت و جوار و تضایف در معلومی از معلومات جملتین مثل زید ابو عمرو و عمرو ابنه و جامع وهمی عبارت است
از امری که بسبب او وهم اقتضا میکند جمع معطوفین را در مفکره و این نیز سه قسم است شبه تماثل و تضاد و شبه تضاد
اما شبه تماثل مثل بیاض و صفره عقل حکم میکند که نوعین متباینین است و وهم حکم میکند که صفره بیاض است ضعیف
و هر دو فردین بیاض است بواسطه آن اقتضا میکند جمع هر دو در مفکره چنانچه در قول شاعر ثلثة تشرق الدنیا ببهجتها
شمس الضحی و ابو اسحق والقمر و هم این هر سه را در صورت تماثل ظهور میدهد افراد یکنوع میداند و عقل افراد مختلفه
کما هو فی الواقع میداند و لیکن در عارض مشترکند که اشراق و نیابت بدوستی انها اگرچه در ابو اسحق مجازی است
و تضاد مثل بیاض و سواد و مثل ایمان و کفر مثل آنچیزی که متصف باین امور باشد چون ابیض و اسود و مومن
و کافر و شبه تضاد مثل تقابل سما و الارض و مثل اول و ثانی یکی ازین دو مثال در واقع تضاد ندارد
زیرا که تضاد در میان اعراض و معانی میباشند و اینها جواهر اجسام میباشند و لیکن چونکه اجتماع در میان
انها مستبعد است در میان آنها شبه تضاد ثابت شده و وهم تضاد و شبه تضاد را حکم تضایف
میدهد چنانچه خطور یا بیان یکی از متضایفین مستلزم خطور دیگر است کذلک در تضاد و شبه تضاد استلزام
ثابت است کما یظهر هذا المعنی عند کل عاقل و جامع خیالی امری است که بسبب او خیال اقتضا میکند
تقارن و اجتماع هر دو را در مفکره بنحوی که قبل از عطف در میان تصور انها تقارن فی الخیال باشد و تقارن
تصور آنها در خیال اسباب مختلفه دارد و ازین جهت است که بعض اشیا در بعض خیالات جمع میشوند و کم است
که خالی شود در بعض خیالات هرگز خطور نمیکند مجره و قلم و دوات و کاغذ و کتاب و مسطر در خیال طالب علم
در خیال قصاب و گوسفند و کارد و تبر و ساتول و گوشت و چوب و دل بند و کله و پاچه در خیال قصاب

بطالب

بطالب علم و این تقارن خیالی مبنی بر عادت و الفت است هر که با هر چیز از اموری عادت و الفت دارد صور آنها در
در ذهن او تقارن می‌یابد و بالجمله جامع بنا بر این هفت قسم است اولا منقسم بر سه قسم است عقلی و وهمی و خیالی
زیرا که جمع یا بسبب محض تقارن در خزانه صور خواهد بود یا بسبب خواهد داشت اول جامع خیالی است و ثانی
یا بواسطه امری که مقتضی جمع بحسب نفس الامر باشد این جامع عقلی است و اگر بحسب نفس الامر نباشد بلکه بحسب
حکم وهم باشد خلاف واقع و نفس الامر آن جامع وهمی است و هر یکی از عقلی و وهمی سه قسم است و خیالی
یک قسم پس مجموع هفت قسم میشود و وجه ضبط در این هفت قسم این است که جملتین یا اتحاد در مفرد از
مفردات انها اشتراک در وصفی داشته باشد که اختصاص به معطوفین از میان دیگر امور داشته باشد پس
آن جامع تماثل است و اگر اشتراک در وصف نداشته باشد پس در میان انها یا تقابل خواهد بود یا
نخواهد بود و چون تقابل نباشد یا تقارن خواهد بود یا نخواهد بود اگر تقارن هم نباشد البته جامع اصلا نیست
و اگر تقابل باشد باید بر یکی از این چهار وجه باشد یا تضاد یا تضایف یا سلب و ایجاب یا عدم ملکه آخری صلاحیت
جامعیت ندارد زیرا که سلب و عدم اگرچه مستلزم ایجاب و ملکه است ولیکن ایجاب و ملکه مستلزم
انها نیست پس جامع یا اتحاد است یا تماثل یا تضایف یا تضاد یا تقارن یا شبه تماثل یا شبه
تضاد سه عقلی است و سه وهمی است و یک خیالی باید دانست که مجرد وجود جامع کافی نیست
در عطف بلکه در صورت اشتراک در مخبر عنه یا مخبر به یا ظرف یا حال یا غیر آن باید مناسبته فی الجمله در باقی
اجزا نیز مرعی باشد گفته نمیشود خفی ضیق و خاتمی ضیق و گفته نمیشود که الشمس والف باء و ریحانه و مرارة الارنب محدثه
و گفته نمیشود که هزم الامیر الجند یوم الجمعة و خاط زید ثوبی فیه چونکه بیان جامع ششگانه تمام یافت باید طریق تحقیق

نه فوق نظر شود که جامع درمیان ایدی وارجل قوی تر است یا درمابین رئس وارجل و جامع درمابین اولین از کدام قبیل است و درمابین اخرین از کدام
قبیل است و در هر کدام از چند وجه جامع متصور است بدانکه جامع درمابین ایدی وارجل سه وجه متصور است عقلا که هر یکی فرد جارحه
کاسبه است پس از قبیل تماثل شد واگر بوجود صفة کسب را اعتبار کنیم جامع وهمی که شبه تماثل است حاصل میشود واز قبیل ثلثه اثر قت
میجتهاء شعو وقطع نظر از اشتراک تقارن صور انها در خزانه غیر مخفی است جامع خیالی دارد وعادت خواص وعوام جاری گشت
بذکر ایدی وارجل با هم میگویند که فلان دست وپا دارد وفلان بی دست وپا است وفلان در فلان کار دست وپا کرد تا آنکه الحکام
الله وحی سبحانه وتعالی میفرماید اولیقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف ومی فرماید الهم ارجل یمشون بها ام لهم ایدی یبطشون بها
ومیفرماید یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون ومیفرماید لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف و
میفرماید الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ومیفرماید ولا یاتین ببهتان یفترینه
بین ایدیهن وارجلهن پس درمابین ایدی وارجل جامع از سه وجه متصور است یک وجه تماثل است قسم جامع عقلی
ووجه دیگر شبه تماثل است که باعتبار اشتراک در عارض کسب است وهم از کجا فردیدی یکسنوع میدانند قسم جامع و
همی است ووجه سیم تقارن محض است بحسب عرف وعادت وآن جامع خیالی است ودرمابین رئس وارجل عدم تناسبت
وعدم وجود جامع اظهر من ان یخفی علی احد ممن له عقل سلیم وفهم مستقیم بر عاقل که شایبه من الادراک باشد رئس را که از اعضا
از اعضاء رئیسه است که هلاک آن موجب هلاک بدن است بخلاف ارجل ونیز رئس محل قوی ادراک است که حواس باطنه
باشد وارجل ازاین کمال بهره ندارد ونیز ارجل از جوارح کاسبه است ورأس از کسب بی بهره است وتقارن
صور انها در خزانه با جامع خیالی متصور شود نیز معلوم نیست بلکه معدوم است فقیر حقیر هر چند تعمق وامعان
نمودم از هیچ وجه جامع بنظر نرسید وبر تقدیر که جامع باشد از وجوه متعدده نخواهد بود واگر باشد بان ظهور که درمابین

ایدی وارجل

ایدی وارجل است نخواهد بود وبالتمام رسید تمسک اول انها که اتمام نموده بودند بر ثبات مسح وابطال غسل ودر جواب تمسک دوم انها
بر این مطلب میگویم که حاجت به تیمم در اکثر احوال در سفر صورت وقوع مییابد ودر حضر کم است که مصلا به تیمم محتاج شود
ومسافر البته چاره ندارد از اینکه موزه یا چاروق پوشیده باشد ودرین وقت وظیفه رجلین در وضو البته مسح خفین است
حق سبحانه وتعالی از غایت مهربانی که بر خیر الامم رحمهم الله تعالی جمع نموده مسح خفین را ودفع فرموده ومسح خفین را در بدل غسل
کفایت فرموده پس وظیفه رجل بواسطه خف در وضو مسح مقرر گردید پس رجلین چون را که از قبیل ممسوح شد لهذا در
تیمم هر دو ساقط شد زیرا که مسح بدل مسح نمیشود بلکه مشروعیة تیمم چنانچه در اخبار ماثور ومشهور است در سفر شده
که مکث در موضع فقدان آب بسبب تفقد قلاده جناب عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها واقع شده بود که بعض اصحاب
گفتند که خاندان عظیم الشان ابوبکر صدیق همیشه موجب خیر است که خیرات کثیره بواسطه انها بلکه بسایر
امت رسیده ومیرسد رضی الله تعالی عنهم مقصد سیم در اثبات حل اموال اشرار قتل ودم... بدانکه کفر اینطایفه بنا بر فتوی علماء اسلام
کافر چنانچه در مقصد اول ذکر یافت وبنابر دلایل ایجاب کفر که در مقصد دوم تحریر نموده شد مثل شمس که در نصف نهار وضوح وظهور
یافت که هیچ ریب وشک باقی نمانده وهر که بعد از اطلاع بر انچه در هر دو مقصد ذکر یافته در کفر اینطایفه شک کند وریب داشته
منکر چندین فتاوای علما وچندین ایات واحادیث واجماع امت میکرد والبته کافر شد وبعد از انکه کفر اینطایفه
اثبات شد بدانکه کافر شرطایفه است حربی وذمی ومستامن وحال حربی از کتب فقه معلوم شد که احوال انها بهر وجه
از وجوه که مفقود شود حلال است اگرچه بطریق سرقه وربا باشد وهر چه حال ذمی است نیز از کتب فقه معلوم است
که شرایط عقد ذمه را که امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در عصمت دماء واموال ایشان شرط نموده مراعات کنند
بالک دماء انها معصوم است واگر مراعات یک شرط از ان شروط نکنند حکم حربی دارند دماء واموال
انها از عصمت بیرون میشود وهر چه حال مستامن است تا مدتی امان دم ومال او معصوم است تعرض بان جایز نیست

بشرطا انکه خلل در دین اسلام نکنند وکسی را بدین خود دعوة نکنند وترویج دین خود را مقصود نداشته
باشند ورسوم دین خود را در دار اسلام اظهار ننمایند وقصد قتل مسلم واخذ مال او نداشته باشد اگر مقدور
که غیر از عدم قدرت مانعی از قتل مسلم واخذ مال او چیزی دیگر نباشد واگر یکی ازین امور در وجود حکم حربی دارد وشروطی که امیر المومنین عمر رضی الله عنه
در عقد ذمه وعصمت دماء واموال مقرر فرموده این است که حضرت عالم ربانی مقرب صمدانی علی تا آنحضرت علی اعلی
قدس الله سره العزیز در کتاب ذخیرة الملوک بتفصیل بیان فرموده ازینجا عبارت ذخیره است اما رعیت کفار
واهل ذمه را حکم دیگر است ودر رعایا شرایط است که امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه بجهة تقریر مجوس
واهل کتاب در عهدنامه خود ثبت کرده است واهل ذمه را بدان شرایط امان داده است وبر حاکم ووالی
ولایت واجب است که اهل ذمه را بدان شرایط تکلیف کنند که اموال ودماء ایشان را بدان منوط کرده اند
وآن بیست شرط است شرط اول انکه در ولایتی که متصرف آن حاکم مسلمان باشد دیر وبیعه وبتخانه جدید بنا نکنند
دوم انکه ازین نوع عمارتهای قدیم که ویران شود تجدید نکنند سیم انکه مسافران اسلام را از نزول
در دیر وبتخانه منع نکنند چهارم انکه هر مسلمانی که در منازل ایشان نزول کند اگر او را اتفاق مکث افتد تا سه روز
در ضیافت او تقصیر نکنند پنجم انکه جاسوس دیار اسلام را نگاه نکنند وجاسوسی را جای ندهند ششم انکه اگر خویشان
ایشان رغبت در اسلام کنند ایشان را منع نکنند هفتم انکه مسلمانان را حرمت دارند هشتم انکه چون در مجلسی نشسته باشند
چون مسلمانان حاضر شوند مجلس ایشان وا گذارند نهم انکه در لباس تشبیه مسلمانان نکنند دهم نامهای مسلمانان را
بر خود نهند یازدهم انکه بر اسب با زین ولگام سوار نشوند دوازدهم انکه شمشیر وتیر بر ندارند سیزدهم انکه
انگشتری با مهر ونگین در انگشت نکنند چهاردهم انکه خمر نفروشند واشکارا نخورند پانزدهم انکه رسوم وعادات
مشرکان را در میان اسلام ظاهر نکنند شانزدهم انکه لباسها که در رسم جاهلیت داشته باشند ترک نکنند

تا از مسلمانان متمیز باشند هفدهم انکه در همسایه مسلمانان خانه بنا نکنند هژدهم انکه مردهکان خود را نزدیک مقابر مسلمانان نبرند نوزدهم
انکه در عزا بر مردهکان خود آواز را بلند نکنند بیستم انکه بنده مسلمان نخرند ودر آخر عهدنامه نوشته وان خالفوا شیئا مما شرطوه فلا ذمة
لهم وتحل للمسلمین ما یحل من اهل المعاندة والشقاق یعنی اگر چیزی ازین شرایط مخالفت کنند ایشان را امان نیست وخون
ومال ایشان بر مسلمانان حلال است چنانچه خون ومال کافران محارب تا اینجا عبارت ذخیرة الملوک است وهمچنین آورده در
ارشاد المسلمین لبرهان الدین ابن همام در کتاب مسکین گفته شده از مسکین نقل شده قال الکمال ابن الهمام رحمه الله قوله علیه
ان الکافر الذمی اذا استعلی علی وجه المسلمین علی وجه یصیر منهم داعیا علیهم للامام قتله وذلک لما اخذ علیهم من العهد من امیر
المومنین عمر رضی الله عنه وانه الحق فیه مع الذی اشترطوه علی انفسهم ان لا یشتروا شیئا من سبایا المسلمین ومن ضرب مسلما
عمدا فقد خلع عهده وقد اعتمد الفقهاء ذلک من حق مذهب کما ذکره القاضی بدر الدین القرافی فی رسالته رحمه الله علیه
وذکر الشیخ قاسم العهد الماخوذ علی اهل الذمة فقال روی الخلال والبیهقی ومحمد ابن سعید وافوم عن عبد الرحمن بن غنم قال کتبت لعمر
بن الخطاب رضی الله تعالی عنه حین صالح اهل الشام بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب لعبد الله امیر المومنین عمر من نصاری الشام من
مدینة کذا وکذا بمضمون انچه در ذخیرة الملوک آورده کتبه الشیخ قاسم وحکی ابن حبان لسنده الی عبد الرحمن ابن غنم انه کتب
الی عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه حین صالح نصاری الشام بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب لعبد الله امیر المومنین عمر من نصاری
الشام بمضمون انچه ذخیرة الملوک ثبت است من الرسالة المسماة بالاثر المحمود للشیخ حسن الشرنبلالی الحنفی صاحب امداد الفتاح
در تفسیر قوله تعالی حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون در حاشیه بیضاوی علامه شیخ شهاب الدین خفاجی حنفی آورده فایده
یجب التنبه لما قال الامام الجصاص فی احکام القران اقتضی وجوب قتلهم الی ان یوخذ منهم الجزیة علی وجه الصغار
والذلة انه لا یکون لهم ذمة اذا تسلطوا علی المسلمین بالولایة ونفاذ الامر والنهی لان الله عز وجل انما جعل لهم الذمة
باعطاء الجزیة وکونهم صاغرین فوجب علی هذا قتل من تسلط علی المسلمین بالغصب واخذ الضرایب بالظلم وان کان السلطان

دلالة ذلك وان فعل بغیر اذنه وامره فهو اولی وهذا یدل علی ان هؤلاء الیهود والنصاری الذین یتولون اعمال السلطان
ویظهر منهم الظلم والاستعلاء علی المسلمین واخذ الضرایب لا ذمة لهم وان دماءهم مباحة ولو قصد مسلم مسلما لا خذ ماله فقد ابیح له
قتله فی بعض الوجوه فما ظنک بهؤلاء فقد انتفی فقهها و تا بجرحه قولیتهم الاعمال لثبوته بالنص کما فی البحر الرائق بنابراین
ذمیان و فت هرگه مراعات این شرایط در انها مفقود است چنانچه همه را معلوم و مشهود است حکم مشرکان محاربین
دارد و بهر حیله امامیه وقت است بمحاربه و مقابله و مقاتله در برابر مسلمانان ایستاده اند و به استعلاء تمام سطوت دارند و تولیة
چندین اعمال را حکام زمان بانها سپرده اند و چندین امر و نهی انها بر مسلمانان نافذ است و چندین رنجها که ازان ها بمسلمانان میرسد
اگر ذمیان باشند حکم مشرکین محاربین دارند و اگر مستامنان باشند مستامنین ادنی حالا میباشند از اهل ذمه در حق او بطریق
اولی رفع امان میشود و شروط استیمان بعد ازین ذکر خواهد شد در سیف الباتر آورده نقل عن شیخ الاسلام و مفتی الانام
فرید الوجود مولانا ابی سعود انه افتی بقتال طائفة و قتلهم لیس و سبی نسائهم و اولادهم و اخذ اموالهم فبموجب هذا افتوا امیر سلطان
مراد بتجهیز عساکره الی قتالهم و چون سردار مرحوم عثمان پادشاه و سار الی تبریز و فتحها و قتل اهلها و اخذ اموالهم و سبی نسائهم و او
لادهم فبیعوا فی البلدان و الاسواق للخدمة و الارقاق و نقل ایضا من علماء ماوراء النهر من بخارا و سمرقند و علماء الروم و علماء
بلاد الکردستان جمیعهم افتوا بایجاب قتلهم و اخذ اموالهم و سبی اولادهم حتی الی رایت منهم منقولا من قتل رافضیا فکانما غزا
و قتل سبعین کافرا و نیز در سیف الباتر آورده فاذا ثبت کفرهم بما تقدم من الآیات و الاحادیث و اجماع العلماء فلا توقف فی
اموالهم و سبی نسائهم و اولادهم فاما ائمة الشافعیة من المتاخرین فافتوا بجواز اکل اموالهم بای وجه کان اذا سبوا الشیخین و قذفوا
عائشة رضی الله تعالی عنهم و نقل عن امام مالک رضی الله تعالی عنه من لعن الصحابة او سبهم او قبحهم عن غلط او اعتقاد فانه یکفر و یجب قتله
و هذا قد تقرر عندنا و اطلعنا ان لیس رافضیا و لا شیعیا الا و یسب الشیخین و یقذف عائشة رضی الله تعالی عنهم لان صحة مذهبهم یتوقف
علی ذلک ان لم یسب و یتبرء من الصحابة فلا یصح ایمانه لان السب و التبری من الصحابة شرط لایمانهم کما قال الملعون الضال ک

عبد العال

عبد العال فی کتابه الذی سماه اللعنیة فاما ائمة الحنفیین فبعض العلماء منهم کابی السعود و غیره افتوا فی حل اموالهم و سبی اولادهم
صاحب سیف الباتر میگوید که کافر بر دو قسم است حربی و ذمی پس ذمی نگاه داشته مال خود و خون خود را بدادن جزیه مر مسلمانان را
و حربی حلال است اکل مال او و قتل او بای وجه کان و بای حیلة تکون کما نقله مولانا جنید در شرح خود وقایه را پس حربی است
که اگر قادر شود مر مسلمان را در دار حرب یا در جای دیگر حلال میدانسته باشد قتل او را و اخذ مال او را و این طایفه رفضه کرده شده
مر شود کافر او حربی زیرا که در مذهب انها حلال میدانند قتل اهل سنت را و اخذ مال او را و من در کتابهای آنها دیدم نحکی
اگر ممکن باشد مر انها را و لکن منع میکنند از قتل اهل سنت و اخذ مال او مکر خوف از اهل سنت و عجز آنها اگرنه حلال میدانسته اند
چنانچه مشاهده کرده ام و دیده ام عیانا و مطلع شده ام برین در زمان خود پس چون ثابت که کافر او حربی است پس باتفاق
جمیع مذاهب حربی باشند و جایز است اخذ اموال انها و سبی نساء انها و اولاد آنها زیرا که در کتب هر چهار مذهب مسطور است
در باب جهاد که کافر حربی که داخل شود در دار ما مستامن است تا صادر نشود از و قولی و فعلی که قدح در اسلام داشته باشد
و اگر ظاهر شود قدح در اسلام واجب است و رفضه و شیعه هم ثابت می شوند و بیکدیگر قوة میدهند باقوال و افعال که موجب
هدم دین اسلام و تغیر ملة حضرت نبینا علیه الصلوة و السلام می شود میگوییم که حربی بهتر است ازینها زیرا اگر قدح در اسلام
نمی نمایند صاحب سیف الباتر میگوید که موافق انکه ما دیدیم ازین طایفه و مطلع شدیم میگوییم که واجب است قتل انها
و حلال است اخذ اموال انها و سبی نساء انها و اولاد انها پس چون حال این طایفه معلوم شد واجب است بر کسی که حق
سبحانه او را امام کرده باشد و تایید به توفیق کرده باشد که با وزرا و امرا بقدر وسع و طاقت در رفع انها از
بلاد و قلع انها هر جا که باشند سعی نمایند و واجب است بر علما که امر کنند پادشاهان و حکام را باین جهاد
که عظیم است در ثواب از جهاد مشرکین پس کسی که نهی کند حکام را از جهاد این طایفه پس شک نیست در کفر او زیرا که اعانت
میکند بر کفر انها و معین علی الکفر کافر است قال الله تعالی و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم

والعدوان و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من رای منکم منکرا فلیغیره ا ما بیده او بلسانه او بقلبه و ذلک اضعف الایمان
و فی روایة من قدر علی ازالة المنکر و لم یزله فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و الآیات و الاحادیث
کثیرة فی ذلک لکن مقدمه را کوتاه گرفتیم کسی که انصاف بکند قلیل بکند نفع نمیدهد او را اکثر حضرت افضل المحققین و رئیس المدققین علامة
المتاخرین مرحوم آخند ملا احمد الکوزائی قندهاری اسکنه الله تعالی فی اعلا درجات الجنان به هرات تشریف آورده بود بحث در حل
اموال و دماء و سبی طایفه رفضه شد فرمود که مستامنان روافضی که در دار ما است حربیین اند بسبب انکه قدح در اسلام
می نمایند و استعلا بر مسلمانان میکنند شک نیست در حل اخذ اموال انها و دماء انها و سبی انها بهر وجه که باشند و از مولانا
بحر العلم و علم الکلم العلم و علم الکلم صاحب الدرایات و حافظ الروایات مرحوم آخند ملا نعمت الله ترینی مدرس روضه مقدسه پادشاه
جنت مکان احمد شاه در قندهار علیه الرحمه و الرضوان در حینی که فقیر شکوه از نفقه شبهه ناک در نزد ایشان کردم
در این وقت نفقه حلال بی شبهه پیدا نمی شود فرمود که درین وقت هیچ نفقه از مال روافضی بی شبهه و حلال تر نیست
چه در دار حرب باشد و چه در دار اسلام که هر دو حربی است و مرحوم آخند ملا بابر کاکری به هر کسی سفارش میکرد که از
مال روافضی هدیه آورده باشید که برای کفن نگاه داریم که ثواب عظیم دارد و فقیر تخمینا شانزده سال در قندهار
به تعلم و تعلیم مشغول بودم و همراه علماء قندهار بعضی بطریق تعلم و بعضی بطریق محبت و مودت معاشرت نمودم حل
اخذ اموال روافضی و سبی نساء و اولاد آنها در نزد همه از قبیل ضروریات دین بوده که هیچ احدی از انها درین مسئله اشتباه
نداشته دبی کراهیت هر کسی که قادر میشد بر مال روافضی میخورد که فقیر معاینه دیدم روافضی که در قندهار که دار اسلام
بوده بالله العظیم اگر از یکی از انها خلاف درین مسئله شنیده باشم در هرات آمدم بعضی علماء هرات درین مسئله خلاف دارند
مخالف اجماع علماء دهر گردیده فقیر شش مرتبه به بخارای شریف رفتم تمام علماء آن دیار این مسئله را از ضروریات دین
میدانستند و به نفوس زکیه خود بر بیع و شراء اسراء روافضی مباشرت مینمودند اگرچه اسیر از وطن هرات بوده بعد از آن که

متیقن

متیقن میشد که رافضی است فرق در مابین روافضی که در دار حرب باشد و روافضی که در دار اسلام باشد نمیکردند همه را حربی میدانستند
و فقیر به بغداد شریف رفتم علماء آنجا و علماء کردستان که در بغداد شریف بوده همگی این مسئله را از ضروریات دین میدانستند بسیار از
مسلمانان هراتی در بخارای شریف به اسیری افتاده بودند تا اثبات اسلام آنها نمیشد قضاة بحریت آنها حکم نمیکردند بمجرد انکه
از هرات است با وجود که اذن امام نبوده زیرا که حضرت ولی النعم امیر المؤمنین امیر معصوم رحمة الله علیه بتوسط این فقیر
همراه مرحوم مغفور شاه محمود عهد کرده بود که غازیان که تابع ما است از هرات اسیر نیارند پس حل اموال و استرقاق این طایفه
بنابران فرق نیست چه در دار اسلام باشد و چه در دار حرب و اذن امام هم در کار نیست و از هیچ یکی درین مسئله اشتباه معاینه
نشده و همچنان هم فرق در مابین رافضی دار اسلام و رافضی دار حرب نمیکردند این بلاد مسلمانان که این فقیر دران ورود یافتیم
علماء این دیار را بران متفق دیدم خلاف این مسئله را از هیچ کس نشنیدم و فقیر در بلاد عجم وارد شدم در خراسان و عراق
مباحثات و مناظرات همراه علماء روافضی در مجالس متعدده کثیره واقع شد الحق که از دایره اسلام بیرون اند و در کفر
از یهود و نصاری و مجوس افزون ترند این طایفه بدتری از آدم تا اینوم حق سبحانه و تعالی خلق نکرده چه قبایح که انها دارند
و چه فضایح که انها دارند بظاهر موافقانند و به باطن منافقانند علی الدوام در پی خلل دین اسلام اند و جهد تمام
در هدم دین نبی علیه الصلوة و السلام اند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب مقصد چهارم در تحذیر از موالات و معاشرت و صحبت و مجالست این طایفه آیاتی که درین
باب نزول یافته باید ذکر شود قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء
ای انکسانی که ایمان آورده اید مگیرید یهود و نصاری را دوستان خود یعنی اعتماد مکنید بر انها و بر دوستی آنها و معاشرت
و مصاحبت مکنید با انها مثل مصاحبت و معاشرت احباب بقدر ضرورت با انها مواسات ظاهری نه باطنی
کرده باشید بعضهم اولیاء بعض بعضی آنها که شما اظهار دوستی میکنند دوستند به بعضی دیگر که شما

دوستی نمیکنند و دشمنی شمارا ظاهر دارد پس هر دو طایفه متفقند بر مخالفت شما و بعد یکر را دوست دارند از جهت موافقت آنها
با یکدیگر در دین و اجماع دارند باهم در اضرار شما در مضرت شما یکی از این دو طایفه تقصیر ندارند دوستی انها با شما نیست
و در بغض شما تفاوت ندارند و من یتولهم منکم فانه منهم کسی که با کفار دوستی کند از جمله انهاست حضرت قاضی
بیضاوی میفرماید که این تشدید و تغلیظ که حق سبحانه و تعالی فرموده در وجوب کناره گرفتن است از انها یعنی واجب است
بر مسلمانان اجتناب و دوری از کفار که هرگز هم دیگر را به بینند در راه اگر ببینند تا بتوانند نحوی کنند که بکافر ملاقات
نشود ان الله لا یهدی القوم الظالمین خدا تعالی جل و علا شانه راه راست نمیدهد ظالمان را که ظلم کرده بر نفس
خود از مؤمنان بسبب دوستی با دشمنان خود منها قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم
هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء ای کسانی که ایمان آورده اید مگیرید کسانی
که دین حق شمارا مسخره و بازی گرفته اند و استهزا میکنند دین شمارا و مگیرید هیچ کافر را چه اهل کتاب باشد و چه
مشرک دوست خود واتقوا الله و بترسید از خدا تعالی جل و علا شانه و ترک کنید جمیع معاصی را که از جمله انها دوستی
کفار است ان کنتم مؤمنین اگر ایمان آورده اید بوعده و وعید حق سبحانه و تعالی و اذا نادیتم الی الصلوة
اتخذوها هزوا و لعبا و چونکه مؤذن اذان گوید و مردم بنماز میخوانند نماز را یا اذان را مسخره و بازی میگیرند
ذلک بانهم قوم لا یعقلون صدور این فعل از انها بسبب آنست که عقل ندارند زیرا که عقل مانع میشود
از تمسخر بامری که حق است سفه و جهل است که باعث اینچنین افعال شنیعه میشود و همین حال بعینه حال روافض است
با جماعة اهل سنت که دین اهل سنت را مسخره و بازی گرفته اند و امر باطل و بیهوده میدانند و تعجب میکنند که چه
سفیه باشد که این چنین دین را تابع شده باشند و این دین را دین حق دانسته باشند و مؤذنان اهل سنت را
استهزا میکنند و منها قوله تعالی تری کثیرا منهم میبینی بسیاری از اهل کتاب یا از منافقین را یتولون

الذین

الذین کفروا که دوستی میکنند با کفار مشرکین لبئس ما قدمت لهم انفسهم بد چیزی است که این طایفه پیش فرستاده
اند برای ذخیره خود در روز قیامت ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون که ان دو چیز است
یکی خشم خدا تعالی بر انها دیگری خلود در عذاب و لو کانوا یؤمنون بالله و النبی ما اتخذوهم اولیاء و لکن
کثیرا منهم فاسقون یعنی اگر ایمان داشتی اهل کتاب یا منافقین بخدا جل و علا شانه و به نبی انها را دوست
نمیگرفتند برای خود این آیه اگرچه در شان اهل کتاب و منافقین نازل شده لیکن در و تنبیه عظیم است برای مؤمنان
زیرا که مضمون این آیه آنست که ایمان و دوستی کفار باهم جمع نمیشود پس کسی که دوستی کفار دارد ایمان باید نداشته
باشد از این جهت است که برین دوستی مرتب است غضب خدا و خلود در آتش و منها قوله تعالی یوم یعض الظالم علی
یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا روزی که بگزد ظالم که کافر باشد یا فاسق باشد
هر دو دست خود را از بسیاری حسرت و ندامت و میگوید که کاشکی میگرفتم با رسول راه رسول را و متابعت
میکردم او را و سنت او را و براه دیگر هرگز نمیرفتم یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ای وای برمن که نمیگرفتم
فلان کافر یا فاسق را دوست لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی بدرستی که منع کرد مرا از ذکر خدا
جل و علا شانه یا از موعظه رسول بعد از انکه بمن رسید بواسطه رسول و کان الشیطان للانسان خذ
ولا میباشد شیطان چه شیطان از انس باشد یا از جن دوستی میکند با انسان تا هلاک کند او را دوستی کافر
بکفر انجامد و دوستی فاسق بفسق صحبت مؤثر است هر که از تاثیر صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر میشود
صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد و منها قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله
و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله یعنی نمی شاید که ببینی مؤمنان را باین حال که دوست باشند

با دشمنان خدا و رسول یعنی نمی شاید که مؤمنان دوستی داشته باشند با عداء الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابناءهم
او اخوانهم او عشیرتهم اگرچه آن اعداء الله و رسوله پدران مؤمنان یا پسران ایشان یا قبیله ایشان باشند یعنی
کافر هر چند نسبت قریب تر بمؤمن داشته باشد مؤمن را نمی شاید که با او دوستی کند که بواسطه دوستی او خلل در دین او پیدا
میشود و هر چند که با انها دوستی کند بهمان قدر از خدا و رسول دور میشود و مستوجب غضب خدا و رسول میشود
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان یعنی کسانی که دوستی نکنند با دشمنان خدا و رسول ثابت کرده است حق تعالی
و راسخ نموده در دل انها ایمان را که نه نقصان پذیر است و نه زوال پذیر بلکه ایمان انها قوی است که ثمره بخشیده است
که عدم دوستی کفار است و ایدهم بروح منه و تایید داده و محکم گردانیده ایشان را حق سبحانه بروح یعنی بر حجتی
از نزد خود که نور ایمان است یا قرآن یا ظفر بر عدو و از ثبوت و رسوخ ایمان بوده که عبیده بن جراح در روز
احد پدر خود را کشت و ابوبکر صدیق روز بدر عبدالرحمن پسر خود را به مبارزت طلبید سید عالم صلی الله علیه و سلم
مانع شد که امید است که مسلمان شود و مصعب بن عمیر برادر خود را در روز احد بقتل رسانید و فاروق رضی الله
عنه خال خود را عاص بن هشام قتل کرد و حضرت مرتضی علی و حمزه و عبیده رضی الله عنهم اقرباء خود را چون
عتبه و شیبه و ولید را در جنگ بدر کشتند و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
داخل میکنند انها را در جناتی که روان است در زیر درختان آنها جویهای از آب و شیر و خمر و عسل همیشه خواهند
بود در آن رضی الله عنهم خوشنود شود خدای از انها بطاعتی که در دنیا کرده اند و رضوا عنه و خشنود شوند
انها از خدا بکرامت و وفاء وعده که خدا با انها کرده بود در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدا و ناصر
دین وی اند الا ان حزب الله هم المفلحون بدانند بدرستی که حزب خدا رستگاران اند از هر جنایت
روایت از و دیده ها بربند و زهر چه ناپسند بود دست بازدار لوح دل از غبار تعلق بنوی پاک

تا باشدت

تا باشدت بحلقه اهل قبول بار حزب خدا و رسول کسانی است که بهمین صفات آراسته باشند کسی که دوستی کفار ننموده باشد
و باین صفات آراسته باشد زیرا که دوستی مؤمنان دوستی خداست از تعلق بغیر خدا گفته نمیشود این آیه کریمه متامل
دقیق حرکات و حقیقی است که بر عدم دوستی و مصاحبت و مجالست کفار برای مؤمنان چه تعظیم و تکریم و اعزاز و امتیاز
مهربانی شده اول ثبوت و رسوخ ایمان در دل انها که زوال پذیر نباشد و همین اعظم نعمات است دویم تایید آنها
در امور دنیا و دین برحمت بی پایان خود سیم دخول جنت باین عظمت و جلالت که لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر ببال احد و چهارم رضوان حق سبحانه و تعالی از انها و رضوان من الله اکبر پنجم رضا انها از حق سبحانه و تعالی
که نجور حق سبحانه و تعالی در حق انها احسانها خواهد نمود که بآن حد برسد که همه راضی شوند و طالبین زیادت نخواهند شد
ششم انکه مضاف بخود فرموده اولئک حزب الله گفته هفتم مفلحون فرموده فلاح عبارت است از رستگاری و فیروزی
و بهره مندی بحظوظ دنیوی و اخروی و عبارت است از نجات از جمیع انواع عتاب و عقاب پس دیده شود که بر عدم دوستی
کفار چه درجات مرتب است بر دوستی انها باید خلاف انها مرتب باشد در برابر رسوخ ایمان باید سستی ایمان باشد در برابر تایید انها
توفیق خود را از انها باز داشته باشد و در برابر دخول جنت دخول نار باشد باقی همچنین قیاس کن و منها قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من الحق
یعنی مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را دوستان که سر آنحضرت را با انها القا میکنید و خبر میفرستید بسبب دوستی که با انها دارید
و با وجود که انها کافر شده اند بانکه آمده شمارا از حق یعنی سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا رسول و متابعت
که آن حضرت علیه الصلوة و السلام است حاطب بن بلتعه در حینی که سید عالم صلی الله علیه و سلم تجهیز جیوش کرده شده بود و قصد مکه داشت
بطریق اخفا کتابتی بدست زنی داده بود که بجماعت قریش رسانیده باشد و عزیمت سید عالم را صلی الله علیه و سلم بطریق اخفا در کتابت
نوشته بود و میخواست انها را اطلاع از این عزیمت داده باشد جبرئیل علیه السلام آنحضرت را این واقعه اخبار نمود علی و زبیر و مقداد

رضی الله عنهم را فرمود که تا روضهٔ خاخ بروید که تا به را از آن زن گرفته بیارید ایشان رفتند کتابه را از نزد آن زن آوردند
بعد از آن سید عالم صلی الله علیه وسلم از حاطب پرسید گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم کافر نشده‌ام و از دین برگشته‌ام
ولیکن از قوم قریش نیستم خویشی و قوم در قریش ندارم که حمایت اهل بیت و اموال مرا در مکه کرده باشند و مهاجرین دیگر قوم و خویش دارند
که حمایت اهل بیت و اموال ایشان را میکنند سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که حاطب راست میگوید حضرت فاروق رضی الله عنه عرض کرد
که یا رسول الله بفرمای که گردن این منافق را بزنم فرمود که او را نمیدانی که از اهل بدر است و حق سبحانه و تعالی بدریان را فرموده که
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم هرچه میخواهید عمل کنید که ما شما را آمرزیده‌ام و بهیچ عمل مؤاخذه نمیفرمایم این سوره در شان
حاطب نازل شده و منها قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة ای کسانی که ایمان آورده اید دیگری را بجز از خود دوستی که اسرار خود را
باو نموده باشید و راز نهانی خود را باو در میان آورده باشید من دونکم از کسانی که نباشد از جمله مسلمانان لا یالونکم خبالا تقصیر نمیکنند
در حق شما در فساد کار شما بهر نحوی که بتوانند باید که یکفساد از شما رسانیده باشند ودوا ما عنتم دوست دارند که ضرر شدید و مشقت
مدید بشما رسیده باشد قد بدت البغضاء من افواههم بدرستی که ظاهر شده بغض ایشان در تکلم ایشان از دهن ایشان و از بسیاری بغض
که بشما دارند از زبان ایشان بی اختیار کلمات داله بر بغض شما بیرون میشود وما تخفی صدورهم اکبر و آنچه مخفی دارند در صدور
خود بزرگتر است از آنچه ظاهر میشود از دهن ایشان قد بینا لکم الایات بدرستی بیان کردیم برای شما آیاتی را که دلالت میکنند
بر وجوب اخلاص و محبت مؤمنان و بر وجوب دشمنی و غلظت کافران ان کنتم تعقلون اگر شما هوش کنید و تامل کنید در آنچه
بشما بیان کردیم ها انتم اولاء تحبونهم آگاه باشید که شما کسانی میباشید که دوست دارید ایشان را و لا یحبونکم و ایشان
اند که دوست ندارند شما را بجوار و ذلک شما را روا دارند و در سعی خواهر مشقت شما در کار رسانیدن خطا کار دیدن دوستی کفار
و تؤمنون بالکتاب کله و حال آنکه شما ایمان آورده اید بجنس کتاب یعنی به کتابی که برای شما نازل شده و به کتابی که برای ایشان
نازل شده و ایشان ایمان آورده اند به کتابی که برای ایشان نازل شده و ایمان نیاورند به کتابی که برای شما نازل شده و چه کتابی
که بر اهل ایشان

پس شما به دوستی سزاوارترید از ایشان با وجود آنکه شما با ایشان دوستی دارید و ایشان ندارند و درین توبیخ و سرزنش است برای مؤمنان
که ایشان در دین باطل خود محکم‌ترند از شما در دین حق خود و اذا لقوکم قالوا آمنا چونکه ملاقات کنند شما میگویند ایمان
آورده‌ایم بطریق نفاق و فریب دادن شما و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ و چون خلوت شوند
از شما و کناره گیرند از شما و نباشد کسی از شما در نزد ایشان میگزند سرهای انگشت خود را از جهت خشم که بشما دارند و تشفی
صدور خود را از شما نمیتوانند که بکنند از حسرت انگشتان خود را میگزند و غصه میخورند قل موتوا بغیظکم بگو بمیرید
بخشم خود حق سبحانه و تعالی دعا و بد میکند برای ایشان بر لسان نبی علیه السلام یعنی بگوی که دایم دارد خدای تعالی خشم شما را و زیاده کند
بتضاعف قوة اسلام و اهل آن تا هلاک شوید بسبب آن ان الله علیم بذات الصدور بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه در سینه‌های
ایشانست از دشمنی شما و خشمی که بشما دارند ان تمسسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها اگر بشما رسد چیزی
از جانب خدا جل و علا شانه غمگین میشوند و حسد میکنند که کاشکی این چیز برای ما بودی برای مؤمنان نبودی و اگر
بشما برسد از جانب حق سبحانه و تعالی مکروهی و مصیبتی شماتت میکنند و شاد میشوند این غایت دشمنی است که کسی بشادی
وی غمگین شود و حسد کند و بغمگینی او شماتت کند و شاد شود و ان تصبروا و تتقوا یعنی ایمن میشوید بفضل او تعالی بحفظی که وعده
کرده برای صابران و متقیان ان الله بما یعملون محیط بدرستی که حق سبحانه بعمل شما از صبر بر دشمنی کفار و تقوی و پرهیز
کاری از دوستی ایشان محیط است علم او تعالی با آن پس جزا میدهد شما را موافق آن در این آیه کریمه با دنی تامل معلوم میشود که این
معامله که مضمون آیه کریمه است بعینها معامله روافض است که با مسلمانان دارند صنادید ایشان چه دست و پا کردند در وقت
ورود چپوش عباس میرزا چند مرتبه جاسوس فرستادند چند مرتبه جاسوس برای ایشان برآمدن او سعی کلی کردند و باعث شدند
برآمدن خود عباس میرزا و لیکن حق سبحانه و تعالی بفضل بی نهایت خود و به برکت دعاء فقراء و طلبه علوم هرات
مکر ایشان را بخود ایشان بازگردانید و پادشاه ایشان را هلاک نمود و مسلمانان را از مکر ایشان نجات داد و منها قوله تعالی ان الذین

توفیهم الملائکة بدرستی کسانی که قبض ارواح ایشان را میکنند ملائکه ظالمی انفسهم در حالی که ایشان ظلم کرده اند بر نفسهای خود بترک مهاجرت
از دار حرب چنانچه مهاجرین کردند که بعضی بحبشه رفتند و بعضی بمدینه رفتند و بارتکاب معاشرت و مصاحبت با کفار مکه
که در آخرت بوده قالوا فیم کنتم گفتند ملائکه با ایشان بطریق توبیخ و سرزنش در چه کار بودید در امر دین خود قالوا کنا مستضعفین
فی الارض در عذر خود میگویند که ما ضعیفان بودیم هجرت نمیتوانستیم بکنیم و ترک معاشرت و صحبت کفار قادر نبودیم
قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها میگویند در جواب ایشان و تکذیب میکنند ایشان را که آیا نبود زمین خدا گشاد
پس هجرت میکردید و بجای دیگر میرفتید و ترک معاشرت و صحبت کفار میکردید فاولئک مأویهم جهنم پس جای ایشان
جهنم است از جهت ترک واجب که هجرت است و از جهت صحبت و معاشرت کفار و ساءت مصیرا و بد بازگشت است
جهنم درین آیه نظر کرده شود که چه سرزنش و توبیخ و چه جزا وارد شده در معاشرت و مصاحبت کفار و منها
قوله تعالی ودوا لو تکفرون کما کفروا دوست دارند کافران که کاشکی شما کافر شوید چنانچه ایشان کافر اند یعنی دوست دارند
که مثل ایشان باشید فتکونون سواء پس همه برابر باشید در گمراهی فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی
سبیل الله پس دوستی مکنید با ایشان تا ایمان نیاورند متیقن نشود ایمان ایشان در نزد شما بوجهی که هجرت کنند بسوی
خدا و رسول در راهی که مأمورند از جانب شرع برفتن آن راه فان تولوا اگر روی گردانیدند از ایمان به ترک هجرت
و عدم ترک صحبت و معاشرت کفار فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم پس بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را
هر جا که یافتید ایشان را مثل سایر کفار فلا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا پس نگیرید ایشان را برای خود دوست و مدد ده
یعنی کناره شوید از ایشان بالکل و قبول نکنید از ایشان دوستی و نه مدد دادن را درین آیه کریمه معلوم شد که کفار اگر با شما
دوستی کنند به آرزو و طمع آن خواهد بود که شما کافر شوید مثل ایشان و از اسلام بیرون شوید و اگر نه دوستی ایشان با شما
بدون این آرزو محال است پس خلاصه همه آیتهاء کریمه که ذکر شده این است که دوستی و معاشرت و صحبت کفار مستوجب
نقصان

نقصان کلی است در دین و مستوجب خشم خدا جل و علا شانه و دور از رحمت او تعالی است و این آیات درین باب بسیار است
بر این قدر اکتفا شد پس هر که را از عقل و دانش اثری قلیلی در دل باشد همین قدر برای او کافی است و اگر نه بسیار از این هم
نفع ندارد و حدیث شریف است که لا تتراءی ناراهما یعنی نه بینند آتشهاء مؤمن و کافر همدیگر را یعنی مؤمن و کافر
بنحوی از همدیگر دور باشند که آتش همدیگر را نه بینند همین است مسئله سوای اینکه مسلمانی را هیچ وجود نیست مؤمنی که
بعضی کافر ندارد ایمان او ظاهریست نه حقیقی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان
علی هدم الاسلام رواه البیهقی یعنی کسی که اعزاز کرد و تعظیم نمود صاحب بدعت را که امر محدث را در دین پیدا کرده باشد
و با آن عامل باشد مثل این عقاید فاسده که روافض در دین اسلام اختراع نموده اند پس یاری داد بر خراب کردن بنای اسلام
این چه تهدید تمام است و تشدید ما لا کلام که صحبت اهل بدعت و هدم اسلام است زیرا که صحبت البته به تعظیم و
توقیر میکشد پس در حقیقت این حدیث نهی از صحبت و معاشرت است باتمام رسید آنچه مقصود از تصنیف این کتاب
بود در آخر این کتاب میخواهم که عقیده مختصر برای مسلمانان بیان کنم که نفع بردارند از آن و در آیند بواسطه آن
در طریقه فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت‌اند در فصول عادی آورده که تعلیم صفت ایمان و بیان خصایص آن از
اهم امور است و سلف را در آن تصانیف واقع شده و خلاصه و مختصر آن اینست که بگوید امنت بالله
به قبلته و ما نهانی عنه انتهیت عنه یعنی هرچه خدا فرموده مرا با آن قبول دارم و هرچه مرا از آن نهی کرده بیزارم
از آن و حرام میدانم از آن فاذا اعتقد ذلک بقلبه و اقر بلسانه کان ایمانه صحیحا و کان مؤمنا بالکل
چونکه این قول را بدل باور کند و بزبان اقرار نماید ایمان او صحیح است و مؤمن میگردد تمام آنچه ایمان بآن واجب است
حضرت حق سبحانه و تعالی یکی است واجب الوجود است شریک ندارد در قدم الهیت و معبودیت
مستحق عبادت عبادت شریک نخواهد او در وجوب وجود که وجود او برای ذات اقدس او واجب است قابل

زوال نیست قدیم است که همیشه بود و همیشه خواهد بود شریکی ندارد در قدم آنحضرت و معبود است مستحق عباد است
عبادت شکر نعمای اوست شریکی ندارد در استحقاق عبادت خالق جمیع اشیاست هر چیز از ممکنات که بوجود آمده
آفریده اوست شریکی ندارد در خلق اشیا اگرچه عباد در افعال خود دخل دارد اما نه بطریق خلق و آفرینش بلکه بطریق
کسب که صرف قدرت و اراده است به آن واسطه افعال انها را اختیاریه میگویند و بران معاقبند و مثابند هر که درین
چهار صفت کسی را با و تعالی شریک دهد مشرکست و کافر و او سبحانه و تعالی صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر
و کلام و تکوین و این صفات هشتگانه را صفات ذاتیه حقیقیه میگویند که قدیمند در خارج موجودند بوجودی که سوای وجود
ذات اقدس تعالی باشد و خلق اشیا بواسطه این صفات نسبت نه باین معنی که ذات اقدس در خلق اشیا محتاج بصفات باشد زیرا که احتیاج
نقص است ذات اقدس تعالی از نقص منزه است بهمین وهم طوایف دیگر منکر صفات شده اند بلکه باین معنی که عادت الهیه
جاری است برانکه در مابین مفید و مستفید و مفیض و مستفیض واجب است که مناسبت باشد ذات اقدس تعالی نابت بصرف
وجوب وجود است که عقل امکان را آن بارگاه مقدس از هیچ گذر باری نیست و کامل است بجائی که اثار نقصان را بان دستگاه
کاری نیست لاجرم صفات مقدسه که هم نصیب از وجوب وجود دارد که بواسطه ذات اقدس واجب است و هم نصیبی از امکان
دارد که بذات محتاجند و احتیاج اثر امکان است واسطه و مفید وجود ممکنات شده است حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب
صد و سیزدهم از جلد ثالث میفرماید که صفات ممکن حکم میت دارد و جانخی اند از حیوة و علم و غیرها بی نصیب این قدر است
که ممکن بتوسط شانی حی و عالم و قادر میگردد و صفات حق سبحانه و تعالی در نظر کشفی این حقیر نیز در رنگ موصوف خود حی و عالم اند
و بتفصیل کمالات مندرجه خود دانا لکن علم این از قبیل علم حضوری مفهوم میگردد و این صفات هشتگانه را اهل سنت صفات
ذاتیه و صفات حقیقیه میگویند و میگویند که این صفات نظر بذات لا هو و لا غیره میباشند بغیر یعنی عین ذات نیند نه غیر ذات
حضرت امام نا و مقتدای نا امام ربانی قدس سره میفرماید که قیام صفات واجب بذات او تعالی نه در رنگ قیام عرض است

بجوهر

بجوهر بلکه آن قیام در رنگ قیام شی است بذات خود این قدر فرق است که در قیام این صفات زیادت هست و در قیام شی بذات
خود زیادت نیست اما این زیادتی است که بجز غیریت نرسانیده است که لا غیره فرموده اند پس در هر دو جا تغایر اعتباری ثابت
شد و قیام متحقق گشت و حصول اتصاف در اینجا مثل اتصاف انسان است با انسانیت و اتصاف جوهر است بجوهریت بلکه گویم در ان
موطن که ذات اقدس و صفات مقدسه است که بذات اقدس قایمند هیچ ملاحظه صفتیه و اتصاف انجا کاین نیست نه در حضرت ذات
ملاحظه موصوفیت است و نه در صفات مقدسه ملحوظ صفتیه است هر گاه وجود وجوب وجود را در ان موطن گنجایش نبود صفت
و اتصاف را چه مجال باشد که فرع وجود نند در ان موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش نیست و آنهم بیچون اگر حیوة است
نور است اگر علم است نور است و این نور اقدس بیچون و انچه مشهور است در مسئله لا هو و لا غیره آن است که عین ذات نیستند
زیرا که مفهوم ذات و صفات از هم دیگر مغایر است و غیر نیستند باین معنی که انفکاک و جدائی از ذات قبول نمیکنند در رنگ
صفات ممکنات که جدائی قبول میکنند مثلا علم و قدرت ها در حالت نوم و اغما و جنون و غیر آن زایل میشود از لی است که وقتی
نبود که او تعالی نبود ابدی است که وقتی نخواهد بود که او تعالی نباشد هشت چیز دیگر سوای حق تعالی را هم ابدی باید دانست
بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح و لیکن ازلی نیستند باشند زمانی بود که اینها نبوده معرفت او و بصفات او
عقل و وهم را بجناب ذات او تعالی راه نیست هر چه در تصور آید خدا تعالی نیست و حق معرفت او عجز است از معرفت کنه
صفات زیرا که صفات او تعالی چون ذات اقدس او تعالی بیچون است و در معرفت بیچون از عجز چاره نیست همین است معنی آنچه صاحب
صوفی سراج امت مصطفوی ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه فرموده ما عبدناك حق عبادتك عبادت نکردم ترا انچه سزاوار
تو است از عبادت و لکن عرفناك حق معرفتك و لکن شناختم ترا انچه حق شناختن تست که صفات ترا چنانچه در شرع شریف
بان ورود یافته دانسته ایم این معرفت است و چونکه کنه ذات و کنه صفات حق سبحانه و تعالی همه بیچون اند پس ما را بمعرفت
بیچون راه نیست خود را عاجز دانستم همین عجز حق معرفت است صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه میفرماید العجز عن الادراك

ادراك فرق در مابین معرفت خواص و عوام همین عجز است خواص از ادراک عجز میدانند و عوام باین دقیقه بی نبرده اند
منزه است از هر حالت که موهم نقص و عجز و احتیاج باشد یکتا است او مستغنی است از صاحبه و فرزند و پدر و مادر و کسی نیست
که با او برابری کند در کمالات هیچ کسی محتاج نیست و هر چه لباس وجود در دنیا و آخرت یافته و یا خواهد یافت باو تعالی محتاج اند
لمحه و لحظه از احتیاج باو تعالی بیرون نیستند هر موجودی بحفظ او تعالی موجود است اگر طرفة العین خود را باز گیرد بهمه حفظ سموات
و ارضین همه بعالم فنا خواهند رفت و لا یؤده حفظهما و هو العلي العظيم رنج نمیدهد او تعالی را حفظ آسمانها و زمینها
که مانده شود برای حفظ وا و تعالی است بلند و بزرگ همین است معنای سوره متبرکه قل هو الله احد الله الصمد لم يلد
و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و قادر است بر هر چه ممکن است اگرچه مستبعد عقل باشد فعال لما یرید است هر کار را باختیار خود
میکند هیچ امر از و تعالی باختیار صدور نیابد هیچ چیز بر او واجب نیست چنانچه در نزد معتزله اصلح در حق عباد
واجب است بر حق سبحانه و تعالی و مثل امامیه که میگویند که لطف واجب است و نصب امام معصوم واجب است بر حق سبحانه و تعالی
در جواب انها باید گفته شود که وجوب دو قسم است وجوب عقلی و وجوب شرعی وجوب عقلی آنست که عقل تخلف آنرا جایز
نمیدانسته باشد مثلا سنگی را از بلندی به پستی انداختی نزد عقل واجب است که در هوا معلق نماند بلکه بزمین میرسد و وجوب باین
معنی در حق حق سبحانه و تعالی متصور نیست زیرا که فاعل مختار است هر کار را که خواسته باشد میکند و اگر نخواسته باشد
نمیکند و وجوب شرعی دو معنی دارد یکی انکه تارک او مستحق عقاب شود و دیگر انکه مستحق ذم و ملامت شود این
هر دو در حق سبحانه و تعالی متصور نیست هر چه معنی اول است مقتضی آنست که کسی از تارک واجب قوی تر باشد که او را
عقاب کند و له المثل الاعلى في الدنيا و الاخرة و هر چه معنی ثانی نیست فله الملك و له الحمد در ملک خود تصرف
میکند کیف یشاء کرا میرسد که او را ملامت کند یا مذمت کند و هیچ فعل او تعالی از حکمت و مصلحت خالی نیست
قصور از جانب ماست که نمیتوانیم بیابیم پس این وجوب که این دو طایفه میگویند بکدام معنی است و خدا تعالی را

مکان نیست

مکان نیست و نه زمان خالق زمان و مکانست موجود بود و از زمان و مکان اثری نبود و در جهت نیست و مرکب نیست
جوهر نیست و عرض نیست و جسم نیست و ذره از ذرات کاینات بر او تعالی مخفی نیست علم او بر همه محیط است هر فکری و اندیشه که در خیال
و وهم مردم در اید از علم او بیرون نیست عالم السر و الخفیات است قادر است بر هر امری ممکن هیچ ممکنی از قدرت او بیرون نیست
هزاران هزاران نعما و آلا است که در لحظه و لمحه بعباد خود مهربانی میفرماید عاقلی میباید که در باطن و ظاهر خود نظر کند که چندین
عروق و اعضا و رباطات و عظام صغار و کبار و امعا و کلیتین و جمیع ما فی الباطن و الظاهر که در هر یکی از انها چندین
فواید و مصالح برای عباد موضوع است و نظر کند در آفاق که چه عجایب و غرایب است که در اجرام علوی و اجسام سفلی ثبت
و مقرر فرموده الم تروا ان الله سخر لكم ما في السموات و ما في الارض و اسبغ عليكم نعمه ظاهرة و باطنة که بی اختیار فی البدیهه
بر زبان او جاری شود ربنا ما خلقت هذا باطلا و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و نظر کند در احکام شرعیه هیچ
حکمی از احکام عبادات و معاملات نیست که او را دخل در نظام و صلاح معاش و معاد نباشد در کتب اصول آورده که حق سبحانه و تعالی این نعماء
بی غایه و آلای بی نهایت را بعباد خود عنایت فرموده و در مقابل این نعماء و الاء شکر انها را بر ذمه او واجب گردانیده
که در شبانروزی پنج نماز است هر که این پنج نماز را با رعایت سنن و مستحبات و آداب آنها ادا نماید شکر این نعماء و آلاء را ادا کرده
باشد و باقی اوقات خود را بما یحتاج خود صرف نماید ایمان آوردم بهمین خدای که موصوف و منعوت باین صفات و نعوت است و ایمان
آوردم بملایکه او تعالی که بندگان وی میباشند لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون بی فرمانی نمیکنند امر خدا تعالی
را و کار میکنند هر چه بان مامور شده اند مذکر و مونث نیستند از اکل و شرب و توالد و تناسل فارغند اکثر مخلوقات حق سبحانه و تعالی
ایشانند هر یکی را حق سبحانه برای خدمتی تعیین فرموده بهمان خدمت مشغول است و بعضی را تفضیل داده بر بعض مثل جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش و در اینجا عدد انها و نامهای انها در کار نیست خواص مؤمنان چون انبیا
فاضل ترند از خواص ملک و خواص ملایک فاضل ترند از عوام مؤمنان و عوام مؤمنان از اتقیا و صلحا فاضل تراند از عوام

ملایک و ایمان آوردن به جمله کتابهای حق سبحانه و تعالی که همگی کلام حق تعالی است و غیر مخلوق است و کلام لفظ منزل گشت در مابین
دو معنی کلام لفظی و کلام نفسی نفس کلام لفظی همین قرآنست که مؤلف از الفاظ است و کلام نفسی صفت حق سبحانه و تعالی است
که قایم است بذات او تعالی ازلا و ابدا هرگز انفکاک قبول نمیکند و این کلام لفظی اثر اوست و دال بر اوست و حال این دو کلام
مثل حال اندیشه که یکی از ما در دل خود بکند که درین مسئله مثلا باین نحو جواب و سوال خواهم کرد و به این جواب. و سوال را در ذهن خود مزور
و مهیا کند در وقت حاجت از روی همان اندیشه مزوره و مهیا کرده در ذهن بر وفق آن بزبان خود الفاظ را مرتب نموده کلام دانند
تقریر نماید پس این کلام لفظی که تقریر شده اثر آن اندیشه مزوره است در ذهن همان اندیشه مزوره نمونه کلام نفسی است و لفظی که
بزبان تقریر شده نمونه کلام لفظی حق تعالی است جمهور علما باین رفته‌اند که کلام نفسی قدیم است صفت حق سبحانه و تعالی است غیر
مخلوق است هر که مخلوق بگوید کافر است و آن کلام را چهار وجود است وجود خارجی نفس الامری و بهمین وجود صفت خاص است
سبحانه و تعالی و قایم بذات او تعالی است و وجود در ذهن است که حافظ قرآن راست و وجود فی العبارت که قاری قرآن راست و وجود
فی الکتابة است کتابة دالت بر عبارت و عبارت دال است بر آنچه در ذهن است و آنچه در ذهن است دال است بر آن کلام حقیقی
که صفت حق است تعالی آن کلام نفسی است و کلام لفظی حادث است ولیکن مخلوق خدا است بعد از خلق به جبرئیل علیه السلام القا
شده و جبرئیل به سید عالم القا نموده علیه و علی آله الصلوة والسلام پس هر دو کلام حق سبحانه و تعالی است کلام نفسی باعتبار آنکه صفت او تعالی است
و آنچه مولانا و مقتدانا وحید عصره و فرید دهره منبع الدقایق و مجمع الحقایق حضرت امام ربانی محبوب صمدانی حضرت مجدد
الف ثانی قدس سره فرموده بهمین عبارت تقریر کرده که کلام حق تعالی همان کلام نفسی است که صفت او تعالی است و قایم بذات
او تعالی است حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خود آن را لباس صورت و حروف پوشیده بتوسط جبرئیل به محبوب خود وحی
فرموده صلی الله علیه و علی آله و سلم و این عبارت بسیار نیکو است که اطلاق حادث و مخلوق بر کلام نشود اگرچه لفظی است و از عبارت
ایشان قدس سره چنان مفهوم میشود که کلام لفظی عین کلام نفسی است فرق در مابین هر دو باین است که کلام نفسی عاری

از لباس

از لباس حرف و صوت است و لفظ لابس بلباس حرف و صوت است مقروء و محفوظ و مکتوب و مسموع همان کلام نفسی است لیکن
در لباس صوت و حرفست و صوت و حرف حجاب اوست بواسطه این حجاب از جهت قصور در ما قراءت و سمع و حفظ
تعلق بر او میگیرد چنانچه رداء و ازار را لابس است بواسطه این رداء و ازار که حجاب اوست رؤیة ما تعلق با او میگیرد و او
مرئی ما میباشد بنا برین اگر خلق است و اگر حدوث است به لباس تعلق دارد و غباری از اینها به لابس از هیچ ممر تعلق
نیافته و حکم توریة و انجیل و زبور و سایر صحف که بر انبیا نازل است همین است و ایمان آوردن برسل او تعالی که همه برگزیده
گان اوست تعالی و هر یکی فرستادهٔ خداست جل و علا شانه که عقاید حقه نفس الامریه را بمردم تعلیم کنند که همه قبول کنند
و همه بآن بگروند و احکام شرع را از عبادات و معاملات و تفصیل حلال و حرام را موافق مقتضای وقت که این همه مناط
و مدار نظام و صلاح معاش و معاد است تعلیم فرمایند و انبیا همه باتفاق علما معصوم‌اند از کفر قبل الوحی و بعده
و از کذب عمدا و سهوا نزد اکثر علما و هر چه سایر ذنوب است از کبایر معصوم‌اند عمدا و هر چه صغایر است در نزد جمهور
جایز است که صادر شود عمدا از انها و سهوا صدور صغایر از انها جایز است به اتفاق علما و در ایمان آوردن
برسل در شمار نیارند انها را اگرچه در حدیث روایت شده است عدد آنها که صد و بیست و چهار هزار اند ولیکن
احتیاط درین است که بعدد و ایمان نیارد که مبادا نبی از انبیا بیرون شود یا غیر نبی داخل شود بلکه بی عدد
بگوید که ایمان آوردم برسل او تعالی و اول انبیا آدم است و آخر انها محمد است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات این نبی
خاتم النبیین است که بعد از وی نبی مبعوث نشده و نخواهد شد و نیز افضل جمیع انبیا است علیهم الصلوة والسلام
و ایمان آوردن بروز قیامت البته آمدنی است هیچ شک و شبهه در آمدن او نیست و حق سبحانه و تعالی از بندگان
خود حساب میطلبد و هر یکی را موافق عمل جزا میدهد حسنات را جزای حسن و سیئات را جزای سیئی و همین مشتمل است
بر اهوال و خوفهای بسیار یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه

یعنی روزی است که هر شخصی از برادر خود بیزار شود و بگریزد و از مادر خود و از پدر خود و از زوجه و از پسرهای خود غافل باید که
تصور کنند که این چگونه هول است که هر شخصی وا نفسی بگوید و این همه خویشان و محبوبان خود را در عذاب روا داری شود ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و ایمان آوردن به آنکه هر چه در عالم موجود می‌شود و معلوم شود
هر حرکتی و هر سکونی و هر چه بمردم میرسد از فرحت و مصیبت و از خیر و شر و نفع و ضرر همه بتقدیر حق است سبحانه و تعالی
و همه را در لوح محفوظ مثبت و مقرر فرموده بر حسب همان مثبت و موافق مقرر بثبوت میرسد و لو وجود در آید ما اصابک
لم یکن لیخطئک و ما اخطأک لم یکن لیصیبک یعنی هر چه بتو رسیده نبود که از تو خطا شود و نرسد و آنچه از تو خطا شده
و نرسیده نبود که بتو رسد همین است عقیده اهل سنت و جماعت که بنقل صحیح متواتر بالمعنی از صحابه رضی الله عنهم
بما رسیده و ایمان آوردن به آنکه حشر اجساد حق است که هر چیزی که درین حیوة یافته و بعد از حیوة جرعهٔ تلخ موت چشیده
همگی را حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت زنده خواهد کرد اول بارشی از آسمان خواهد بارید استخوان که از منی در رحم اول خلق شده
که آن آخر مهره‌های پشت است و آن در حیوانات مثل تخم است در نباتات باقیست خاک نمیشود باقی خاک تن حیوان بر آن
جمع میشود و استخوانها و گوشت و پوست و سایر اجزا باهم مرکب شده از زمین بیرون آمده اجساد بی روح ایستاده
صور اسرافیل علیه السلام که بعدد تمام حیوانات سوراخها دارد و هر سوراخ معین شده برای یکی از حیوانات چونکه اسرافیل علیه السلام
در صور بدمد دمی که از آن سوراخ بیرون می‌آید بدهن آن حیوان در می‌آید به آن دم زنده میشود و ایمان آوردن به معجزه
که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام خبر داده و آن همین است که حضرت سراج امت مصطفوی امام همام صوفی ابو حنیفه
کوفی رحمة الله علیه فرموده که اصل التوحید ان یقول آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله و بالیوم الآخر
والقدر خیره و شره من الله تعالی والبعث بعد الموت و دیگر سوال منکر و نکیر حق است و عذاب قبر برای کافران
و از برای بعضی عصاة مومنین حق است و صراط حق است و میزان حق است و حساب حق است و کتب اعمال حق است

که مومنان را

که مومنان را بدست راست داده میشود و کافران را بدست چپ از پس پشت و شفاعت انبیا حق است ای عاصیان امت اول که فتح
باب شفاعت کند محمد علیه السلام خواهد بود که روز قیامت خلق در محشر از طول مکث بجان خواهند آمد پس روی به آدم صفی علیه السلام آرند
این نبی اکل شجره را عذر خواهد نمود به نوح حواله میکند این نبی انفعال سوال بغیر علم را در باب پسر خود که غرق شده عذر خواهند نمود حواله به ابراهیم
خواهد کرد این نبی انفعال ثلثه کذبات را عذر خواهد نمود حواله بموسی صلوة الله علی نبینا خواهد نمود این نبی قتل قبطی بغیر اذن حق سبحانه
و تعالی عذر خواهد نمود حواله بعیسی صلوة علی نبینا و علیه خواهد نمود این نبی خواهد فرمود که این امر در حد من نیست و این مقام مقام کسی نیست
و این مقام مقام محمد است صلی الله علیه و سلم همگی بخدمت این نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام می‌آیند این نبی کمر شریف البته بدن شریف
بحلهای بهشتی آراسته و بر سر تاج و حله بار زینی را ممکنا مبارک و آراسته سرو قد مبارک را متوجه بجناب حق سبحانه و تعالی خرامان میفرماید
در سراپرده جلال و عزت در آید و مقام محمود را که در دنیا وعده فرموده است که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا اجرا و را
درین مقام ایستادن حکمی نخواهد بود در سجده رو و حکم شود که سر از سجده بردار هر چه میخواهی بخواه هر چه میگویی بگوی حمد و ثنا که در آن
وقت باین نبی علیه الصلوة والسلام تعلیم شده باشد حق سبحانه و تعالی را بآن میستاید محامدی که هرگز هیچکس نشنیده و بر زبان هیچکس جاری نشده
اول شفاعت عامه را میکند که وقفان محشر اند که بانتظار آنها حاضر این مقام شده بود انها را از حبس مکث آن مقام صعب تخلیص
مهربا کرده میشود بهشتیان به بهشت و دوزخیان بدوزخ میروند و این قبول شفاعت در حق عامه را انکار و مسلم در کتابهای
خود نیاورده و لیکن در شروح انها بنظر فقیر رسیده بعد از آن عصات مومنین را از حق سبحانه و تعالی در خواهد نمود همه را باو
می‌بخشد الا من حبسه القرآن که کافران باشند و در حدیث دیگر آمده که باقی میماند کسانی که از نیکی در آنها جز لا اله
الا الله نباشد سراسر معصیت و گناه باشند بشفاعت انها نیز آید حق سبحانه در جواب میفرماید که انها مرحومان رحمت
بی پایان منند برحمت خود بیرون میکنم و می‌آمرزم و انها را عتقاء الرحمن لقب خواهد بود و در میان بهشتیان از دوزخ خواهد
بود پس جای شفاعت برای دیگر باقی نمیماند مگر گفته شود که این شفاعت در حق امت وی باشد یا دیگر از انبیا نیز باشد

و وی را حق سبحانه و تعالی و الله اعلم و بالجمله روز محمود است و جای محمود است و شفاعت محمود است و مقام مقام محمود است یعنی سخن
اوست صلی الله علیه و علی آله و سلم مهمان اوست دیگران طفیلی در قرآن شریف خطاب میرود و لسوف یعطیک ربک فترضی ترا ای محمد
ای محبوب مطلوب من و ای بنده خاص من چندان نعمت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من تا هیچ آرزو در دل تو نماند ای محمد همه کس
رضای من میطلبد و من رضای تو خواهم میگویند من راضی نشوم تا یکی از امت من بماند در دوزخ میگویند کریمه قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا مختص باین امت است در حق امت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام یغفر لکم من ذنوبکم فرموده من تبعیضیه است یعنی بعضی ذنوب شما را می آمرزم حضرت شیخ عبد الحق
در کتاب تکمیل الایمان آورده که شفاعت را مواطن متعدده است اول در موقف عرصات از برای تخفیف در این مقام و هشت و هیبت و ازدحام
دوم تیسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در وی که من نوقش فی الحساب فقد عذب سیم در عفو از اجرای حکم و امضای
توقیع عذاب چهارم در اخراج از هاویه و درکات دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل ثواب مثلا گناه کاری را که می باید در مقام بیارند
هیبت و دهشت ایستاده کنند پس یکی از مقربان درگاه برخیزد و شفاعت کند تا حکم شود که آن گناه کار را بنشانند
و نپرسند و حساب گیرند باز از در شفاعت در آیند تا از وی حساب نگیرند و اگر گیرند به آسانی گیرند و کاهی باشد که بعد از
حساب و ثبوت گناه بر زندان الحکم کنند و شفاعت از آن بگذرد و نفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن و عذاب کردن
از بند بر آرند و بعد از بر آوردن منصب عطا کنند پس هر گناه کار و درمانده را امید وار است که شفاعت سید المرسلین علیه و آله
الصلوة و السلام با علا مناصب قرب و درجات بهشت برسد ان شاء الله تعالی نصیب باد بهشت ای خدا نفسی به
که مستحق کرامت گناه کارانند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت بود عام بر جمیع امت و خلایق را و خاص چنانچه
اهل بیت و اهل مدینه و زوار قبر شریف و مکثرین صلوات را بر وی صلی الله علیه و علی آله و سلم و جنت حق است و دوزخ حق است
در شرح مقاصد آورده که نص صریح در تعیین مکان جنت و نار وارد نیافته و لیکن اکثر بر آنند که بهشت بالای آسمان هفتم است

و دوزخ در زمین

و دوزخ در زمین است و هر دو مخلوقند و موجودند و باقیند و فنا ندارند و نه اهل او فنا دارند و هر چه مخبر صادق اخبار فرموده
از علامات قیامت و احوال آخرت حق است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب و خروج دجال و دابة الارض و ظهور مهدی و نزول عیسی علی نبینا
علیه و علی آله الصلوة و السلام و نفخ صور و از ابتدا و قیام قیامت تا دخول جنت هر چه از آن سرور صلی الله علیه و سلم در احادیث
صحیحه بما رسیده حق است و ایمان تصدیق و باور کردنست بدل و اقرار است بزبان اصل ایمان تصدیق است و اقرار علامت آنست از این جهت است
که کسی گنگ باشد یا به اکراه کلمه کفر بر زبان جاری نماید مومن است باعتبار تصدیق قلبی که باقیست و بر مذهب اهل حدیث ایمان عبارت
از تصدیق دل و اقرار زبان و عمل بارکانست بحقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است بدون عمل ایمان ناقص است
تصدیق تنه درخت و اقرار و اعمال شاخ و برگ و ثمره بی شاخ و برگ و ثمره درخت درخت است و نام درخت از وی
نیفتد و لیکن کمال ندارد هم چنین تصدیق بی عمل صالح نام ایمان از وی بر نیفتد اما ناقص است ایمان کامل ایمانست که مقرون بعمل
صالح باشد و چونکه ایمان عبارت از تصدیق شد و تصدیق امر واحد است تعدد ندارد پس زیادت و نقصان نپذیرد زیرا که زیادت
و نقصان در متعدد میشود که اجزا داشته باشد و لیکن بواسطه اعمال صالحه که مقوی و منور اوست ضعف و قوة در آن متصور است
و ایمان و اسلام یکی است فرق ندارد هر مومن مسلم است و هر مسلم مومن روافض فرق میکنند در نزد ایشان مسلم آنست که موحد باشد
و بشریک قایل نباشد و مومن آنست که دوستی ائمه رضی الله تعالی عنهم داشته باشد و دشمنی با خلفا و سایر صحابه رضی الله تعالی عنهم چنانچه
فقیر از علمای ایشان سمع خود شنیده ام و تحقیق کرده ام و هر مومن میباید که بگوید که من مومنم حقا و یقینا و نگوید که من مومنم
ان شاء الله تعالی که در صورت شک ایمان ایمان نیست ایمان و شک باهم جمع نمیشود و ایمان یاس قبول نیست یاس بمعنی شدت عذاب
مراد در اینجا سکرات موت و معاینه عذاب است در اخبار آمده که هر کس در وقت حضور مرگ جای خود را می بیند مومن
در بهشت و کافر در دوزخ چون کافر درین وقت ایمان آرد ایمان او معتبر نیست زیرا که ایمان میباید بغیب باشد
اینجا معاینه است و دیگر میباید که بطریق اطاعت مولا باشد و اینجا از خوف عذابست و لقوله تعالی و لیست التوبة

للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن یعنی قبول نمیشود توبه ایشان که عمر خود را
در سیئات بسر برده باشند و در وقت حضور موت بگویند که الحال توبه کردم و در حق فرعون حق سبحانه و تعالی فرموده فلما ادرکه
الغرق قال آمنت بالذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین آلآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین یعنی چون فرعون
را غرق دریا گرفت و از حیوة خود مایوس شد گفت ایمان آوردم بخدای که بنی اسرائیل با و ایمان آورده از جانب حق سبحانه و تعالی
با و گفته شد که الحال در وقت معاینه عذاب و یاس از حیوة خود ایمان می آری در وقتی که اختیار داشتی و اضطرار نداشتی ایمان
نیاوردی این ایمان اضطراری از تو قبول نیست و مومن با رتکاب گناه کبیره از دایره اسلام بیرون نمیشود با وجود
ارتکاب کبیره مومن است از وقت صحابه تا الحال علما و صلحاء امت بر مومنان عاصی و فاسق نماز جنازه میخوانند و در مقابر
مسلمانان دفن میکنند اگر بار تکاب کبیره کافر شدی بایستی نماز بر و خوانده نشدی و در مقابر مسلمانان دفن نشدی
و اهل کبایر همیشه در دوزخ نخواهند بود بلکه بقدر معصیت معذب میشوند بعد از دوزخ بیرون شده به جنت میروند
اگر چه بی توبه بمیرند همیشه بودن در آتش مخصوص بکافرانست در حدیث که از ابوهریره روایت شده گفته بعضی عصاة
در دوزخ بیشی از ساعتی نباشند و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر و دراز تر مکث عصاة مقدار مدت
عمر دنیا بود که هفت هزار سال است و ابن ابی حاتم و ابن شاهین مثل این حدیث را از امیر المومنین علی نیز آورده است
و حق سبحانه و تعالی شرک را بگناه نمی بخشد و غیر شرک هر گناهی که باشد میبخشد و میامرزد هر که خواهد با توبه و بی توبه صغیره
و کبیره حدیثی عجیب درین مسئله وارد است باید آورد که از بحار کرم اکرم الاکرمین قطره همه کسی ادراک کرده باشد
و رجای مومنان به کرم بی پایان او تعالی وثوق یابد خداوند کریم جل و علا شانه بنده خود را در بارگاه جلال خود حاضر
میکند و در نزدیک خود ایستاده میکند و او را بر نامه اعمال واقف میکرداند پس میداند که در نامه اعمال او جز سیئات چیزی
دیگر نیست و از حسنات اثر نیست و در پشت آن که منظور نظر خلایق باشد همه حسنات نوشته تا خلایق بدانند که نامه او همه حسنات است

وسیئات

وسیئات که عیب اوست از مردم اغیار مستور میدارد تا رسوا نشود و آن بنده به یقین میداند که هلاک شدم و انجام من عذاب است
حق سبحانه و تعالی بکرم خود میفرماید که ای بنده در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز آمرزیدم در بهشت رو تا ابد جای تو است
در تکمیل الایمان آورده و این همه بحکم اوست تعالی عقل را در اینجا مدخلی نیست که چرا کفر را نمی بخشد و چرا یکی را به بخشد و یکی را بگیرد
و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعلون و هم یسئلون پس ظاهر شد که حکم او تعالی چنانست که در وعده
خلاف نرود و در وعید او تواند که خلاف کند و این محض کرم اوست تعالی و عادت کریمان آنست که اگر وعده انعام
و احسان کنند البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا و اگر بقهر و عذاب بترسانند بوجود نیارند و بعضی بر آنند که خلاف
در وعد و وعید نرود و الا کذب لازم می آید در اخبار او تعالی عن ذلک علوا کبیرا جواب این آنست که بقرینه اقتضاء کرم
در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگر چه تصریح بآن نکرده و ذکر مشیت در بعضی اخبار وعید قرینه تقدیر مشیت در باقی است
و چونکه حق سبحانه و تعالی از برای صلاح و انتظام معاش و معاد خود انبیا را فرستاده که تعلیم کنند سراین ها موجبات
رضا خود را که بواسطه عمل بآنها مستحق دخول جنت شوند و موجبات غضب و سخط خود را که بواسطه ارتکاب آنها
مستوجب دخول دوزخ میشوند بآن بشارت فرموده و ازین انذار لهذا انبیا مبشرین و منذرین گفته میشوند
تصدیق داده انها را و تایید نموده انها را بمعجزات ظاهره و بینات باهره معجزه عبارت از امریست که خارق
عادت الهیه باشد و ظاهر شود بر دست مدعی نبوت موافق مراد او و از برای تصدیق او تا این امر خارق عادت الیه
گواه شود بر دعوای او و غیر او از اتیان بمثل آن عاجز آید خارق عادت چه معنی دارد بدانکه حکیم علی الاطلاق
جمیع امور را درین عالم مربوط باسباب فرموده و هر امری را بسببی وابسته نموده که بی آن سبب نزد عقول
ناقصه باستحاله رسیده و نزد عقول کامله که میدانند که خالق و موجد او تعالی است و اسباب را تاثیر و دخلی نیست
بحد استبعاد میرسد و گاهی باشد که بی آن سبب بقدرت کامله خود بر دست رسول الله پیدا کرد و خرق عادت گویند

یعنی خلاف عادت خود کار کند تا دلیل بود بر رسالت او و این خارق فعل حضرت جل وعلا شانه نه فعل رسول الله که بنده را
بر خرق عادت او تعالی ممکن نیست که دخل کند و دلالت معجزه بر صدق یقینی است و نزد مشاهده آن بی اختیار علم بصدق نبی
حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال انکار بروی تنگ آید و چون که دعوی بلند برهان نیز
بر اندازه آن بود زیرا که معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار
از دست رود بخلاف دلایل عقلیه که اهل هوا و استکبار را در ان مجال نزاع و جدال میباشد لهذا الزام خصم و اسکات
وی بدلایل عقلیه در غایت دشواری است چنانچه معلوم است بهر کسی که ممارست علم کلام کرده باشد و بر نبی ما خوارق
عادت معدود نمیباشد و خوارق عادات سید المرسلین محمد صلی الله علیه وسلم از عدد بیرون است صاحب تکمیل الایمان میفرماید
که ازینجا ظاهر شد که او را علیه وعلی آله والصلوة والسلام در جمیع اجزاء عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع
کمالات که در ذوات مقدسه انبیا مودع بود در ذات شریف او صلی الله علیه وسلم بار دیگر تنها موجود بود آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری انا سید ولد آدم ولا فخر آدم ومن دونه تحت لوائی مؤید این است و نیز صاحب
تکمیل الایمان میفرماید که فضیلت بعد از ان حضرت ابراهیم خلیل الله راست و بعد از وی موسی و عیسی و نوح راست
و این پنج تن اولوالعزم اند که بزرگترین و فاضل ترین رسل اند و صبر و مجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است
و اعظم معجزات او صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم است که از صفات الهی و کلام قدیم اوست باقی است بر مرور دهور
و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده و در گذشته لیکن نقل متواتر که در حکم مشاهده است از انها باقی است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است در تکمیل الایمان آورده که مقصود از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم
اکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بوده بعد از حصول این مقصود بر وجه اتم و اکمل بعد از وی صلی الله علیه وعلی آله وسلم
احتیاج بدیگر پیغمبر نباشد و بوجود علما و خلفاء او که حاملان دین و حافظان ملت او یند کفایت شد و در نبوت

سکندر

سکندر ذو القرنین اختلافست بعضی بر انند که پیغمبر است و اکثر بر انند که پادشاهی است مسلمان عادل و حق همین قول است منقول
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز چنین است و این سکندر بن فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است که طلب چشمه آب حیوة کرد
و نیافت سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست اینکار و سکندر یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو و از اولاد
یونان بن یافث است بن نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و ذو القرنین بقول اکثر علما در زمان ابراهیم خلیل الله بود
و بقولی بعد از موسی و بقول ابن عبد الحق که از ائمه علماء تفسیر و حدیث است بعد از عیسی علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام
گفته چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده دو مسلمان یکی سلیمان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام یکی ذو القرنین و دو کافر
یکی نمرود و یکی بخت نصر که بعد از نمرود بوده پنجم امام مهدی خواهد بود که آخر الزمان پیدا شود و در لقمان که ابن اخت ایوب است
علیه السلام و بقول ابن خاله او نیز اختلافست صحیح آنست که وی حبشی بود و ولی بود و بقول پیغمبر بود آورده اند که هزار پیغمبر
خدمت کرده بود و تلمیذی کرده بود و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که لقمان نه نبی بود و ملک نبود بنده سیاهی بود که سفند
می چرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر کرد و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است
معمر و محجوب از ابصار و تا روز قیامت باقی است از جهت شرب وی از آب حیوة را و بعضی بر انند که ولی است و وی بقول جمهور
اهل علم و صلاح زنده است و وی بمیرد تا قرآن برداشته شود و حافظان حجر عسقلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح
خا و کسر ضاد و کسر خا و سکون ضاد نام وی بلیا بن ملکانست و بعضی گویند ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی
گویند پسر صلبی آدم علیه السلام است والله اعلم بالجمله باتفاق صوفیه و بقول جماهیر علماء خضر در حیوة است و جماعه از محدثین چون امام
بخاری و ابن جوزی انکار حیوة او کنند و اصح آنست که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم ملاقات کرده و بتعزیت اصحاب بعد از
فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده و قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لو کان الخضر حیا لزارنی بشنو از ملاقات بود
و ملازمه نفس الامریه نیست بلکه بنا بر عرف و عادت است و وی نقل احادیث از آنحضرت کرده که بعضی مشایخ از وی شنیده اند

و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجر و حوا و ام موسی و نام او یوخابذ است علیهن السلام نیز قولی آمده است و صحیح آنست که نبوت
مخصوص مردانست لقوله وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم و نسبت وحی که بایشان در قرآن شریف شده
بمعنی اعلام و الهام است از قبیل واوحی ربك الی النحل میباشد و هیچ نبی از نبوت معزول نمیشود حق سبحانه و تعالی
بمحض فضل و کرم خود منصب نبوة و رسالت را بان ذوات مقدسه کرامت فرموده و از ایشان باز نگیرد و مرتبه رسالت بعد از موت ثابت است
و ارواح ایشان را بعد از موت اعاده میکنند و حقیقت بخشند و باقی میباشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از شهید که ان معلوم است
سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم در حین مرور بر قبر موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام فرمود که موسی در قبر خود نماز میخواند حیوة بهم
و آنچه در معراج با انبیا ملاقات کرده و مخاطبه فرموده نیز دال بر اینست و نسخ شریعت عزل نبوت نیست این جمله ماخوذ از تکمیل الایمان است
و اینجا بر خلاف مشهور در میان جمهور حضرت آدم را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از انبیاء اولوالعزم شمرده در پنج نفر
منحصر نموده علیهم الصلوة والسلام والله اعلم چنانچه خود آنسرور صلی الله علیه وسلم بهترین انبیا است امت او بهترین امم است چنانچه
در فصل فضایل اصحاب گذشته و معراج آنسرور تا بیت المقدس قطعی است هر که منکر شود کافر است و از انجا تا عرش و از عرش بالاتر تا لامکان
باحادیث صحیحه ثابت شده است منکران مبتدع است و کرامات اولیا حق است و در حقیقت هر کرامتی که از ولی صادر شود معجزه
همان نبی است که این ولی امت تابع اوست بواسطه کمال متابعت او و استقامت بر شریعت او این کرامت برای او از جناب
حق سبحانه و تعالی ارزانی شده و فضایل و کثرت ثواب این امت بسیار آمده است و حق است بدون شک و شبهه که آنچه از علوم و معارف
و حقایق و عجایب و غرایب و کرامات و خوارق عادات که از افراد این امت بظهور آمده چنانچه در کتب تواریخ و اخلاق
و احادیث آمده از هیچ امتی نیامده و شریعت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام اکمل شرایع است و دین او ناسخ جمیع ادیانست
چونکه وی صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا و آخر رسل بود لاجرم دین وی از جمیع فاضل تر و کامل تر باید بود تا کمال منتظر برای دین
بعد ازین دین نباشد زیرا که دین دیگر ممتنع است تا کمال منتظر در وی ثابت شود لیس هر کمالی و فضیلتی و منقبتی که از جناب

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی مقصود است باید در دین مقرر شود تا مهمل نماند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق صریح است درین مطلب دین موسی علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام ناشی از قهر و جلال بود لهذا در قتل قصاص متعین بود و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات ظاهر
در آنست و دین عیسی بغایت تفریط بود در مضاجعت زنها حایضه و عدم منع نجاست جواز صلوة را و تعیین در قتل ناظر در ان است
و دین آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در حد اعتدال و توسط وقوع یافته خیر الامور اوسطها و لهذا که این دین افضل ادیان بود
با فضل امت کرامت فرموده و افضل این امت اصحاب رسول الله اند که ایشان را حق سبحانه و تعالی برای نصرت و اعانت رسول خود
برگزیده و اختیار نموده و اقامت این دین قویم و تقویت این شرع عظیم را با عانت ایشان مربوط فرموده کانوا احق بها
و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدح و فضل و کثرت ثواب این بزرگواران واقع شده است که منظور در ان جزم کرده
شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر امت فرموده است که اگر یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه حق تعالی انفاق کند
به نیم پیمانه که یکی از ایشان انفاق کرده باشد نمیرسد و برابری نمیکند و حدیث خیر القرون نیز از دلایل این مدعی است و غیر ان نیز
دلایل بسیار است چنانچه در فصل فضایل اصحاب گذشته و کدام دلیل واضح تر از انست که بیواسطه جمال محبوب رب العالمین را
صلی الله علیه وعلی آله وسلم دیده اند و باوی صحبت داشته اند و دین و قرآن را از وی شنیده اند بی واسطه با بر و نهی الهی ممتثل
گشته اند و صرف مال و جان در راه وی نموده اند و صحابی مؤمنی است که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در حال ایمان دیده از دنیا با ایمان
رفته اگر چه خود یکنظر دیده باشد که یکنظر بجمال او صلی الله علیه وسلم دیدن و یکساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چندان خیری
نماید و کار کشاید که دیگر از الخلود تو ار بعینات نه نماید و نه گشاید و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسی که سخن کرده ابو عمر
ابن عبد البر است که از مشاهیر علماء حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان رضی الله عنهم کسی بیاید که در مرتبه با ایشان
برابر یا بهتر باشد و بحدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره یعنی حال امت من مثل حال باران است معلوم نیست
که اول او بهتر و نافع تر است یا آخر او استدلال کرده و نیز در حدیث که از آن حضرت پرسیده اند یا رسول الله هیچ یکی از ما

ایمان بتو آورده ایم و همراه تو جهاد کرده ایم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد بیایند و نادیده بمن ایمان بیارند بهتر از شما باشند ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله علیه وسلم ظاهر و روشن بود بهر که او را دیده است ایمان از آن نباشد که در غیب بود آرند
و نیز در حدیث آمده است که در آخر الزمان چنان شود که متمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست پس که در آن زمان (فاضل تر نیز)
متمسک بسنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمود بلکه از شما و مثل این حدیث دیگر نیز
آمده است ولیکن تحقیق و مختار همان است که جمهور علما بر آنند مراد باین خیریت که برای آخر امت اثبات کرده اند فضل جزئی است
از وجه خاصی که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی که کثرت ثواب و تقرب بجناب ملک علام است اصحاب راست و فضل جزئی بفضل کلی منا
فات ندارد و شاید که خلاف ابن عبد البر در ما عدا صحابه باشد که یکنظر آن حضرت را دیده باشد یا یک مجلس صحبت کرده باشد چگونه خلاف متصور
میشود در صحابه ای که همنشینان آن حضرت صلی الله علیه وسلم باوجود آنکه خلاف در صورت اول هم استبعاد دارد زیرا که هیچ فضیلتی
و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر بجمال باکمال آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم نمیرسد اگرچه اولیای امت را صحبت معنوی
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل است والله اعلم و افضل اصحاب خلفای اربعه است و فضیلت آنها بر ترتیب خلافت است و مراد
با فضیلت کثرت ثواب است نه کثرت عبادت و نه کثرت مناقب و فضایل زیرا که جایز است که عبادت زید مثلا از عمرو کمتر باشد
ولیکن در عبادات زید یک عبادت باشد که ثواب آن از همه عبادات عمرو بیشتر باشد و کثرت ثواب را غیر از علام الغیوب و رسول
محبوب کسی خبر ندارد ولیکن ما درین اعتقاد فضیلت خلفا بر سایر صحابه و فضیلت آنها بر ترتیب خلافت مقلدان
و تابعان سلف صالحیم از صحابه و تابعین و تبع تابعین رضی الله عنهم که عدالت و صدق آنها بنصوص قاطعه ثابت است
و قطعا و یقینا میدانیم که در نزد آنها تا این فضیلت برای ترتیب ثابت و متیقن و مبرهن نشده باشد نمیفرمودند
و سلف همگی فضیلت صحابه را بهمین نحو فرموده اند و افضل ناس بعد از انبیا آن عدیم المثال است که او است قدوه
اصحاب فاتح ابواب صواب برگزیده اولی الالباب خلاصه مهاجر و انصار مهبط کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار شارب

ولیکن تحقیق و مختار همان است

رحیق

رحیق تحقیق صاحب کمال توفیق در بحر معرفت غریق در نائره محبت حریق فرو رفته در دریای عمیق پیغمبر را رفیق شفیق و صدیق
تحقیق در حال سعت و ضیق خلیفه رسول الله ابوبکر الصدیق رضی الله عنه کمال الرضا وارسل الی روحه وفور النعماء والآلاء
کنیت او ابوبکر و نام او عبدالله و لقب او صدیق و عتیق و کنیت پدر او ابوقحافه و اسم او عثمان مناقب او بسیار است و فضایل او
بیشمار و آن برگزیده بود که امتثال امر موتوا قبل ان تموتوا را در شان خود ساخته بود که سید عالم صلی الله علیه وسلم میفرمود که اگر کسی خواهد
که مرده را ببیند که بر زمین میرود باید که ابوبکر را ببیند مولانای رومی رحمة الله علیه میفرماید خاک زن در هیئت خاکی نماند
غم فرو شد خار غمناکی نماند مصطفی زین گفت ای اسرار جو مرده را خواهی که بینی زنده تو میرود چون زندگان بر خاکدان
مرده و جانش شده بر آسمان جانش را این دم به بالا مسکنیست گر بمیرد روح او را نقل نیست زانکه پیش از مرگ او کرده است نقل
این بمردن فهم آید نه بعقل هر که خواهد کو ببیند بر زمین مرده کو میرود ظاهر چنین مر ابوبکر تقی را گو ببین شد ز صدیقی
امیر المتقین و شک نیست که هر کسی در دنیا پیش از مرگ طبیعی بمیرد بمرگ طبیعی زندگی جاودانی خواهد یافت دو مرگ آن بود
آدمیزاد را گرفتار این محنت آباد را یکی مردن از شهوت حرص و آز زبالیتها داشتن دست باز چه باشد دویم رفتن جان
ز تن گسستن کشتها روح از بدن کسی کو بمرگ نخستین شتافت ز مرگ دویم عمر جاوید یافت و در زمان خلافت او که
بروایتی دو سال نیم و در بعضی روایات کمتر از آن لشکر اسلام تا بروم و عراق و پارس و شام رفت و در حرب لشکر اسلام
با قلت بر لشکر کفر ظفر یافت با کثرت اکثر حروب در زمان ایشان علیه الرضوان با لشکر کسری اردشیر پادشاه عجم و لشکر
هرقل پادشاه روم بوده چنانچه در یک حرب دوازده هزار کشته شدند و در حرب دیگر که با لشکر هرقل بود لشکر کفر
بروایتی هفتاد هزار و بروایتی دویست چهل هزار بوده و لشکر اسلام سی و شش هزار بوده هزیمت بر کفار افتاد سی هزار کس
از کفار در معرکه بقتل رسیدند و آنچه در وقت فرار بقتل رسید در عدد نیامده و در حرب یرموک که میان خالد ولید رضی الله عنه
و لشکر هرقل واقع شد اهل اسلام چهل هزار و اهل کفر زیاده از سیصد هزار بودند در آن حرب قریب بصد و سی هزار

کافر کشته شدند و از مسلمانان سه هزار کس بشهادت رسیدند از جمله غنایم این غزوه سه هزار خرگاه دیبا بود و سه هزار پرده دیبا بود
و نقود و جواهر و اقمشه و امتعه را نهایت نبود و اکثر فتحها در زمان ابوبکر بر دست خالد واقع شده رضی الله عنه شهرها و کفار را
خالد رضی الله عنه غارت کرد و بسیاری را جزیه قرار داد و با بسیاری از آنها صلح نمود و خمس غنایم را برای ایشان علیه الرضوان
و باقی را بر لشکر قسمت میکرد و در حرب یرموک منادی را فرمود که هر گاه که نظر او بر روی مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقع شده جدا شوند
از میان لشکر هزار کس جدا شدند آنها را آورده در نظر خود نگاه داشتند و دست مناجات بجناب حضرت قاضی الحاجات برداشت
تضرع و ابتهال نمود گفت خدایا بحرمت این بزرگواران که بدیدار فرخنده آثار مبارک رسول آخر الزمان مشرف شده اند
که اهل اسلام را نصرت ده و در میان این هزار از فقراء مهاجر و انصار که در بدر حاضر بودند جدا کرد و گفت که مقصود من
از شما حرب نیست مقصود دعای شماست برای نصرت اهل اسلام هر آنکه استعانت بدرویشی برد اگر بر فریدون زند از پیش برد
در وقت مقابله صفین قاصدی از مدینه رسید به مسلمانان خبر خیریت مدینه گفت و در گوش خالد گفت که ابوبکر وفات
یافته خالد این سر را فاش نکرد که مبادا لشکر اسلام را هزیمت روی دهد قاصد را در میان جمع از حال خلیفه پرسید که خلافت
قاصد مرد زیرکی بود گفت الحمد لله خلیفه بهتر شده و دوازده هزار کس با جانه شما فرستاده عنقریب میرسند و از قاصد پرسید
که خلافت بر که قرار یافت گفت بر عمر خطاب رضی الله عنه گفت پس من معزول میشوم گفت آری گفت امارت این لشکر را که تفویض
فرموده گفت با ابو عبیده ابن الجراح رضی الله تعالی عنه بعد از فتح و نصرت خبر را فاش کرد و اختیار را به ابوعبیده داد و اهل اسلام
او را درین دوام مدح و ستایش بسیار کردند و دعای خیر کردند که خبر وفات صدیق را شنیده و عزل خود را دانست
و فاش نکرد تا مسلمانان از برفتح چنین حرب صعب و به غنایم بی نهایت فایز نمودند در روضة الاحباب آورده
که حضرت خالد رضی الله عنه حصاری را محاصره داشت از آنها کسی را طلبید که با او سخن گوید اهل حصار عبد المسیح نام شخصی را
فرستادند که عمر او بسیصد و پنجاه سال رسیده بود مرد دانای فصیح بود و جواب و سوال بسیار در مابین آنها واقع شد

درمیان

درمیان مکالمه نظر خالد بر کاغذ پیچیده که در دست داشت افتاد پرسید که این چیست گفت زهر یکساعته یعنی در یک
ساعت آدم را هلاک میکند خالد گفت برای چه آورده گفت برای آنکه اگر سخن من را در باب قوم قبول نکنی بخورم
که ذل و خواری را بر قوم خود نبرده باشم و من عمر خود را گذرانیده ام خالد زهر را از وی گرفت و گفت بسم الله خیر الاسماء
بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی لایضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء آن زهر را چون شهد بخورد
فی الحال بیهوش شد بعد بهوش آمد که عرق بروی نشست بسلامت برخاست عبد المسیح این حکایت را بقوم خود گفت و گفت ای
قوم هر چه از شما میخواهند بدهید که اینها گویا از انس نیستند اهل حصار صلح کردند دویست هزار درم دادند بروایتی
عبد المسیح مسلمان شد حضرت صدیق در حق خالد میفرمود که هیچ مادر چون خالد نزاده است در زمان شریف او این قوت
و شوکت بدین اسلام رسید و نیز در زمان شریف ایشان از امور عظیمه و منافع که بدین اسلام رسید جمع او بود قرآن شریف را
که قبل از آن بعضی در صدور رجال بود و بعضی بر پوست خرما و بعضی بر روی سفال بود و باعث برای امیر المومنین عمر رضی الله عنه
شد تفصیل این اجمال آنست که روزی عمر رضی الله عنه استفسار یک آیت از آیات قرآن در مجلس صحابه رضی الله عنهم نمود صحابه
رضی الله عنهم در جواب گفتند که این آیه در نزد فلان صحابی بوده که در جنگ یمامه بشهادت فایز شد از این سخن حزن بسیاری
بذات مقدس آن مجمع کمال و منبع افضال طاری شد بخدمت سرا سعادت خلیفه رسول الله صدیق اکبر رضی الله عنه
آمد و عرض نمود که رای من آن است که قرآن همگی یکجا جمع شود که حفاظ آیات قرآنی بموت و شهادت از دار فنا رحلت نمایند
و قرآن ضایع میشود آن شاه علیه الرحمة والرضوان بنابر آنکه احداث امر جدیدی در دین که در وقت آنسرور صلی الله علیه وسلم
نبوده که از آن بدعت میگویند امر عظیم میدانسته و موجب خلل بسیار در دین میدید از این امر استبعاد نمود که کاری را که
در زمان حیوة آنسرور صلی الله علیه وسلم نشده باشد ما متقصد شویم و احداث بدعت کنیم و از آنسرور شنیدیم که کل
بدعة ضلالة امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود که این بدعت چاره نیست و در حقیقت بدعت نیست بلکه احیاء

وامداد و تقویت دین اسلام است و دلایل واضحهٔ لایحه بر این مدعی نصب فرمود تا حدی که رای حضرت ابوبکر نیز بر جمع
قرآن شریف قرار گرفت و انشراح صدر مبارک ایشان برین امر شریف حدوث یافت زید بن ثابت انصاری که کاتب
وحی بود و در زکاوت ذهن و جودت فهم و فطنت طبیعت و حدت قریحه در میان صحابه بی نظیر بود از جملهٔ حدت قریحهٔ ایشان
آن بوده که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم ایشان را علیه الرحمه و الرضوان فرمود که خط تورات و لغت او را باید تعلم نمائی
هر دو را باید دانسته باشی که یهود تورات را در نزد ما میخوانند و خود ترجمه میکنند و چون که ما خط و لغت او را نمیدانیم حق
از باطل در نزد ما تمیز نمی یابد ایشان علیه الرحمه و الرضوان در کمتر از یکماه هم کتابت تورات را و هم لغت او را که زبان عبرانی
است تعلیم نمود و دران باب مهارت تمام بهم رسانیدند طلبیدند و او را تکلیف فرمودند که باید قرآن را از صدور رجال و پوست
خرما و روی سفال جمع نمائی ایشان نیز در بر استعظام عبث در اول ابا آورد و بعد از نصب دلایل ایشان نیز انشراح صدر
مبارک بحصول پیوست مقصود این امر گردید قرآن شریف بمدت یسیر بر وجه اتم و اکمل جمع نمود صدیق اکبر رضی الله عنه در نزد
خود نگاه داشت اگر چنین نشدی معلوم نبود که ما و تو لسعادت قرائت قرآن رسیدی یا احکام شریعت را دریافتی از اینجهت بود که امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه میفرمود که اعظم الناس فی المصحف اجرا ابوبکر رحمة الله علی ابی بکر هو اول من جمع کتاب الله
یعنی بزرگترین مردم از روی مزد که بر مصحف مرتب است ابوبکر است زیرا که ایشان در مزد همه قاریان شریک است رحمت خدای
بر ابوبکر باد که اول کسی است که قرآن را جمع کرده و در ایام مرض خود بمشورت جمعی از کبار صحابه مثل عثمان ابن عفان و علی
مرتضی و غیرهما رضی الله عنهم خلافت را بعمر خطاب رضی الله عنه تفویض فرمود و عثمان را که در زمان خلافتش کاتب سر بود فرمود
فرمود که بنویس هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافة الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلف علیکم عمر ابن الخطاب فاسمعوا له
واطیعوا فان عدل فذلک ظنی به و علمی فیه و ان جار فلکل امرئ ما اکتسب و الخیر اردت و لا اعلم الغیب و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی خلیفه گردانیدم بر شما عمر را پس قبول کنید خلافت او را و لازم شمرید اطاعت او را

اگر عدل کند

اگر عدل کند همان بوجود آمده باشد که در حق او گمان میبرم و در حق او معلوم دارم و اگر جور کند جزای عمل خود ببیند و من درین
امر خیر مسلمانان جستم و خوبی و بدی هر امری را خداوند که علام الغیوب است و زود است که ظالمان عاقبت ظلم خود را دیده
و دریابد و چون کتابت تمام شد دعا کرد و گفت خداوندا خلیفه گردانیدم بر مسلمانان بهترین ایشان را و نخواستم درین امر حمایت عمر را
بلکه مقصود درین امر خیر مسلمانان بود و صلاح مسلمانان جستم و من از دنیا میروم تو ای صاحب رحمت و رافت خلیفه باش
بر ایشان که همه بندگان تواند و والی ایشان را اصلاح کن بر ایشان یعنی عمر و او را از خلفاء راشدین گردان که عمل کند بسیرت
پیغمبر خود و سیرت صالحان را که بعد از پیغمبر بوده صلی الله علیه و سلم آنگاه فرمود که عهدنامه را مهر کردند و مثل آن چندین نامها نوشتند
و هر یکی را بیکی از امراء لشکرها و کشورها فرستادند و بعد از آن امیر المؤمنین عمر را طلبید و ازین معنی خبر داد و گفت ترا بر مسلمانان
خلیفه ساختم جواب نمود که ای خلیفهٔ رسول الله این زحمت را از من دور دار که مرا به خلافت حاجت نیست خلیفه فرمود
که اگر ترا با آن حاجت نیست آن را بتو حاجت است بیت هر که او مستحق کار نیست گر بجوید بجویدان کارش و انکه او مستحق نبود
ندید مقصدش گرچه جست صد بارش و گفت وصیت میکنم ترا که آنچه حق خدا است بر تو در روز شب بر روا آنچه حق
خدا است بر تو در شب بروز بر روا و وصیتهای دیگر که همه مقبول شریعت و طریقت و طبیعت خواص و عوام بود
فرمود تفصیل این بتطویل می انجامد حضرت مقربان بارگاه خدا اجل و علا شانه و محب حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم خواجه محمد
پارسا در فصل الخطاب فرموده که قوی ترین دلایل صداقت و دوستی که حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی در بارهٔ صدیق
اعظم رضی الله عنهما داشته این کلمات است که بعد از فوت وی بر زبان خجسته بیان امیر النسی ... گذشت که چون خبر محنت اثر انتقال
روح آن مظهر جلال و جمال بآن خورشید آسمان کمال رسید از خانه بیرون دوید و بحسرت میگریست و بسرعت می شتافت
و میگفت الیوم انقطعت خلافة النبوة امروز منقطع گشت جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا آنکه بدر خانه که صدیق در آن
بود رسید و پیش بایستاد و اصحاب ایستادند رحمة الله تعالی عنهم و آغاز کلمات مودت آیات فرمود و گفت رحمک الله یا ابا بکر کنت

الف رسول الله و مستروحه و ثقته رحمت خدای بر تو باد ای ابوبکر رسول الله صلی الله علیه و سلم بتو الفت داشت و بدیدار تو راحت
مییافت و ترا معتمد خود میدانست و داد مدح و ثنا حضرت صدیق اکبر را چنانچه میشاید و میباید فرمود هر چند فقیر را در وقت
ذکر این بزرگواران علیهم الرحمة و الرضوان حالتی عارض میشود که فنی از فنون میماند میخواهم که هزار زبان داشته باشم و در هر
زبان هزار لغت و بهر لغت هزاران هزاران گونه ثنای این بزرگواران گفته باشم در هر دیر مغان نیست چو من شیدائی
خرقه جای گرو باده و دفتر جائی ولیکن بعضی طلبهٔ علوم که برای خود نسخه ازین نسخه مینویسند از تطویل ملالت یافته طالب
اختصار شدند لهذا به تفصیل نه پرداختم بعد چونکه این آفتاب عالم افتاب این آسمان عالم ... خدا بمهوس لقاء رب الارباب جل و علا
شانه بر هوای پابوسی جناب معلی القاب حضرت محبوب الفیاض الوهاب صلی الله علیه و سلم افول فرمود جانشین او شد عالیجناب
اعنی امیر الانجاب زین المنبر و المحراب مؤسس قواعد العدل و النصف فی کل باب ممکن المعروف بالاحتساب ماحی المنکر بالتجنب
و الاجتناب الوقاف عند السنة و الکتاب امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه کنیت او ابوحفص و لقب او فاروق نام پدر او
خطاب و نام مادر او حنتمه بنت هشام خواهر ابوجهل داد عدل را داد بنحوی در عهد خلافت خود در استحکام قواعد دین متین
و ترویج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و سلم سلوک فرمود که بنظر مردم از طاقت بشری بیرون بود و آنچه درین باب ازین
عالیجناب بعمل آمد از هیچکسی نیامده و نخواهد آمد از مایده او نعمت هر چه بمذاق عوام و خواص امت مرحومه میرسد از خوان فراوان دولت
هر چه اولیاء و کبراء امت مرحومه منشور شدند صفات حمیده او را بیان کردن طاقت هیچ ایشان نیست خنگ هم درین میدان لنگ است
و خیل خیال درین هامون ذنگ لاجرم خلاصهٔ از نفع او که باسلام رسید شمهٔ بیان خواهد شد در روضة الاحباب آورده که در زمان
خلافت ایشان علیه الرحمة و الرضوان هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آنها فتح شد و چهار هزار مسجد ساخته گشت و چهار هزار
کنشت خراب کردند و یکهزار و نهصد منبر در جهت محاریب جهت جمعه منصوب ساختند ایام خلافت او ده سال و شش ماه و چهار روز
و بر روایتی بهجرت عمر وی شصت و سه سال در وقت رحلت از این عالم فانی عثمان ابن عفان و علی ابن ابی طالب و سعد ابن ابی وقاص

و زبیر را طلبید

و زبیر را طلبید و طلحه بن عبید الله حاضر نبود و عبد الرحمن بن عوف در مجلس حاضر بود فرمود تأمل بسیار کردم که شما شش کس را
بزرگترین مردمان دیدم روا نداشتم که غیر از شما کسی باین امر اقدام نماید باید که بعد از فوت سه روز انتظار طلحه کشید اگر بیاید
او را در مشورت شریک نمائید و اگر نه او موقوف مکنید و هر کس را ازین شش کس مصلحت بینید خلیفه کنید و اگر میان این شش کس
خلاف شود هر جانب که بیشتر باشد او را اعتبار کنید و اگر هر دو فریق برابر باشند در هر جانب که عبد الرحمن بن عوف
باشد او را راجح گردانید و هر کس خلاف کند او را بکشید و تا قرار امر خلافت برادر جانی و دوست دو جهانی من صهیب بن سنان
رومی که میان من و او آثار صداقت بسیار و انوار مودت آشکار است امامت نماز کند و ابوطلحه انصاری را گفت
که بعد از فوت من تا سه روز اصحاب شوری را در خانهٔ خود نگاه دار تا امر خلافت را قرار دهند و پسر من عبد الله در آن مجلس
باشد و دخل نکند و مقداد ابن اسود در احصل ابوطلحه گردانیدند بعد وصیتها کرد لایقه و شایسته که تفصیل آن
درین مختصر نمیگنجد و در نزد ابن عباس رضی الله عنهما از خوف خود اظهار کرد و گفت که بخدا که آنچه در روی زمین است از اموال
اگر تمام مرا باشد هر آینه همه را فدا میکنم از خوف روز مطلع یعنی روزی که در آن هر کسی اطلاع یابد بر نیکی و بدی خود
پس ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که من امیدوارم که تو دوزخ را نه بینی مگر آن مقدار که ازین آیه معلوم میشود که وان
منکم الا واردها یعنی هیچکسی از شما نباشد که بر دوزخ نگذرد که امیر مسلمانان و امین مؤمنان و مقتدای ایشان بودی و بموجب کتاب
خدا حکم فرمودی و غنایم و صدقات و آنچه از مداخل شرعیهٔ اسلام حاصل شد بطریق راستی قسمت نمودی و امصار و بلاد کثیره را از ظلمت
کفر بنور اسلام در آوردی و همه را مطرح انوار عدالت کردی و میان خصمان بعدل حکم فرمودی و هر دو خصم که پیش تو شتافتی
هر دو بحکم تو راضی رفتی اسلام تو عزت دین بود و خلافت تو سبب امن و امان مسلمانان همه کس بهمه جا بفراغ دل بدولت تو
روزگار گذرانیدند و هیچ شریری به هیچکسی ضرری از خوف تو نرسانید بیت چراغ اهل دل را روشن از روی تو میبینم همه رشک
دلا بر را دل سوی تو توجه میبینم چون عمر این سخنان شنید و روح بر در روح گسترد از آن متکلم خوش خبر شنید گفت مرا است ثنا اید

وفات حضرت عمر رض

چون بنشاندند گفت ازین سخنان جان بر تن من درآمد و آرام بدل محنت فرجام من رسید چه شود اگر مکرر رسانی بردی دلم
بیک سخن خوش که گفته بار دیگر بگوی که جان هم برای تست ابن عباس بموجب فرموده اعاده نمود جناب خلافت مآب گفت
که فردا در نزد حضرت توانی که این شهادت بتقدیم رسانی گفت بلی حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود یا امیر المومنین عمر
نیز بر این امور گواهم و قبول کردم که فردا ادای این نوع شهادت رسانم آن جناب گفت که چه شود که این هر دو شهادت را مکتوب
سازی چنان کردند و عمر آن را گرفت و وصیت کرد که این رقعه را با او دفن کنند و در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که امیر المومنین
علی او را غسل داد رضی الله عنهما و این تاریخ بهترین تواریخ است در نزد شیعه صاحب روضة الاصحاب میفرماید که
یک شخص شیعی را گفتم که تاریخ اعثم کوفی در نزد شما بهترین تواریخ است و در آنجا نوشته است که متعهد غسل آنجناب امیر المومنین
علی رضی الله عنهما شده معلوم است که در مابین این دو بزرگوار غایت صداقت و محبت بوده آن شیعه گفت که اگر این سخن
راست است من از دین خود برمیگردم بعد از جست و جوی همین تاریخ را یافت و همین سخن را در آنجا نوشته دید از
اعتقاد بد خود برگردید و به ثبوت پیوسته از ابن عباس رضی الله عنهما که چون نعش مبارک ایشان را بر تخته گذاشتند
حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود باران رحمت بی حساب سحاب موهبت کریم وهاب بر تو ای عمر ریزان باد نگذاشتی
کسی را بعد از خود که دوستر باشد بنزد من تا آنکه بمثل عمل او به خداوند ملاقی شوم والله که گمان میبردم که ترا این دولت روزی
خواهد شد که در جنب احمد مختار و یار غار صلی الله علیه وسلم مدفون گردی زیرا که بسیار بود که در محفل گرامی سید سامی جاه
میشنیدم که میفرمود که من و ابوبکر و عمر چنین گفتیم و من و ابوبکر و عمر رفتیم و من و ابوبکر و عمر چنین صلاح دیدیم و اکثر
امور را بخود و این دو کس اسناد میکرد و [illegible] در اضافه افعال از خود جدا نمیساخت و بعد از فراغ از تکفین
و تجهیز تابوت مبارک را در میان قبر و منبر که آن را پیغمبر روضة من ریاض الجنة فرموده نهادند و بنا بر وصیت ایشان
صهیب بروی نماز خواند به چهار تکبیر ای کور مادرزاد وای بی بصیرت بد اعتقاد وای منشاء فتنه و فساد چرا
دور افتادی

دور افتادی از مطلب و مراد و غافل بیخبر که بی بهره از محبت امیر المومنین عمر آنچه ظلمت غفلت است که دل را تیره کرده و آنچه
احولیت حیرت است که چشم را خیره ساخته و آنچه پرده جهالت است که مشام انتباه ترا مسدود کرده و آنچه غده غباوت است
که سمع آگاهی ترا از استماع معزول گردانیده در باغ جمال این صاحب کمال این همه گلهای جاه و جلال رسته و نسیم مدح مادحانش روایح
آن را باطراف برده و هیچ بوی بمشام تو نرسیده و آفتاب صفات عالی سماتش از سپهر ذات کثیر البرکات آن متجلی در تجلی بر تو بر مشارق اهل
و مغارب انداخته و هیچ نور بدیده رمد دیده تو در نیامده و این همه گوهرهای با قیمت ملاحانش دریای عقل و درایت از کان
کتاب حضرت عزت و احادیث جامع سند رسالت در شان این عالی تربیت بیرون آورده بر طبق بیان بعرض عالمیان
در آورده اند و گوش هوش تو صدف هیچ یک از آنها نگشته و باغ دلهای اکثر افراد عالم و اولاد آدم بزلال ارادت و عقیدت
این صفا صفوت خرم و تازه گردیده و نیز از آن بخارستان خاطر تو نرسیده جام زلال قرآن را پیش تو می آرند با کاسه لب تر
نمیکنی مایده پرفایده حدیث را در میان مینهند از آن لقمه بر نمیداری صد هزار کس میگویند گوش سخن هیچ یک نمیکنی هزار صفت
معقول بر کسی اسناد میکنند بر همه دست رد می نهی و آنچه از خود بصفت تیقن جا دهی و سخن همه بدروغ برداری این امور
که مذکور شد میگویی همه ساخته است و این احادیث و اخبار که مسموع گشت میگویی همه مصنوع و موضوع است برتا تا انصاف
جواب ده و پای براه صواب نه و ازین غباوت بدر آی قدم پیش نه و ازین غفلت درگذر که آخر در آتش حرمان این دو لب بسوزی و ما اجر
این سعادت برافروز ما خود بتو از روی شفقت و مروت میگوییم که هر دو از یکجا رسته ایم و شاخ یک درختیم و درین مشفقی
جانب ترا رعایت میکنیم و دولت تو میجوییم و اگر زنگ دل تو آئینه ما را تیرگی نخواهد داد و طبع یبوست مآل تو طراوت احوال
ما را نخواهد برد ای شعور دل آگاه ز تو ÷ راه گم کردن گمراه ز تو ÷ دوست را عز هدایت تو دهی ÷ خصم را ذل غوایت تو دهی
تو ز دل غفلت ظلمت ببری ÷ تو بجان نور هدایت ببری ÷ تو دل تیره دلان تیره کنی ÷ دیده بی بصران خیره کنی ÷ گر همه خلق
جهان جمع آیند ÷ تا در بسته دل کس نگشایند ÷ تو بر بند نشود آن در باز ÷ نشود نقد ز گنجینه راز ÷ ور شیاطین همه با هم باشند

ور دل تخم غباوت پاشند ÷ تو برحمت سوی آن دل نگری ÷ زنگ از آئینه آن دل ببری ÷ با فضولیم فضولی کردیم ÷ به نصیحت روی دل
آوردیم ÷ از نصیحت نگشاید کاری ÷ اگر از لطف تو نبود یاری ÷ لطف خود یار دل ما گردان ÷ هم به نیکان نگر و هم به بدان
خصم از لطف تو میکرد دو دست ÷ گر بدی لطف تو یابد نیکوست ÷ خصم را راه محبت بنما ÷ دوست را دوستی دل بفزا ÷ چون کار اصحاب
شوری امر خلافت را بان معدن حلم و حیا منبع جود و سخا وسیله امن و امان و واسطه نشر اسلام و ایمان جامع قرآن مظهر احسان
صاحب دو نور را از رسول آخر الزمان [illegible] کمال حیاء او حیادار از وی ملائکه آسمان مجهز جیش عسره مسلمانان امیر المومنین خلیفه
بورود الرحمة والرضوان ما اختلف الملوان و تعاقب العصران مقرر نمودند و آن را بر سند خلافت متمکن فرمودند تفصیل
این اجمال آنکه بعد از دفن امیر المومنین عمر رضی الله عنه این شش کس در یک خانه نشستند اول کسی که سخن آغاز کرد عبدالرحمن
بن عوف بود رضی الله عنه گفت قرار این امر بغایت دشوار است زیرا که امیر المومنین عمر این امر را به رای شش کس وابسته فرموده
و احتمال مخالفت رای هر یکی از دیگری قایم است پس درین صورت این امر هرگز بحصول نمی انجامد صواب چنان است
که هر یک از سه کس ازین شش یکی را از سه دیگر وکیل نماید تا هر یکی ازین سه کس از جانب خود و از جانب موکل خود سخن گوید
چنان کردند پس زبیر اختیار خود را به علی داد و طلحه به عثمان و سعد به عبدالرحمن پس مشورت بر سه کس ماند بعد عبدالرحمن از
علی پرسید که اگر این امر نصیب تو نشود تو بکدام یکی ازین پنج کس رضامندی دهی گفت بعثمان بعد از عثمان پرسیدند که اگر این امر
نصیب تو نشود تو بکدام یکی ازین پنج کس رضا میدهی گفت بعلی رضی الله عنهما پس عبدالرحمن گفت که این امر دایر شد در میان
دو کس زیرا که من از برای خود نمیخواهم درین دو کس یکی متعین باید شد تعیین را به ایشان مفوض فرمودند ایشان بعد از تفحص
و تفتیش بسیار از ذکور و اناث مهاجر و انصار رضی الله عنهم در امیر المومنین عثمان متعین نمودند و آنرا خلیفه نمودند
و همه اصحاب بیعت کردند و اجماع نمودند پس سند خلافت بوجود با جود او مزین شد و دوازده سال باین امر قیام نمود
و بسیار آثار عدالت و نصفت و حلم و مدارا و رفق و لین مرعی داشت و در زمان خلافت وی بسی از بلاد مفتوح شد فتحهای
امیر المومنین

امیر المومنین عمر رضی الله عنهما هر جا رسیده بود از منتهای آن ابتدای فتح کرد و بسیار پیش برد و آن بلاد را که در تحت تصرف عمر بود
حراست نمود و در زمان او غنایم و اموال بسیار نصیب لشکر اسلام گشت و از جمله بلاد که در زمان او فتح شد هرات بود و توابع او
چون بادغیس و نشابور و سیستان و غیرها و عبدالله عامر والی هرات بود امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مساجد بسیار بنا کرد
و منافع او به اسلام بسیار رسید و فضایل و مناقب او از حد احصا بیرون است و از خیرات مشهوره او تجهیز جیش العسره بود گویند
چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از وی توقع امداد کرد لشکر سعادت اثر را به صد و پنجاه شتر و پنجاه اسب امداد نمود و در روایتی
هزار شتر و هفتاد اسب و هفتصد اوقیه نقره که هر اوقیه چهل درم باشد که مجموع بیست و هشت هزار درم باشد در آن غزوه
انفاق کرد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید که رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم را دیدیم که در آن روز میرفت و می آمد و میگفت
اللهم اغفر لعثمان ما اقبل و ما ادبر و ما اخفی و ما اعلن و ما اسر و ما جهر یعنی خدایا بیامرز گناه عثمان را گذشته و آینده
آنچه تنها کرده و آنچه در میان جمع از وی بظهور آمده و آنچه مخفی کرده و آنچه اظهار از وی بوقوع آمده بروایت عبدالرحمن
بن حباب آورده که بعد از تجهیز جیش العسره پیغمبر صلی الله علیه وسلم از منبر فرود می آمد و میفرمود که لیس است عثمان را هیچ کار
که کرد اگر در عمر خود هیچ کار نکند همین او را کفایت است این سخن را مکرر میفرمود و بعضی گفته اند که بعد از همین انفاق آن سرور
صلی الله علیه وسلم شبی تا صباح میگفت خداوندا من راضی شدم از عثمان تو هم راضی شو از وی نیکی درین دولت عظمی نظر کرد و
با اهتمام بسوی این سعادت چشم بکشای که این حسنه ایست در حق وی که اثقال جبال موازنه بعظم و ثقل آن نتوانند نمود و زبان
بیان مادحان دفتر فضل آن نتوانند گشود و این عطیه ایست که باد خرمی و اهتزاز آن کوه وجود محمد را بجنبش در آورده
بود چنانچه راوی میگوید که میرفت و می آمد و دعا میکرد و این موهبتی بود که نسیم فرح و روح غنچه دهان آن سرور را به شکفتگی احسان آراسته
و گل برگ نازکی را لجز که آورده و نفحه دعاء دولت انتشار آن گل تازه باغ عزت و علا بظهور رسید و [illegible] و فضایل
استعداد آن عالی عامل را معطر و معتبر گردانید و خال سرور را در دل مومن بعبادت آدمی و پری برابر گرفته اند و جنید [illegible]

هزار دل را شاد کرد و از اثر شادیهای ان دلها شاد باش چگونه دل در آورد دلی که حاصل کاینات معلوم نیست که بجا حاصل آن دل برابر نیست
و جواهر خزاین معارف ارباب عرفان در رنگ مقابل در مخزون او در آید بیت در وجود آمد ز تو جودی که خورم شد ازان خاطر شاه
هر کریم داو خسرو ملک وجود بود دنیا چون نبود هست بقایش در سخاست نقد خود نابود کردی تا رود در کنج بود ای غنی
دولتی داری که در دست تو هست آن کلید گنج تو آن زان صد در دولت گشود چون بکف داری درم اکنون غنیمت دان کرم
کاملا اینکه هر صرم گر ز دست در ربود جود توای خواجه بر از طاعت طاعت دراز کار زور جود تو در زند اصحاب سجود تو بکم
دیر ای ننیسی در کرم اکنون که هست کاینچنین دولت نیاید بر کسی زود زود از خیرات مشهور کثیره فاخره او خرید بیر رومه است
و بیان آن برانوجه است که چون خیل مهاجرین بمدینه آمدند و اقامت نمودند آب مدینه شور بوده طبایع شریفه از آب شور متنفر بوده
آب شیرین دور بوده و مردم می آوردند و میفروختند ایشان علیهم الرضوان استطاعت خریدن آب شیرین نداشتند و نه استطاعت
آن داشتند که بیارند از بی آبی حال ایشان به عسرت میگذشت و در مدینه یهودی بود از بنی غفار چاه آب شیرین داشت که انرا
بیر رومه میگفتند و ازان مشک آب به مدی از طعام میفروخت و معاش وی و عیال وی ازان چاه جاری بود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و علی آله و سلم او را طلبید و فرمود که مهاجرین را در کار ربد شواری میگذرد از سبب بی آبی اگر باغ دل ایشان را خورم کنی
و این چاه را در راه خدا وقف کنی من ضامنم که فردا در بهشت چشمه ماء معین برای تو معین شود ان مرد از جهت ضعف یقین
چاه باقی را در سر چاه فانی کرد و آب چند روزه زنده کانی را به آب حیوة جاودانی نداد و گفت معیشت عیال من ازین آب
خوری دارد و چون امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بر این ماجرا اطلاع یافت همت بست بقصد شرای بیر رومه در نزد یهودی
که مالک بیر بود آمد و اظهار نمود که این چاه را خریدار میباشم مرد بفروختن امتناع نمود که معاش عیال من ازین چاه میگذرد
ایشان در بهای ان مبلغ کثیر ذکر فرمود راضی نشد زیاده نمود راضی نشد باز زیاده نمود هر چند مالک چاه امتناع نمود ان منبع الجود
در بها افزود تا بهای ان چاه به سی و پنج هزار درم قرار یافت ان صاحب سماحت و سخاوت بعد از ایجاب و قبول بها را تسلیم نمود
و بامید

و بامید تجرع جام سلسبیل آن را در راه خدا سبیل نمود سرور عالمیان را صلی الله علیه و سلم ازین معنی اخبار نمود و عقده که ازین اندوه در دل
بود گشوده و فرمود من حفر بئرا و مه فله الجنة راوی این حدیث میگوید فخر با عثمان فرمود انحضرت که کسی که کنده است چاه را مر او را
بی او راست جنة راوی حدیث میگوید که کنده او را عثمان رضی الله عنه در بنای این توجه کرده که قبل چون نفع آن عمل تا نمیرسید گویا چاه
کنده نبود و الحال که نافع مسلمانان شد گویا الحال کنده شد و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه در برابر او چاه دیگر کنده باشد و از خیرات
و برکات آن منبع الخیرات و مجمع البرکات آن بوده که چون مردم از تنگی مسجد نبی شکایت نمودند سرایهای که در جوار مسجد بود به قیمت اعلا
خرید داخل مسجد نمود چنانچه طول مسجد صد و شصت ذرع شد و عرض آن صد و پنجاه ذرع شد که قریب بدو جریب تمام شد و کچ را از جای دور
می آورد و سنگ تراشیده را دران بکار میبرد و اهتمام تمام نمود که قیلوله را دران جا میکرد و گاهی شب دران جا میماند و فرزندان
را در اطعام و اکرام اهتمام تمام بجا می آورد تا مسجد را به اتمام رسانید گویند در ایام خلافت او قحط شد و خادمان او از شام هزار قفیز
طعام آوردند طعام فروشان خریدار شدند هر قفیز را به سه مثقال طلا میخریدند ایشان فرمود که کسی هست که ازین زیاده بدهد
گفتند غیر از ما کسی نیست که تجارت میکرده باشد کسی نیست که زیاده ازین بدهد فرمود آن خدا است که یکی را ده و هفتصد و زیاده
ازان میدهد بعد ازان همان طعام را بفقرا قسمت کرده در خبر است که فاطر خطیر حضرت بشیر نذیر صلی الله علیه و علی آله و سلم
مایل بان شد که مسجد حرام را وسعت دهد سرای بود در جوار مسجد صاحب انرا طلبید و خریدار شد فرمود و ضامن سرای در بهشت
سرای او شد فرمود درین سرا بهای کامل و دران سرا بفقرا از بهشت برسی چون از قبول ازلی بی بهره بود قبول ننمود
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه برین ماجرا اطلاع یافت و در مابین ایشان و صاحب سرا در زمان جاهلیت صداقتی بود در نزد وی رفت
هر چند او را به بیع سرا ترغیب داد باب قبول در دل او نگشود تا آنکه بهای شیء مسترد فرمود و زمان زمان بران می افزود تا به ده هزار مثقال
طلا رسانید ان قلب تیره چون نام ده هزار سره شنید محبت دنیای دنی او را راضی ساخت و بایشان فروخت امیر المؤمنین
این خبر سعادت اثر را بر سمع سید البشر صلی الله علیه و علی آله و سلم بعد التنجر و الهجر رسانید دل مبارک آن حضرت مسرور نمود و ضامن

قصور بهشتی گردید فرمود التوفیق شیء عزیز لا یعطی الا العبد عزیز تا دوست که را خواهد میلش بر که باشد صاحب اسرار سلالت مصطفی بحر
در نیامد و صاحب سراو بهدایت مولا با وجه این سعادت برامد خواجه عبد الله انصاری میفرماید آه از تفاوت راه دو آهن از یک کان
یکی نعل ستور و دیگر آئینه شاه بیت یک آدمی بود که جائی ارزد یکمو نگرد و فتد بکافی ارزد یک آدمی دیگر از آدمیان تا دیده او ملک جهانی ارزد
انبیا همه در ظهور کبریائی او در کار زند و همه مظاهر صفات اویند یکی مظهر هدایت دیگر مورد ضلالت یکی در خور لطف و جمال و دیگری
لایق قهر و جلال یکی را البسر بر نهد تاج بخت یکی را خاک اندر آرد ز تخت کلاه سعادت یکی بر سرش گلیم شقاوت یکی در برش گلستان
کند آتشی بر خلیل گروه آتشی برد ز آب نیل گران است منشور احکام او است درین است توقیع فرمان او است چو کمال ایشان علیه الرحمة
و الرضوان مقدمه عظیمه بالیر نج داد شهادت عظمی که جندین سعادت کبری دران درج بود مشرف گردید آن رفیع الشان عالیمکان
ملجا و ملاذ انس و جان محبوب جان و جهان شاه عرصه ولایت بناه هدایت رئیس سلسله اولیا امیر قافله اصفیا شیر بیشه شجاعت گوهر گنج
قناعت صدر ایوان جلالت بدر آسمان عدالت فاتح خیبر ساقی کوثر مظهر مطالب و مظهر غرایب المکم شرق و مغرب امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب باجماع اهل حل و عقد و بیعت همه خلیفه گردید رضی الله عنه وارضاه و شرف بنور قلبه اهل حب و ولاه و مادر او اورا اسد
نام کرده بود بنام پدر خود و پدر وی زید نام کرده بنام قصی که نام یکی از اجداد او و اجداد رسول صلی الله علیه و سلم بود و آن حضرت او را
علی نام نهاده و در وقتی که ان حضرت این نام برای وی تعیین نمود مادرش فاطمه بنت اسد گفت و الله که وی متولد شد هاتف از علا
شنیدم که گفت هشی علی کن و درین نام هم نام حق است جل و علا شانه و لقب وی مرتضی است و کنیت او ابو الحسن و نیز کنیه او
ابو الریحانتین است و نیز کنیه او ابو تراب است و آثار فضل و موهبت الهی از بدو وجود وی تا آن زمان که موجود بود شامل حال
او بود چنانچه تولد او در درون خانه کعبه بود که اشرف مواضع عالم است چه فاطمه مادر او در طواف بود که او را درد زادن گرفت
و مجال رفتن نبود سید عالم صلی الله علیه و سلم چون حال او را متغیر دید از وی پرسید حال خود را بوی اظهار نمود فرمود در درون خانه رو
که ستر خداوند جل و علا در خانه در آمد و گفت خداوندا بحرمت بانی خانه این امر را بر من آسان کن خداوند عالم جل و علا شانه
بروی آسمان

بروی آسان کرد او بود او و دینا کنی میگوید که هیچکس غیر از علی این شرافت میسر نشده و چون او را در گهواره بستند آنحضرت پیش گهواره او
آمد و نشست او در خواب بود چون آنحضرت پیش او نشست چشم باز کرد و با آن حضرت نگریست پس آنجناب او را بیرون آورد و زبان
مبارک را در دهان او کرد و او زبان مبارک آن حضرت را بمکید و طشتی و آبی طلبید و او را بشست و فرمود که روز اول من او را شستم
و روز آخر او مرا بشوید و همیشه از وی خبر میگرفت و او را دوست داشت و در وقتی که تنگی معاش شد و غلا در مردم استیلا کرد آنحضرت
به عباس گفت که ابو طالب عیال بسیار دارد و مفلس است بیا تا هر کدام یکی فرزند او را متعهد شویم پس آنحضرت علی را در کنار گرفت
و عباس جعفر را حضرت علی در ترتیب آن حضرت کلان شد و از جمله شرف های او آنکه هنوز مکلف نبوده مسلمان شد و ذات گزیده
صفات او از ظلمت بت پرستی کدورت ندید و دود کفر بچراغ فطرت او نرسید و منتهای سلسله اکثر اولیاست و همه از وی اخذ فیض
کنند و محل اعتماد و اعتضاد او را دانند و فضایل او چون علم و درایت و شجاعت و سخاوت و ریاضت و عبادت و حلم و تواضع
و اخلاص و خوارق عادات از حد حصر بیرون است و از احاطه بیان افزون چنانچه احمد حنبل میگوید که آن قدر فضایل که از جناب علی
رضی الله عنه بما رسیده از هیچکس از اصحاب نرسیده اما ایوان مدرسه علم و درایت او را کتیبه رفیعه رقوم دولت لزوم این حدیث
کافیست که انا مدینة العلم و علی بابها من شهر علم و درایت بی نهایتم و علی در آن شهر است چنانچه سکان شهر از باب شهر بیرون
روند جواهر علوم بسیار از صدف لسان او بدست طالبان درایت در آید و گنج اسرار دقایق و حقایق گشاید و مؤید این معنی است آنکه
ابن عباس رضی الله عنهما که از رؤسای مفسرین است میگوید که نخستین صد هزار معنی در تفسیر قران از مرتضی علی داشتم و حقایق
با خود داشت بیشی ازان بود که بمن رسانید و این به برکت لعاب دهان مبارک مصطفی بود که بدهان مبارک او رسیده بود و ازان
چند قطره چندین چشمه حکمت جوشیده و کافی است در علو شان او و رفعت مکان او سوره مبارکه هل اتی علی الانسان که جمیع
درجات و برکات است که در شان آنجناب بران سوره درج است سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم در شان او فرموده که ضربت علی خیر من عبادت
الثقلین یعنی یک ضربت از ضربات علی عالی است در روز خندق که بود محل ظهور آفات برابر است علی یوم الخندق لو اوزن بعمل الثقلین

بعبادة اکثر بر آنکه آن فرقهٔ عظیم از ناس و طایفهٔ کثیره جنینان است و آن حضرت بضربه بود که عمرو عبدود را بآن ضربه در مقر سقر قرار داد و این
عمرو در میان کفار نام دار بود که او را بهزار مرد کارزاری برابر میگرفتند و آن روز چون بمعرکه در آمد و مبارز طلبید از هیچکس آواز بر نیامد
و هیچکس را بازوی خود و قوت مقاومت او نبود پس حضرت ولایت مرتبت که بتایید حق سبحانه و تعالی صاحب قدرت و قوت بود قدم در میدان مقابله
او گذاشت و کار او را بیک ضربت با آخر رسانید و دفع او موجب هزیمت کفار شد و خواطر خیر الابرار را رفع آن تفرقهٔ عظیم آرام و قرار داد
و در روز احد نیز که آن همه شکست بلشکر مؤمنان حق پرست راه یافت در میدان اجلال جلوه ها کرد و در معرکه مردی مردانه کیمیا بمیان آورد
که بر زبان محمدیت بنیان رسول انس و جان جاری شد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار یعنی مرتبه جوانی و منصب پهلوانی در جناب
عالیمکان رفعت نشانی منحصر است و مردی مردان در جنب آنجناب نیست که زبان با آن توان گشود و ذو الفقار آبدار که شدت آن
کمال عقوبت بر کفار را آشکار کرده بود و دمار از روزگار ایشان بر آورده زبدهٔ شمشیرهای دلیران و قدوهٔ تیغهای مردان میدان است
و آنکه در غزوهٔ خیبر به یک ضرب شمشیر مرحب یهودی دلیر را دو نیم کرد و آنکه باب خیبر را سپر ساخت و چندین قدم در پس انداخت
خود کار ... بود که اگر مادحان در مدح بکشایند و چندین فضل سخن دران باب تقریر دهند از عهدهٔ مدح آن بیرون نیایند قوهٔ
فعل حق از و زده سر کنده بی خویشتن در خیبر حیثیت خیبر کرچنبر کرد دو سه آن دست پنجه بود زبون هر چند درین مقال توغل
نموده شود فضایل آنجناب از علم و حکمت و عفت و شجاعت و سماحت بیشتر میشود و بمقام حیرت میکشد لا یدرک الواصف المطری خصایصه
و ان یکن سابقا فی کل ما وصفا بیت ای دولت کنج علم را گنجور منبع باطنی تو بحر حضور خاطرت خازن سرایر غیب ناقد کنج خانهٔ لاریب
دست علمی تو برگرفت حجاب دور کرد از رخ صور جلباب هر چه مستور بود شد مشهور و آنچه در پرده بود رخ بنمود لاجرم چون ز لطف تو موج آمد
فیض بخشی بهار فوج آمد موج زان چون شد از روان جود بر سواحل کمر نثار عمود تو کرم بخش ما گدایانیم بی عطایی تو بی نوایانیم دل ما
از علم گوهر افشانی ما گرفتار جهل نادانی فی دل ما ز علم راه آگاه نه کسی کو بما نماید راه همت خود رفیق ما گردان که عجب بیکسیم گردان باشند از
فاکر بر بهم و ز هدایت بعزتی برسیم و خلافت آن عالیمقدار مدت شش سال امتداد یافت بعد از ان بشرف شهادت مشرف شد

و مقدمهٔ

و مقدمهٔ شهادت ایشان علیه الرحمة و الرضوان در کتب تواریخ مذکور و مشهور است حاجت نیست که درین رساله ثبت شود در کتاب
روضة الاحباب آورده که چهار مقدمه صادقه حقه را ذکر میکنم که هیچکس انگشت رد را بر یکی از ان مقدمات نمیتواند گذاشت و آن چهار
مقدمه دلیل است بر آنکه خلافت سید الکونین و رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم برین ترتیب که واقع شده حق است و مرضی حق سبحانه و تعالی
و محبوب و مرضی حضرت مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم است مقدمه اولی آنکه حق سبحانه و تعالی فعال لما یرید است لا راد لحکمه و لا ناقض لقضائه
هر امری را بهر نحو که میخواهد تمشیت میدهد و بهر نوعی که اراده میکند بوجود می آورد و مقدمه دوم آنکه سید المصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم
محبوب ترین مخلوقات است در نزد حق سبحانه و تعالی و مقدمه سیوم آنکه اهم مهمات سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم اصلاح حال امت و ترویج شریعت
و اصلاح احوال ملت خود بود چنانچه حضرت عزرائیل را اذن در قبض روح خود نداد تا چند مرتبه جبرئیل را در نزد رب جلیل فرستاد بجهت
اصلاح امت و بجهت آنکه امت او همیشه موفق بهدایت باشند و از ضلالت محفوظ مانند مقدمه چهارم آنکه کسی میخواهد که بجهت محبوب کار محبوبان
خود اهم مهمات او را بوجود آرد و قرار دهد باید که بر وجهی قرار دهد که آن قرار مقرون برضای محبوب باشد و احسن صور آن مهم باشد
کسی که ادنی تامل کند درین چهار مقدمه معلوم او خواهد شد که فعال لما یرید در اهم مهمات محبوب ترین خلایق مرضی محبوب خود چگونه بوجود
می آورد و چگونه دین و ملت که بیست و سه سال آن محبوب ترین مخلوقات در اصلاح آن سعی و جد و جهد چنانچه می باید و میشاید بجا
می آورد و آن محبوب چندین تضرع و ابتهال بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی نماید که این دین و ملت را اصلاح دهد و امت او را براه
دین استقامت دهد و همگی را توفیق ترویج دهد که همیشه در مجاهده کفار ساعی باشند تقاعد و تکاسل را درین باب بر خود جایز
ندارند که الجهاد ماض الی یوم القیمة بعد از یک روز از رحلت آن محبوب بر هم خورد و همهٔ امت او مرتد شوند حاشا که این سخن
خلاف معقول است بلکه بر یقین معلوم است که آنچه واقع شده احسن وجوه است و افضل صورتهاست از این بهتر متصور نبوده باوجودی
که حق سبحانه و تعالی میفرماید هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی خدائیست که فرستاده رسول خود را بهمعنون راه راست و دین حق ثابت تا غالب گرداند این دین حق را

بر همه دینها و انجاز این وعده میباید بسعی جماعهٔ اصحاب آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم شده باشد چنانچه که واقع گردید که قمع و دفع چندین
کفار در وقت صدیق اکبر رضی الله عنه بعمل آمده و چندین بلاد در زمان خلافت ایشان فتح شده و در خلافت حضرت فاروق چندین کفار را هم
خوردند و چندین بلاد مفتوح شده و هم چنین در وقت حضرت ذی النورین و جناب حضرت علی رضی الله عنهما از خروج اهل بغی بجهاد کفار
فراغ نیافت بهر صورت غلبه دین اسلام بر ادیان باطله چنانچه موعود حق سبحانه تعالی بود اول بر دست اصحاب رضی الله عنهم باید یافت بعد بر دست
سایر امت ایشان علیه و علی آله الصلوة و السلام و بنا بر مذهب امامیه میباید این وعده حق سبحانه و تعالی وفا نیافته باشد زیرا که قبل از رحلت سید
عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم همه اصحاب به بیعت صدیق اکبر رضی الله عنه مرتد شدند و از دین اسلام بیرون شدند و اسلام در آن وقت
منحصر در اصحاب که در زمان رحلت آن سرور صلی الله علیه و سلم صد و دوازده هزار کس بوده و همگی بیعت بصدیق اکبر رضی الله عنه کردند
و داخل بخلافت او شدند و چونکه همه باین امر مرتد شدند دین اسلام کجا ماند که بر ادیان باطله غالب شود و کیست که طالب غلبه دین
اسلام شود که وعده حق سبحانه تعالی وفا یابد زیرا که بزعم فاسد اینها چونکه اصحاب مرتد شدند چرا در اظهار دین اسلام سعی نمایند
بلکه بنا بر این در اظهار دین باطل خود سعی نمایند و چند نفر را که اینها مرتد نمیدانند مثل جناب علی و مقداد و سلمان و عمار رضی الله عنهم
چونکه رقاب اینها در ربقه تقیه اسیر بوده نمی توانستند که در اظهار دین اسلام سعی کوشند پس وعده حق سبحانه و تعالی که لیظهره علی
الدین کله خلف پیدا کرد عیاذا بالله عن مثل هذه الاعتقاد در جواهر الفتاوی آورده که تفضیل اولاد خلفاء بهمان ترتیب
خلفای راشدین رضی الله عنهم سواء اولاد فاطمه رضی الله عنهم که اینها افضل اند از سایر اولاد خلفا و بعد از خلفاء اربعه فضل مر بقیه عشره مبشره
راست و عشرهٔ مبشره نام آن ده صحابه است که حضرت سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم ایشان را بشارت بهشت داده و فرموده ابو بکر فی
الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه فی الجنة و زبیر فی الجنة و عبد الرحمن فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة
و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده ابن الجراح فی الجنة و این ده تن اخیار و افاضل صحابه و اکابر قریش و اقارب و قدوهٔ مهاجرین
مصطفی اند صلی الله علیه و علی آله و سلم و ایشان را از فضایل و سوابق و مآثر بسیار در دین اسلام ثابت است که دیگران را نیست

و بهشتی بودن

و بهشتی بودن ایشان قطعی است افضل المتاخرین و رای المحققین و رئیس المدققین و اکمل المحدثین شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه
در کتاب مستطاب تکمیل الایمان فرموده که این قطعیت بشارت مخصوص باین ده نفر نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن
و حسین و خدیجه و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم و شهرت این ده تن باین لقب بجهت
وقوع بشارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در عقاید بجهت اهتمام بشأن ایشان است و در رد
اهل زیغ که در شان ایشان تقصیر میکنند و بی راه سوء ادب میروند و عوام خلق می پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بآن
مخصوص این عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طلبه علوم عربیه خوان که نیم گامی از مرتبه عوام بالاتر نهند گویند
که دیگران را نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشره قطعی است و از آن دیگران ظنی و غیر بالغ بدرجه عشره در قوت و شهرت
و تواتر و منشاء این زعم عدم تتبع احادیث است و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم و ما این بیکس زاهد درین
روزگار در کتاب مستقل مسمی به تحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة و به تفصیل و تحقیق بیان نموده اسامی اهل بشارت
را که در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کردم و حق اینست که در ما بین اهل بشارت بشارت خلفای اربعه و فاطمه و حسن و حسین
و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تواتر معنوی است و بشارت باقی عشره بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر بطریق آحاد
ثابت است با تفاوت مراتب آن و حکم در غیر مبشرین آن است که گویند مؤمنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بی جزم
و قطع در خصوص کسی بجنت یا نار بعد از عشره مبشره فضیلت مر اهل واقعه بدر است که در سال دوم از هجرت
واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعده پروردگار عز اسمه که برسول مختار خود کرده بود گشته و اعدای دین
از صنادید قریش مثل عتبه و شیبه و اشباه ایشان لعنة الله علیهم در ان غزوه بجهنم رفته و بهزار ملائکه مسومین حضرت
مؤمنان را در آنجا غزا کرده و عشرهٔ مبشره همه اهل بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه دختر رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم در مدینه مطهره مانده بود و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده در قسمت غنایم انباز شریک ساخته

سیصد و سیزده تن اند و همه اهل بهشتند قطعا و یقینا و در شان ایشان واقع شده ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا
ما شئتم فقد غفرت لکم و جای دیگر فرموده لن یدخل احد النار رجلا شهد بدرا والحدیبیه و مقدمه حاطب بن
بلتعه و کتاب او که بر قریش فرستاده بود در افشاء سر سید عالم صلی الله علیه وسلم و استیذان حضرت فاروق اعظم در قتل
و ضرب رقبه او و جواب آنحضرت که آن اهل بدر است قبل گذشته و نوشته شده ازان جا هم عظمت شان اهل بدر بیان معلوم میشود
باید مطالعه شود و در حدیث شریف آمده است که آن جماعه ملائکه که در غزوه بدر حاضر بودند ان فضل و عزت در بارگاه
خداوندی جل و علا شانه دارند که دیگران را نیست بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوه احد است که در سال چهارم
از هجرت واقع شده و ابتلا و شده بر اهل اسلام رسیده و دندان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و علی اله وسلم مجروح شده و گوشه
ازان شکسته نه که تمام از بیخ برآمده باشد سید الشهداء حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه از شهدای احد است و بهفتاد تن
از صحابه کرام در انجا بشرف شهادت رسیده اند و عشره مبشره نیز داخل اهل احدند و سر کرده مشرکان در غزوه احد ابو سفیان
اموی بود که بعد از غزوه احد سوگند بجماع زن و ادهان بدن بر خود حرام ساخت تا انتقام خود را از سید المرسلین و صحابه کرام
بگیرم و اسلام ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما در عام الفتح است و بعد از فضیلت اهل احد فضیلت
مر اهل بیعه الرضوان است و بیعه الرضوان نام آن بیعه است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه وسلم
کردند چنانچه در قران مجید حق سبحانه و تعالی میفرماید لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
و در حدیث شریف آمده و لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیانند قطعا و یقینا و این ترتیب
مذکور در افضلیت مجمع علیه است که ابو منصور ماتریدی ذکر کرده و نقل نموده بعد ازین مذکورین سایر اصحاب
بحسب فضایل و ماثر که ایشان راست در درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از علما القریحه آن منظور میگردد
و انکه بعضی علما بران رفته اند که اصحاب آن سرور همه اهل بهشتند چنانچه ظاهر آیات و احادیث شهادت بر حسن خاتمه

همه میدید

همه میدید هم قبل ذکر شده والله اعلم و بعد از اصحاب فضل و کرامت بعلم و تقوی است ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بعضی اولاد
اصحاب را نیز بر ترتیب فضل آبا اثبات میکنند الا اولاد فاطمه که از همه فاضل ترند رحمهم الله عنهم سید عالم میفرماید که
فاطمه سیده نساء اهل الجنة والحسن والحسین رحمهم الله سیدا شباب اهل الجنة با این شکل قطعیت و یقینی بودن اصحاب
احد و حدیبیه و فاطمه و حسنین که اهل بهشتند در عقاید ذکر کردم بر زعم این نادانان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره
مبشره دارند چنانچه بر زعم رفضه اهتمام شان عشره مبشره شدن ایشان را بتخصیص مذکور نمودند و انچه حدیث دلالت دارد
بر فضل فاطمه زهرا بر تمام نساء مومنات که عنوان نساء اهل جنت شامل ایشان است جز از مریم بنت عمران و عائشه
و خدیجه کذا ذکر السیوطی و در بعضی احادیث تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث
مریم را رضی الله عنها از عموم نسائی که زهرا را بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات دارد و احتمال
عکس نیز دارد و در جای دیگر فرموده افضل نساء فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه است و ظاهر این حدیث مساوات یا
توقف است و در حدیث دیگر آمده که فاطمه در این امت مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضل ترین است از غیر خود تواند که اختلاف
این اخبار بجهت تدریج اطلاع آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل
وی بر جمیع نساء ثابت شد والله اعلم و بعض از علما عائشه را افضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت
باشد و فاطمه با علی و مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام علی و لیکن در احادیث دیگر آمده که پیغمبر
فاطمه را خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان و مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهده بود و در زمان
خلفاء اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عائشه بعد از خدیجه افضل است از نساء عالم است سیوطی در فتاوی
خود میگوید در اینجا که مذهب است مذهب اصح آن است که فاطمه رضی الله عنها افضل است از عائشه رضی الله عنها و بعضی
بمساوات رفته و بعضی در توقف مانده و اشتری از حنفیه و بعضی شافعیه بتوقف مایل ترند و چون مالک را

ازین پرسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه جگرپاره نبی است و لا افضل علی بضعة من رسول الله صلی الله علیه و علی اله وسلم
احدا من جگرپاره پیغمبر هیچکس را فضیلت ننهم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار در دین ماست آنست که فاطمه افضل است
و بعد از وی مادرش و بعد از وی عائشه رضی الله عنهن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نساء مریم و فاطمه است و افضل
امهات المومنین خدیجه و عائشه است و در خصایص مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند و جماعه از متقدمین
تصریح کردند که خدیجه افضل است و در بعضی احادیث آمده آنست که افضل و اکمل نساء مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و آسیه
امرأة فرعون است شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در اینجا تصریح است بافضلیت فاطمه بر عائشه رضی الله عنهما و مراد از نساء
در حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الثرید علی غیره من الطعام که دلیل افضلیت عائشه است غیر از نساء اربعه
مذکوره است جمعا بین الادلة تا اینجا کلام شیخ عبد الحق است که در تکمیل الایمان آورده و لیکن فقیر بعضی عبارات را تغییر
داده از برای توضیح و بعض سخنها را زیاده نموده از برای زیادة فایده و خلافت بعد از پیغمبر سی سال بوده
نقصی سی سال به شش ماه خلافت امام حسن رضی الله عنه تکمیل یافته بعد ازان ملک و پادشاهی بوده و خلفاء عباسیه را
بمجاز خلفاء میگویند روش اهل سنت و جماعه آنست که صحابه را جز بخیر یاد نکنند و سب و لعن و شتم و اعتراض و انکار
بر ایشان روا ندارند و با ایشان به سوء ادب پیش نروند از جهت نگاه داشت نسبت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ورود فضایل و مناقب ایشان در آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله والذین معه و مثل رضی الله عنهم
و رضوا و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و مثل اکرموا اصحابی فانهم خیارکم والله والله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا من بعدی الحدیث و اخبار بعضی از ایشان از مشاجرات و محاربات و تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی
و رعایت ادب با ایشان نقل میکنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار ازان اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته را نا گفته
و شنیده را ناشنیده انگارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر علیه و علی اله الصلوة والسلام یقینی است و این نقلها ظنی

وظن

وظن با یقین معارض نگردد و یقینی به معارضه ظنی متروک نگردد و خلاصه سخن آنست که سر حد اسلام در مذهب اهل سنت
و جماعت آنست که صحابه را مصون دارند تا معاویه و عمرو ابن عاص و مغیره بن شعبه و امثال و اشباه ایشان از سب و لعن
هر که برا ماهل سنت و جماعت رود باید زبان را از سب و لعن ایشان ببندد اگرچه از تصور بعض امور که ارباب تواریخ
نقل کرده اند باطن را وحشتی و خاطر را کدورتی دست میدهد با وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است در غزوه صفین
شخصی را از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده آوردند یکی از حاضران برو ترحم کرد و گفت سبحان الله من میدانم که وی مسلمان
بود و مسلمان خوب حیف که آخر حال وی اینچنین شد حضرت امیر ولایت پناه فرمودند چگونه که وی هنوز مسلمان است
و بالجمله سب و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی باشد کفر است چنانچه قذف عائشه رضی الله عنها معاذ الله من ذلک
طهارت ذیل وی ازان بنصوص قطعیه ثابت شده و الا بدعت و فسق بود علمای اهل سنت و جماعت گویند که نهایة کار
معاویه بغی و خروج است بر امام حق و خلیفه مطلق که علی مرتضی است رضی الله عنه چنانچه در حدیث عمار یاسر که بسر حد
شهرت و تواتر معنوی رسیده تقتلک الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار اثبات آن میکنند و آن
موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در
اصل عقاید و خصایل اهل سنت و جماعت ترک سب و لعن است که المومن لیس بلعان و لعنت بر خصوص شخصی اگرچه
کافر بود جایز ندارند چه دانی که عاقبت کار وی بسعادت و ایمان بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت او بر کفر است مثل ابو جهل
و ابو لهب تا آنکه بعضی بر یزید شقی نیز توقف گفتند علمای اسلام در جواز لعن بر آن شقی سه فرقه شدند یک فرقه لعن را
برو جایز میدانند زیرا که فاسق مجاهر بوده شارب الخمر و تارک الصلوة و زانی بوده به قتل حضرت امام رضی الله عنه
خوش وقت شده و عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی و اذلال و اهانت او ایشان را بتواتر معنوی
رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است و تخریب مدینه طیبه لشکر فرستاده و بسیاری از اهل مدینه را بقتل رسانیده

وبه الحاد حرم مکه معظمه و قتل عبدالله زبیر رضی الله عنهما قصد نموده و تجهیز جیوشی کرده و دران اثنا جان به قابض ارواح
تسلیم نمود و قادر نشد و از علمای سلف و اعلام امت مثل امام احمد حنبل و امثال او رحمهم الله بروی لعنت کرده و ابن جوزی که
کمال شدت و عصبیت در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب لعن او را از سلف نقل کرده است و علامه تفتازانی
در شرح عقاید نسفی بر او و بر اعوان او لعن کرده فرقه دویم لعن بروی جایز نمی دانند میگویند که خاتمه وی معلوم
نیست شاید که وی بعد از ارتکاب این کبایر توبه کرده و در نفس آخر بر توبه رفته باشد و بر همین قول رفته است امام
محمد غزالی تصریح کرده است در کتاب خود احیاء العلوم و همچنین مرویست از سراج امت مصطفوی ابوحنیفه کوفی
رحمهم الله تعالی میگویند سلامت در کف لسان است از لعن که المؤمن لیس بلعان اگر مستحق لعن است مثل فرعون و نمرود
و ابوجهل و ابولهب پس لعن نکوید ماخوذ نیست و اگر غیر مستحق لعن را لعن کوید همان لعن بلاعن راجع میشود
و فرقه سیم توقف نمود به جواز لعن بروی و عدم جواز تکلم ننمودند و بالجمله در امت مرحومه سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة
والسلام شقی تر ازین بی سعادت کسی نبوده افعالی که ازو سر زده از دیگری سر نزده بعض علماء او را مستحل الحرام
گفته اند بنابراین کفر او به ثبوت میرسد خداوند عالم جل و علا شانه دلها و دوستان ما را بر موالات و محبت اصحاب
نبی و اهل بیت او استقرار و ثبات کرامت فرماید و از دشمنان این بزرگواران بیزار ارزانی فرماید آمین آمین
بعد از اصحاب آن سرور صلی الله علیه و سلم افضل امت تابعین میباشند که صحبت اصحاب را دریافته باشند
خصوصا آنهاکه استفاده علوم و معارف را ازیشان کرده باشند و بعد از تابعین افضل امت تبع تابعین است
که صحبت تابعین را دریافته باشند خصوصا آنهاکه استفاده علوم و معارف ازیشان کرده باشند این سه
قرن را فقهاء اهل سنت و جماعت صدر اول مینامند و سید عالم صلی الله علیه و سلم شهادت بعدالت و صلاحیت
این سه قرن داده و تبریه از کذب در حق ایشان اثبات فرموده میفرماید که خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم
ثم یفشوا

ثم یفشوا الکذب یعنی بهترین اهل زمانها اهل زمانه من است که اصحاب باشند بعد از آنها کسانی که نزدیک بآنهاست که تابعین باشند
بعد از آن کسانی که نزدیک بآنهاست که تبع تابعین باشند بعد ازین سه قرن شایع میشود در میان مردم کذب ازین حدیث
شریف معلوم شد که در زمانهای این سه قرن دروغ نخواهد بود بعد ازین سه قرن دروغ شیوع خواهد شد و عدالت کم خواهد
شد و در تابعین و تبع تابعین فضل علماء مجتهدین است اگرچه اهل تصوف و اهل طریقت که زاهدترین مردمند و متوجهین
جناب حق اند جل و علا شانه و جز ذکر حق سبحانه و تعالی هیچ شغل ندارند باوجود آن درجه علماء مجتهدین بلندتر از آنهاست
که این طایفه شریفه مروجان شریعت اند قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من اراد الله به خیرا یفقهه فی الدین یعنی کسی را
که حق سبحانه و تعالی اراده خیر در حق او دارد او را دانشمند میگرداند در دین و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جاءه الموت
وهو یطلب العلم لیحیی به الاسلام فبینه و بین النبیین درجة واحدة فی الجنة یعنی کسی که حاضر شد بروی مرگ
و او در طلب علم بود که احیاء اسلام بآن علم کرده باشد تفاوت در میان او و انبیاء به یک درجه خواهد بود در جنت که آن
درجه نبوتست و این هر دو حدیث در مشکات شریف مروی از صحاح سته است و در مشکات نیز آورده است که سید عالم صلی الله علیه و سلم
پرسیده شد از حال دو نفر که هر دو عالم باشند یکی فرایض و سنن رواتب را ادا میکند و بعد به تعلیم علوم شرعیه شغل مینماید و دیگری
ایام را به صیام و تلاوت کلام و لیالی را به تهجد و قیام میگذراند بطاعت و عبادت علی الدوام شغل دارد کدام یکی
فاضل تر است فرمود که فضل آنکه به تعلیم علوم شرعیه شغل دارد بر آن عابد علی الدوام مثل فضل من است بر ادنی شما
و نیز در مشکات شریف آورده است که روزی سید عالم صلی الله علیه و سلم از خانه بمسجد تشریف ارزانی فرمود دید که
مردم در مسجد دو حلقه نشسته اند و دو جماعت اند یک جماعت بذکر حق سبحانه و تعالی مشغول بودند و جماعت دیگر بتعلیم
و تعلم احکام شرعیه مشغول بودند فرمود کلاهما علی خیر یعنی هر دو جماعت بر خصلت نیکو است و هر دو خصلت پسندیده
حمیده است و احدهما افضل من صاحبه یکی از آنها افضل است از دیگری اما هؤلاء فیدعون الله و یرغبون

الیه فان شاء اعطاهم و ان شاء منعهم یعنی همین جماعه ذکر که میخوانند میخوانند خدای جل و علا شانه و سوال میکنند
ازوی تعالی اگر خواسته باشد میدهد سوال ایشان را و اگر خواسته باشد منع میکند و اما هؤلاء فیعلمون الفقه و یعلمون
الجاهل فهم افضل و انما بعثت معلما ثم جلس فیهم و هر چه جماعه علماء و متعلمین و معلمین اند یعنی مشغولند به تعلم فقه و تعلیم میکنند
جاهلان را پس اینها فاضلتر اند از جماعه اولی و من مبعوث شدم مگر معلم و آمد درین مجلس و در این جماعت نشست که
من ازیشانم کذا یا نزل ازین معنی خبر نیست که سلطان جهان بادشاهست امروز و اهل تصوف همگی مقلدین مجتهدین میباشند
به مذهب آنها عمل میکنند پس مجتهدین نظر باهل تصوف مرتبه استادی دارند و آنها مرتبه شاگردی و باید دانست
که باتفاق علماء سنت اجتهادی که همین چهار نفر ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل رحمهم الله تعالی کرده اند دیگری باین
منابه نکرده و این چهار مذهب حق است یعنی که حق دایر است درین چهار مذهب و حق ازین چهار مذهب بیرون نیست
لهذا اگر مجتهدی بعد از آنها اجتهاد کرده باشد و مخالف هر چهار مذهب باشد اعتبار ندارد و حکم غلط آن باید کرد البته
معمول نشود و هر یکی ازین چهار مذهب احتمال دارد که موافق آنچه در نزد حق سبحانه حق است باشد و احتمال دارد که موافق
نباشد و خطا باشد لیکن اجتهادی که موافق حق باشد دو اجر دارد و آنچه خطا باشد یک اجر لیکن مقلد هر مذهب باید اعتقاد
کند که مذهب امام من حق است و احتمال خطا دارد و از دیگران خطا است احتمال حق دارد و اعلم و اورع و اتقای
همین چهار امام ابوحنیفه است و هر سه امام سبق ایشان در علم و تقوی و ورع قبول دارند رحمهم الله علیهم و امام
شافعی رحمه الله چون بزیارت روضه مقدسه ایشان می آمد عمل در وضو و نماز و سایر اعمال بمذهب ایشان میکرد
و میفرمود که حیا میکنم ازوی که در حضور او مخالفت او کنم و ادله شرعیه که احکام شرعیه بآن ثبوت می آید
چهار است کتاب الله است جل و علا شانه و سنت رسول الله است یعنی حدیث او صلی الله علیه و سلم و اجماع امت است
و قیاس است و طایفه امامیه بر قیاس قایل نیستند و آن را اعتبار نمیدهند و میگویند که قیاس بدعت است
ابوحنیفه

ابوحنیفه علیه ما علیه است که درین پیدا کرده محمد کلینی در کافی آورده که کسی از موسی کاظم رضی الله عنه از حال قیاس پرسید که چگونه میگویی
اعتبار دارد یا نه صاحب کافی ملعون خدا و رسول از زبان امام موسی کاظم رضی الله عنه همین عبارت در کتاب خود
نوشته لعن الله اباحنیفه قال یقول علی ما بالقیاس مراد این ملعون آنست که موسی کاظم رضی الله عنه برای ابوحنیفه رحمة الله علیه
چنین گفت بسبب آنکه وی بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تهمت گفته که قایل به قیاس است این تحقیق موکول به علم اصول است
که در آنجا دلایل اثبات قیاس را علی التفصیل بیان فرموده اند رد بمذهب امامیه که منکرین قیاس اند نموده و قیاس
عبارت از آنست که مجتهد در آیه یا در حدیث فکر کند و علت حکم را در آن پیدا کند پس حکم کند که در هر جا که این علت
پیدا شود همین حکم در آنجا جاری خواهد بود مثلا در حدیث ربوا سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم شش چیز را تعیین فرموده
که ربوا در آنجا حرام است که الحنطة بالحنطة یعنی بفروشید گندم را بگندم سواء بسواء برابر بر یکدیگر و الملح بالملح
بفروشید نمک را بنمک سواء بسواء و الذهب بالذهب سواء بسواء بفروشید طلا را بطلا برابر یکدیگر و الفضة
بالفضة سواء بسواء نقره را بنقره برابر یکدیگر و الفضل ربوا و اگر در یک جانب از عوضین زیادت باشد
بیع فاسد است و مال حرام است علماء مجتهدین درین حدیث فکر کردند هر مجتهد درین حدیث علتی پیدا کرده و حکم را بر آن
جاری نموده امام ابوحنیفه رحمه الله علت را قدر و جنس گفته قدر عبارت است از کیل و وزن و معنی جنس آن است که هر دو
عوض گندم باشد یا هر دو جو یا هر دو خرما یا هر دو نمک اگر یک عوض گندم باشد و دیگر جو زیادت روا است پس بمذهب او
در هر جا که عوضین همین صفت داشته باشد که هر دو کیلی یا وزنی باشند و جنس یکدیگر باشند زیادت یک عوض بر دیگری
حرام است مثل برنج و ارزن و آهن و مس و روغن اگرچه در حدیث ذکر نشده و این قیاس بر آیات و احادیث ثابت
نموده اند و صحابه معمول داشته اند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شرب خمر را بر قذف قیاس کرده و حد شرب را مثل حد قذف
که در قرآن شریف آمده هشتاد تازیانه فرموده چونکه الفاظی و افعال که موجب کفر است در میان مردم بسیار واقع میشود

ومردم بمیدانند باید قدری ازان بیان کرده شود تا مردم احتراز کنند حلال دانستن معصیت صغیره باشد یا کبیره کفر است
وهم چنین سبک شمردن او کفر است که هرچند وراکه زان غمگین شود چنانچه شراب بخورد و محزون نشود یا ترک صلوة
کند وغمگین نشود استخفاف معصیت همین است واستهزاء وسخریه واهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب
وانکار است وهر سخنی که کفر بطریق هزل یعنی بی آنکه معنی آن اراده دارد واعتقاد بآن کند کافر کردد چه هزل
موجب استخفافست چونکه استخفاف معصیت کفر باشد استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هرچند نداند که آن کلمه کفر است
زیراکه جهل در دار اسلام عذر نیست اما اگر بطریق خطاء سهو وسبقت لسانی بر زبان جاری شود کفر نشود اجماعا
وکسی که مسکر خورده باشد مست وزایل العقل باشد وکلمه کفر بر زبان او جاری کردد کافر نشود اگرچه تصرفات دیگر او
مثل طلاق وعتاق وبیع واقرار او نافذ است وعلما حکم بجواز آن کرده اند وباور کردن سخن کاهن که از غیب سخن گوید
کفر است وهم چنین باور کردن سخن منجم هرچند حق سبحانه وتعالی کواکب واجرام علوی را اوضاع واحوال آنها را تاثیر
ودخل داده در حرارت وبرودت هوا وامطار وامساک ونضج اثمار وفواکه وامثال آن لیکن بنده مؤمن خدا را
مؤثر داند واگرچه در سعادت ونحوست نیز شاید دخل داشته باشد لیکن در شریعت مطهره محمدیه صلوات الله علیه اجمعها
تصدیق واعتقاد بآن منهی است اگرچه در شرایع سابقه درست بوده در این شریعت منسوخ شده کذا فی تکمیل الایمان
ونا امیدی از رحمت حق سبحانه وتعالی کفر است قال الله تعالی لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی
نا امید نمیشود از رحمت خدا جل وعلا شانه مگر کافران هرچند مؤمن عاصی باشد نومید نباید بود شاید توفیق
توبه یابد یا ارحم الراحمین بدون توبه بفضل وکرم خود عفو کند وبیامرزد وایمن بودن از عذاب او تعالی نیز کفر است
قال الله تعالی لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون مکر در لغت فریب دادنست ومکر خدا تعالی آنست که بنده را
در معصیت واگذارد واسباب ناز ونعمت بر روی وی کشاید تا مغرور شود وغافل کردد ناگاه بگیرد چنانچه
کمان ندارد

کمان ندارد فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم
مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین یعنی چون ظالمان اوامر ونواهی ومواعظ ما را
پی پشت انداختند مثل چیزی که فراموش شده باشد کشادیم بر ایشان درهای هر چیزی را از نعمتها هرچه دلخواه آنها بوده بآنها
دادیم تا حدی که خرم وخوشنود شدند بآنچه بآنها داده شده گرفتیم آنها را ناگاه بنحوی که نا امید شدند از نجات پس بیخ
شد بیخ آنها والحمد لله رب العالمین خداوند عالم جل وعلا شانه از برای تعلیم عباد حمد فرمود اشارتست بآنکه هرگاه
شخص مؤمن بشنود که ظالم هلاک شد حمد برای خدا جل وعلا شانه بر هلاک ظالم بگوید یعنی هلاک ظالم نعمتی است عظمی از نعمتهای
خدا تعالی بدانکه ایمان در میان خوف ورجاست گویند امیدواری چنان باید که اگر بشنود که یک کس در بهشت خواهد رفت وبس
امید دارد که آن یک کس من باشم وترس کار بحدی باشد که اگر بشنود که جز یک کس در دوزخ رود بترسد که آن من باشم
آنها که خواهی در که تکبر میند وهشت زده کان عالم تسلیمند نومید مشو که رحمتش عام بود مغرور مشو که کاملان
در بیمند میگویند که در حال حیوة خوف باید غالب بود وچون وقت رحلت رسد رجا باید غالب باشد علامت سعادت
این است ودر تاخیر رجا که الایمان بین الخوف والرجاء رمزی بدین معنی تواند بود ویا اشاره است بر غلبه خوف بر رجا
فایده که تحقیر ما عظمه الله تعالی کفر است یعنی هر چیزی که حق سبحانه وتعالی او را تعظیم فرموده از راه عظمت وعزت
وشرافت ذکر نموده حقیر داشتن وخوار دانستن آن کفر است واز جمله معظمات حق سبحانه وتعالی علما دین میباشد که العلم
عزة الدنیا وشرف الآخرة والعلماء ورثة الانبیاء قال الله تعالی یرفع الله الذین امنوا والذین اوتوا العلم
درجات یعنی حق سبحانه وتعالی مؤمنان را درجات بلند داده ومیدهد خصوصا آنانکه حق سبحانه وتعالی بفضل آنها را
بموهبت عظمی ونعمت کبری علم دین از میان افراد انسان اختصاص وامتیاز داده وقال الله تعالی شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط یعنی شهادت میدهد حق سبحانه وتعالی بر توحید او تعالی وفرشتهای او

وکسانی از نوع انسان که اصحاب علم دین اند خداوند عالم جل وعلا شانه علما را با ذات مقدس خود وذوات شریفه ملائکه در شهادت
بر توحید او تعالی شرکت داده وبعد از ذکر خود وذکر ملائکه این بزرگواران را فرموده چه عظمت است که حق سبحانه وتعالی بعلماء دین مهربانی
فرموده که ذوات شریفه ایشان را قرین ذوات شریفه ملائکه نموده وهر دو طایفه را قرین ذات مقدس ذی الجلال والاکرام خود
فرموده وقال الله تعالی ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب
یعنی میگویند کافران بتو ای محمد که نیستی فرستاده او تعالی تو در جواب بگوی که کافی است در صدق دعوای من رسالت
شهادت خدا جل شانه وشهادت کسیکه علم دارد به کتاب او تعالی من درین آیه علما را قرین ذات مقدس خود فرموده
بر رسالت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم عاقلی باید که نظر کند که کدام شرافت خواهد بود بعد از مرتبه نبوة که ازین شرافت افزون تر
باشد وازین مرتبه برتر باشد که این بزرگواران قرین حق سبحانه وتعالی وملائکه باشند واعتبار وعظمت شهادت این بزرگواران در مرتبه
اعتبار وعظمت شهادت خدا جل وعلا شانه وملائکه باشد شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللفاقد المسکین ما یتجرع یعنی
گوارا باد صاحبان نعمت را نعمت آنها وکسانی که محروم اند از نعمتها نصیب آنها غصه هاست که همیشه بآن مبتلا خواهند بود
وقال الله تعالی ولولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
لعلهم یحذرون یعنی چرا نمیرود از هر فرقه از مردم طایفه یعنی یکی از آنها که حاصل کنند دانشمندی در دین تا بترسانند
قوم خود را از عذاب حق سبحانه وتعالی شاید که این قوم بواسطه تعلیم وموعظه آن فقیه حذر کنند از معاصی وآراسته شوند به
تقوی وطاعت که موجب نجات از درکات ونیل درجات است قال الله تعالی اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق
اقرأ وربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم یعنی قرائت کن در حالی که ابتدا کننده باشی بنام خدای که آفریننده است
انسان را از قطعهای خون بسته وقرائت کن تاکید است اقرأ اول را در حالی که خدا تو اکرم است یعنی کریم تر است از همه
کریمان که هیچ کریمی با او برابری نمیتواند کرد آن کریمی که تعلیم کرده برای انسان خط وکتابت را بقلم وتعلیم داده
الجز ما را

الجز ما را از اعتقادیات وعبادات ومعاملات وصنایع ومعارف واحوال علویات وسفلیات که قبل از تعلیم حق سبحانه نمیدانست
انسان آن بعد از افاده ترجمه واستفاده مخفی نماند بر طبایع نقاده واذهان وقاده که در اول سوره که بقول اکثر مفسرین
اول سوره است که ذات اقدس شریف حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم را بنزول آن مشرف فرموده در ابتدای نزول قرآن
حضرت ملک منان بطریق امتنان در تعداد نعماء احسان بعد از نعمت ایجاد یعنی عطاء وجود که مبدء جمیع کمالات است
ومنشاء جمیع حسنات او وجامع همه شرافتهاست ومانع همه کسافتهاست نعمت علم را ذکر فرموده معلوم شد که بعد از وجود
نعمتی بهتر از او وفاضل تر از علم نبوده اگر نعمت بهتر از آن بودی همان نعمت سزاوار بودی که بعد از وجود در این
اشارتست که علم حکم وجود دارد وجهل حکم عدم پس عالم زنده است وجاهل میت ولهذا منقولست از بعض عقلا
که جاهلی را دید در صورت حسن به لباس فاخره مزین گفت هذا میت فی الکفن ودر بیان مناسبت وربط آیاتی
که در اول این سوره مبارکه ذکر شده با یکدیگر که اول خلق انسان از علق ذکر کرده بعد از آن تعلیم ما لم یعلم را آورده
از بعض علما منقولست که حق سبحانه وتعالی اول حال انسان را گفته که خون بسته بود که در غایت خساست است وآخر حال او را
گفته که اتصاف بعلم باشد پس این کلام در حکم آن است که حق سبحانه وتعالی خطاب میفرماید به انسان که در اول خود در مرتبه
دنیه خسیسه بودی به فضل وکرم من بکدام درجه شریفه نفیسه رسیدی واین آیتی است عظمی که ازین حضیض پایان باوج ترقی نموده
شود پس اگر از علم نعمت بهتر وفاضل تر بودی بایدان را ذکر کردی که تعجب وغرابت در آن بیشتر بود ودر مقام ذکر آیت
وامتنان مناسبتر پس معلوم شد که از علم برای انسان کمالی بهتر وفاضل تر نیست وقال الله تعالی الله الذی خلق سبع سموات
ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علما یعنی خدا تعالی آن خداییست که آفریده هفت آسمان ومثل آن زمینها را ونازل میشود وحی در میان آنها از آسمان
هفتم جبرئیل علیه السلام وحی می آرد تا زمین هفتم چنانچه جلالین تفسیر کرده ودر بیضاوی چنین آورده که عبارت است

که جاری است امر او تعالی و نافذ است حکم او تعالی در انها تا بدانید که حضرت حق سبحانه و تعالی قادر است بر هر چیز و عالم است بر هر چیز یعنی
قدرت او عام است جمیع اشیاء را و علم او محیط است و شامل است جمیع اشیا را حضرت قاضی بیضاوی میفرماید که قول
او تعالی لتعلموا علة است مر قول او تعالی را که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی علت باعث مر خداوند عالم را جل و علا شانه
و حکمت و مصلحت او تعالی که خلق سبع سموات در ایجاد عالم علم نوع انسان بود به صانع عالم تعالی و صفات کامله او تعالی [illegible]
که نظر کنند که امری که افرینش علویات و سفلیات و اظهار ربوبیت خالق الارضین و السموات برای او شده باشد و حکمت و مصلحت
و مطلوب و مقصود از افرینش او باشد علوم مرتبه و سمو درجه او در نزد حق سبحانه و تعالی چه حد باشد و کدام کمال باشد که با او
برابری کند و در مقابله او قابلیت ظهور داشته باشد قال الله تعالی هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون
کلمه هل از برای استفهام انکاری است یعنی هیچ وجه دارد که برابر باشند انانکه علم دارند و انانکه علم ندارند انکار میفرماید حضرت
حق سبحانه و تعالی از اینکه برابر باشند این دو طایفه انما یتذکر اولوا الالباب یعنی پند میگیرد ازین ایه صاحبان عقول کامله
تا از عیب و نقص جهل خود را وارسته بمرتبه کامله علم رسیده باشد قال الله تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا
کثیرا یعنی کسی را که علم داده شد از جناب حق سبحانه پس داده شد او را خیر بسیار قال الله تعالی لنبیه صلی الله علیه و سلم و قل رب
زدنی علما یعنی بگوی ای محمد که ای رب من زیاده کن علم مرا با وجود ان علوم بی غایة و حکمتهای بی نهایة که بذات اقدس
همایون ایشان علیه و علی آله الصلوة و السلام کرامت فرموده شده باز فرموده امر کرد که زیادت طلب کن که در طلب علم
هر چند علم بسیار داشته باشد تقصیر نباید کرد که کمالی نیست که از ان سیری متصور شود و اگر هزار سال کسی عمر یابد و در طلب
علم بمرتبه نمیرسد که از طلب مستغنی شود و کفایه برای او حاصل شود لهذا قال الله تعالی و فوق کل ذی علم علیم
بالا تر از هر عالمی عالم هست ادمی بحدی نمیرسد که بالاتر از وی عالم نباشد قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم
منهومان لا یشبعان منهوم العلم و منهوم المال یعنی دو حریص است که هرگز سیر نمی شود حریص علم
و حریص مال

و حریص مال و قال الله تعالی لنبیه صلی الله علیه و علی آله و سلم و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی تعلیم
کرد بتو ای محمد انچه نمیدانستی تو و هست فضل و رحمت خدا تعالی بر تو بزرگ و بسیار خداوند عالم جل و علا شانه بر ان ذات
اقدس صلی الله علیه و علی آله و سلم به نعمتهای خود منتهای بسیار کرده فرموده الم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا
فهدی و وجدک عائلا فاغنی و غیر آن و هیچ نعمت را بان عظمت که علم را ستوده نستوده قال الله تعالی لئن شئنا لنذ
هبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا
یعنی اگر اراده کنم که ببرم از دل تو و فراموش کنم از دل تو انچه وحی کردم بتو از علم به آیات قرآنی میتوانم برد و نخواهی یافت
هیچ چیز را که سبب شود باز آوردن علم و وحی را بدل تو مگر رحمت حق سبحانه و تعالی فضل او تعالی بزرگ است بر تو و بیدکه علم
را بتو کرامت فرموده و باقی گذاشته در دل تو که فراموشی در حق علم تو متصور نیست اعطاء علم یک نعمت است و ابقاء
ان نعمت دیگر علم است که گاهی او را افضل فضلا عظیما میفرماید و گاهی فضلا کبیرا قال الله تعالی و لقد اتینا داود
و سلیمان علما و قالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من العلمین یعنی داود و سلیمان را علم و هر دو
گفتند که ثنا و ستایش مر خدای راکه ما را فضیلت بواسطه علم داده بر بسیار از عالمیان حضرت مقرب بارگاه بی نیازی
امام فخر الدین رازی رحمة الله در تفسیر کبیر میفرماید که دخول جنت مختص به علماست و استدلال به آیات قرآن شریف
بطریق معقول موافق قواعد و اصول گرفته میفرماید که حق سبحانه و تعالی میفرماید که انما یخشی الله من عباده
العلماء یعنی نمیترسد از عذاب او تعالی از جمله بندگان او تعالی مگر علما کلمه انما موضوع برای حصر است یعنی ترس خدا حصر است
در علما غیر از علما کسی ترس ندارد لهذا اکثر قبایح مثل زنا و لواطه و شرب خمر و مصادرت مظلومان و سایر کبایر در
میان عوام شایع است و علما ازین مبرا میباشند و نیز حق سبحانه و تعالی میفرماید که ذلک لمن خشی ربه یعنی عیش
و تنعیم جنت برای کسانی میباشد که میترسند از حق سبحانه و تعالی و کلمه لام از برای اختصاص است از هر دو آیه که معلوم شد

که دخول جنت مختص است به ترسندگان و ترس مختص است بعلما پس دخول جنت مختص است بعلما پس بر هر مؤمنی لازم است که سعی
کند که خود را در زمره علما داخل کند اقلش انکه چهل حدیث تعلم نماید و فرایض و واجبات و سنن و اداب صلوة و زکوة و صوم
را بداند و از مسایل حیض و نفاس و بیع و شراء و اجاره و سایر تجارات بقدر ضرورت یادگیرد و دیگر آیات شریفه
در فضایل علم بسیار است برین قدر اکتفا شد و احادیث در فضیلت علم لا تعد و لا تحصی است گنجایش ذکر درین رساله
ندارد و کافی است همین حدیث که اذا اراد الله بعبد خیرا یفقهه فی الدین چونکه خدا تعالی در حق بنده خود اراده کند
خیر را فقیه و دانشمند میکرداند او را در دین و لیکن علم را نمک طریقت ضرور است که تحصیل کند تا اخلاص بطریق کمال شود
و عرق رعونت و عجب را بالکلیه از نفس اماره برکند و از اماره به مطمئنه ترقی نماید و امرا و وقت را لازم است که به صحبت
علما رسیده باشند تا احکام را استفاده کنند و علما را لازم است که بدون ضرورت بصحبت امرا راغب نشوند از سعادت
امراست رغبت به مجالس علماء و از شقاوت علماست رغبت به مجالس امراء درین باب افصح فصحا و ابلغ بلغا نا عت
جناب مصطفوی حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره قطعه نظم فرموده در نظم خود نیم شبان نکته شناس شگرف
پیش چراغ ملکی خواند حرف هر دو چو گشتند نهان در نقاب دید یکی شان ز بزرگان بخواب گفت بدانا که چگونه است
حال گفت چه پرسی ز عذاب و وبال گفت گران که ترا بود زیست با شرف علم و بال تو چیست او ز پی شعله حالی که بود
قصه برون زد ز وبالی که بود حول ز ملک جست حدیث چراغ گفت که شد بر تنم آن شعله داغ سبق معلم زلبی شاد دیدم
گشت ز آتش خطا زادیم او شد از شعله هنر یافته من ز خطش حرزامان یافته جاه فقیه از امراء سفیه سود امیر است
زیان فقیه خسروا مال در امراست خیز سوی فقیهان خدائی گریز از پی کفارت تعظیم سر دیده ز پای علما بر بگیر
معلوم شد که صفت علم را عظمت و جلالت از حد احصا بیرون است پس عالم که محل علم و موصوف بعلم است نیز عظمت و جلالت
دارد پس تحقیر علم و علماء موجب محاربه میشود و تکذیب حق سبحانه و حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم می شود و در تعظیم علم
و علما که خدا

که خدا و رسول فرموده و علما موجب محاربه میشود بجناب او تعالی و همچنین کسی چگونه کافر نشود و از معظمات او تعالی قران است
و سور و آیات و حروف و کلمات بلکه جلد قران که بدون طهارت مساس ان جایز نیست حضرت ابو حفص کبیر رحمه الله
در بازار کاغذ فروشی بی طهارت نمیرفت که قابلیت و احتمال کتابت قران دارد جناب امیر المؤمنین میفرماید که اگر بیا
بانی بی نهایت باشد و قطار شتر از یک طرف بیابان تا دیگر طرف باشد و بدانم که در بار شتر اخر مصحف است مهار شتر اول
را بی طهارت بدست نخواهم گرفت و هم چنین است حکم کتب احادیث و فقه و نیز قاعده کلیه است که تعظیم ما حقره الله
کفر است و احقر و اقبح محقرات کفر است و کافر و بدعت است و مبتدع و ایاتی که درین باب نازل شده در مقصد
تحذیر از مجالست اهل کفر و بدعت نوشته شده و چند حدیث را درینجا ایراد خواهم نمود که دلالت مرایج میکند که تعظیم
کافر و مبتدع یا کفر است یا قریب بکفر است فی الاظهار قال ابو حذیفة بن الیمان رضی الله عنه قال رسول الله
صلی الله علیه و علی آله و سلم لا یقبل الله لصاحب بدعة صوما و لا صلوة و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و لا
صرفا و لا عدلا و یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین یعنی قبول نمیکند خدا تعالی از صاحب
بدعت روزه را و نه نماز را و نه صدقه را و نه حج را و نه عمره را و نه جهاد را نه فرض را و نه نفل را و بیرون میشود بسبب
همان بدعت از اسلام مثل موی از خمیر و قال ابن ماجه فی صحیحه عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم
قال ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یدع بدعته یعنی بیزار است خدا تعالی از انکه قبول کند عمل
صاحب بدعت را تا وقتی که ترک کند بدعت را و تفصیل این مبحث آنست که حضرت شیخ ربانی محبوب صمدانی
شیخ عبد القادر جیلانی موافق فرموده صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم در کتاب خود غنیة الطالبین فرموده
هر چه کلام ایشان است رضی الله عنه بلفظ عربی است ان را نوشتم و ترجمه کلام او را نوشتم و احادیث را که نقل
کرده بلفظ عربی ان را با ترجمه نوشتم میفرماید که لازم است بر مؤمنان اتباع سنت و جماعت سنت عبارت از ان است

وافعال سید عالم صلی الله علیه وسلم است وجماعت عبارت است از ان اموری که اتفاق کرده بران اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
در زمان خلفاء اربعه رضی الله عنهم ولازم است بر مؤمنان که مصاحبت ومکالمه نکنند با اهل بدعت ونزدیکی نکنند با انها
وسلام نکنند بر انها امام احمد حنبل رحمه الله میفرماید که کسی سلام کرد بر صاحب بدعت دوستی کرده باشد با او زیرا که سید
عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که افشوا السلام بینکم تحابوا یعنی سلام را در میان خود بسیار میکرده باشید که موجب محبت است
بایکدیگر ومحبت با صاحب بدعت کفر است یا نزدیک بکفر ومجلس نکنید با انها ونروید بعیادت انها اگر مریض شوند
ومبارکی ندهید انها را در عیدها ودر اوقات سرور ونخوانید نماز جنازه را بر انها که بمیرند ورحمت نگویید بر انها
که در مجلسی فکر شوند بلکه جدایی کنید از انها وبغض ودشمنی کنید بد انها از برای خدا جل وعلا شانه هر چند که بتوانید
واعتقاد کنید که این بغض ودشمنی بر ذمه شما واجب است وموجب ثواب است ومنتظر وامیدوار باشید از جناب
حضرت حق سبحانه وتعالی درین بغض ثواب جزیل ومزد بسیار را روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من نظر الی
صاحب بدعة بغضا له فی الله ملأ الله قلبه امنا وایمانا ومن انتهر صاحب بدعة امنه الله یوم
الفزع الاکبر یعنی کسی که نظر کند بصاحب بدعة بطریق بغض ودشمنی محضا لله تعالی پر میکند حق سبحانه وتعالی دل او را
از امن وایمان یعنی ایمن میگرداند از عقاید فاسده ومحکم میگرداند ایمان او که از زوال محفوظ ومصون شود
وکسی که زجر کرد وراند ونا امید کرد صاحب بدعة را از احسان ایمن میگرداند او را حق سبحانه وتعالی از جمیع اهوال
در روز خوف وحزن بسیار که روز قیامت باشد ومن استخف صاحب بدعة رفعه الله تعالی فی الجنة مائة درجة
کسی که بنظر خواری وبی عزتی وسبکی دید صاحب بدعة را خدا تعالی بلند میگرداند او را در جنت صد درجه من بغضه
ما بسر مواو بما یسوءه فقد استخف بما انزل الله علی رسوله ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یدع
بدعته یعنی کسی که ملاقات کرد با صاحب بدعة بطریق خوشی روئی وبشاشت یا بر آن چیزی که او خوش وبشاشت

دیهلی

دیها پس سبکی کرده بر آنچه بر محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم نازل شده از قرآن ودین اسلام واحکام ان وبیزاری میکند خدا
تعالی از انکه قبول کند عمل صاحب بدعت را تا وقتی که ترک کند بدعت خود را قال الفضیل بن عیاض من احب
صاحب بدعة احبط الله عمله واخرج نور الایمان من قلبه یعنی کسی که دوستی کند صاحب بدعة را خدا تعالی حبط
میکند اعمال حسنه او را ونور ایمان را از دل او بیرون میکند واذا علم الله من رجل انه مبغض لصاحب
بدعة رجوت ان یغفر الله له وان قل عمله یعنی چون خدا تعالی بداند کسی را که بغض ودشمنی دارد بصاحب بدعة
امید دارم که بیامرزد خدا تعالی گناه را اگرچه عمل او کم باشد قال فضیل بن عیاض سمعت سفیان بن
عیینه یقول من شیع جنازة مبتدع لم یزل فی سخط الله حتی یرجع وقد لعن صلی الله علیه وعلی آله وسلم
المبتدع فقال علیه الصلوة والسلام من احدث حدثا او اوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا یعنی کسی که همراه جنازه مبتدع رفت در سخط وغضب
خدا تعالی میباشد تا باز میگردد ولعن کرده است سید عالم صلی الله علیه وسلم مبتدع را فرموده که کسی که در دین امری
پیدا کند که در وقت آنسرور وخلفاء اربعه راشدین وصحابه صلی الله علیه وعلیهم نبود لعنت خدای وملائکه
ومردم همه باد بر او وهم چنین بر انکسی که پناه دهد مبتدع را در جوار خود ونگاه دارد کند او را تا این جا کلام
حضرت غوث الثقلین است قدس الله سره ختم کتاب بکلام پیر دستگیر شد قدس سره امید است از جناب
حق سبحانه وتعالی که بعزت وجلال او قدس سره وحضرت امام ربانی مجدد الف ثانی وحضرت مجدد الوقت
صاحبنا ومولانا ومرشدنا ومخدومنا میان فضل احمد قدس سره که حقیر فقیر دامن گیر ایشانم این نسخه نافع
گردد وذخیره روز جزا شود وهر که این نسخه را استعمال کند ومطالعه کند ونسخه بردارد حق سبحانه وتعالی او را
به برکت سید عالم وآل واصحاب او صلی الله علیه وعلیهم وبه برکت وحرمت این بزرگواران قدس الله

سعادت دارین کرامت فرماید ودر زمره علما وصلحا داخل گرداند وروی درماندگی واضطرار در هر دو جهان
نه بینند واین کتاب را ترغیب الجهاد نام نهادم زیرا که اولش فضایل اصحاب است باعث بر جهاد امامیه واوسطش
عقاید فاسده امامیه وعقاید حقه اهل سنت است نیز باعث بر جهاد امامیه است وآخرش مذمت وتقبیح اصحاب
بدعت است نیز باعث بر جهاد امامیه است که ریشان مبتدعین اند که بدعت انها بکفر رسیده کسی که این کتاب را
مطالعه کند ودر دل او مثقال ذره از ایمان باشد وادنی قوت جهاد داشته باشد قلع وقمع طایفه امامیه را چه امامیه
که در دار اسلام وچه در دار حرب باشد مطلوب ومقصود ونصب العین خود خواهد ساخت وفراغ ازین مهم کم
از مهمهای دیگر فرور تر است بر خود حرام خواهد کرد واگر رغبت به مطالعه این کتاب نکند ویا بعد از مطالعه رغبت
جهاد در دل او وجود نیابد از دایره اسلام انسانیت بیرون خواهد بود ودر دل او از مذهب اهل سنت هیچ اثری
نخواهد بود زیرا که مسایل این کتاب همه مؤید ومسند ومبرهن بوجه احسانی است بهمگی احادیث وآیات قرآنی است
که غبار شک وریب را باز بال آن یارای مرور نیست نفعنا الله والمسلمین بهذا الکتاب العظیم الشان امین

یا رب العالمین در تاریخ شهر جمادی الآخر
سنه ۱۲۵۲ هزار ودویست پنجاه ودو تالیف این نسخه
باتمام رسید الحمد لله علی اتمامه
وله المنة علی اختتامه
۱۲۵۵

در بعض تفاسیر آورده که سی حجت است بر جواز رویت ده حجت از کلام حق تعالی وده حجت از حدیث نبوی وده حجت از معقول
اما از قرآن اول قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود الحسنی جنة والزیادة النظر
وعمر وعثمان وعلی وحذیفه رضی الله عنهم وبیشتر صحابه همین گفتند دوم تحیتهم یوم یلقونه سلام
امیر